

مصاحبه با نصرت اللہ امینی

ریاست بازرسی نخست وزیری در زمان دکتر مصدق

شهردار تهران

وکیل شخصی دکتر مصدق

فعال سیاسی ملی گرا

روايت‌كتنده : آقاي نصرت‌الله اميني
تاریخ : ۱۱ مه ۱۹۸۳
 محل : شهرآناهیل - ویرجینيا
صاحبه‌كتنده : ضياء‌الله صدقى
نواreshماره : ۱

صاحبه با جناب آقای نصرت‌الله اميني در شهر آناهیل - ویرجینيا ۱۱ میهان ۱۹۸۳

س- آقای امينی نبل از اينکه پردازيم به گفتگوراچع به رويدادهای سیاسی ايران و خاطرات شما میخواستم از حضورتان تقداً کنم که يك شرح مختصری بفرمائید راجع به سوابق فامیلی و تحصیلی و همچند آغاز کار سیاسی شما .

ج- امروزها نظریکه فرمودید تاریخ میلادی را گفتید من خیلی میل دارم که چون ما ایرانی هستیم تاریخ فارسی را من مقدم بگذارم و بگویم امشب روز بیست و یکم اردیبهشت ۱۳۶۲ است، و خوشبختانه امروز مدافع با روز مبعث هم است که از نظر ما مسلمان‌ها بسیار روزگاری است و این که این مصحابه در روز مبعث ۲۱ اردیبهشت با جناب سلطان آبادنا میده میشد متولد شدم ، تحصیلات اراک که آن موقع بنام سلطان شهراه‌نام دادم و تاکالوس دوم متوسطه در اراک بودم ولی بعد چون دیگر در اراک کلاس‌های با لاتری نبود من به تهران آمدم و در مدرسه دارالفنون که آن موقع یکی از بهترین مدارس متوجه ایران بودوا را در کلاس نهم را آنجابه پایان رساندم و بعد دوارد قسمت ادبی همان دارالفنون شدم . معلمین ما بسیار را داشتمند بودند که بعداً "همه‌ی آنها به استادی دانشگاه رسیدند از قبیل استاد جلال الدین همایشی

فاغل تسویی ، بهمنیار ، دکتر علی اکبر سیاسی اینها معلمین ما بودند
و نصرالله فلسفی ، در ۱۳۱۴ من از دارالفنون فارغ التحصیل شدند و وارد
دانشکده حقوق شدم که آن موقع دانشکده حقوق در خیابان لاله زاربود .
در همان حال که من وارد دانشکده حقوق شدم چون مدرسه حقوق نصف روزه بود
نصف روزهم بنده وارد داگستری شدم آن موقع رسم بود که شاگردان مدرسه
حقوق میرفتند بعنوان استاذیه یا بقول آن موقع از نظر کسaris اراده
دون اشل در داگستری وارد میشدند که کاریا دیگر نداشت هم علمی را در
دانشکده فرا بگیرند هم عملی را در داگستری زیربودست قضا تی که بودند
و کارکشته بودند . بنده از ۱۳۱۴ هم وارد داگستری شدم هم مدرسه حقوق .
در ۱۳۱۷ من مدرسه حقوق را تمام کردم آن موقع رئیس مدرسه حقوق علامه دهخدا بود
که البته در مدرسه کترمیا مد و مشغول تدوین لغتنا ماه بود ، مرحوم
دکتر سیدعلی شایگان دانشکده را اداره میکردند و اساتید دیسی را داشتند
هم بودند از قبیل آقای دکتر سنجا سی ، خواقای دکتر شایگان و مرحوم
شیخ محمد عبده بروجردی که بما حقوق مدنی درس میداد و آیت‌الله‌زاده
مازندرانی و اساتید دیگری که حلال اسمان ... و بعد عدد ای معلمین
فرانسوی داشتیم از قبیل پرسنور فوینتا ناک Loi Civile Comparée درس میداد
و در هر حال مدرسه حقوق را بنده در ۱۳۱۷ تمام کردم و به نظام رفتم به
دانشکده افسری برای خدمت نظام ، دوسال هم خدمت نظام طول کشید
در ۱۳۱۹ که خدمت نظام پایان یافت بنده وارد داگستری شدم رسماً
بعنوان قاضی ، و مدتی در اداره نظام رفت آن موقع بودم و بعداً "دادستان
ثبت کل شدم که سالها این مقام را داشتم تا دادگاهی تشکیل شده ایم
دادگاه مبارزه با گرانفروشی بنده رئیس آن دادگاه شدم ولی بعداً یک
ماه موریت مهمی پیش آمد که من به خوزستان رفتم از طرف دیوان کیفر و بارزی

کل کشوربرای کشف یک جراحتی و بعدشدم معاون اداره‌ی بازرس وزارت دادگستری که سالها در این سمت بودم "بعدا" رئیس اداره‌ی سپرستی صفا رشم که از اینکارهمن بسیار بسیار راضی بودم چنون مستقیماً "میتوانستم خدمتی بکنم به اشخاص محجور و صنیر" در خلال بودن در اداره سپرستی قانونی از مجلس گذشت به اسم قانون بنند "جهم" معروف بود داستان بند "جهم" بندۀ رآقای سروری که به بندۀ علاقه‌ای داشت واشان رئیس این هیئت هفت نفری شده بودند بندۀ را بعنوان رئیس دفتر انتخاب‌کرده‌اند و چون این کارخانی خیلی محترمه میباشد باشد آقايان آشناهای ما دوستان توقع داشتندکه من لسرا آن‌جا راهبه آنها بدهم و نمیدادم این بودکه مورد غضب وزیر دادگستری وقت‌که خودش بند "ب" شده بود. معاون او هم بند "جهم" فلان که حالت‌مخواهم اسم ببرم واقع شد. و بندۀ را از آن پست اداره‌ی سپرستی برداشت و مستشار استیناف رئیس کتابخانه وزارت دادگستری کردکه من خیلی از آن کارهمن راضی بودم؛ یادم هست که وقتی رئیس اداره سپرستی بودم من این آیه‌ی قرآن را که ولاتقربوا مال الیتیم الی بالتی هی احسن این رشوار این اداره قرارداده بودم و بالای سرخودم نوشته بودم "روی قیم نامه‌ها هم چاپ کرده بودم" و وقتی رئیس کتابخانه شدم یک از قضاط عالمیقاًم دادگستری آمدیهلوی من و گفت خب فلانکس اینجا چی میخواهی شعار بتنویسی چون آن‌جا نوشته بودی ولاتقربوا مال الیتیم الی بالتی هی احسن اطاق کتابخانه وزرات دادگستری در با لاترین طبقه‌اش بود و مشرف بود برا یعنی پارک شهر. گفتم که اینجا میخواهم بتویسم که "خوش ترا زاین گوش" پادشاه ندارد" برای اینکه ارباب رجوی نداشت و فقط سروکارم با کتاب بود ولی خب دیری نباشد کا بینه رزم آرا سقوط کرد با رزم آرا کشته شد

و در حدوده، آل میکنم ۱۵ اسفند ۹۶ بود و علاوه نخست وزیر شد و آقای امیر علائی وزیر پردازشی شد و مرحوم دکتر سعیدی معافون بود که با بنده خیلی دوست بود و بنده را دعوت کردند یعنوان رئیس دفتر روزارتی، مدتها رئیس دفتر روزارتی بودم تا آنجا هم کارهای پیش‌آمده زقبيل شورای انتخابات و باز توانی شورای انتخابات من شرکت داشتم به اتفاق عده‌ای از قضات و باز کار دیگری بود که شورای نخست وزیری نامیده میشد که معافون و زادخانه‌ها قبل از اینکه تصویب نامه ها بر مراجعت تصویب در هیئت بررس آنچه مطرح میکردند، مرحوم آقای دکتر مصدق که نخست وزیر شد من اولش همان رئیس دفتر روزارت دا دکتری بودم و کارهای که مربوط به این شوراها بوده نظر ایشان میرساندم، من به مرحوم آقای دکتر مصدق از سالیان دروازه افتاد میورزیدم و عشق میورزیدم، اولین بار من ایشان را از طریق مطبوعات و مخصوصاً "محله‌ای" بنده و نطق‌های ایشان در مجلس موسسان که خالف با تغییر رژیم بودند باینکه خودشان مردآزادیخواهی بودند میگفتند که من همچنانکه همه میدانند فکر میکنم که این تغییر رژیم به تنفع مملکت نباشد زیست سردا رسپه میخواهد هم نخست وزیر باید هم بعدی داشته باشد و قدرت دست بکیر د و این صلاح مملکت نیست. به خاندان قاجار وهم علاقه‌ای نداشت باینکه ما در از قاچاریه بود همیشه مخالف بود در تمام موادر نشان داد که ایشان در عقیده خودش را سخ است و علت مخالفتش با رغایه سلطنه حماست از قاچاریه نبود حتی در نظرش هم گفته بود که من هنوز در این قاچاریه هم فردی محظی نمی‌بینم ولی آمدن رضا خان راه بعنوان شاه صلاح و مصلحت مملکت نمیدانم. در هر حال من ایشان را از طریق مطبوعات میشناسم تا بعد از شهریور ۹۶ که ایشان از احمد آباد به تهران آمدند من در همان موقع که دادستان ثبت کل بودم به زیارت ایشان در مشیران که منزل ایشان در باغ فردوس بود در آنجا به زیارت ایشان رفتم و برای انتخابات ایشان

که البته احتیاجی به فعالیت فردی مثل من سداشت چون همهی مردم بـ ایشان معتقدبودند ولی همان نموقـع هم من و مرحوم آقا ارسلان خلعتبری فعالیت میکردیم از آن موقع من به ایشان آشناشی حضوری هم بـ بیدا کردم غیرا ز اینکه از طریق مطبوعات آشنا بودم . و مثاً " به اینکه من استادی داشتم مرحوم میرزا طا هرستنگـانی که بزرگترین فیلسوف قرن اخیر بود و سالها در تبعید و زندان در زمان رضا شاه اول علاقه‌ی عجیبی به مرحوم آقا دکتر مصدق داشت و همیشه با احترام مصدق السلطنه او را میگفت به مناسبت ایشان هم من مربوط بودم . تا ایشان وقتی نخست وزیر بودند روزی بـ بندۀ را احضار فرمودند و گفتند که تو از این تاریخ رئیس بازرسی نخست وزیری هستی . و من با ابلاغ ایشان و امرا ایشان رفتم بازرسی نخست وزیر را تحولی گرفتم بودم تا این امتحان ، قضایای سی امتحانه بـ لی وقتی که دکتر مصدق سقوط کرد و قوام السلطنه نخست وزیر شدم از نظر مملکتی نه از نظر مقام خودم که اصلًا روی این عنوان معتقد بودم و چیزی نداشت بقدرتی ناراحت بودم که اصلًا " خواب پریشان میدیدم که مملکت جه میشد . ولی خب همان ایام هم که هیچ کس با ایشان ، یعنی کمترکسی با ایشان تماس داشت ، قبول نمیکردند . من خدمت ایشان میرسیدم تا ایشان مجدداً در اشرقیا مملکتی و قیام مردم در سی تیر مجـددـاً نخست وزیر شدندو سر ابعتـسوان شهردار انتخاب کردند امر فرمودند . خب در آن موقع البته من علاوه بر اینکه شهردار بودم تمام معاشر ایشان بود و مطالبه را که شاید ایشان به کس دیگری نمیگفتند بمن میگفتند و حتی *Bureau de renseignements* یک روز ایشان به خنده و شوخی فرمودند که تو من هستی جون من اتفاقاً روی حافظه‌ای که دارم و علم انسـاب رجـالـی که دارم و اشخاص را میشناسم خیلی به محیط ایران آشناشی دارم و اشخاص را میشناسم و ارتباطات نسب‌ها ... ایشان کاـهـی وقتها مطالبهـی

که میخواستند محrama نه ازمن میپرسیدند. حتی یا دم هست که یک روزی ایشان فرمودند آقا من پنج تا آدم خوب میخواهم تو معترضی کن ، من عرض کردم برای چه کاری میخواهید؟ فرمودند که نمیگوییم. گفتم بند، هم عرض نمیکنم. گفتند چرا ؟ گفتم که شما پنج تا آدم خوب برای میرغص
میخواهید یا برای پیش نما زی؟! بینها فرق نمیکنند. ایشان خنده دید گفت حق با تو است من برای فرما ندا ری میخواهم. بند فوری پنج نفر را نوشتند. بعد آنها
داستان درازی دارد بعداً . در هر حال من با ایشان بودم تا شهرداری را
اداره میکردم . بعداً من رئیس سازمان بیمه های اجتماعی شدم .
س- شما چند وقت در شهرداری بودید آقا امینی ، یعنی بعنوان شهردار
تهران از چه تاریخی تا چه تاریخی ؟

ج- بند از همان بعد از سی تی ری بلا فاصله شهرداری را تحويل گرفتم
که قبل ازین آقا محمد مهران بود من جای اورفتمن بودم در ۴ تیر ۱۳۴۰ تا
تقریباً " حدود خیال میکنم خرداد یا تیر با زد و مرتبه سال بعدش ۲۲ بند
در شهرداری بودم بعد ایشان فرمودند که این سازمان بیمه های اجتماعی
آنجا نشیدم خیلی نادرستی در آنجا شده است و جای خیلی عجیبی است و من
میل دارم که توبیروی آنجا و بعد برای تو کار دیگری و مهمتری شرط نظر میگیرم
من البته چون مطیع او امرا ایشان بودم رفتمن به سازمان بیمه های
اجتماعی رئیس هیئت مدیره سازمان بیمه های اجتماعی شدم که خیلی
هم همان چورکه فرمودند خیالی وضع نا هنگاری داشت . در همان
حدود مرداد ۱۳۴۲ که بعد قضا یای ۲۸ مرداد پیش آمد و ...

س- شما پس در ۲۸ مرداد سازمان بیمه های اجتماعی کار میکردید .
ج- بند در سازمان بیمه های اجتماعی بودم ولی خب داشم " ارتباطم با
ایشان محفوظ بود و واقعاً این ۲۸ مرداد اصلاً یک شوکی بود که بر من
وارد شد و بر هر مردوطن خواهی هر فرد را .
س- مذکور میخواهم که حرف شما را قطع میکنم

ج - استدعا میکنم ، خواهش میکنم .

س - چون میخواهم از نظرتا ریختی بروگردیم کاملاً "عقب که بعدبتدربیح من بتوانم درباره جزئیات این مسئله با شما صحبت بکنم . شما راجع به تغییر رژیم صحبت کردید که منظورتان تغییر سلطنت از قاجاری به پهلوی ..

ج - از قاجاری بله بله بله .

س - از نظر دکتر مصدق کم مخالف بودا مایک مسئله‌ای را من میخواستم از شما سوال کنم . اینکه در آن زمان یک زمزمه‌ی جمهوری هم بود میخواستم ببینم که شما اطلاع دارید که نظر دکتر مصدق درباره جمهوری آشروع چه بوده ؟

ج - من آن را درست نمیدانم چون نمیدانم چیست و لآن یادم نیست . عرض کنم من آن را درست نمیدانم و باید دوباره مراجعت کنم به آثار و نوشته‌های ایشان و آن را بدانم . ولی این که میدانم اصولاً "با آمدن سردار سپه وقتی مجلس موءسان تشکیل شد ایشان در مجلس موءسان بودند و از فرادت از دری که مخالفت کردند با آن مجلس موءسان و آن تغییر قانون اساسی مرحوم آقای دکتر محمد مصدق بودند .

س - بایشان مرحوم مدرس هم بود که مخالفت میکرد با سلطنت رضا شاه ؟

ج - بله بله . عده‌ای بودند که بله .

س - پس ناجاریم که یک مقداری بایشیم جلوتر سوالی که من دارم مربوط میشود به روی کار آمدن وزم آرا و ااثل زمزمه‌ی ملی شدن صنعت نفت

ج - بله درست است .

س - شما راجع به قتل وزم آرا میدانید که شایعات زیادی هست یک عده معتقدند که خب طاهر قبیه این بود که فدائیان اسلام کشند و قاتل هم خلبان طهماسبی بوده اما عده‌ای راعیه براین است که قاتل اصلی

خلیل طهماسبی نبویه و شاد دراین جریان دست داشته آیا شما راجع به این موضوع اطلاعی دارید ؟

ج - بنده ... امروزهای که اطلاع دارم اینستکه شاه از اینکار مسلمان " بدمش نیما مد و ج ... رزم آرا علی اتحقيق برعلیه شاه قدکوشتا داشت و این مطلب مثل روز برای من روشن است . مردی که الان اسم او را شایدرست ندانم من در آن موقع در زمان رزم آرا با دکتر مظفریقا شی که بعداً بکلی ازا و حداشد و بسیار چون اوتمناء سفاته برعلیه دکتر مصدق اقداماتی کرد و میگرد و میکند من با او خیلی خیلی آن موقع نزدیک بودم حتی با دم هست که وقتیکه دکتر مظفریقا شی میخواست برعلیه رزم آرا بیا بدوا قدام میانی بکنده وقتی رئیس ستاد ارتضی بودیم اینکه منزل خودش برودم منزل من وارد شده بود من شب که منزل آدم دیدم چهار نی توی منزل هست گفتم کیست ؟ گفتند مال دکتر بیقا شی گفتند که کسی نفهمده که من اینجا آدم ... صح به اتفاق ، بعد آمد گفتم چی ؟ گفت بله منزل تحت نظر است و من میخواهم برعلیه رزم آرا کارهای بکنم و صح اتفاق " به اتفاق رفتیم منزل سید محمد صادق دیدیم که آقای سید محمد صادق مشغول تدوین آشیانه می مجلس مو سان است که فوری بقائی گفت که من آدم با این محبت کنم حالامی ببینم که خیر ایشان خودش دس اندر کار تدوین این قانون اساسی است آن موقعی بود که این تصمیم گرفته شده بود . و بقائی رفت و در مجلس متحصن شد و شروع کردیم مبارزه برعلیه رزم آرا و مردی که از نزدیکان رزم آرا بود این روزی منزل دکتر بیقا شی نقل کرد که سه شب رزم آرا در منزلش معمولاً " عصریک جلسه ای یا بقول امروزی ها میتینگ خانوار دی داشت که از بستگانش و نزدیکانش جمع میشدند و تصمیماتی میخواستند بگیرند آنجا میگرفتند والبته خیلی این جلسات مجرمانه بود من چون خیلی با این آدم نزدیک بودم سوزده وارد شدم دیدم که اینها صحبت است که

روز پنجم شنبه عده‌ای از جنوب شهر آزمیدان وابنها بیا پندد در جلوی مجلس
و آنها بعنوانی که نان نیست و گندم نیست و آرزو در دست مردم نیست
تظاهراتی راه بیاندازند و یک عده‌ما زکرده راهنمکه روز آرا آورده بسیار
در قسمت‌های ارشت‌نگهداری کرده بود. چون روز آرا باعث پرخیلی
مربوط و تزدیک بود وابنجانا چارم به یک با راگراف چیزی عرض کنم که بسیار
آقائی یک روزی بمنزل من آمد گفت که وقتی که بعد از اینکه روز آرا اکنند
گفت روز آرا ایران را خوب می‌شناخت ولی تهران را نمی‌شناخت، گفتم آقا
این حرف مال تو نیست ازدهان توبیزگتر است مال کی هست؟ گفت بلطف
مال دکتر طها هری گفته است را خوب مردی بپلان سیاست
در کار خودش بود. در هر حال این باعث پرخیلی مربوط بود عده‌ای از اینها
را آورده بودند گهاداشت بود و قرار ریو آنها هم مسلحه بیا پندد جلوی مجلس
و بمجردی که سروصدای می‌شود فوراً "پریزندتوی مجلس و عده‌ای از وکلا را بگیرد
و بگشند منجله بقاشی را وسیم های ارتباطات شهرها را هم قطع کنند
و زاندا رمی هم چون گیلانشا رشیس زاندا رمی بودوا زیستگان نزدیک روز آرا
بود اینها همه‌ها قدم امی بگشند و بعدهم شاه را بگیرند. این آدم می‌گفت که من
تصمیم گرفتم و هرجی که بیکاری بگنم بلکه به دکتر بقاشی می‌گفت که
من ترا مطلع کنم دیدم که این خلاف مروت و اخلاق است که من اسراری را که
میدانم فاش کنم بلا آخره به نظر خودم آمد که بسایر روزگارها رشنه صبح
که شده بود بسایر و تراوی متنزل به بیانهای که کار لازمی با تودارم و
محرمانه ببرم شوی خانه‌ی خودم و شوی خانه درب را قفل کنم توي یک اتفاقی
و ترا نگذارم بیرون بیا شی تا پنجم شنبه که این حدثه پنجم شنبه تمام بشود
بعد تو آزاد بشوی بیرون بیا شی از منزل همیتوکوره بسایر آدم بطریف
منزل تو که، منزل او در کوی معابون سلطان بود، از سرچشمه که رشد
جلوی مسجد میرزا محمود وزیر نرسیده به کوچه میرزا محمود وزیر یک مسجدی هست

آنچه مسید محمد و دیگر منزل بدرزم آرا هم آقا میرزا محمدرزمه را هم
 آن بغل بود . آنجاکه رسیدم دیدم روزنا ها فربا دمیکنندقد
 رزم آرا آن فوق العاده را گرفتم وا زمانجا برگشتم دیگر سرفتم دیدم رزم آرا
 کشته شده موضوع منتفی شده . و در هر حال همان موقع هم صحبت بودکه علم
 می‌آید به شاه میگویدکه چون میگویدکه رزم آرا هم کشته شد و چون شاه مشغول
 تنبیس با زی بود شاه اصلاً هیچ مثل اینکه قصیه‌ای واقع نشده .
 س- اینجا یک صحبتی هم هست یک شایعه‌ای که خود آقای علم‌آمدت
 و رزم آرا بودند آنوقت .
 س- این بله همانوقت که آن علم آمدورزمه آرا برداشت بردیک ختمی
 بودمال مرحوم فیض
 ج- آیت الله فیض .
 س- آیت الله فیض اگر حافظه‌ام درست . و در مسجد شاه آن روز که آن البته
 از نظر چیز اسمش مسجد سلطانی است اسم رسمی آن که حافظ کردند .
 و اصرار میکنند و را بر میدارند میگرد آنجاکه بعد آن حادثه رخ داده بود . بنده
 خیال میکنم کار خلیل طهماسبی البته آن موقع هم معروف بودکه اینها
 بین ارتباط نبودند یکی دو با رملاقات نمیدانم خودشواب مفوی با شاه داشته
 است تا این حد من نمیدانم تا چه حد درست باشد چون با حسن و تقریب نباشد
 به ضرس قاطع صحبت کرده ، مگراینکه آدم علم داشته باشد . اینستکه
 بنده آن را نمیتوانم بگویم ، ولی این شهرتهاشی که بودواینها :::::
 ولی مسلم " رزم آرا چنین قصدی داشت . خب او را تش هم که دستش
 بود شهر باشی را خودش و شیش شهر باشی ! نتایج کرده بود دفتری را کرده بود
 رئیس شهر باشی که از عوا ملش بود و قدرت داشت . اینکا روا میخواست بکند .
 شاه هم آن موقع معمولاً در مقابل قدرت‌ها همیشه خاضع میشدمان قوام السلطنه زمان
 آقای دکتر مصدق ولی وقتی به مجردیکه آن فشا برداشته میشد آنوقت

دومرتبه میگفت که بله من شیر بیشه مازنده رانم .
 س - یک محبتی هست که میگفتند آقای رزم آرا علاوه بر مسئله قصدکودتـا
 واين حرفاها يك تواافقی هم در باره نتف با انگلیس‌ها انجام داده بـود
 میگويند كـمـه مـیـخـواـستـ آـنـ قـرـارـدادـ رـاـبـیـاـ وـرـدـهـ عـجـاـ .
 چ - اینکه مسلم بـودـ ، حتـیـ وقتـیـ کـهـ جـنـاـ زـهـاـشـ رـاـگـوـیـاـ درـهـماـنـ بـیـمـاـ رسـتـانـیـ
 گـهـ بـرـدـهـ بـودـنـآـنـ چـیـزـیـ رـاـکـهـ مـیـخـواـستـ اـعـلـمـ کـنـدـاـ زـیـبـشـ درـآـورـدـ بـوـنـدـ
 کـهـ اـینـ بـبـهـ ۵۰-۵۰ـ مـعـرـفـ استـ کـهـ فـیـقـتـیـ فـیـقـتـیـ اـیـشـانـ
 درـجـیـبـشـ بـودـ وـمـیـخـواـستـ بـخـیـالـ خـوـدـ اـینـکـاـ رـاـتـامـ بـکـنـدـ . وـبـعـدـهـمـ
 آـنـ نـطـقـ عـجـیـبـیـ کـهـ کـرـدـکـهـ خـیـلـیـ بـهـ فـرـوشـ تـامـ شـدـکـهـ مـاـیـ لـوـلـیـهـمـتـگـ
 هـمـ نـمـیـتـوـانـیـمـ بـسـازـیـمـ چـطـورـمـیـتـوـانـیـمـ کـهـ نـتفـ رـاـخـودـمـانـ اـدـارـهـ بـکـنـیـمـ . اـینـ
 مـطـلـبـیـ بـودـکـهـ رـزمـ آـرـاـگـفـتـبـودـوـقـرـاـ رـاـ باـ انـگـلـیـسـهـ تـامـ کـرـدـ بـودـکـهـ ۵۰-
 ۵۰ـ بـاـشـدـکـهـ دـکـتـرـمـصـدـقـ وـجـیـهـ مـلـیـ آـنـمـوـعـ بـهـیـجـوـهـ موـافـقـ بـاـیـنـ اـمـرـ
 نـبـودـنـ .

س - من میخواستم از جنورتـانـ تقـاـمـاـ بـکـنمـ کـهـ یـکـ مـطـالـبـیـ رـاجـعـ بـهـ چـکـونـگـیـ
 روـیـ کـارـآـمدـ حـکـومـتـ مـصـدـقـ بـرـایـ مـاـ تـوـضـیـحـ بـدـهـیدـ اـگـرـشـماـخـاطـرـهـاـیـ اـزـآـنـمـوـعـ
 دـارـیـدـ پـیـشـنـهـاـ دـمـثـلـاـ "ـ جـمـالـ اـمـاـمـیـ "ـ

ج - جـمـالـ اـمـاـمـیـ بـلـهـ بـلـهـ مـلـمـ اـسـتـ .
 س - بـهـ نـظـرـ شـمـاـ روـیـ چـ اـصـلـیـ بـودـکـهـ جـمـالـ اـمـاـمـیـ هـمـکـیـنـ
 پـیـشـنـهـاـ دـیـ بـهـ آـقـایـ دـکـتـرـمـصـدـقـ کـرـدـ بـودـ ؟

ج - جـمـالـ اـمـاـمـیـ بـدـونـ تـرـدـیدـ قـمـداـ نـشـائـیـ نـداـشـتـهـ اـسـتـ . چـونـ
 جـمـالـ اـمـاـمـیـ تـکـلـیـفـشـ مـعـلـوـمـ بـوـدـیـکـآـدـمـیـ بـودـ . کـثـیـفـ وـنـسـاـ درـسـتـ وـهـیـجـوـقـتـ
 هـمـ اوـشـبـیـتـوـانـتـ درـخـطـ وـرـاءـ مـرـعـومـ دـکـتـرـمـصـدـقـ بـاـشـ . مـلـمـاـ شـاهـ آـنـمـوـعـ
 اـصـراـ رـادـاشـتـکـهـ سـیدـضـیـاءـ الدـینـ رـاـبـیـاـ وـرـدـ وـسـیدـضـیـاءـ هـمـ شـناـخـتـهـ شـدـ بـوـدـدرـهـماـنـ
 مـوـقـعـ هـمـ کـهـ درـگـوـدـتـ اـسـتـ ۱۹۹۹ـ سـاـیـ ۲۰۰۰ـ مـسـدـدـهـاـیـ اـزاـفـرـاـدرـاـ
 گـرفـتـ وـزـنـدـاـنـیـ کـرـدـ وـبـسـتـگـیـ اوـبـهـ اـنـگـلـیـسـتـانـ دـیـگـرـهـیـجـ جـاـشـیـ بـرـایـ شـکـ وـشـبـهـهـاـیـ

نیست . حتی اخیرا " یادم هست که در مجله آینده در تهران که بودم خاطراتی از استاد سید محمدعلی جمال زاده بودکه مطالبی که سیدضیاء در سویش بس او گفته بود اینها را همه را نوشته بود در مجله چاپ شد . ای با انگلیسها کاملاً " مربوط بودوا نشانیمها به اوتکلیف کرده بودند و آمد .

شاه اصرار داشت که بعداً زرزم آرا که یادم هست که بعداً زرزم آرا موقتاً فهیم‌الملک کفالت نخست وزیری را بهده داشتباشد تا تکلیف معلوم بشود آن موقع هم با زرزم این بودکه در مجلس راء اتمایل میگرفتند برای انتخاب . . . البته بعداً " شاه اینکار را دیگرا زبین بردو خودش انتخاب میگردحت نخست وزیرشا به هنوز خیال میگرد نخست وزیر است ولی نخست وزیری دیگری را معرفی میگردند تا این حدیث اعتماده این مقررات و اصول بودکه هیچ خودش را محتاج نمیدانست که نخست وزیری را و زرماً استعفای بهدهندکه جایشان انتخاب بشوند . چه بسا وزیری یاد هست که مجلس در مجلس داشت از یک لایحه‌ای، دفاع میگردیدنها و وزیردا دگستری یا کفیل وزارت دادگستری دکترها بیتی را در مجلس سنای بعنوان وزیر معرفی کردند و آنجا بود اینجا اصلاً " خبر نداشت . یا مثلاً " وزیر دیگری که در وقت میرفت به منزل از را دیوشنیده که جای او وزیری انتخاب شده . اینکار را بعداً " میگردندکه بی اعتماده این مقررات باشد . که یعنی شاه همه کاره باشد که بعد معلوم شدکه هیچکاره است . بعد از کشته شدن رزم آرا البته یک حال عجیبی در مملکت بود و این قتل او و توره او و خیلی اثر خوبی کرده بود و آنوقت هم مجلس موئسان نبود مجلس ، مذارت میخواهیم سنا نبود س - مجلس سنا بود .

ج مجلس سنا بود . مذارت میخواهیم . بله و آنچه صحبت سیدضیاء میشود بخی ازا این افراد نکردمیگنند سیدضیاء بیا بدیگرند توکیف میگنند فلاں میگنند شروع میگنند انتقال است کردن جمال اما می بطور مسرخه شه بطور قطعی و جذبی که نسبت ... میگویدچه لزومی دارد و را خب همین آقای دکتر مصدق

که بعدوکلا دست میزنشند و اوهم قصدا نشان داشته راءی اعتمادبه دکتر مصدق میدهنند. که هیچ خیالی نداشته که جمال امامی که مثلاً "نسبت به ایشان ارادتی داشته باشند" بگوید، و این بودکه بعدستاهم یادهست که سناهم که بود سناهم راءی داد دکتر مصدق آمدنخست وزیر شد خیلی آن موقع مردم خوشحال شدند خیلی خیلی وایشان نخست وزیر شدند بعد چون فکر میکردند که، چون هنوز اگر خاطر تان باشد وقتیکه دکتر مصدق به نخست وزیری انتخاب شد هنوز قانون ملی شدن صنعت نفت را شاه تو شیخ نکرده بود.

س- ولی تصویب شده بود.

ج- تصویب شده بود بله تصویب شده بود در بیست و نهم اسفند سال قبل از این شد بود ولی شاه امضاء نکرده بود، و این بودکه دکتر مصدق گفت که شرعاً قبولی من اینست که اول شاه این قانون را تو شیخ کنندتا من قبل از نخست وزیری بکنم. این بودکه شاه هم مجبور شد تو شیخ کردن قانون این شد و بعد آقای دکتر مصدق هم رفت در مجلس شورا آنجا متحمن شدما ندتا افراد کا بینه اش را انتخاب کند راءی اعتماد بگیرد وقتی راءی اعتماد گرفت آنوقت مشغول بکار شد.

س- آیا فکر نمیکنید که این پیشنهاد را به دکتر مصدق کرده بودند برای اینکه خب فکر میکردند که دکتر مصدق میآید و برا یش امکان ندارد که بتوانند با شرکت نفت مبارزه بکنند و درنتیجه در اشتراکی اینجا با عدم موفقیت به یک طریقی حکومتش ساقط میشود و از شر در مجلس راحت میشوند؟

ج- مسلماً "این فکر را داشتم حتی در موارد دیگری هم بمنه میدانم که تحریکات خیلی شدیدی بودکه دکتر مصدق را از صحنه خارج کنند. بنده دو مطلب را که شاید کمتر کسی الان از این معاصرین بدآن نقل میکنم که تاء پیداین سوال شما است. یکی که شما میدانید که یکی از افراد یک خیلی در آن زمان موءشر بود این اشرف بود خواه رتواء مان شاه، شبی در قصر اشرف عده‌ای ازوکلا جمی بودند و اشرف یک طرحی را تهیه کرده بودند را

ساقط کردن حکومت دکتر مصدق و راءی عدم اعتماد . عده‌ای از کلابودند....

س- این گرد همایی وکلای مجلس در منزل اشرف پهلوی درجه سالی بوده

آقای امینی؟

ج- الان به فرس قاطع نمیدام که عرض کنم او اخوا ۳۱ یا ۱۰ آوریل ۲۲ ، در هو

حال مسلم در این موقع بوده . واشرف اصرار داشته، که این وکلا ، عده‌ای از

وکلا امضاء میکنند در این موقع دکتر طاهری وارد میشود این را بنده مثل

روز ...

س- اسم کوچک آقای دکتر طاهری چی بود آقای امینی؟

ج- الان یاد نمی‌اید بله . دکتر طاهری

س- ایشان چه کاره بودند؟

ج- ایشان از زلیل رهای مجلس بودند، بزدی بود و چند نفری بودند که مجلس

گردان بودند . اتفاقاً "غلب هم بزدی بودند آن جلیلی مثلاً" بود که

با اینکه اصلاً هیچ سوابی نداشت ولی خیلی ...

س- بخاطر می‌آورید که آقای طاهری نماینده کجا بودند؟

ج- نماینده بزدی بود . نماینده بزدی بود بله

س- نماینده بزدی ، اسم کوچک شان را بعد می‌توانیم بپیدا کنیم .

ج- دکتر طاهری که وارد میشود آقا یا وکلا عنوان میکنند که حالکه دکتر

طاهری آمده است اول باید ایشان امضا کنند . دکتر طاهری با آن لجه‌ی بزدی

میگوید چی هست فلان فلان ، میگویند این میگوید حال آقا یا دیگر امضاء کنندو

امضا نمیکنند . بعد خود اشرف با میشود ورقه را می‌آورد جلو و میگوید

آقای دکتر من از تو خواهش میکنم که حتیماً امضاء کنند ایشان میگوینند

حقیقتش اینست که کلهی من از بیوی با روت بدش می‌آید و همین حرف با اث

میشود همه میخندند و اصلاً" موضوع منطقی میشود . این مطلب را بعد من

بودم که کسی آمده آقای دکتر مصدق گفت همان موقع همان تفaca "از آن تاریخ

آقای دکتر مصدق به دکتر طه هری علاقه‌ای بپداکردویها و نزدیک شدند، واپسین یکی، یکی دیگر اینکه با زیاده است که آقای دکتر مهدی مجتبه‌ی دی که مدتی دستیان تهران بود و ماحب‌تاء لیفانتی است راجع به آذربایجان یکی راجع به اسم رجال آذربایجان و یکی شرح حال نقی زاده، روزی من متنزل یکی ازدواستان مشترک مان بودیم آقای دکتر مهدی مجتبه‌ی ظهر آنجا آمدند و گفتند که این دوست شما، البته دوست که با یادمیگفت این مراد شما، عجب شانسی دارد. گفتم کی؟ گفت آقای دکتر مصدق، گفت
چطور؟ گفت من امروز بپلیوی نقی زاده بودم چون با امیروم مصاحبه‌ها شی انجام میدهم راجع به شرح حال او که در این کتاب تاریخ رجال آذربایجان شرح حسنه‌ال اورا مفصل توضیح تریبونیسم. آنجا بودم که دونفر آمدند البته آن موقع او امرازه‌زشت که اس این دونفر را نگویید ولی چون هر دونفر فوت کردند من بعداً "از مجتبه‌ی پرسیدم یعنی وقتی که تصادفاً بهم برخوردم گفت حالم میتوانم بگویم که آن دونفرگی بودند، جمال امامی بودواحد مفرمازی اینها آمدند بپلیوی نقی زاده و گفتند آقا ما یک مطلب محظا نهای سائے اداره‌ی. مجتبه‌ی گفت من بلند شدم که از اطاق خارج بشوم آقای نقی زاده گفتند بنشینید و گفتند من از این آدم هیچ چیزی بینهان ندارم و بگویید. گفتند مانمیتوانیم در حضور ایشان مطلب بقدرتی محظا نه است که بهیچوجه جایزنیست که در حضور دیگری گفته بشود. با زمجتبه‌ی گفت من برخاستم بروم نقی زاده گفت که خسب شما تشریف میبرید در اطاق دیگریا بپلیوی خاتم من آنجا می‌نشینید و من آقایان بدانید که من الان بینجا میگویم که هر مطلبی که بمن بگویید آقایان بدانید که من الان بینجا میگویم که هر مطلبی که بمن بگویید من بعداً " تمام و کمال برای این شخص خواه هم گفت حالم بخواهید من بگویید میخواهید نگویید. آنها گفتند حلاکه اینطور است پس ایشان باشد چه لزومی دارد که خارج بشوند. من ناشتم گفتند که آقا مابه این نتیجه

رسیدیم که در مجلس نماینندگان نیز برعهده دکتر مصدق اقدامی بگذرانیم و عده‌ای را در خارج جمع کردیم که بر علیه ایشان جمعیتی تشکیل بدهیم و اقداماتی بگذرانیم و دشمال یک زعیم ولید مردمی گردیم به اتفاق آراء، گفته شد که شما آدمیم به شما تکلیف کنیم و پیشنهاد کنیم . نقیزاده گفت نه من اینکار را قبول نمی‌کنم . گفتند آقا دکتر مصدق سنارا منحل کرد و تو را خانه نشین کرد و در مجلس هم گفت ما در ده سرخیان بپیشه تری از نویشیده است . بنابراین خب شما با یاد اینکار را قبول کنید . ایشان گفتند مجهذا با زهم من قبول نمی‌کنم . گفتند آقا نگران نباشد معا عده و عده هم داریم گفت نمی‌فهم یعنی چه ؟ بیشتر تو خوبی بدهید . گفتند آقا شاه در اختیار ما هم عده گذاشته هم عده و گفته است که ما بایدیم و بشما این را تکلیف کنیم . نقی زاده گفت صحیح است آقا دکتر مصدق ... البته همیشه نقی زاده نام دکتر مصدق را با احترام می‌پرسد حتی در مجلس گفت که چرا به ایشان لعن می‌فرستید و گفت که «یادم هست در جواب همین جمل امامی این حرف را زد که یک روزی گفت دکتر مصدق ملعون ، لعن نفرستید ایشان خدماتی به مملکت کرده وقتی نقی زاده رئیس مجلس سنا بود . گفت که بله شاه گفته است ولی اذعان کنید که بعد از شهریور ۲۰ هیچ دولت طالحی سرکاریانی مدگردولت حکیم الملک که مردد است و شریفی بود . دربارا بآن انگشت هزیر آن دولت را ساقط کرد . الان تنها کسی که در مقابل دربار روکشافت کاریهای دربار را بسته است و مقام و مدت می‌گذرد شخص مصدق اسلطنه است و من به هیچوجه حاضر نیستم با این آدم مبارزه کنم و بر علیه او تشكیلاتی جمع کنم . من از همان مجلس ناها رکه خوردیم یک سرفنت خدمت آقای دکتر مصدق و این جربان را عرض کردم ایشان فقط فرمودند بله نقی زاده مرد عاقلی است ، مرد عاقلی است با همان لجه که می‌فرمودند . اینستکه بر علیه ایشان مشغول بودند

ومرتبا " شاه دست از جیزهای خودش بر نمیداشت حتی این که دیگر در کتاب این‌دن خاطرات ایدن هست که چه اقداماتی میکردند بعد اشرف تعزیزی‌گردان این کار بود آنجا همین سقوط دکتر مصدق آن جریان سوشیس و شوارتسکاف و آلن دالس و جان فا سترداد لاس و این اقدامات با پسر روزولت که این کار، کارهایی کردند که دیگر اینها در کتابهای اینجا منعکس است و احتیاج به گفتن بنده ندارد .

س- آقای امینی میخواستم از حضورتان خواهش کنم که لطفاً یک مقدمه‌دار خاطرا تنا. را راجع به تشکیل جبهه ملی اول در سال ۱۳۲۸ تحصین دکتر مصدق در دربار، و گردآوری اشخاصی که دکتر مصدق آنها استفاده کرد و بی‌ازهمکاری آنها استفاده کرد برای تشکیل جبهه ملی اول برای مسما شرحی بفرمائید .

ج- جبهه ملی اول به آن صورتی که واقعاً بشود جبهه ملی حسابی نباشد میشود اسمش را گذاشت. چون افراد مختلف البته مختلف العقیده‌ای که مثلاً فقط برای منظور شخصی جمع شده بودند؛ چون اگر خاطرنا باشد آقای دکتر مصدق در آن موقع برای موضع انتخابات رفت در دربار متحصل شد چون مجلسی هم نبود و ادری مجلس متحصل نمیشد. رفت در دربار رواگیر خاطرم با شده بروز بردربار بود.

س- بله .

ج- که مردی سیا رمزموز نادرست نباکی بود . از عوامل سلم انگلیسیا و بسیار خطرناک بود و قبلاً هم معین کرده بود و میدانست که چه اشخاصی قرار است از مندوخ سر دربار ورند. آقای دکتر مصدق آنجا در دربار متحصل شده بود و حتی یا دامه است که یک روزی ایشان جلوی چا در آمدند و گفته شد هیچکس حق نداورد که شما را بدهد، چون او بیکین داشت که عده‌ای از ماء مورین از طرف دربار رمیا بیندیک شواری برای شاه میدهند که بحدسخود بشود

بربیزند و بگیرند و چه بکنند.

س - منظورشما این چادر رأی گیری ؟

ج - نخیر خبر چادر رأی گیری که همانجا که چادری که بلوی چیز زده بودند که برای همین کاری که بود .

س - برای تحصن ؟

ج - برای تحصن که رفته‌نده توی دربار ولی سازجا دردیگری هم بود که آمدند بیرون که صحبت بکنند . بعدیکی فربا دکردموگ بروشه که دکتر مصدق گفت خفه‌اش کنید چون میدانست که این از طرف خود در برا راست که آمده‌ای را میگویندنه اینکه واقعاً مردمی است . که ساخت شدند و بعداً این البته پایه‌ای شدوا لافرای بودندکه بعداً "کاملاً" رویه شان با رویی دکتر مصدق مخالف بود مثل آن احمدملکی مدیر روزنامه ستاره که خب‌آدم خوش‌نمی‌شود ، مثل عبیدی سوری اینها خسب شناخته شده بودند ، که حتی عبیدی سوری مدتها هم معاون زاده‌ی شد و افراد مختلفی که البته دکتربیانی این آقا یان بودند . ولی بعداً همین باعث همین باصطلاح منشاء این افکارشکه عده‌ای از افراد عالمی شد به آقای دکتر مصدق و به تما ممعنا ملی اینها دور آقای دکتر مصدق جمیع شدند و فراکسیون جیوه ملی را در مجلس تشکیل دادند که آنها دیگر بودند جزو دکتر بیانی شان که جدا شد . و آن هم داستان طولانی دارد که چرا جدا شد همه اینها را بندۀ اتفاقاً "میدانم .

س - بله ما وارد آن مبحث میشویم بنا بر این در آن جیوه ملی اول یکی از احزاب اصلی که شرکت کرد حزب ایران بود .

ج - بله حزب ایران بود بله مسلم حزب ایران بود .

س - من میخواستم رحضورتان تناخاگتم که شما اگر اطلاعاتی راجع به حزب ایران دارید و فعالیت‌ها یش بلاحصی از آن زمانی که حزب ایران می‌شود اتهماً است که با پیشنه وری بیمان همکاری بست یا ائتلاف کردند

این مسئله را برای ما توضیح بفرماید ؟

ج - این به آن صورت همکاری و پیمان نبود . آن موقع الهیا ر صالح ، دکتر مهندس فریدنگار منه دس زنگنه دکتر سنجاب اینها شی که در حزب ایران بودند به این فکررسیده بودند که افکار آزادیخواهان را جمع کنند و مطلقابارویه‌ی وروال بیشه وری هم موابق نبودند . بنده آن موقع در حزب ایران نبودم ولی علاقمند به آقای دکتر مصدق بودم و اینها هیچ اختلاف آنچنانی حتی این اتها ماتی که میزندند که آقای الهیا ر صالح به سلامتی بیشه وری باشد نوشید بنده میتوانم بشما قول قطعی بدهم که نه اینکه حالبخواهم بنده جانمازاب بکشم وبخواهم حسا لا مثلاً " مذهبی بیشوم ولی آقای صالح در عمرش مشروب نخورد " بود و معتقد بود و مقید بود . درستا مدتی هم که مایا هم در زنگنه‌دان هم بودیم ایشان نمازش را بخواهد انداده ای که میتوانست و مجازاً جا زده میداد روزه هم میگرفت و مطلقابارویه‌ی آنوقت با لآنداخت با مصالح فلان کوهه . وایین گیلاس بقول روزنا مهای آنوقت با لآنداخت با مصالح فلان کوهه . یک چیزی بود و هیچ وقت به این عنوان که بسا بیشه وری هم پیمانی کرده باشد حزب ایران نکرده ! است بنده این را بشما قول میدهم در ایران بدآنوقت هم منعکس است . منتها جواب مخالفین همان موقع از طرف حزب ایران به این جریان داده شد . و تا زده بعداً زمده‌ها معلوم شد که بیشه وری هم آن بیشه وری که آن موقع خیال میکردند ... چون بعداً " میدانید او با این رویه وروالی که در این کتاب آقای دکتر فربidon کشاورزک نوشتنده " من متهم میکنم " مریحا " ذکرشده است که بیشه وری راچه شکلی روپها کشته‌اند در آن ماشینی که به اتفاق غلام بیخیی داشتیان بوده‌چون بکی از رویه وکارهایی که روپها دارند این تماذگردن است اتصاصاً دستی چیزی که من اخیراً " که در ایران بودم معروف بودکه این آقای وربانی

شیرازی که نمایندهٔ آقای خمینی در شیراز بود و بعد از عفو شورای نگهبان
بود و آدم بدی هم نبود تا اندزاده‌ای که من میدانستم او چون راه افتاده
بود در شهرهای مختلف برعلیه حزب ت————وده صحبت‌های میکرد
اوراهم بین را، دلیجان و قم ماشین به‌آوردند وقتی که پیاده شد و فلان
این افرادی که بودند گفتند آقا نخیر شما مریض هستید بروید مریض خان و
بعد گفتند کشته شده موده است و بروند هم چیزش و این بدون تردید باز کار
همین خوات ای بود که حاکم رفتار شدند.

س- بله من الان میخواستم از حضورتان تقاضا کنم راجع به مطلبی بسیاری
ما صحبت بفرمایشید که من مطمئن هستم که شما مالح ترین شخصی هستید و دقیق ترین
اطلاعات را راجع به این موضوع دارید و آن مسئله‌ای است که چگونه بی—
دکتر مصدق و آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی ارتباط برقرار رشد؟

ج- ارتباط اینها کاشانی در همان موقع اگر شما خاطر تان باشد واقعاً "لیدر
مذهبی بودند" به‌آوا عتقا دادا شتند چون اصولاً "درخون او این میا رزه جوشی
که در موقعی که در عراق بودند اتفاق پدرش مرحوم آسید مصطفی اینها
برعلیه‌اش تگلیسها حتی چنگیدند، بنده آقای دکترا زاسال ۱۳۴۰ ز شهریور
۲۵ با آیت‌الله کاشانی در تماس بودم و یاد هست که جلساتی داشتیم آقای
دکتر سنجابی بودند و عده‌ای از دوستان من که از شاگردان مرحوم آقا میرزا تقیخان تنکابنی
بودند و فارغ التحصیل داشتند معمول و منقول آنوقت مثل این یوسف شیرازی
آقای امین، آقا کمال نوربخش که بعد اینها اغلب آن کمال نسوزی
آقای امین عراقی بود و بانی بود محمدعلی و بانی، که امشتی
البته غیر از این و بانی امشتی که بعداً "شده دستان کل کشور
پسرعموی او" اینها جلساتی با آقای کاشانی داشتیم و تشکیلات تقریباً
بعنوان یک جمعیت، بصورت جمعیت سیاسی میخواستیم تشکیل بدھیم
هر عددی عده‌ای را جمع کنند دور خودش ده نفر را بعد از نفر بنا یک نفر تماس و ارتباط

داشته با شاهزاده کاشانی خیلی مبارز بودولی متاءسفانه
 یک نصی بزرگ عیب نمیتوان گفت نتفی بزرگ و آن این جا ه طلبی اش بودواالی
 از نظرفضل بسیار فضل بودکاشانی با اغلب این علمای زمان
 از نظرفضل قابل مقایسه نبود ولی خیلی تحت تأثیر متاءسفانه بجههایش
 واقع بود و بجههایش بجههای سالمی نبودند آن بجههایش که آن روزایشان
 داشت این کوچک را آنوقت هنوز به چیزی نرسیده بودند آن آقا محمدش که
 خب بقول خودشان آقا زاده میگفتند درشت استادیک سمعت درشت شمسراون
 داشت که بعداً نیمه کلاهی یک عمامه میگذاشت باکت و شلو را بعداً ز شهریوره ۴۰ یک
 عبا شی هم رویش میانداخت درساوه ملکی داشت و کاری ، ولی خب دومیش
 که خیلی مورد علاقه ایشان بود محروم مطفی بودکه خب لاحد
 رحمتش کندولی بسیار فاسد بود پول میگرفت دو سه بار من به آقای
 کاشانی گفتم آقا این از مردم پول میگیرد واسطه میشود فلان میشود
 ایشان گفتند حق الجماله میگیرد چیزی نیست حق الجماله میگیرد
 بعدهم دیگر خیلی آن موقع همکنشان داده شد که اینقدر این مشروب خورده
 بودکه و همان درا شرخوردن مشروب زیاده دفوت کرد که پیشک فاتنی هم درگزاوش
 گفتند مقدار الکلی که درخون این بوده فلان مقدار بوده . خیلی از این لحظه
 بعد از ۲۸ مرداد از طالش و کیش کردند که کاشانی را به این طریق
 راضی کشند ، ولی اصولاً کاشانی یک مردمبا روزی بود و هیچ یادم نمیروند
 که وقتیکه روز آرا کشته شده بود مصاحبه ای با کاشانی کرده بودند که
 من این مصاحبه راحتی در ایران دارم که ازا و پرسیده بودند که خب شما
 راجع به شاه نظرتان چیست اگر این بخواهد قدرت نمائی کند گفت اوراهم
 به سرنوشت روز آراء دچار میکنیم این حرف را صریحاً "با این طرز در زمانی که
 شاه هنوز سرکار بودا یعنی را زد خیلی آن موقع گفت این حرف ...
 و با آقای دکتر مصدق هم خوب بودولی متاءسفانه بعد میخواست در تـــام
 امور دخالت بکند .

س - ایشان چه جوری با آقای دکتر مصدق آشنا شدند؟ آشنا شی ایشان با شخص
دکتر مصدق و نهضت ملی و آغازاً بین همکاری چگونه شد؟ از کجا شروع شد؟

ج - آغازاً بین همکاری، همان موقع عرض کردم این چون مردم میدانید اصولاً
مردم احتیاج داشتند به اینکه یک مردم‌ذهنی در کارها باشد و جو نواقعاً
می‌رازد میکرد و برخلاف اینکه شهرت دارد ایشان با انگلیس‌ها نه بهیچ‌وجه
ایشان مخالف بود البتہ بعداً "تحت تاء شیرواقع شد عوا ملی رفتند
ایشان را روی همین جاه طلبی خربندند نه بعنوانی که مثلاً "پول بسته
او دادند فلان نه چیزکردند که این دکتر مصدق اینکارها را میکند
و اینهم شروع کرد. واصلًا" با دکتر مصدق از قدیم مربوط بود
ارتباط داشت و در این امر نهضت هم او خیلی اعلامیه‌های میدا درای ملی
شدن نفت برای کار که البته ملی شدن و جبهه ملی و شخص آقای دکتر
صدق علمدا و بودندا وهم از کنسرسیوم میکرد اما منته سفنه وقتی
که دکتر مصدق در راه رسکارآمد ایشان شروع کردند خالتها شی کردن
و توصیه‌ها ولا" برای ایشان توصیه خیالی عادی بسودونه تنها
خودش بلکه عده‌ای بودند که امضا و خط ایشان را جعل میکردند.
حالا در میان یک چیزی را خدمتمن عرض کنم یک روزی یادم هست که آقای
مهندس نجم که رئیس اداره برق بودند در شهرداری در دفتر من بود تندرا این
موقع رئیس دفتر آمد گفت آقای سلیمانی با تسوکاری دارند من مخصوصاً
برای خاطرا بینکه یک مسئله ای را نشان آقای مهندس نجم بدhem خواهش
کردم که آقای سلیمانی بباید توی اطاق اجازه دادم که ایشان ... آمدند
وقتی آمدن شست گفت آقای سلیمانی آقای مهندس نجم هستند که رئیس برق
هستند تودستور بده که یک شعله بر قرقی بیکی از استگان شما بدهند
ایشان روی کاغذما رکشه رداری برداشت کاغذی نوشته
به آقای مهندس نجم و در زیرش سیدا بوالقاسم کاشانی

اماًه کرد، وقتی کا غذرا دادم به مهندس نجم یک دفعه تکان خورد
گفت اه این کا غذرا شما کجا داشتید؟ گفت من الان آین را نوشتم
روی کا غدمارگ شهرداری است. بقدیر این آدم شبیه خط کاشانی
شبیه اماه اواهه میکرد و شبیه خط او مینوشت که کمتر که
میتوانست تشخیص بدهد که این خط کاشانی هست یا نیست، یا خود آقا محمد
پسر بزرگ کاشانی، و در تما مدت هر کسی میرفت سراغ ایشان خب آن رویه ایکه
این آقا یا ان روحانیون داشتند میخواستند کسی را خودشان برنجانند
این توییه و سفارش ها را میبردند. و شروع مخالفت مرحوم کاشانی
با آقا دکتر مصدق از اینجا شروع شد که عرض کردم همین ایشان میخواست
در تمام شون دخالت بکند و اشخاصی را منعوب کند اشخاصی را ببردا ودیدم
هست که وقتی ایشان رفته بودند در یک با غنی در گردش قوچ که
آنجا بودند مر اخواستند که بین می برا آقا دکتر مصدق بدهن
من آنوقت رئیس بازرسی نخست وزیری بودم، و رفتیم و آقا کاشانی
بنده رفم به اتفاق خدا رحمت کنند مرحوم دکتر طرفه که از استگان مرحوم
کاشانی بود رئیس بین رستا ن وزارت راه بود که بعدا "همان سیما رستا ن
سنا دکتر طرفه نا میداشد، پیش آقا کاشانی ما رفته بدم رهمن دهی که ایشان
بودند در گردش قوچ با لای اقدسی و بین اقدسی و گردش قوچ که
آنجا آقا کاشانی با یک طرز عجیبی گفتند که بله این فرماندا رکس
است که برای سبزه وارا انتخاب کردند این خیلی آدم مزخرفی است فلان گفت
آقا این ازع اعمال وا زاده این شما بوده است که انتخاب شده اتفاقاً
اسم اورا من داده بودم. گفت نه این حالا با من بدد، گفتم که کسی
میتواند باشد شما مقامی دارید و حا لمنظور چیست فرمادار
سبزه وارکه اینقدر میم نیست، گفتند این بقول خودشان آقا معال
میخواهد از آنجا وکیل بشود با یادوکیل بشود این ممکن است مخالفت کند.

منظور از آقا معا ل آقای سیدا بوالمعالی ای پسایشان بود که بعد از مصطفی بود بعده زان آقا مصطفی بود یعنی کوچکتر از آقا مصطفی بود و سن او هنوز از بیست و خرده‌ای سال تجاوز ننمیکرد که بتواند وکیل بشود من گفتم آقا هالی سبزهوارکه ابوالمعالی را تمیشناسته مفا فا " با ینکه سن ایشان وافی نیست و کافی نیست با رسمی که معمولاً" این آقای کاشانی داشت و در محارره رعایت ادب و تراکتا اخلاقی را نمیکرد فرمودند که خیلی من معدتر میخواهم از ینکه این عبارت را من در مصاحبه میگویم "برین تو سن برین تو سن با ین حرفها چیست . نخیر این با ید وکیل بشود و در سیزه وارهم وکیل بشود . و بعدهم این خودا لهیا رصالح آدم بدی نیست ولی این جاروشی که به دم شن بسته و به جای دیگر شسته فلاں این چیزی ربطی است . گفتم منظور؟ گفتند سرتیپ شیبانی این هم بی ربط است نباشد و وکیل بشود باید مصطفی بشود وکیل دوم کاشان ؟ من گفتم آقا مردم باید راه ای بدھند رئیس دولت که در اینکار دخالتی ندارد . گفت نه باید شما ایشان بگوشید که باید مصطفی از کاشان وکیل بشود و ابوالمعالی از سیزه وارشود و آقا محمدهم بقول خودش آقا زاده هم از ساوه . گفتم من تا اندازه‌ای که میدانم مردم ساوه زیاد از ایشان دل خوش ندارند و داشم " توى دا دگتىرى عده‌ای با اى من دعوا دارند گفت نخیر باید ایشان وکیل بشود . گفتم آقا جنابعالی بسا رویه‌ایکه دارید همی افراد ملت وکیل شما هستند و احتیاج نیست که این آقا زاده هاتان وکیل بشوند . گفت نه من باید این بجهه‌ایم در مجلس وکیل باشند و اگر نشوند من تسبیان را از چیزکتر بصدق با آن عبارتی که معمول ایشان بود، میکشم . من آدم و به آقا دکتر مصدق خوب اعلیٰ الرسول ال بلال گفتم ایشان فرمودند و مسا علی الرسول ال بلال ایشان بگوشید که اگر میل دارند من استعفا میدهم خودا بیشان که بروید بایشان بگوشید که اگر میل دارند من استعفا میدهم خودا بیشان

بیا بند دولت تشکیل‌دهنده من اینکار را تحقیقتم، اصلاً" من تمیتوانم دخالت
بکنم الان شورای انتخابات تشکیل شده، شورای انتخابات چون همان‌موقع
شورای انتخاباتی بودا زده‌ای از قضاۃ عالی‌مقام دیوان کشور از قبل
جمال اخو اگرخاطرم باشد جمال اخو بود، ویشکا^{شکا} بود
آقای مهدی اعتماد مقدم بود مستشار دیوان کشور آقای میرزا قوام الدین
مجیدی نایب رئیس کانون وکلا و خودمکه رئیس بازرسی نخست وزیری
بودم و چند‌تفری که اینها دکتر سنگ^{سنگ} بود دکتر سنگ^{سنگ} که
مدتها وکیل مجلس بود و آن دکتر عالمی که بعد از زیرکار شد اینها راه
ازدا نشکا^{نشکا} انتخاب کرده بودند اینها شورای انتخابات بودکه رسیدگی^{رسیدگی}
میکردندیه امراء انتخابات. گفتندیک شورایی است اینکار را میکنند
این اصلاً "شان" آقای دکتر مصدق نیست که ایشان دخالت بکند، از اینجا ها
شروع شدیه مخالفت و در موثرتیکه شاسی ام شیرین^{شیرین} آقای دکتر مصدق و کاشانی
اتفاق کامل بودویا هم خوب بودند ولی ازان تاریخ شروع شد این اختلاف
با لادرفتن بعد از رسی ام تیر و مخصوصاً "اینکه دربار تحریک میکردکه در مقابل
کاندیدهای ریاست مجلس از طرف جبهه‌منی که یکی آقای دکتر عبدالله معظمی
بود یکی آقای دکتر شیگان دربار و پرسیله ایادی و حتی من میدانم
که خدا بیا مردم‌رحوم آقا خان^{آقا خان} حاج سید جوادی یکی از این عواهر^{عوارف}
دربار رکه آقای سید مهدی پیراسته باشد می‌ورد پهلوی ایشان که دربار
حاضر است که به توده‌هزا روتoman بول بدده قرض ارت را بدده دخانه هم
برایت بکیرد بشرط اینکه راءی فقط به کاشانی بدهی برای ریاست
مجلس. او میگوید راءی من در اختیار جبهه ملی است و هر کس را جبهه ملی
بگوید من به اوراءی میدهم. این راضیحا آقای حاج سید جوادی بمی‌
آن موقع گفت که فوت کرد. و دربار مخصوصاً "برای خاطرا^{اینکه}

یکی از این افراد جبهه ملی رئیس نشوداول که قبل از سی ام تیر دکتر حسن امامی را رئیس مجلس کردند و امولاً وکیل شدن او هم خیلی عمد بسود و یک مردی که امام جمعیت تهران بود از هم‌آبادکه یک ناحیه‌ی سنی نشین است این را تحمیل کردند وکیل بشوندو بعدهم رئیس مجلس کردند. که بعد درسی تیرکه اوجیزش دو بعداً استعفا داد. و بعد کاشانی را رئیس مجلس کردند که کاشانی تا آخر بود. و کاشانی بعد شروع کرد بهمین طرز خرد خرد مخالف آقای دکتر مصدق شد. بادم هست یک روزی من منزل آقای کاشانی رفته بودم و دیدم که عده‌ای از این سردمداران مخالفین دکتر مصدق از قبیل آن فتح الله پورستیپ مرحوم مقائی که وکیل قزوین شده بود سیدا حمسد صفا شی اینها از منزل کاشانی بیرون آمدند وفتح الله پورستیپ روی آن سادگی لسوی که هست گفت بله خوب حلالیں میخواهید شاه را از مملکت بیرون کنید؟ قبل از نهم اسفند بود کسی نمیدانست که چنین صحبت‌ها شی هست همان موقع این زمزمه بسود که میخواهند مثلاً "شاه را از مملکت، دکتر مصدق شاه را از مملکت بیرون کشند" و گفتند بله ما می‌بازیم که تمام اینها و حتی ای مدن در خاطرا نوشته است که حتی "جنا بعالی خوانند" که ما میخواستیم که معذرت میخواهیم هی حرف در حرف می‌آیدوا بین... سـ. سـ. سـ. میکنم.

جـ. که ما دولت انگلـ. نـ. تحمیم گرفته که بلا آخره در مقابل دکتر مصدق تسلیم بشود و یک میسیونی را از طریق بغداد دماء مور کردند که برآورد با دکتر مصدق صحبت کند و در موضوع ملی شدن نفت تسلیم بشود. که سفیر ایران که از دوستان مابود از دوستان قدیمی ما بود که البتہ در کتاب اسم را شبرده ولی خوب همان موقع سهیلی بوده که معروف بشود او به ملاقات من آمد و بمن گفت که این مطلب را به چرچیل که نخست وزیر بود عنوان کنید که شاه پیغام داده است که اگر شما این میسیون را بفرستید دیگر من نمی‌توانم دکتر مصدق را ساقط کنم.

روايت‌کننده	: آقاي نصرت‌الله اميني
تاریخ	: ۱۱ مه ۱۹۸۳
محل	: شهرآناندل - ویرجینيا
مصاحبه کننده	: ضياء الله مدقى
نوارشارة	: ۲

بله صحبت مرحوم آيت‌الله کاشانی بودواينکه ايشان ميل داشت که در تمام کارها دخالت کنند و هما نظروری که عرض کردم روزی که من رفتم آنجا قبل از نهم اسفند بود ديدم که پورستيب وعده‌ای میراشرافی ، میراشرافی را فراوش کردم ، میراشرافی همان طفشي و دیگران بپرون می‌پند شمس قنات آبادی ، شمس قنات آبادی هم بودکه آن موقع وکيل مجلس بودواز آبادی کاشانی بود آنوقت معمم بود و بعدا " کلاهی شد . پورستيب بعض گفت بله میخواهد شاهزاده را از مملکت بپرون . گنیدکه آن موقع هنوز هیچگوئی این مطلب را تعيید نداشت که شاه قرار است که از مملکت خارج بشودکه بعد آن قضايای نهم اسفند پيش آمد که حتما " آن قضايای راشماکا ملا " شنیده بيد و میدا شنید وبهترین سندهم نقط مرحوم آقاي دكترمصدق است در را ديد و در روز نهم اسفند که خوشبختانه بمنه اينجا توارش را دارم تمام آن نوار قضيه نهم اسفند را اينجا دارم که ايشان صحبت کردند . و با دام هست که روزی صحیح زود بود که مرحوم آقای کاشانی بمن تلفن کرد با همان رویه و روالی که داشت آن عبارت مخصوصی که خاص خودش بودکه بپسادیدا ری با خواب ؟ شما زخوا ندی؟ گفت ما شين داري ؟ المبته صحیح خیلی زود بس هنوز آفتاب تنزه بود گفتند من يك کاري با تودا رم بپا منزل من . بمنه تاکسي سوا رشم جون آن موقع هم لزوم نداشت بمنه تلفن کنم به شهرداری وماشين شهرداری سراج من بپايد و مسرا بپرسد با تاکسي منزل ايشان . رفتم ديدم که خانمی پهلوی ايشان هست گفتند که اين خاتم که با چادر مشکی نشسته بود گفتند اين خاتم دخترداشی من است خواه بقول خودشان آقارضای شريف . آقای رضا شريف

از خپرات خوب دا دکستري بودکه بتمام معنا اسم با مسامي بود ايشان در دادگاه استان مستشار بود. گفت اين خواهرا و است مطلبی دارديشنو ببين چه ميگويد بنده گفتم خانم بفرما شيد . گفتندكه در پشت خانمی ما يك کارخانیه ای فاش درست گنی هست و اين نه تنها روزگار ميکند شب هم تا صبح عده ای هستند آنجا کار ميکنند و توقيت تق و اعلا " آسياش از ماس لب شده است من گفتم بله حرفی است بسیار رحابی شکایت بسیار درستی است من میغیرstem اگر مطلب همینطور بآشکه شما میگوشید و مسلم است که خلاف نمیگوشید هیشی میغیرستیم بروند و بعد مانع اینکه اربیشورند چون مقررات شهرداری این شکلی بودکه باید جلوی اینکارها را گرفت . در این موقع که این خانم با من این صحبت ها را میکرد و من هم جواب میدادم درب باز شد مرحوم لطفی آمد . مرحوم لطفی چشم درست نمیدید و با کاشانی هم از نجف با هم طلب بودند و بآهم مریبوط و رفیق .

س - آقای لطفی وزیر دا دکستري ؟

ج - لطفی وزیر دا دکستري بود . با آن لحن طنزی که داشت با شوخی و با زنندگی به کاشانی گفت که مگر من قابل هستم یا توردد زایمان گرفته که این موقع سرا میخواهی؟ این موقع معمولاً "قابله را میخواهند بالای سزا شو . چکار داشتی که حالتلفن میکنی من بسیار اینجا ؟ بعد که آدمنشت چشم افتاد دیدمن هم آنجا هستم گفت اه تو اینجا چکار میکنی ؟ گفتم مرا هم هما ايشان خواستند کاري داشتند . بمن گفتند که صحابه کوفست کردي ؟ گفتم نه هنوز روکرديه کاشانی گفت بگویک زهرما ری بیاورند ماما گفت کنیم این موقع که ما راخواستی که ما هنوز چیزی نخوردیم . او هم آقا محمد آقا زاده راخواست و دستور داد که صحابه برای ما بسیار ورنند . بعد آن خانم البتهدیگر باشد و رفت و بینده ماندم آقا کاشانی و لطفی و آقا محمد مرحوم کاشانی دفتری از جیبش درآورد یا از بیغل چیزیکه نشسته بود و اسما ولی راخواند گفت چرا به این اشرف احمدی کارهای نمیدهی ؟ اشرف احمدی یکی

قضات دا دگستري بودکه زيا دخوش نام نبوده در آبا دان هم که بود معروف بود که با عوامل انکليسي ها ساخته است. تجارشين دا دگستري بيشتر بشه آن مناسبت کنه اصلاً خود آنها هم پيششنا دكتر دندريشين دا دگستري باشد. ولی در آن موقع داستان استان اصفهان بود. کاشاني گفت. که چرا به اين کار رحباي شعبيه هيد؟ لطفی گفت که اين کاري هم که لالان به او داديم زيا ديش است و اين آدمها درستي است در محکمه جنائي که بوده کثافت کارهاي کرده و من از آن کار هم بوس خواهم داشت. نفر دروم را گفت. گفت که اين آقا رئيس دادگاه خلاف بوده است در شهر باي برای اين رانندگان من دور رجه مقام باهواب لاسترداد مقام شرائعيه کردم و رئيس محکمه جنه کردمش میگويد اللهم بالله مرا بپرگرداند بگذارید همان رئيس دادگاه خلاف رانندگان باشم چون میخواهید برو آنها بول بگيرد و من اینکار را نمیکنم. نفر سوم را گفت. لطفی رو گردبه من که تووقت بجذور رفتی اين آدم امين طبع بجنورد بود چطور شده است که به او پرخاش کردي و تلگراف کردي که فوراً اورا زکار بپرکن را کنند و سلب ملاحیت قضائي ازا و بکشند به او گفتم بله من کثافت کاري هاشي ازاد بيدم که شويش بربود از شناسنامه معلوم شده راه میافتداد درده هات که من آدم اگرکسی بستگانش مرده با شدحکم حمزور اشت بد هم واژه هر خانواده ای هه تو مان میگرفت و شناسنامه را میگرفت حالا خوشبختانه شناسنامه ها آنجا بودکه من دستور داد همه را بپرگرداند و در بجه سورد اين خيلي کثافت کاري کرد و بعد هم ميرفت در اين دهه تماين داشت تريساک میگرفت و تريساک جمع میکردا زا بین کارهاي که در شآن يك قاضي بشود و سلب ملاحیت قاضي ازا و شد معزول شد. يادم هست که نهانقی اين دفتر را از دست مرحوم کاشاني گرفت و با يك نگاهي که معمولاً "کاغذ را می چسباند پنهانش و نگاه میکرد چون خيلي چشم ازا بین لحظه نا بینا بود نگاه کرد و جلوی پنجه نشسته بود دفتر را بست و زينجه برت کرده باشين و گفت اين که دفتر السارقين است هرجه دزداست امشت توي اينجا هست و بيرت که بود

کسنه من خیلی نراحت شدم که حالا کنانی آنوقت هم رئیس مجلس بود ممکن بسیود عکس العملی نشان بدهد. خباینها باما هم خیلی روپیشان بازی بود . من برای اینکه اینجا انتیامی داده باشم گفتم آقا چرا شما به این آقای رضا شریف مقام بالاتری نمیدهد الان همین خانمی که اینجا بود خواهرا و بودوا بینها از بستگان حضرت آیت الله کاشانی هستند پسردادی اش هستند . گفت که نه من محقق خاطر او خیس ولی دیشب اتفاقاً ابلاغ اورادادم اور ارشیس شعبه استیناف کردم و خیلی هم خوشحال بود ، به برای خاطرا بینکه قوم و خویش ایشان است خودش آدم خوبی است اما عوضی یکی از بستگان ایشان را سرش را خب خسب برسیدم .

مرحوم آقا کاشانی گفتندکی ؟ اسمی را برده بمنه الان میندانم ولی خب ...
 اسم داد کاشانی یکی از دادهای کاشانی . و آقا کاشانی خیلی نراحت شد و گفت این عائله مند است فلان گفت بله دزداست خرج عائله اش را تو بد . چرا من داده دیگر را آقا مصطفوی را هر روز مقا مش را با لاتر میبرم .
 چون داده دیگر کاشانی مرحوم سیدعلی مصطفوی بوده یکی از بهترین و شریف ترین قضات دادگستری بودوزمان آقا دکتر مصدق وزمان لطفی در دادگستری معاون بود بعدهم مستشار دیویان کشور بود در شعبه ۷۰ . وقتی گلشا شیان وزیر بردا دادگستری بود عده ای را از دادگستری کنار زد منجمله همین آقا مصطفوی را هم کنار گذاشت دعوت نکرد که اوقاتی با زنشتگی کرد و هم بمنابع اینکه معاون لطفی بوده است . و بعدهم حتی بعد از ۴۸ مرداده معاون وزارت دادگستری بود وقتی جمال اخسوی وزیر بردا دادگستری بود یک روزی مولوی که بعداً " رئیس سازمان امنیت تهران شد و سرتیپ شد آنوقت سرگرد بود میآید توانی اطاق این آقا مصطفوی و میگویند که جناب آقا را نخست وزیر بوسیله‌ی فرمادنا رنظامی گفته‌اش کده من به تو بمهمن عبارت ، به توابلغ کنم که تـ و بـ دست خودت داری گور خودت را بیکنی . ایشان

میگویندکه تکرا رکن و همین عبارت را تکرا و میکند تما دفنا " آنوقت وزیر دادگستری مریض بود توی منزلش بود آقای مصطفوی میرود منزل جمال اخوی این مطلب را میگوید و از معاونت استحفا میدهد . و بعدهم مستثنا رشیعه ۷ دیوان کشور بودکه گلشایان اوراهم کنارگذاشت . سیار مردم شریفی بود . گفت بله اوراهم من حفظ میکنم و ترقی میدهم ولیکن آن یکی دامادت ... منظور لطفی اینجوربود کاشانی داخلت در کارها میکرد . و بعدهم خب متنه سفانه کاشانی را اول زمان زا هدی که ایشان یک اعتراضاتی کرده بودند و بعد رئیس‌جمهور نخست وزیری یک نامه می‌داند باهای به کاشانی نوشته که آقای سید ابوالقاسم کاشانی نامه‌ی شما ب نظر آقای نخست وزیر رسید ایشان گفتند در را ینكوهه امور شما مداخله نمکنید . بدون آنکه رعایت مقام معنوی ایشان و مقام حتی اداری و سیاسی ایشان هم شده باشد با این ترتیب ...

س- این بعدا ز ۲۸ مرداد بود ؟

ج- بله بله بعدا ز ۲۸ مرداد

س- زمان زا هدی ؟

ج- بله زمان زا هدی . و بعدهم خب ایشان را گرفتند و ایشان را یکی دوبار زندان کردند و کاشانی در زندان بود ولی معهدآخوش می‌باشد دیگر این او اخیر نامه‌ای حتی یک وقتی آقای مصطفوی نامه‌ای از ایشان بمن نشان دادکه به نشهد رفته بودند به شاه که شما بهترین راه ایستگه دادگستری را تقویت کنید فلان گفتم آقا این من آن کاشانی را قبول دارم که وقتی با اوراسفتند ۲۹ مصاحبه میکنندکه اگر شاه بخواهد دیگر توری یکنچه میکنیم گفت اوراهم به سروشوست رزم آزادجا و میکنیم و حالا گذ تفرع آمیز به اونوست شاه چه کاره است که ایشان کا غذیه شاه مینویسندکه شما دادگستری را اینکار را بکنید اینکار را بکنید شاه مقام غیرمشمول است . ولی بعدهم داستان دیگری با مرحوم کاشانی داریم که حالا بعنوان وقت ...

س- مسئله ایک ... میخواستم از شما سوال کنم اینست که گذشته از این مسائل مربوط به جاه طلبی کاشانی و دخالت کردن در امور مملکت

فکر نمیکنید که یک زیربنای فکری هم برای این جریان بوده که یعنی اصولاً "جناح روحانی زیادا زلائی" بودن حکومت خوش‌نمایاند و قصداً این را داشت که تقریباً "حکومت اسلامی را" آن موقع بنیانش را بگذارد چون آقای کاشانی هم صحبت از تشکیل آن جا مدعی اسلامی کرده بودوا پنطورکه من شنیدم مثل اینکه برای راه اندختن امور آن سازمان از دولت یک وجهی هم میخواست.

ج - نخیر نخیر .

س - آیا این مسئله حقیقت دارد ؟

ج - نخیر نخیر مطلقاً نخیر بمنه یقین دارم که این مطلب حقیقت ندارد. آن موقع اصلاً "چنین مطالبی نه تنها از طرف ایشان بلکه از طرف مرحوم آیت الله با صلاح امروز چون این عناوین حالا باب شده ولی آن موقع که این عناوین نبوده بگویند آیت الله العظمی فرقش با آیت الله مجتبی ولی خب حلاله دیگر مدشده بمنه عرض میکنم . مرحوم آقای بروجردی آنوقت مرجع بلامنازع عالم تشیع بود مرحوم آقای بروجردی که در قسم بودند آن موقع حتی ایشان هم چنین توکعی نداشتند زدولت که بخواهند در مقابل دولت اینجاورا مرا رکنند که دولت مذهبی باشد نه بهیچوجه س - صحبت از حکومت اسلامی نبود ؟

ج - بهیچوجه نبود بهیچوجه من الوجوه نبود . بهیچوجه من الوجوه بله .

س - ولی آقای بروجردی هم مخالفت هایی با آقای دکتر مصدق داشتند .

ج - بله بله ایشان داشتند و ایشان خب باشه بی ارتباط نبودند ولی نه آن جورا ولش علتنی ، ایشان مثلاً "میل داشتند که در بروجردی اقام وکلایی که انتخاب میشود باینکه دولت دخالتی نمیکند ممهد انترا ایشان رعایت بشود و باید دریک موردی خیلی شدید ایشان به دیوان کشور فشران می‌آوردند یک پرونده‌ای بود که این پرونده مربوط ، پرونده خیلی معروفی بود ، ابرقو بود که سفرگاهی متهم شده بودند که

یک مسلمان راکشته اند و درآن موقع طبق قوانین آن روزاگرمه نه
با تفاوت هم و به شرکت هم کسی را میکشند این هرمه نفر را نمیشدم حکوم به
اعدام کرد اگریک نفر یک نفر را کشته بودا دین را متناسبانه همین شعبه
آقای اشرف احمدی هرمه نفر را محکوم به اعدام کرده بود برای خاطر
خوش آمد مقامات روحانی . و این پرونده در دیوان کشور در شعبه بدوی دیوان
کشور که رئیس مرحوم آقای حاشی شاه با غرسودگه یکی از قوی ترین
وقایل ترین قضات دادگش رو است داشتمندترین افراد این پرونده مانده
بودوا بینها نمیدانستندچه بکنند آقای بروجردی مرتب فشا و میا و رده این
حکم ابلاغ نشود . و این سه نفر را عدا م بشوندکه اینکار را نموقع که من
با دم هست نشد . و بین آقای بروجردی و آقای دکتر مصدق هم
غلب مرا وادا تی بود کررا " من از طرف آقای دکتر مصدق وقتی که ایشان
کارهای داشتند با آقای بروجردی آقای دکتر مصدق بمن امر میفرمودند
که من میرفتم صحبت میکردم . و جون آن موقع آقای بروجردی از آقای تولیت
حما بیت میکردند و موقع انتخابات بود آقای تولیت جمعیتی برعلیه
آقای دکتر مصدق تشکیل میداد ولی بعدا " خیلی تولیت نسبت به
آقای دکتر مصدق ارادت پیدا کرده و حتی بعدا ز ۲۸ مرداده مدتیها این مورد
با مادرزادنا بود خیلی از خودش بزرگواری و مکرمت و حتی سکینه ای
نشان دادکه کم نظری بود که خدا رحمتش کند این را خیلی خوب
این واخ غریش از آب درآمد از امتحان و از این کوره . و کررا " مطالعه
که بود بین آقای بروجردی ولی خب همان موقع هم آقای کاشانی نسبت به
آقای بروجردی لحن بی ادبی و چیز داشت یادم هست که یک شبی در خدمت
ایشان مارفته بیم مسجد از آنجا در آن مسجد از که در یک اطاقی اطا
دقیتر عکس آقای بروجردی بود آقای کاشانی بطری طنزی گفتندکه من
با این شدم که این مسجد ساخته شده در مرور تیکه حلاعکن این سیدلر
را زده اند باینجا . من گفتم آقای من که در این جویان وارد بودم من خودم

نورا" خدمت‌شما رسیدم و عرض کردم که برای این مسجدیک اقدام بگند و شما هی به آقا محمد‌گفتید ولی بعد آقای بروجردی اقدام کردند که دوران این مسجد را دیوار را کشید "یک مسجدی بوده‌است مسجد حرمخانه این را دورش را یک دیوار کشیده بودند و ضمیمه‌ی بنای وزارت دادگستری میباشد بنشود و بعد ببرویزی‌گردی اقدام کردند بلطف آخراً این مسجد در حرم سید‌محمد‌کاشانی سرمهایه دادوا این مسجد دساخته شد . ولی بعدهم در مقابله آقای بروجردی ایشان آمدنند و آقای دکتر آذر که آن موقع دکتر شریون رشیس اوقاف بود که دکتر آذر را وادا رکردند که شخصی را با سید‌محمد‌مشکات بفرستند قسم و رشیس اوقاف بشود البته من درست بخاطر دارم که آقای دکتر سرمهدق صربحا "دستور دادند که آقای دکتر آذر که اگر ایشان آنجا میرونند فقط رشیس اوقاف است درا مرتولیت نبا یددخالتی بگند چون آن وقف نامه‌ای است و باشد طبق آن وقف نامه آن چیزها رفتار بشود ، ولی دکتر شریون در قسم رفت و مشکات را بسرد و آنجا در جلوی حرم چهار پایه گذاشت و رفت و گفت که بر حسب امر حضرت آیت‌الله العظمی آنای کاشانی آقای مشکات برای تصدی حوزه‌ی علمیه قم و امور تولیت و موقوفات و اداره اوقاف معین شدند . در صورتیکه این برخلاف نظر دولت بود و شیخواست که برخلاف میل آقای بروجردی عملی انجام بگیرد که بعد مین مطلب را آقای بروجردی بمن فرمودند که من گفتم این سید بیسیوساد فرمودند کاش این فقط بیسیوساد بسود عقل یک بجه مکتبی راهنم ندارد بمن کاغذ مینتویسید برای خودش عنوان قائل میشود ، که خیلی گله مندازای لحظ بودند . این چیزها شی که اغلب پیش می‌آمد که مثلاً "یک روزی گفتند فرماندار را بینجا هست که ای پس تودها بست و این را فوری آقای دکتر سرمهدق اورا عرض کردند . و آقای دکتر سرمهدق به نظرات آقای بروجردی احترام می‌گذاشتند منتها آقای بروجردی بیشتر تمايل به طرفداری از شاه داشتند که بعد از ۲۸ مرداد هم شان دادند ایشان تلگراف کردند که شاه و خاندان امیر مخصوصاً "ذکر

کردن و هیچ قدا می هم برای آقای دکتر رضا . یا حتی من میدانم علم دارم که مرحوم حاج آقارحیم ارباب که از علمای خیلی محترم اصفهان بودنده استه معمم هم نبود و کلاهی بود او کاغذی برای مرحوم آقای بروجردی نوشت که ایشان درا مردکترفا طمی و ساطعی بکند و کاری بکند این مردانه نشود آقای بروجردی اقدامی نکردند این راهم بسته با آن اندازه میدانم .

س - روابط آقای سیدا بوا لقاسم کاشانی با فدائیان اسلام و نواب صفی‌وی چگونه بود آیا شما هرگز با نواب صفی ملاقات کرده بودید ؟ او کسی بود و خد منگفت ؟

کردم غافل از اینکه اینها توجه دارند به این حرکت من . یک وقت دیدم همین واحدی پاشد و آمدبا من مصافحه کرد بعد معانقه کرد که آقا ما دیدم که تو خواستی بروی توالیت این حرکات را کردی پس معلوم شد توان غنیمت داشتم مذهبی داری که اینکار را میکنم از یک آدم فروکلی و فلان مانند بدیدم خیلی خوشحالیم و مابتو را داده اند این راهی و ما هم اقدام میخواستیم بکنیم شدید ولی به اختراهم تو آن اقدامات را نمیکنیم و بعد هم رفتند با وزیر داگستری ملاقات کردند . بعد اینها گاهی و قتها کارهایی که داشتند مستقیماً میباشد بنابراین مراجعت میکردند من هم نا اندزاده ای که مقدور بود و برخلاف چیزی نبود انجام میدادم . یک روزی وقتی من رئیس با زرسی نخست وزیری شده بودم از طرف آقای دکتر مصدق اینها آمدند که آقای بقول خودشان آقا که من پرسیدم گفتند بله آقای نواب مفوی میل دارد تورا ببینند . من هم بی میل نبودم که ببینم که این چیز و گیز و عقا یدش چه شکلی است . گفتم خیلی خوب من تا فردا بشما خبر میدهم من خدمت آقای دکتر مصدق عرض کردم که آقا این آدم پیغام داده و بمن گفتند پس برو و لی مرا قب باش که وقتی چیزی به تو نزد شد من با شناق برآورم رفتم و به برادرم جاشی که آدرس داده بودند گفتم سروکوهه تو بایست و مواظب باش و من رفتم و این سید را دیدم . خیلی قیافه‌ی چذابی داشت خیلی در صحبت تحت تاء شیر قرا رمیداد ، بعلت همین بود که عدد ای هم از قبیل عبد خدا ئی دیگران که بعد خارج مرحوم دکتر رفاطی بود عبد خدا ئی و حالا هم وکیل مجلس است ولی اینکه اینها از چکچان آب میخوردند چی بود من هنوز هم شفه میدم چون خیلی مطالعی در روزگارها این ور آن ورگفته شده اما اینکه آدم بخواهد درست و حسابی محققاً نمی‌برسد من هنوز به اینجا نرسیدم که اینها چی بودند ولی خسب یک عدد بودند که واقعاً " به تمام معنا جان در کفر بودند و بدون تردید هم وکا شانسی هم در همان حالا صحبت فرمودید بی ارتبا طیلی طیماً می‌نیود . خلیل

طهماسی وقتیکه از زندان بیرون آمد و آن لایحه را داده بودی مجلس
که روز آرا ...

س- لایحه عفو خلیل طهماسی .

ج- بله غفودا دند بعنوان اینکه ایشان مهدوی الدم بوده آقای دکتر
صدق در اینکا رکوچکترین مداخله‌ای نداشت و حتی البته شاید حسناً
این ایرادی همین فعله از او بگیرند این آقایانی که الان سرکار هستند
ولی دخالت نداشت و بعدم پادشاه هست که حاضر شده که خلیل طهماسی
را بهذیرد ولی کاشانی عکش هست که رفت و دست به سوش کشید و خیا...
به او استمالت کرد تا موقعی که بود بعدم که در قضیه این برونداده
هزیر و دیگران او و همه را گرفتند و همه متاء سفنه اعدام شدند.

س- ولی آقای سید ابوالقاسم کاشانی ارتباطی با نواب صفوی داشته و با
تجویب آن مصحابه‌ای که کرده که گفته اگر شاه هم چنین کاری بکند
ما با اوعین آن کار را میکنیم این متنی اش اینستکه یعنی ما هم ...
در قتل رزم آزادخالت، داشتم و از آنجایی که نواب صفوی و گروه او همیشه
محبت از حکومت اسلامی نمیکردند بنا بر این من به این علت بود که فکر
کردم که آبا چنین فکری در ذهن آیت الله کاشانی هم بوده یا نه فقط
وسیله‌ای بود ؟

ج- نبود . نخیرو سیله‌ای نبود ولی اگر بود که این قوانینی که ایشان
رئیس مجلس بود آن قوانینی که وضع شد اغلب آن قوانین زیاداً مقررات اسلامی
شاپد تطبیق نمیکرد و مثلًاً من یک صورت مجلسی را برای شما نقل میکنم که بین این
دو عقیده بینید که یا دم هست که درا و اخر حکومت آقای دکتر صدق آقای
خمینی که ما آن موقع البته حاج آقا روح‌الله خمینی میگفتیم چون عنوان امام
ونایب امام آنسویع برای ایشان معین نشده بودیا ایشان هم چنین ادعایی
نداشتند . ایشان بسا اینکه خوب با من خیلی مربوط بودند و منزل من
آمده بودند شب خوابیده بودند صبح که پاشدیم بمن فرمودند که بـ

آقای آقا مهدی حاشروی تلفن کن که من با ایشان کاری دارم .

س- آقای خمینی گفتند ؟

ج- بله بله . من میل دارم ایشان را ببینم . خب با آقای حاشروی ایشان علاوه بر اینکه آقای خمینی همیشه افتخار میکرده شاگرد مرحوم حاج خلیل پسرزادی پدر آقای حاجی بوده است خود آقای حاجی هم شاگرد آقای خمینی بود در قسمت فلسفه و عرفان . من به آقای حاجی تلفن کردم که آقای حاجی آقا روح الله اینجا تشریف دارند و می‌دلدارند که ترا ببینند آقای حاجی گفتند که عجب من هم اتفاقاً " کارخانی واجبی با ایشان دارم و گوشی را بدهید که ایشان با من صحبت کنند . مـ روی زمین نشسته بودیم صبحاً نه میخوردیم من گوشی را دراز کردم و گفتـ آقای حاجی میخواهندبا شما صحبت کنند آقای خمینی فرمودند که ببینید چه کاردا رند ؟ من تعجب کردم خود ایشان گفتند که تلفن کنید باشان بیا بین من کارشان دارم حلال میگویند که ببینید که چه کاردا رند . من دستم را تسوی دهنی تلفن گذاشت و گفتم که شما خودتان میل نداشید با ایشان صحبت بکنید ؟ گفتنده بسیار علتش را به توجه کویم . من را ببطشد و حرفهاش را رد و بسیار کردم بعد قرارشد آقای حاجی تشریف بیا و روندانز مـ ما و با آقای خمینی آنجا ملاقات کنند . وقتی این صحبت تمام شد من گوشی گذاشت روی تلفن گفتم آقا شما چطور صحبت نفرمودید ؟ حا لانفهمیدم . فرمودند که یک هفتـ است که شرکت تلفن ملی شده است من شرعاً " جائز نمیدانم که با تلفنـ که صاحبانش راضی نیستند صحبت بکنم . آن موقع شرکت تلفن یک ترکـت خصوصی بود قبلـاً " و مال آن بین اسنندیـا رـی و مشـایـخـ و دیـگـرـ اـنـ عـدـهـ اـیـ بـودـند صاحبان سیام که قانونی از مجلس گذشت لایـهـ اـیـهـ اـیـنـ شـرـکـتـ رـاـ مـلـیـ کـرـدـ و گـفـتـنـدـمـنـ شـرـعاـ " جـاـزـنـمـیدـانـمـ باـ اـینـ تـلـفـنـ صـبـتـ کـنـمـ .ـ منـ بـخـنـدـهـ گـفـتـمـ خـبـ پـسـ مـنـ چـطـورـ مـحـبـتـ کـنـمـ ؟ـ فـرـمـودـنـدـشـاـکـهـ اـزـمـنـ تـقـلـيـدـنـمـيـكـنـدـ خـودـتـانـ

میدانید . منظور اگر آن موقع آقای کاشانی هم چنین عقیده‌ای داشتند
خب همان موقع ایشان هم راجع به این موضوع تلفن و این‌طور قوانین
صحبت میکردند . و علی التحقیق آقای کاشانی آن موقع این نظر را نداشتند بیچوچه
این عقیده بند است نا آن موقع که میدانم .

س - آقای خمینی آن زمان که شما با ایشان آشناشی داشتید چه نظری
نسبت به دولت دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت و نهضت ملی بطور
کلی داشتند ؟

ج - نا آن موقع که من میدانستم مطلقاً ایشان هیچ اظهار مخالفتی نمیکردند ،
هیچ من یک با راز ایشان یک عبارت مخالفت میزی نشدم .
حتی اگر این‌طور بودیا من که مربوط بودند میفرمودند که مثلاً "تو چرا تویی دستگاه
کسارتاری دیکنی ، چه وقتی رشیس با زرسی نخست وزیر بودم چه موقعی
که شهدا را بودم ایشان هیچ وقت هیچ چیزی بمن نفرمودند بله هیچ وقت
س - ما حا لاموضع آقای خمینی را میگذاریم بعد دوباره بر میکردیم به ایشان
دریک نشست دیگری . ولی امروز دلم میخواهد که شما خاطراتی که از ملی
شنون ملی شدن صنعت نفت دارید و آن فعالیت‌هاشی که آن زمان برای اجرای
قانون ملی شدن صنعت نفت میشد برای ما توضیح بفرمائید .

ج - این مطالب را بعقیده من جراحت‌زدگه کمال "نوشه اند مضا فا" کتابی
است که شما حتماً دیده‌اید به‌اسام تاریخ ملی شدن صنعت نفت تاریخ ملی
شنون صنعت نفت .

س - بله این کتاب را دیدیم .

ج - مال فواد روحانی که تمام این کتاب درست است . درست که تمام تاریخ
این کتاب درست است مضا فا . . .

س - من فکر کردم که شاید شما خاطراتی داشته باشید که در کتابها و جراحت ذکر
نشده‌اند .

ج - حلا لاعرض میکنم . بله خاطرات تا آندازه‌ای
 س - فعلاً آقای امینی موضوع نفت را میگذا ریم بعددوباره باین مسئله
 بر میگردیم من دلم میخواست که از شما تقاضا کنم که اگر شما خاطره‌ای از جریان
 ۲۰ تیر و همچنین ۹ اسفند دارید برای اینکه آن دودرواقع مقدمه‌ای
 بوده اندبرای ۲۸ مرداد .
 ج - بله بله درست است .

س - این خاطرات در جراید و پایه درکتابی جا شده ثبت نشده آن را برای
 ما بفرمایید که در تاریخ ضبط بشود .

ج - بنده راجع به این موضوع چه راجع به نهم اسفند و سی تیره ردو
 دو چیز خدمتتان نقل میکنم که بقول شما در جراحتیده منعکس نشده یکی
 که چون قبله " گفتم که یک روزی در منزل کاشانی بورستیب بمن گفت که
 بله شاه را میخواهید کنید و ما نمیگذا ریم ، این عبارت او بود که معلوم
 شده در همانجا در آن منزل نقشه‌ای برای اینکار بوده است . و در آن بروندۀ ای
 که من خدمتتان عرض کردم و در اینجا هم منعکس گردید که بروندۀ ای که
 در دیوان کشور بود را جمع به بھاشی ها ، آقای حائری یک روزی بمن
 گفتند که آقای بروجردی مرا به قم احضار فرمودند یعنی آقای حائری را
 س - این آقای حائری همین آقای حائری است که اینجا تشریف داشتند .
 ج - بودند بله آقای مهدی حائری . گفتند مرا و مصطفوی راخواستند
 مصطفوی مردی تا جرا هل قم بود که خانواده‌ی محترمی در قم بودند
 با اسم آقازاده که منزلی که آقای بروجردی مکونت داشت مال اینها
 بود معروف بوده آقازاده‌ی بیلوز فروش . گفتند ما دو تاریخ ایشان خواستند
 و گفتند بروید بهله‌لوی آقای بھاشی وا زقول من میگوشید شا بیا وردی
 دا دکسترنی برای مختومه کردن این بروندۀ وابسرا م آن را ی محکمه‌ی
 جناشی یعنی بلا آخره اعدام آن سه بھاشی . آقای حائری گفتند
 که ما در همان اوایل اسفند سال ۳۱ من و آقای مصطفوی بهله‌لوی آقای بھاشی
 رفتیم

وبه بجهاتی پیغام آقای بروجردی را رسانیدم و حتی من گفتم آقا آقای بروجردی بقدرتی راجع به این موضوع ناراحت بودندکه به پنهانی صورتشان گریه کردند و از شما خواستندکه اینکار را آقای بجهاتی گفتند که در اینکار عجله نکنید . مرحوم مطفوی به ایشان عرض میکرد که میگویند (؟) تا خیر آفات آقای بجهاتی میگویند که این نه این ازان نه خیرها نیست که آفت داشته باشد این به نفع ما آخرتام میشود . میپرسد آخرخطور ؟ آقای بجهاتی میگویند اینها میروند . آقای حاشی بمن فرمودند که من خیال کردم که منظور از اینکه اینها میروند یعنی این اعضا شعبه ۲ دیوان کشورکه این بروند آنچه مطرح هست از قبل آقای حاشی شاه میباخ آقای حسین معظمی ، آن آقای مطفوی میگویند خب آقای برفرض که این اعضا شعبه بروند خب یک عده ای دیگر میباشد آنها . میگویند نه آخونم که نمیتوان همه حرفا را بزشم همچون میروند . خود مصدق میروند . اینها تعجب میکنندکه اصلا" هیچ باورشان نمیشند آقای حاشی بمن گفتند . خب آن‌موقع من هم بینظم این حرف خیلی سخوه میباشد اینکه قضایا نهم استندرو آمد و آقای دکتر مصدق آن نطق کذا شی و اگر دند و بجهاتی بطرف دربار رفت آنجا جلوی قصر ایستاد . بعد خیال داشتند که دکتر مصدق که بیرون بباید بگیرند و بکشند و حتی شعبان بی مخ باطن این ده بود که ایشان را توان خیابان بکشند که آقای دکتر مصدق تمام دفای از دردیگری میروند و بعد میگویند مرغ از قفس پوید . معلوم میشود که آن حرف بجهاتی بی ارتباط با این جریان نهم استندند بود . که بعد اینکار نگرفت آقای دکتر مصدق در فروردین آن سال در برابه روی خودشان بستند نه کسی را پذیرفتند و نه بشه دربار سلام آمدند بجهاتی عذرخواهی کردند که به احمدآ با درفت اند واستراحت میکنند . من برای یک کار واجبی رفتم کاغذی به ایشان نوشتم ایشان مرا خواستند من قضایا شی

کم میدانستم بهایشان گفتم و گفتم آقا مسردم هم دلشان میخواست
که شما در این موقع بروید و ملاقاتی بکنید بعنوان تحبیب هم—ی
نقارها گفتندنه آقا اینها میخواستند مرا بکشند
حال‌همین نقشه در کاوهست و همان موقع هم من بعد مجدداً "همین
مطلوبی که آقا حاشی بمن گفته بودند تقل کردم و بهایشان
عرض کردم ، گفتند بله ما حالا فهمیدیم که این نقشه بوده است و خیال
داشتند مرا بکلی از بین ببرند . شما اینها را تمام نوی ای—
کتاب ایدن عرض کردم خیلی عجیب است که خاطرات ایدن که در فارسی
هم ترجمه شده است آن آقای کاوه‌دهقان ترجمه کرده است
و همه را ذکر کرده که ایدن گفتند که ما بلا آخوند من به چرچیل گفتم، آن
که "قبلماً" عرض کردم ، که شاه چنین پیغامی داده و ما آن نماینده
را احضار کردیم و بعداً زمتشی دیدیم که کاشانی از جیمه ملی و ازا آقای
دکتر مصدق سواد و فهمیدیم که از داخل خودشان دارند... که
شاه گفته بود من از داخل اینکار را میکنم و دکتر مصدق را ساقط میکنم ،
متاً سفانیه یکی از زل های شاه که خیلی هاراکول میزدا یعنی
بودکه یکی افراد را میخواست و بهایشان وعده میداد که توجه چیزی
از دکتر مصدق کمتر است خود تو مدل دکتر مصدق هست . اول مرحوم
دکتر رفاطی را خواسته بود به او گفته سو دبه خیال اینکه خب او هم—
جا ه طلبی میکند که بله بلا آخه آقای دکتر مصدق پیر شده است با این
کن رباشد و تو خودت بیانی نخست وزیر بشوی . دکتر رفاطی ای—
شها مت را داشت که آمدان این را به دکتر مصدق گفت و دکتر مصدق خودشان بمسن
فرمودند که من به او گفتم که توبه مسا فرت برووا الابمانی این ت—
میکشد و نمان ، که به مسا فرت رفت .

س - یعنی دکتر فاطمی به مسافرت بروود ؟

ج - بله بله . آقای حسین مکی که اصلاً زبده بود بقیوں اوران آمده بود و درست تمام روزگار بود . ایشان خودشان در یکی از این طبقه هایشان گفتند که من در شاهزادی مهمن آقای دکتر پرفسور علی آبادی بودم آنجاشاه رد میشد بعد تصدیقاً "تولی خانه ای او آمد و مرادید و با من صحبت کرد . ایشانهم از همانهاشی بود که شاه بـ اروعه داده بود ، ایشانهم که به تمام معنایاً طلب و با اینکه اصلاً هیچ بود یک آدم بیسواند عـامـی حتی نوشته هاشی که از قـیـوـل او نقل می شود او خودش نمیتواند بخواند نسخه بردازـفـتـه هـاـ است . ایشان وقتی که آقای کاظمی از طرف آقای دکتر مصدق بعنوان نایب نخست وزیر لایحه اختیارات آورد از مجلس قـهـرـکـرـدـ رـفـتـ بـپـرـونـ وـعـدـهـاـیـ هـمـ دـنـبـالـ او و بعد شروع شد ، از همان وقت معلوم است که این نقصه بوده است .

بن - ایشان بعداً "انتخاب شدن دبیر کمیسیون رسیدگی به امور بنا نکهاد در مجلس شورای ملی .

ج - نخیر . حال اعراض میکنم ، حال اعراض میکنم این را . مطابق قانون نشر اسکناس دونفره را باید عفو نظرات برآن دوخته ی اسکناس مجلس انتخاب بکند . تا قبل از این جریان انتخاب مجدد آقای که بود بودیگـرـیـ کـهـ حـالـمـنـ اـسـمـاـ وـ يـادـمـ نـيـسـتـ ولـیـ کـهـبـدـراـیـاـدـ هـسـتـ . آقای مـکـیـ خـودـشـ رـاـ کـاـنـدـیدـکـرـدـ بـبـودـکـهـ عـفـوـبـشـودـ . وـ خـبـ آـشـمـوـقـعـ دـوـلـتـ نـاـگـزـیـزـ بـبـودـبـرـایـ خـاـ طـرـحـقـوـقـ کـاـرـگـرـانـ شـرـکـتـ نـفـتـ وـ اـیـنـ کـهـ صـنـعـتـ شـفـتـ خـواـبـیـدـ بـبـودـوـاـخـلـلـ مـیـکـرـدـنـ درـبـارـ وـ نـظـمـیـ هـاـ وـ دـوـلـتـ هـمـ اـخـتـیـاـرـ بـهـ بـولـ دـاشـتـ یـکـ مـقـدـارـیـ اـسـکـنـاسـ مـنـتـشـرـشـدـ بـبـودـوـاـینـ خـیـلـیـ مـحـرـمـاـتـ بـودـ ،ـ الـبـتـهـ هـمـینـ دـوـنـغـرـوـکـیـلـ مـجـلـسـ دـیدـاـ نـسـتـنـدـمـکـیـ رـاـ کـاـنـدـیدـکـرـدـنـدـکـهـ بـبـودـکـهـ بـعـدـ بـبـیـاـ بـدـوـاـینـ رـاـ عـنـواـنـ بـکـنـدـ کـهـ اـگـرـعـنـشـوـانـ مـیـکـرـدـ خـبـ اـزـنـظـرـاـقـتـصـاـدـیـ مـلـکـتـ صـدـهـ مـیـخـورـدـ . وـ اـصـوـلاـ هـمـینـ رـفـرـانـدـومـ وـ اـنـحلـلـ مـجـلـسـ یـکـیـ اـزـ عـلـلـ

آن همین مسئله بود. و آقای مکی خودش را کاندیدای اینکارکرده بود و باده است که آقای دکتر مصدق آن رفرازندوم^۱ کرد و مجلس را منحل کرده بعداً "خیلی ها هم مخالف البته دکتر معظمی خیلی با اینکار مخالف بود و میگفت آقا اینکار رصلاح نیست برای اینکه الان مجلسی است اگر شما مجلس را منحل کنید با یک فرمان شمارا ساقط میگشند. آقای دکتر مصدق گوش نکرد و سرهمن موضع هم یک مقداری از دکتر معظمی رنجید در صورتی که معظمی واقعاً "وطن خواه بود مرد خیاری خیلی خیلی فهمیده ولایق ... س - عبدالله معظمی ؟

ج - دکتر عبدالله معظمی . تا این آخیر سرمرحوم دکتر مصدق ازا ورنجش داشت و حتی میگفت که این رفته با ما شین ریاست مجلس زا هستدی را از مجلس که متحصل بود خب برداشت و با خودش ، چون : ... س - این موضوع حقیقت داشت ؟

ج - بله . چون زاهدی ، البته او میگفت که من کاری بود که من که نمیخواستم که کسی که او متحصل شده حلا سوین سخنورد مفا "یک نسبتی هم داشتند . زاهدی با بروادر معظمی با جناق بسود یعنی دو تا خواهر که از خانواده اش خادمه بودند یکی زن دکتروی الله معظمی بود یکی زن فضل الله زاهدی است که بعد از زاهدی که جدا شدن دکترا فشار شده رئیس داشتند حقوق و وکیل مجلس بود . آقای دکتر مصدق گفتند اینکار را کرده و دکتر معظمی با ما شین مجلس اورا برد و به منزلش رسانده . و خیال میکنم دیگر حلا این

س - راجع به رفرازندوم و نظر مخالفین و موافقین .
ج - بلطفه . خیلی ها مخالف باین موضوع رفرازندوم بودند و حتی میگفتند نباشد این چادرها جدا باشد برای اینکه وقتی که

قرارش آزادی باشد نباید کسی بداندکه من چه رائی میدهم ولی
وقتی که چادرجا باشد مردم مزعوب میشوند معلوم میشودکه اینکه مقابل
آن چادرمخالف است میخواهد راهی مخالف بدهد این حرفاشی بودکه
مردم آن موقع به حق میزند.

س- آقای امینی بعداً زیستیر و جریان ۹ اسفند برای دکتر
صدق کاملاً "روشن شده بودکه با دربار رکمالاً" رو برواست و نمیشودکه
با شاه بھیچوچه کنارآمدا یانظرکه شایع است دیگرا زان تاریخ
به بعد ایشان با شاه هیچ نوع ارتباط رسمی نداشتند، با عالم
باین موضوع چطربودکه دکتر صدق در روز ۲۸ مرداد دو و قایع ۲۵ مرداد
که منجر به ۲۸ مرداد شد یک ایستادگی سرختنه‌ای از خودش نشان ندادو
یا اینظرکه آقای دکتر بختیار در کتاب اخیرشان بنام یک رنگی
ترجمه شده ایشان نوشته‌نده دکتر صدق به محبویت
خودش و نام نیک خودش به مراتب بیشتر علاقمند بوده اینکه بیايد و بسا
قدرت با استدومبارزه بکند و پیروز بشود، علمت اینکه
ایشان ایستادگی محکمی در آن جریان نکردند چه بود؟

ج- علمت این بودکه متنه سفنه این ماری که در ستین مملکت ما بود
یعنی حزب تسوه آن موقع با کمک شورویها اسلحه‌هم داشت و بعد هم
معلوم شد عده زیادی در ارشت هم...

س- سازمان نظامی دارند اینها مسند پهلوی آقای دکتر صدق که شما
بما اسلحه بدھید ما در مقابل اینها ایستادگی میکنیم. آقای دکتر صدق
گفتندن فداشوم بپهراست تا مملکت فداشود، این را کرارا "شمـا
میدانیدکه تنها کسی که غیرا زبستگان مرحوم دکتر صدق آقای دکتر
صدق را در حمدآباد زیارت میکرد و ملاقات است میکرد من بودم. این است که

ج- سازمان نظامی دارند اینها مسند پهلوی آقای دکتر صدق که شما
بما اسلحه بدھید ما در مقابل اینها ایستادگی میکنیم. آقای دکتر صدق
گفتندن فداشوم بپهراست تا مملکت فداشود، این را کرارا "شمـا
میدانیدکه تنها کسی که غیرا زبستگان مرحوم دکتر صدق آقای دکتر
صدق را در حمدآباد زیارت میکرد و ملاقات است میکرد من بودم. این است که

به کرات ایشان این مطالب را گفتندکه بمن تکلیف کردند و من گفت
 دست آن نخست وزیری بریده با دکه اسلحه ملت را بدست مخالفین مللت
 بدھد که بعد من بر فریش فدا شوم . چنانچه که شد خوش و خانه اش
 وزندگی اش ولی مملکت بلا آخربه یک روزی باید باقی بماند . من مملکت را
 دوستی تسلیم روسها نمیکنم و اینکار را نمیکنم و این بودکه ایستادگی
 نکرد بعد هم خب اطمینان به ازتش نداشت . چون تصفیه ای که در ازتش شده
 بود و این بیرون را آقای صدقی خیال میکنم بهترین چیزیش را خسدا
 ببا مرزد مرحوم دکتر رفاطی در ساعتی که اعدام میشد گفت . در ساعتی
 که ایشان را میخواستند اعدام کنند و افسرانی را برده بودند در همان
 لشکر ۲ ذرهی نگهداشته بودند و ساعت ۴ صبح میروند آن آزموده
 کلید میزند با اینکه به دکتر آمیول زده بودندکه بخوابد و مریض بوده و تب
 داشته از خواب میبرد او میگوید که از مرگ نمیترسید پس چرا
 حالا متوجه شده ای ؟ میگوید متوجه نشدم من خوابیده بودم چ راغ
 زدند بیدار شدم و هر کسی بعد وقتی که به اعلام میکنند
 که تو اعدام خواهی شد و اگر کاری داری بگو میگوید من بجهام را از زور
 ۲۸ مرداد تا امروز ندیدم و میل دارم اورا ببینم میگویند آن مقدور نیست
 میگوید خواهرم را ندیدم بازمیگویند مقدور نیست بعد میگوید دراینجا
 در همین عمارت که آقا دکتر صدق است مرا بپرید و با ایشان اطلاع
 بدھیدکه من زیارت شان بکنم میگوید آن هم مقدور نیست بل آخربه
 دکتر شایگان و مهندس رضوی را که اطاق مجا وربودند آنها را ایشان
 میل دارند ملاقات کنند آنها را ببایورند اینها می بوسند . بعد دکتر
 فاطمی در دقایق آخر میگوید که آقا یان افسران این موقعی است که
 دیگر جا شی برای عوام فریبی نیست چون بین مرگ و حیات
 من دقایقی بیش نیست ما ببیست و چند ماه در این مملکت حکومت کرده ام

وقدما ن این بسود که مردم را روش کنیسم که نوک رخودشان باشد
ولی متأسفانه دریسا رنگذاشت . دکتر مصدق نمیخواست واقعاً آن جور
که میشود نمیدانم فلان با مردم آن جور میبازد کنند و آیینه ای بکنند .
خیال میکرد یعنی نکرهم میکرد که ارش بازدراختیا رشاء است و امولای این
روجیه ای که در آن موقع بود . دکتر مصدق هم نظرش این بوده‌ها نظر که عرض کردم
ملکت بماند بهتر از اینستکه ... چون فکر میکرد بلا آخره این مسروج
بر فرض هر طور هم باشد تما میشود . وا پیر فرض برود و شهیدهم بشود
و همیشه میگفت که من آرزو میکنم در راه مملکت از بین بروم . واین
بود که مقامتی نشان نداد .

س - آقای امینی حقیقت داشته که دکتر رفاقتی را بعد از ۲۸ مرداد سازمان
نظمی حزب توده مخفی کرده بود وایشان قبیل از ۲۸ مردادهم با حزب
توده ارتباط داشته ؟

ج - قبیل از آن کسی من نمیدانم ولی اول که منزل کسی بوده
است که آن شخص چون یک ارتباطی متأسفانه با سفارت اردن داشته و
چیز بوده اونکران میشود دکتر از آنجا و میاندیک کسی اورا میآورد .
منزل که بعد معلوم شدکه آن آدم عضو حزب توده بوده والان هم مثل این
که اینجا باشد اورا من میتوانم اطلاعات دقیق تری چون وقتی گفت
بودمن یاد است از آقایی که اینجا بود . من تمام داستان رانقل کرده
یا داشت کنم و بعد اینکه یک‌پیکی هم من داستان مرحوم دکتر رفاقتی را .
س - خیلی منتون . حالا برمیگردیم به زمان بعد از ۲۸ مرداد او لیسن
سؤالی که من نمیخواهم از شما بگشم راجع به وزارت دارائی آقای
دکتر علی امینی وقرارداد دکتر سیموم است ؟

ج - بله قرارداد بیج ، قرارداد بیج بقول مرحوم کشاورز صدر ساخته
بودکه یادگار پدرت بیج امین الدوله است . چون دکترا امینی پسر

امین‌الدوله و نوه‌ی امین‌الدوله بزرگ بود .
 با دکار پدرت پیج امین‌الدوله است . یا دکار توکار اریست کدیستی با پیج .
 با دکار ربدرت بود مطهرلیکن ازتسو جزگندوکنافت نبودیا قی هیچ
 آقای دکترا مینی که حالا دعاوی وطن خواهی میکند ایشان وزیر ردارائی
 زاهدی شد و این قراردا دکترسیوم را تهیه کرده و قبیل کردکه تمام غرامات
 را بدهد و باز نفت را بدهد را اختیارهیئتی که سبقاً " فقط یک انگلیس بود
 شرکت‌های مختلف آمریکا شو هلنندی انگلیسی و همان کنسرسیوم با مطالع
 که آن شرکت‌های مختلفی بود . و شهرت‌های هم آن موقع داشت که من تا
 آن حد تیمداد نم که یک وقتی در مجله‌ی نیشن چیزهای
 نوشته شد تاچه حد آنها درست باشد آنها را بینه بولهایش که رو بدل شده بود حتی
 برادر دکترا مینی وقتی ..
 س - ابوالقاسم امینی ؟

ج - ابوالقاسم امینی نخیر ابوالقاسم خیر مذخرت میخواهم . سرتیپ محمود
 امینی ، سرتیپ محموداً مینی یک نامه‌ای نوشته بود که ایشان بولهای کـ
 گرفتند و آمدند در اینجا صحبت شد او این مطلب را عنوان کرد ه بود که یـ
 وقتی رئیس زادار مری بود . ومن راجع به قرارداد کنسرسیوم توپـ
 بیشتری بشما بدhem و آن نامه‌ای است که حتماً " شنیده اشیده ماتهیه کردیـ
 و خدا بیا مرزد مرحوم دکتر معظمی و آقای صالح نامه‌ای قرارشده بـ
 آقای مهندس بازگان و بنده عده‌ای بودیم که این نامه تهیه شد و بعد از آن
 افتادم مذخرت میخسـواهم مهندس بازگان این را به امضا عـ
 ازاست . اـن داشگاه رسـاند و بعد من هـم این را آوردم سـه صفحه بود و سـه نسـخه
 به امضا علامه دهخدا بردم رسـاندم کـه ایشـان امضاء کـردند و مهندـس حـسن
 شـقاـقـی کـه یـکی اـزـشـرـیـفـ تـرـیـنـ مرـدـمـ رـوزـگـارـ بـهـلـوـیـ اـیـشـانـ بـرـدـمـ اـمـضـاءـ
 کـردـ و بـعـدـ کـهـ اـمـضـاءـ کـرـدـنـدـ گـفـتـنـدـ کـهـ بـهـترـاـسـتـ کـهـ منـ اـیـنـ رـاـ اـزـشـوـیـکـ دـفـعـهـ

دیگر بخوانم که اگر فردا مدند زمان پرسیدند من بتواشم جواب بدھم
 بعدبا هم خواندیم با هم بحث کردیم و اتفاقاً "بعدا زیدتی همان
 مولوی که بعد رئیس سازمان امنیت تهران بود رفته بودگفته بودکه
 این را امضا شما را جعل کردند ایشان گفت بود نه من مخصوصاً "بعدا زینکه
 امضا کردم بالایش هم نوشتم مهندن حسن شقاچی که این افتخار نصب
 خودم باشد نه به نام دیگری . بعد بردم به شاه عبدالعظیم در حسنوفی
 خانه منزل مرحوم آسیدرضا فیروزآبادی ودادم ایشان هم با دقیقت
 خواند امضا کرده . اتفاقاً "بهلوی یک آقای دیگری ببردم
 که آن زمان آقای دکتر مصدق مقامی داشت مقام اقتضایی داشت و خواند و
 گفت که آقادرای بینجا نوشته شده است کو دتای خاشناه نهم است
 مرداد فکر نمیکنید فردا این امر را بعث بشود که مارا تعقیب جزا شی
 بکنند؟ توکه خودت قاضی بودی؟ واگرا این عبارت را اصلاح بشود من امضاء
 میکنم من آدم و بار زبان آقایان نشستیم دقایقی فکر کردیم این عبارت
 را عوض کردیم کردیم و قابع ناء سف و رسم اسفند و بیست و هشت مرداد
 و بعد باز بینده راه افتادم به امضا این آقایان رساندم و آقای بازرگان هم
 داد به آن استادها امضا کردند و آقای صالح و معظمی که قبله امضا کرده بودند
 و بعدکه بردم بهلوی این آقا ایشان گفت آقا بینده را ندیده بگیرید .
 و بعد همین آقا ... ها ن بعد وقتی که این نامه منتشر شده دستور داد
 تمام ما را اگر در ادارات هستیم از خدمت برکت سارکنند و حتی
 به دانشگاه اخراج بکنند . دکتر سیاسی زیرپا و نرفت ولی معرفی که وزیر فرهنگ
 آن روز بود که بعد تقسیم شدیه اسم فرهنگ و آموزش عالی و آموزش پیروزش او
 گفته بود که چون انتساب استادها به امضا وزیر فرهنگ است پس عزل و انتظار
 خدمتشان به امضا من است من امضا میکنم و این ۱۲ استاد را منتظر خدمت

کردکه اینها مدد شرکتی درست کردند به اسم شرکت یاد که اغلب هم در منزل من بودا بن مولک‌زا بناکار و حتی همین آقای دکتر را برآ هم بزدی آن موقع شاگرددا نشکده‌ی داروسازی بود خب خیلی میدوید و فعالیت میکرد آن مرحوم رحیم عطائی بود مرحوم را دنبالاً بود آقایان دیگری بودند که حا لادرست ایشان شاید ... و همین کم کم شالوده‌ی و پایه گذاری جبهه ملی دوم وقتی که در منزل آقای صالح وقتی بنده بیشنهاد کردم این را بگذارید درروزی ام تیسر این راجبه ملی دوم آقای دکتر سنجابی گفتند آقا ... جبهه ملی دوم بخط بنده تهیه شد و منتشر شد این جبهه ملی که در منزل آقای صالح تشکیل شد .

س - مطالعی هست راجع به جبهه ملی دوم آقای امینی واختلافی که جبهه ملی دوم با شخصی دکتر مصدق داشته و من میخواستم این موضوع را یک مقداری در چیزیا تش بحث بکنم برای اینکه برای وقایعی که بعداً اتفاق افتاد برای شناخت وقایعی که بعداً "اتفاق افتاد اهمیت شایانی دارد . از جمله مخالفت دکتر مصدق بود با اساسنامه جبهه ملی دوم .

ج - بله کروا " با مرحوم آقای دکتر مصدق که بنده در احمدآباد محبت میکردم ایشان میگفتند آقا من فعلاً در این گوشی ده هستم و آن جسور که با یدو شاید به اموروارد نیستم ولی متأسفانه افرادی بودند که میرفتند ذهن ایشان را مشغوب میکردند . در کنگره که تشکیل شد کنگره‌ای جبهه ملی دوم در منزل آقای قاسمیه در تهران پارس وقتی که اساسنامه و هم اینکه بعدراهی گرفته شد برای انتخاب اعفاء بعضی اشخاص که علاقمند بودند که انتخاب بشوند انتخاب نشستند با کمال ناء سف من با یاد اسم برم که با اینکه الان من به اوضاع منده است والآن هم و در قربت بسیم برآقای هدایت الله متین دفتری او میل داشت که عفو شورای جبهه ملی

بیشود ، به عضویتش انتخاب بیشود انتخاب نشد . آقای فروهر
ومرحوم کشاورز صدر و آقای دکتر شاپور بختیار هم کم رایی آوردند؛
بعد وقتیکه شورا تشکیل شد و انتخاب خواستند بکنند بعنوان هیئت اجرائی
با ز آقای کشاورز صدر و شاپور بختیار فروهر به عضویت هیئت اجرائی
انتخاب نشدند . مرحوم کاظمی هم رنجش هاشی داشت جون ایشان سالها
رشیس شورا بود ایشانهم رایی برای ریاست شورا نیاوردند و دکتر آذر رئیس
شورا شد . این رنجش ها باعث شدکه اینها خودشان را کنار گشیدند و با کمک آقای
هدایت الله متین دفتری پیغامهای برای آقای دکتر مصدق فرستادند
و ذهن آقای دکتر رامشوب کردند آقای دکتر مصدق نامه ای نوشته شد
که من این شورا را قبول ندارم و این اساساً ممکن است قبول ندارم و باید ...
بخاطر هست که آن شب اتفاقاً " در منزل من این جلسه بود که آقای مالح
بقدرتی نرا خت شد که تقریباً " نزدیک بسودگریه کنندگفت من از این تاریخ
بکلی از تمام فعالیت سیاسی خودم را کنار میگشم واستعفا میدهم . آقایان
اما رکردیم که آقا استعفا نهاده بپهارت است که بگذارید که یک نامه ای نوشته
بشدوبه آقای دکتر مصدق و مطلب را روشن کنیم . همان شب نامه تهیه شد
و من آن نامه را برداشت روز جمیع خدمت آقای دکتر مصدق بردم و با ایشان
مفصل صحبت کردیم . این راهم عرض کنم که نامه ایکه آقای دکتر مصدق نوشته
بودند نامه ایین بودکه نامه ای بعنوان دانشجویان طرفدار جبهه ملی
اروپا آمریکا به ایشان نوشته بودند و راجع به این اساساً مجبهه ملی و اعفاء انتقاد ای
کرده بودند آقای دکتر مصدق جوابی داده بودند و همان روزیکه ایشان جوابی
به آن دانشجویان جبهه ملی آمریکا و اروپا داده بودند آن راهیان شب
آقای دا ریوش فروهر و آقایان رفقای دیگران فتوکوبی ازا بین گرفتند
و تمام درب خانه های دوستان و آشنا یان و اعفای جبهه ملی و حتی به قراری که

شنبده شد به دست شاه هم این نامه رسیدگه تعجب کردم . وقتیکه من رفتم احمدآ با دوبه آقای دکتر مصدق عرض کردم و گفتمن این خیلی‌ای اشر بدخواهدکرد . اینها افزادی بودندکه همه در زندان بودندگفت، "حیلی هادر زندان هم بودند ولی خب ازما بپتران هم" ، بهمین عبارت ، "توی شما هست" ؛ "گفتن آقا آن ازما بپتران کی هاستند شما بگوئید لاقل ما تحقیق کنیم و همین جور بیخودی

س- این اصطلاح را ایشان در نامه هم بکار برداشتند .
 ج- بله گفتنند ازما بپتران هستند . را ایشان آخر سرانع شدندکه نامه ای به آقای صالح بتویستند .. همان ایشان قاطع شدندکه امولا" نامه را پس بگیرند . سعداً زنگنه بودکه من در اطاق پائین آمده بودم همین جاکه الان مدفن دکتر مصدق است آنجا آمده بودم که نمازی بخوانم دیدم که ماشینی آمد دیدم هدا بیت‌الله‌خان متین دفتری است و رفت خدمت پدر بزرگشان .

روايت‌کننده : آقای نصرت‌الله اميني
تاریخ : ۱۱ مه ۱۹۸۳
 محل : شهر آناردل - ویرجینيا
صاحبه کننده : ضیاء‌الله صدقی
نوارشماره : ۳

هرگز پشت‌کار تشنان شرحی مرقوم بفرما شدکه آیا اجازه میدهد که من راجع به مطالعی که درستیم با طرف مقابل هم ، دسته‌ی مقابل هم صحبت بکنم؟ بندۀ پیغام دادم بوسیله‌ی آقای مهندس مصدق شما صاحب اختیار رهستید و هر تمیمی دارید میتوانید اتفاق بفرما شد ، بعد درستیم بالا زیرکریسی نشتمیم و این عکس‌ها یمان موجود است الان عکس‌های بندۀ هست با ایشان که ، بندۀ نشوان کردم که آقا این کاغذی که شما مرقوم فرمودید در جواب نامه‌ای است آن نامه کجا هست بندۀ ببینم . فرمودند که من رسم نیست که کاغذها را نگهدارم چون که می‌داند بسته ماء موریسون بیان فتد روزی بریزندتی اینجا کا غذر اپاره کردم . ستم خب شما یک کا غذی امروز برا یتان نوشته‌نده با سه داشتیوان اروپا و آمریکا شما بلافاصله امروز جواب دادید و رسم اینستکه این کاغذ بسته طرف برسد طرفین راضی باشندتا منتشر بشود اما این کاغذ هنوز از تهرا ن بیرون نیا مددۀ شسب فتوکبی شده است و بلی کبی و به تمام جاها هم منتشر شده ممتن در تنا مهی اصلیش تردیددارم و این جزو اینکه بگویم خدای نکرده جعل باشد یک عدد ای ... که بعدیین من و آقای هدا بیت متبین دفتری آن روز تعارض شدو فقط اینکه آقای دکتر مردمق کا غذی نوشته‌نده آقای مالح که شما بک مردیسا سی نبا ید قهقهه کنندمن از شما خواهش میکنم یک هفتاهی مسن اجازه میگیرم فلان شما بایا شد اینجاو بنشینید با هم صحبت بکنیم . ولی با زمانه سفاته نگذاشتند اینکار بشود و قضیه بین آقای دکتر ... و آقای مالح هم

استغفا دادا زجبهه ملی دوم خودش را دیگرا ذکار کننا رکشد .

س- آنطورکه من از آن نا مهی دکتر مصدق بیا دمیا ورم چیزیکه میورد
اعتراف دکتر مصدق بود مثله اساسنا مه جبهه ملی بودوا ینکه چهرا
جبهه ملی اعفاء را موظف میکنند که سوابق خودشان و مدارک خودشان
را به دبیرخانه جبهه ملی ارائه بدهند وایشان میگفتندکه اینکار
کار درستی نیست و گذشته از آن قبول یک سازمان جدید و با حزب جدید
را موقول میکنندیه تشکیل کنکره که میباشد یعنی شاید مثل "هرودوس" ای
یک بار تشکیل بشودوا ایشان میگفتندکه جبهه ملی احتیاج به تعاون‌گران
احزاب و سندیکاها دارد و دادن اشخاص منفرجه شورای عالی جبهه ملی
مثل مجلسی میمانند که ازوکیلان بی موكل تشکیل شده باشد .
در الواقع این اعتراض را به جبهه ملی داشتند .

س- در مرور داشکال اول کسے چرا باید اینها اساسناه شان و اساسی افرادشان
را به دبیرخانه بدهند اتفاقاً "آن موقع دبیربنده بودم و دبیرخانه تحت
نظر بینده بود. ما عنوان میکردیم که آقا ماباید بدانیم که آخرا اینها
چند نفر شدو کی هاستند، این جمعیتی که عنوان میکنند، "مخموماً همین
بیشتر مثل" دارودسته‌ی آقسای مهندس باز رگان آقا یا ن بودند که
جمعیتی درست کرده بودند میگفتند آقا این صورت شما یک‌گوشیده این افراد
کی هاستند و اساسناه شان چیست؟ آقا دکتر مصدق گفتند که آقا
شما با است قبول کنید وقتیکه یک جمعیتی گفتندما هواخواه، آزادی هستیم
و استقلال. گفتم آقا من به ایشان عرض کردم هیچ جمعیتی اگر چه
قصدش قدر شیطنت و غرباکاری باشد نماید در اساسناه بنویسد من قصد
قصدشیطنت هست قصد اینستکه این مملکت را بدهم به دیگری، اگر
وشوق الدوله هم زنده بود و میخواست با زجعیت درست کند برای عقد
قرارداد مینوشت برای مملکت خواهی و فلان . ما باید بدانیم، گفت

خب اگرآقسای دکتریقاشی الان بیا ید جمعیت زحمتشاش را باز، چون میدانستم ایشان حسابت دارند، از نود رست کند. گفت نه آقسا تباید ایشان را راه‌بدهید. گفتم خب چه فرق میکند وقتی شوشتند اساساً همای خب مایا ید بدانیم کی هاستند و چی هستند آن هیئت موءسیش و هیئت مدیره جبهه جدیدکی هاستند. اینجا تقریباً "ایشان قانع شدند. قانع شدند این بودکه بعد فکرکردنکه نامه را پس بگیرند و اصلاح بکنند. راجع به موضوع افرا دهها نظریکه میدانید بعضی افرا دهستند که خب موجه هستند ولی جزو جمعیتی نیستند چنانکه خودهای جبهه ملی اول هم که خودتان تشکیل دادید اینها مربوط به جمعیت هائی نبودند یک عدد ای همینچوری جدا جدا مدیر روزنامه بود چه بسیار آمده بودند و اینها شدت‌جهیه ملی ولی حالا اینها اشخاصی هستندکه موجه هستند درین مردم و جامعه اینها می‌باشد و تابع جمعیت هائی تشکیل بشود. ایشان قانع نشدند.

س- یکی دیگرا زاعترافت ایشان هم این خواست جبهه ملی دوم بودکه تمام سازمانها و احزاب خودشان را در جبهه ملی دوم منحل بکنند و آقسای دکتر مصدق نظرشان این بودکه این دیگر جبهه نخواهد بود و حزب خواهد بود. ج- درست است کاملاً صحیح است و این در تمام جبهه ملی هست خودش قانع شده این درست نیست فقط یک دسته آمدند و اعلام انحلال کردن‌دو آن هم دسته‌ی آقسای دکتر خنجری بودکه گفت از این تاریخ چون جبهه ملی هست ما انحلال خودمان و اعلام میکنیم و تمام افرا دهمان و سرمهای ما ن و دفترمان را در اختیار جبهه ملی می‌گذاریم ولی بقیه اینکار را نکردند سپریو سوم نکرد که آن دارودسته یعنی حزب ملت ایران مذور میخواهم که مالدا ریوش فروزه بود. و دستجات دیگرهم اینکار را نکردند بعدهم در کنگره‌هم حتی خسب آقسای مهندس با زرگان و دکتر سحابی با اینکه نهفت‌آزادی تشکیل داده بودند

بعنوان چیز شرکت کردند.

س- آقای امینی بعد از آن نامه دکتر مصدق جبهه ملی تضمیم گرفت که سیاست صبر و انتظار را در پیش بگیرد آیا فکر شمیکنید که اجرا رای سیاست صبر و انتظار باعث شده میدان مبارزه خددیکتا توری خالی بیان دور راه برای گزوه جانیون یا ملایان بازیشود؟

ج- گروه ملایان همیشه در بین مردم و مخصوصاً "قشر ربانی" نفوذ داشته است . مخصوصاً "درماه محرم و صفر و ماه رمضان" مجال این عبادت ، نماز ، و مخصوصاً شب‌های احیاء روزهای عاشورا تا سر عاشورا این ایام همیشه بوده است و مردم توجه به امور مذهبی داشته‌اند . ولی هیچ وقت اینها جراء تشعییک‌گردن که مطلبی خیلی صريح برعلیه دستگاه بگویند یا غلب اینها متأسفانه خردیاری شده بودند بوسیله سازمان اوقاف و سازمان امنیت . حتی یاد هست که یک وقتی آقای سرهنگ نشاط که ماء موربود خفن تعریف و تجلیل که آقای طلاقانی میگفت ما همه اینها را رفتیم و دیدیم با آنها برخورده‌کردیم مثلاً "بول دادیم و تنها کسی که مادر دیدیم توی این جمعیت آقای طلاقانی است که چیزی نگرفته است .

حتی یاد هست که یکی از فرزندان آقای پسندیده بروار بزرگ آقای خمینی فوت کرده بود میخواستند فلسفی را دعوت بکنند آقای طلاقانی گفت که ایشان بشرطی در این مجلس بیان پسند و صحبت بکنند که اسم آقای خمینی را بپرسند و تجلیل بکنند . فلسفی حاضر نشد و نیامد . فلسفی بسا دستگاه بود و فلسفی بادستگاه لاس میزد و کارهاشی که داشت اشخاص میداد بول میگرفت خیلی هم وضع خوب بود . تنها موقعی که فلسفی یک دفعه اسماً آقای خمینی را آورد و کرد که معلوم شدجه شکلی بوده است در مجلس ختم حاج میرزا عبدالله تهرانی سعید معروف به حاج میرزا عبدالله چهل ستونی بود . یک هفته قبلش دولت مجلسی تشکیل داده بود در مسجدی سید عزیزالله یعنی مسجد مرکز بازار که آقای خوانساری نمایم باز

میخواستند آنجا برای معاویت بقول خودشان اینهاشی که از عراق رهشان کردند یا آنها شیکه در عراق گشته شدند. و فلسفی آنجا خیلی خوب صحبت کرده بود و خیلی صحبت‌شگل کرده بود . بعد در مجلس حاج میرزا عبدالله چهل سوئی هشتم آنجا منبر رفت و آنجا برای اولین بار ایشان تجلیل کردند زاده خمینی و حمله کردند به آن دوست‌توری که در مجلس از ایشان بدطوری نام برد بودندیعین علماء و حبیبی و پروفسر اعلم که مردم وقتی اسم خمینی برد شد همه ملوان فرستادند و آقای فلسفی گفت ایست و فرانسوم آقای همویدا . و بعدهم شاه پیغم داده بود برای اوبوسیله رئیس کلانتری بازار که تومنبعد اگر پشت‌گوشت را دیدی متبرراهم می‌بینی . که اولین بار فلسفی والا هیچ‌کدام اینها . بعد دیگر کم کم شروع شد این شهفت . ولی جبهه ملی آقای دکتر رجایی نداشت بعد از اینکه آقای دکتر مصدق آن نام را نوشته بود دیگر نمیتوانست که بقول آقای مالح که گفت من یک عمر پای علم دکتر مصدق سینه زدم حالکه نمیتوانم بیایم با یستم در مقابل ایشان عرض اندام کنم و سکوت میکنم تا خود ایشان متوجه بشوند من بینکار را نمیکنم . آنوقت بعدیک دسته‌ای بخیال خودشان جبهه ملی سوم را خواستند تشکیل بدهند که جناب‌عالی هم میدانید که نگرفت کار بله .

س- بله من از این نظر این سوال را کردم برای اینکه آن موقع در سال ۱۳۴۲ اگر درست خاطرم باشد جریان ۱۵ خرداد تفاق افتاد بنا بر این اولین بار بود که نیروهای مذهبی بصورت دست‌جمعی در میدان سپاه ظاهر شدند . و در آن موقع بود که داشجوبیان جبهه ملی شمار "اصلاح ارضی" ای و لی دیکتا توری شاهه "را میدانند و در عین حال این قبیه مصادف شد با سیاست صیر و انتظار جبهه ملی .

س- من از این نظریوکده این سوال را کردم .

ج- نخیر نخیر قوبان نخیر این شما چون یک قدری تاریخ گذشت
است فرا موش فرمودید در آن موقع جبهه ملی سود قدرت هم داشت و هنوز
هم آقای دکتر مصدق آن نامه را نوشته بود.

س- در ۱۵ خرداد ؟

ج- بله بله بله بله . ما در زندان بودیم . ما در زندان بودیم .

س- آیا جبهه ملی با جربان ۱۵ خرداد موافقی داشت ؟

ج- حالا اجازه بفروماشید . بنده اساساً ۱۵ خرداد را برای شمارشون کنم
۱۵ خرداد را فقط بشما عرض کنم سازمان امنیت راه انتاخت . این یک
مسئله‌ای است که با یادگفته بشود و نوشته بشود و بعد برده از روی این
کار برداشته بشود .

س- من این راتاکنون از هیچکس نشنیدم .

ج- این را مطمئن باشید که ۱۵ خرداد ساخته و پرداخته‌ی دست ساواک بوده
است و وجود امنیت و این را درست کردند برای اینکه بتوانند بیت الله خمینی
را بگیرند تبعید کنند . و ۱۵ خرداد را مردم قیام نکردند . ما زندان بودیم
داستان خیلی جالبی است که من بشما عرض می‌کنم .

س- راجع به ۱۵ خرداد صحبت میکردید .

ج- بله هان ما در همان چوری که قبلًا "خدمتنان عرض کردم در شم بهمن
به زندان رفتیم . وزندان بودیم تا ۱۴ خرداد ۱۵ خرداد ادبیش آمد . بنا بر این
ما چون یادم هست که یک روزی یکی از آقایان اینجا در یک جلسه‌ای به جبهه
ملی ابرادگرفت که چرا جبهه ملی در ۱۵ خرداد هیچ عکس عملی نشان نداد
گفتم در مقابل برای خاطر حمایت از روحانیت . گفتم اول شما بگویید
که چطور شدکه در بعد از ۲۸ مرداد روحانیت هیچ عکس عملی در مقابل
کودتا شاه نشان نداد و حتی تاء بیدکرد آقای بروجردی و دیگران . یاسکوت
کردند یا تاء بیدکردند . ولی ۱۵ خرداد تمام سران جبهه ملی در زندان

که جلو بوده تعزیه گردا نبوده میشناشد حاجی را ، میگوید که حاجی
بروکنار بروکنار این از آن دسته هاشی نیست که شما تویش دخالت کنید
ودها نش بوی مشروب میداده . این راحاجی عباسعلی اسلامی که مردی سیار
موردا عتمادی است بمن گفت . جوانی که کارمندساواک بودوا بین قبلا
کاره دیگری بودیم آقای مدیر چاپخانه او فست این را
معرفی کرده بودیم بکی از بستگانش وا پرده بودمۀ موردرسَاواک شد
هان روزکه آن آقا میبرود صندوق پستش را دربست مرکزی با زکنده می بینند
که این جزو دسته دارد مذا بش میکنند به فحش که آخر مرمتیکه میگوید
ترانجات دادم فلان کردم حالدیگر با زدومرتیبه چطور فعالیت میکنی؟ میگوید
که آقامن ماء موریت دادند این جزو کارمن است من دارم این ماء موریت
را انجام میدهم . سرهنگ مجللی که بعدا " رئیس شهربانی شد نقل
کردکه من رسیدم جلوی اداره بجهادی ارش و دیدم که یک آمبولانس ارتشی
که میخواهد برو آنجا ریختند میخواهند آن را تشیزند من در لباس سرهنگی بودم رفتم
جلو مانع بشوم یک آقایی مرا کنار کشید گفت جناب سرهنگ بفرمائید
کنار از زیر پشت کشش نشان دادکه من گروهبان ارش هستم ماء موریت ما داریم
اینکار روزا بکنیم شما بروید کنار ما ماء موریت داریم . قصبه‌ی ۱۵ خردلند درصد
کار سازمان امنیت بود ولی مردم هم بعد افتادند در آن من که عرض نمیکنم
که مردم که دیدند عکس آقای خمینی هست اس آقای خمینی هست
آن هم به عشق اینکار افتادند در جریان بدون اینکه بدانندکه قمه
قصد دیگری است مقصده دیگری است بعثتی میخواهند که بمنای باشندکه بروند
آقای خمینی را از قم بگیرند و تبعید کنند به بورسای که البته اول صحبت هاشی-
دیگر بود بلا آخره صحبت این شد که بگیرند و بپرند در بورسای که میدانیدا ول ایشان را
بردنند در بورسای ترکیه آنجا خانه ابرا ایشان گرفتند و تحت نظر نگاهد اشتند .
س- آقای خمینی دوبار گرفتا و شدند دفعه اول زندانی شدند

ج - دفعه اول زندانی شدند آقای خمینی و آقای شیخ بهاءالدین
محلاتی و آقای حاجی آقا حسن قمی که الان در مشهد هستند، اینها را با
هم گرفتند با هم زندانی شدند بعد اینها را نیمچه آزاد کردند
یعنی آقای خمینی را در سرقات دروس منزلی که قبله "مال آقای علی اصغر"
تمدن بود بد روغن‌شی نام اصفهانی خربیده بود آن خانه را سواک گرفت
و آقای خمینی در آنجا تحت نظر نزدیکی می‌گردید کسی ملاقات شان نمی‌کرد جزیکی
دونفر از افراد نزدیکشان آقای شیخ بهاءالدین محلاتی را هم در اول خبابان
دولت قلهک منزل جم که با غی بود و حالا خراب شده است توان آنجا نگهداشتند
و آقای قمی هم در همان قلهک منزل برا دوش . بعد آنوقت این آقایان
را آزاد کردند آقای خمینی تشریف بردنده قسم وحی و قطبیکه می‌خواستند
به قم بروند مولوی می‌خواسته که بیا ید سوارماشین بشود ایشان اجازه
زندا دندکه اگر این سوا ریشود من نمیروم . رفتند قم بعد مجدداً "ایشان نطقی
کردند سران موضع کا پیتو لا سیون و به قانون شدید حمله کردند و مردم
گریه کردند بعد ۱۵ خرداد همان نظرور فتندا یثان را گرفتند و به سورا
بردند .

س - این محبتو، هست که آقای شریعتمداری نوشی با زی کرده درنچات دادن
جان آقای خمینی، برای اینکه آقای خمینی را میخواستند اعدام بکنند ؟
ح - این جواب را اینستکه آقای خمینی آن موقع هنوز رساله عملیه
نداشتند این اصطلاحی بین فقهاء است که مجتهد مرجمع رساله عملیه
دارد . البته ایشان تکروحا شی بعضاً رساله ها رسالاتی نوشته بودند
ولی رساله مدون جداگانه ایکه همین توضیح المسائل که الان دارند
این توضیح المسائل این شدود . این توضیح المسائل که میدانیم
توضیح المسائل مربوط به ایشان تنها شیست هر مجتهدی این مسائل را از قبل
همیشه داشته حسوا شی مینویسد و بعد تطبیق میکند .

ایشان در نجف این توضیح المسائل به نظرشان رسید نه بیدکردند
و بعدهم در بیروت چاپ شد وازانجام می‌دادهست که یک مقداری صفت‌آشی
برای بنده اینجا فرستادنکه من اینجا توزیع کردم دادم که به همین
ناهیدیان و دکتریزیدی ازمن گرفتنکه داشتند . واینستکه آن موقع
اینجورکه در افواه شایع است که آقا با ان علماء برداشت‌صریح
نوشتندکه ایشان جزو مراجع هستند .

س - به شاه نوشتهند ؟

ج - نمیدانم . این به ضریب قاطع که به کجا نوشتهند . نوشتهندکه بله
ایشان جزو مراجع هستند .

س - پس این داستان درواقع به همین جا ختم می‌شود قضیه به‌این شکل نبود
که آقای شریعتمداری وساطت کرده باشندیه شاه برای نجات جان آقای
خمینی .

ج - بله بله . نخیر .

س - آقای امیرتی شما زاین تماسهاشی که آقای علم و آقای صنعتی زاده
بارهیران جبهه ملی میگرفتند برای اینکه اینها را تشویق بگنند برای
همکاری با رژیم به یک نوعی یا حتی قبول حکومت اطلاعی دارید ؟

س - بله مفصل . آقای همایون صنعتی زاده که الان زندان است با ایشان
را الان گرفته‌اند .

س - ایشان همان رئیس‌موسسه فرانکلین هستند ؟

ج - بله بله والان زندان است بله . خودش و خانمش زندان بودندکه خانمش
آن دشده است و خودش زندان است . ایشان با پاکروا ن مربوط بود با علیم
هم بی ارتباط نبود و یکی از علل این بودکه ایشان یک‌کاربیزیار
مفیدی که در آن موقع کرده بود این بودکه مستگاه چاپ افغانستان
را تحت نظر گرفته بود و یک عدد متخصص از ایران برد و یک عدد از آنچه

آورد اینجا که تربیت بکند و چون عجیب است که افغانها تا قبل از این
جریانات کتابهای را که جاپ میکردند به فرم لاتین یعنی اگر
میخواستند بنویسند مثلاً اینی بجای اینکه "ا" "م" "ی" "ن"
"ی" بنویسند اول "ی" را مینوشند "ی" و "ی" بعدی "ن" باز
"ی" باز "م" "ا" از جایی راست آن حروف را میگذاشتند ، حروف
چیزی میکردند چون عادت به همین چیز ، و صفتی زاده واقعاً منع جا پ
آنجا را عوض کرد و میرفت و کتاب هم میآورد در ایران جاپ میکرد و خیلی
اشرخوبی بود ، این به این مناسبت با دربار ارتباط و مظافاً به اینکه
امولاً کتابهای درسی با اشراف اینها بی ارتباط نبود و ای
ارتباط داشتن او با عث شده در زندان میآمد دیدن ما که
میآمد ، آن موقع دیدن ماتقریباً آزاد بود ، و بعدیکی دوبار آنچا بـ
آقای مهندس حقشناس و دیگران که آقای اجازه میدهید
ایشان با اینها مربوط بود و بیمام داد میآمد اغلب با آقایان ملاقات میکرد
بعد گفت که اینجا مقدور نیست که من درست و حسابی صحبت کن
بهتر است که یک عدد از آقایان منتقل بشوند به زندان قزل قلعه
چون در اختیار سازمان امنیت است من بیشتر میتوانم تماس بگیرم ، این
بود که آقای صالح وبعدهم آقای دکتر سرتیابی خیال میکنم شاپور اختیار
هم خیال میکنم یا نه حقشناس ، حقشناس اینها منتقل شدند به قزل قلعه
آقای کاظمی هم چون مریض بود بردندا صولاً به باشگاه نخست وزیری واو
در آنجا تماس میگرفت ولی بعد آنوقت صحبت شد که افراد جبهه ملی و عدهای
را به قزل قلعه منتقل کشند که توان آنچا صنعتی زاده بیشتر بتوانند تماس
بگیرد صحبت بکند ، که یک جلساتی داشته باشند ، یا دم هست در جلساتی
که داشتیم آقای ماتفاقاً من
چون پسردم سلطان داشت پسرم هم فلچ بود مریض شد و مریض بود عدهای

که آزادشند **چزوآن** عده‌ای که آزادشند یکی هم من بودم که آزادشدم ولی من تماسم با آقایان باز میرفتم زندان و می‌آمد . آقایان در این جریان گفتند که آقاصنعتی زاده می‌آیدوا بن محبت را میکند در آن عمراتی که این آقایان زندانی برداشتند سران جبهه ملی ، آقای صالح با زمزیش شد برداشت در بیمارستان مهر برای چیزکلیه‌اش و معنی ندارد که مادر زندان بخواهیم توانستی بکنیم . مثلاً توافق هم این بودکه جبهه ملی انتقام دیگرا زشاه نکند البته آقایان قبول نکردند گفتند ما زهر عمل بدی انتقاد میکنیم . و شاه هم اعلام نکندکه ظاهرا " یکیش این بودکه این جبهه ملی همین اصلاحات ارضی اینها را تاء بیدیگنند . این بودکه این اصلاحات ارضی واين چیزها را که تهیه شده برای انقلاب سفید تاء بید بکند و شاه هم نسبت به جبهه ملی اعلام نکندکه اینها مردمان وطن پرستی هستند من چیزی ندارم و دیگرهم راجع به مرحوم آقای دکتر مصدق شاه حرفی نزنند بعد انتخابات را آزاد گذارد و جبهه ملی در انتخابات شرکت کنند . البته عنوانش این بودکه ۱۵ وکیل از جبهه ملی در مجلس باید ولی این جبهه ملی گفتند این از جلا گفته اند ۱۵ وکیل از جبهه ملی باید پس بنا بر این معنی دولت داخلت بکند . ما میگوییم آزادی باشد اگر ما بردیم بودیم نبودیم هم که شبردیم . بعدهم گفتند این ما معنی ندارد که در زندان که باشیم چیزی توانی کنیم یعنی محبوس بودیم . یادم هست که با زهان رابط میگفت که آقا پادشاه مرا کش هم که پدر این حسن بن یوسف اسمش اگر خاطرم باشد بن یوسف است او هم در زندان و تبعید بودکه با فرانسه توافق کرد و مال الجزار هم همینجاور اغلب سرانشان و دیگران در زندان بودند که توافق کردند این مانع نداشده توافقی باشد . و بازیا دم شست که وقتیکه من مخصوص شده بودم یکی از استگان من که این مستوفی کمره‌ای با جناب من که پسرخاله‌ی آقای خمینی هم

هستند ایشان به منزل ما تلفن میکنند که فلانکن قرار است آزا د بشود، خانم من میگوید از کجا میدانید؟ میگوید من حالت نمیتوانم بگویم فردا میا
میگویم . ظاهرا " میگوید که من برای امسر شان پیراسته وزیر
کشور از من خواسته بود چون ایشان تخصصی در امور شان داشت سالها مدیر
کل شان بوده رئیس اداره شان بوده و در غله از من دعوت کرده بودند
در نخست وزیری وقتی که من رفتم دیدم که جلسه‌ای است و افراد راه
رانیشناختم بعد در اطاق علم که نخست وزیر بود دیدم که یکی آ
علوم شد نصیری است گفتند یکی دیگر پاکروان بود و با تفاق آقای همین
صنعتی زاده و پس از پاکروان باشد تلفن کرد که این افسرا دجیه‌ملی را همیت‌جور
که دستور دادم بپرید به قزل قلعه از قسم . بعد آقای نصیری
شروع کرد حمله کردند که این صنعتی زاده ، حالا با اینکه صنعتی زاده
نشسته بود، این یک مرتبه‌کمی سروپاشی استه صنعتی زاده در امور دخالت
میکند این کی است این بجه مناسبت اینکار را میکند من این جبهه ملى ها
را اول در زندان که ملاقا شان آزا د بود ملاقاتشان را متوجه کردم بعد هم گفتمن
بشت میله‌ها اینها با یه ملاقات کنند، اینجا که گراندھتل نیست که
اینها بخواهند چیزی شوند، نخیر من به اینها سخت گیری را بحدا علاوه میرسانم
بعد طوری کرد که پاکروان باشد تلفن کرد که آقا آن دستوری که داده شده
ملغی است، بعد عدم باز افتاده و دخالت کرد و قرار داشت این آقا شان
را ببرند به قزل قلعه ، بعد دیگر صنعتی زاده دخالت میکرد بعد خرد خرد
آقا یان دیگر جبهه ملى ترسید که سازش
برقرار بشود.

س - پس این دعوت به حکومت در واقع به آن معنا صحت نداشت؟

ج - نخیر نخیر .

س - فقط به این عنوان بود که جبهه ملى را وارد رژیم و بخشی از آن بگذارد؟

ج - بله همین بله تا این حد بود .

س- آقای امینی شما در این جبهه ملی ایکدراوا خسروان رژیم شاه که
بعداً " تشکیل شد درآنجا هم شرکت و فعالیت داشتید؟

ج- بنده نبودم اینجا بودم . بنده در اینجا بودم .

س- پس شما لااقل از کم و گفای آن اطلاع دارید؟

ج- بله از کم و گفای آن همان است که آقایان که نشستند و با زدومرتبی
تمصیم گرفتند تا مای روی مسارک جبهه ملی نوشته بشود شاه و مخصوصاً " مقدیبودند که عنوان آریا مهردران ذکر نشد و تاریخ همتاریخ شمسی هجری
باشد نه تاریخ شاهنشاهی

و تاریخ هم تاریخ شاهنشاهی ذکر نشد، اینجا یک جمله معتبره‌ای عرض بکنم
که من در تمام مدتی که این تاریخ شاهنشاهی جزیریان داشت یک بار
نشد که من این تاریخ را استعمال بکنم و در نامه‌هایم بنویسم و حتی اینجا
در همین سفارت این آقای فرزانه که الان شاهداست که آنوقت متصدی
کارکنسولی بود . من نامه‌هایی که مینویشم و راجع به کارهایی که داشتم
تا تصدیق بشود مینویشم هزا رو سیمدو مثلًا" بنجا و شن غیر شاهنشاهی
وهم قیدیکردم غیر شاهنشاهی که این باشد .

البته عده‌ای اعتراض می‌کنند که چرا نامه را به شاه نوشته‌دوبه ملت نتوشتند
اعلامیه ندادند . در عورتیکه آن نامه به نظرمن نامه‌سیار خوبی بوده‌ان
جور که من بعد شنیدم قرار بود آقای مهندس بازگان هم در این نامه
چون در این جلسه شرکت داشته یک امضاء بکند منتظرها بعده بیان گفته بودند
که این نامه را من به این شرط امضاء می‌کنم که آقای مهندس صبا غیرشان
و دوستان دیگر من هم در این امضاء شرکت داشته باشند و من بیرم آنها هم
ببینند آقایان قبول نکردند گفتند که یا باید امضاء بشود یا اینکه
بعد بروید ممکن است توییش دستی برند فلان بشود ما قبول نمی‌کنیم
آن نامه با این طرز منتشر شد .

س- ولی من یک سوال دیگری که دارم این راجع به ۱۵ خرداد هست باز هم

۱۵ خرداد اینجورکه شما فرمودید یک ساخته سواک بوده و تا آنجا که من خاطرم هست جبهه ملی دوم هم از آن پشتیبانی نکرده بود و لی چطورشکه این جبهه ملی که بعداً " تشکیل شد و در صفحه اول اسانسنه اش جبهه ملی اعلامیه ای دادو ۱۵ خرداد را قیام ملت ایران ذکر کرد به زعماً مت آقای آیت الله خمینی، این تغییر عقیده بجهت علت بوده از آن زمان شاکنون؟

ج - نمیدام . من این را نمیدام .

س - پلس شما آن اعلامیه را ..

ج - تغیر نه ندیدم .

س - یک مسئله دیگری که من میخواستم از شما شوال بکنم راجع به موضوعی بودش که آین جیبه ملی آخر ، من نمیدانم جیبه ملی سوم مذا بهش بک : میاچهارم . میدانیدکه منظورم کدام یکی است ،

س - در مقابل روحانیون گرفتند بلachsen در مقابل شخص آقای خمینی
وچیزی که برای خیلی ها باعث تعجب است اینستکه چگونه این رهبران
ملی از نوشته ها و مطالب آقای خمینی که صراحتا " در کتاب ولایت فقرات
ذکر شده بود اطلاع نداشتند و این با اطلاع مردم ایران نرسانندند؟

ج - من همان جوگه عرض کردم خدمتمن در آشماقع در ایران شبودم . ولی این راهم عرض کنم که وقتیکه آقای دکتر مسنجا بسی آمدند رپا رس . که قدمشان هم البته این بود که بیان یتبده کاتانا در این جمعیت سوسیالیستها شرکت نکنند ایشان وقتیکه آمدند با رس و در توقف لوشاتو خدمت آقای خمینی و سیدناد اتفاق آمد . هم بودم وقتی . اتجاه آن علمیه ای که تهییه شد عنوان شنا این بود که ملت اسلام ، ما اعلام جمهوری میکشیم و در حضور آقای خمینی این نام خواسته شد و ایشان نام پیدا فرمودند .

ج - بله بله بمنه در آن جلسه حضورداشتم بله . و حتی آقای دکتر سنجابی پرسیدند که ما میخواهیم از آقا استعلام بگنیم که آین راچه وقت منتشرکنیم . درا ینجا منتشرکنیم ؟ در ایران منتشرکنیم ؟ ایشان فرمودند که از همین الان بیرون بروید توی هتل تان بروید توی فرودگاه بروید هر کجا بروید این را منتشرکنید . بعدکه خوانده شد وقتی در پائین آن گفته شدکه اعلام جمهوری آقای دکتریزدی گفتند آقای دکتر سنجابی توجه نداشت با این که این جمهوری اسلامی است آقای دکتر سنجابی گفتندکه آنچه مادر حضور آقا الان صحبت کردیم و مسورد توافق ایشان قرار گرفت جمهوری است بقیه اش را ملت با یاد تعمیم بگیرد و بعنوان جمهوری هم منتشرشد این را بمنه عرض کنم که

س - ولی در آن سه ماده ای که با هم دیگر تواافق کردند در ماده ی دوم ذکر شده و راجع به دمکراسی اسلام صحبت شده آیا درستام تاریخ اسلام یک زمانی وجود داشته که اسلام بخارط با صلح اثبات حقا نیت خودش به آراء عمومی متول شده باشد ؟ آیا دمکراسی و اسلام با هم دیگر تواافقی دارند آقای سنجابی یک همچین ماده ای را می پذیرند اصلا" ؟

ج - من یادم نیست چنین چیزی حالمن با یاد آن را ببینم که بعد بگویم . و یا دم نیست حالا .

س - بله . عرض بگنم شما از دعوت شاء از آقای دکتر صدیقی برای نخست وزیری اطلاعی داردید آقای امینی ؟

ج - بمنه همان موقع بله شنیدم . من اینجا بودم که شنیدم و خود شاه هم که در کتابش نوشته است .

س - بله بله .

ج - خود شاه هم در کتابش نوشته است و آن را هم بمنه میدانم که صدیقی گفت بوده است که شاه با یاد بیاند و بمنه خلاصه معتبره ای ایشان

عرض کنم آقای دکتر صدیقی یک بسته‌ای داشتند ، قوم و خویشی داشتند به‌اسام یوسف‌بلور منظم صدیقی این آدم یک قدری خل بود و هر وقتی که یک دولتی استعفا میدادیا ساقط میشد این‌توی یک روزنامه اعلام میکردکه بنده مهیا قبول نخست وزیری هستم عبا یش را می‌انداخت کولش این‌ور و آن ور میرفت عفو و اداره بهداری وزارت کشاورزی بود منتھا یک قدری چیز بود واغلب هم وزرا یش را خوش معرفی میکرد توی روزنامه مینوشت که بنده خوب یادم هست میرزا هادی خان اشتری مهندس با زرگان اینها هم جزو وزرا یش همیشه ذکرمیکرد و این یک قدری خل بود . یک وقتی هم یک پرونده‌ای پیدا کردد را درآمد اسماه تهران و بعد به محکمه جنحه رسید بحدبیکار شکرده بودند از خدمت معلقش کرد ه بودند بعنوان توهین به علاوه ، کاغذ خیلی توهین آمیزی به علاوه نوشته بود و بعد وکیل این همیشه داریوش فروهر بود یعنی وکیل تسبیحی اش که کمک نکند ، این همیشه داریوش فروهر توی آن محکمه‌ای که آن روزکه من هم بودم به او گفت آقا شما بهتر است که بدریش محکمه چیز کرد ، شما اعلام حجیر ایشان را بکنید که ایشان از مجاہات معاف بشود . گفت آقا یعنی چی من میخواهم نخست وزیر بشوم من اعلام حجیر بکنم من میخواهم نخست وزیر بشوم . ومن هما نموقع آقای خدای بیامزد مرحوم کریم آبادی که خیلی نزدیک بود به آقای دکتر صدیقی و همسایه دیوار به دیوار از بچگی بزرگ شده شنیدم آقای دکتر صدیقی قرار است نخست وزیر بشود تلفن کردم به آقای کریم آباد در استان نفود ورد که آقای بلا آخوند آقای یوسف‌بلور منظم صدیقی به آزو و آمالش رسید و نخست وزیر شد گفت فلانی یعنی چه او گفته فوت کرده مرده گفتم خب هموزاده اش آقای دکتر صدیقی گفت یعنی چه ؟

گفت بعله گفت نه آقا . گفتم عکش هم توی روزنامه ها انداختنست
که ایشان میخواهد نخست وزیر بشود . خیلی ناراحت شد و رفت تهران
به آیین عنوان که به آقای دکتر مصدقی بگوید آقا این خوب نیست
وقبول نکنید . در هر حال این صحبت بوده و شاه رفته بود بعد هم به شاه هم
گفته بود که خبری را بدمایند .

س - دلیل اینکه آقای دکتر مصدقی از شاه خواسته بودند بماند چه بود
به نظر شما ؟

ج - این را باید از خود ایشان پرسید نمیداشم .
س - ایشان در محااحبه ای که کردند من یادم هست که در مجله امیدا ایشان
هم چاپ شده ایشان گفته بودند من از این نظر میخواستم که شاه ایشان
بماند برای اینکه در ایران بهتر میشدش ، را کنترل کرد که اگر میرفت بخارج
دستش با زمینه ندبرای توطه کردن علیه حکومت ملی ، من به این علت بسوی
که میخواستم او در ایران بماند .

ج - حال اعرض کنم که یک شوخی اینجا بگشم ، دوستی دارم اصفهانی خیلی خوش
چیز است و ایشان را گرفته بودند در این قسمت خلخالی بعد آن دادستان که رضوانی
نا ممیزی بود به او میگوید که من شنیدم که شما ارمغان شاه متاء شر شدید
ایشان میگوید بله من متاعرضدم ، اینهم خیلی خوشحال میشود که این اقرا را
کرده حال اپدرش را در میباورد . بعد میگوید که خب چرا متاء شر شدید ؟ میگوید من
آرزو داشتم که او را بایران بمندازم اینجا محاکمه اش کنند همین جا مجازات بشود
چرا مرد ؟ حالا حسنه آقای دکتر مصدقی هم شاید نهایت نظرش
این بوده که دست ایران بماند نمیداشم تاچه نظر ایشان را باید از خود
ایشان پرسید .

س - بله . آقای دکتر بختیار وقتیکه نخست وزیری را پذیرفتند آیا ایشان
با جبهه ملی با همان رفقا و دوستانی که آنجا بودند چون شما که آن موقع ایران

تشریف نداشته‌خواست ببینم که شما اطلاعی دارید ایشان مذاکراتی در این مورد کرده‌اند؟

ج - مطلقاً مطلقاً نگله آقایان هم اینستکه همان موقع من بعدکه ایران رفتم . من بلا غاصه رفتام ایران ، وقتی رفتم ایران تحقیق کردم و گفتند آقای دکتر بختیار مطلقاً مذکوره‌ای نکرده بودت‌آن شب آخر سر که قرا را بود یا همان دقا بیق آخر که گویا قرا را بوده بروز و معرفی بشود به آقای حقشنا س و آقایان میگویند آقای من قرار است که نخست وزیر بشوم شما نظرتان چیست؟ میگویند آقای شما میباشد که قبلًا" با مسأ صحبت کرده باشید و مطلقاً . حتی اگر شما این کتاب شاه را خوانده باشید پاسخ به تاریخ نوشته است که من با دکتر بختیار و در زمان آموزگارهم بسی ارتباط نبودم ولی افراد جبهه ملی کوچکترین خبری نداشتند.

س - بله خب دلیلی که آقای بختیار و مسأ و دراینستکه چیکش در جبهه ملی حاضر نبودکه حکومت را بپذیرد و سدی در مقابل هجوم ملایان ایجاد نکند . به این علت بوده که من فدایکاری کردم و آن را پذیرفتم . با آشنازی که شما نسبت به روحیات رهبران جبهه ملی دارید آنها هیچ نی نوع احساس خطری از این قضیه کردن حکومت بویسله ملایان میکردند؟ یعنی

آ مادگی این را داشتندکه سدی در مقابل آنها بگذاشتند؟

ج - نه . نخیل . شما ببینید آقای دکتر بختیار و در آن اعلامیه ایکه هرسه نفرا مفاهیم کردند آقای سنجابی و فروهر و ایشان صریحاً "نوشته‌اندکه ایمن دوره‌ی ۲۵ ساله‌ی شاه را قبول ندارند انتخابات انتخابات غیرقانونی نی است این وکلا وکلای ملت نیستند افرادیکه در مقامات بالا بوده همه غیرقانونی و غاصب هستند . آنوقت ایشان تعجب است که وقتی بهشون تکلیف میشود و مشورت هم نمیکنند امرا ردا و درا"ی تعامل همان نمایندگان را چه درشورا و چه درست بگیرد بعدهم راءی اعتماد بگیرد . آقای دکتر

شما که امناء کردید که اینها غیر قانونی هستند و نماینده ملت نیستند
چطور میخواهید راهی تمايل بگیرید و راهی اعتقاد بگیرید ؟ این
ایرا دبه ایشان اینست ،

روايت‌کننده : آقای نصرالله اميني
تاریخ : ۱۴ ماه ۱۹۸۳
 محل : شهر آندرل - ویرجینيا
 مصاحبه‌کننده : ضیاء‌الله صدقی
 نوارشماره : ۴

س - آقای اميني فکر ميکنم که شما تنها شخصی هستید که با دکتر مصدق در تمام سيرده سال تبعيدش درا حمداً با دستم بنداشتید، سيخواهم از شما خواهش بگنم که مطالبي را که در ارتباط با اين قضيه هستند برای ما توضيح بدهيد، اول اينکه میخواستم ببینم که شمادوجه سمتی با ايشان در ارتباط بوديد؟
ج - عرض ميشود که من وکيل امور حقوقی ايشان بودم يعني بعد از اينکه ايشان از مدته سال محکوميت شان در زندان نشكرك ۲ زرهی به سرا مدوبيه احدها با درفتند کارهای حقوقی ببیما رستانت نجیبه و موقوفات ببیما رستانت نجیبه و خانه ای مثلًا مربوط به دختر محورشا ن خديجه مصدق که الان در سوئيس هست و مریض است اينها را بمن محو میفرمودند.
س - ايشان هنوز در قيد حیات هستند؟

ج - بله بله آن خام هنوز در قيد حیات است وضع بدی هم دارد برای اينکه برای ايشان بول نمیگذاشت و بفرستندو میگويند که هر ايشان طوری است که قابل علاج نیست بنا بر این بیا بیدهای روان و اوهم اصلاً نمیتواند بسراي اينکه اصلًا در این محیط معلوم نیست چه کسی نگهدا ريش كند چه وضعی باشد چون آنجا در يك ببیما رستانت هست که سالیان دراز آن دختر بیچاره در آنجا بوده است . از تاریخی که آقای دکتر مصدق را به خراسان تبعید کردند تا آن تاریخ این دختر رحالش بدش و همین جورا بمن ادامه داشت بر دندب خارج به قصداً اينکه معالجه بشود ولی متاء سفانه معالجه نش و محجور است . هنوز هم فکر ميکند که پدرس و ما در شويست

دارند این خبر را رد که هردوی اینها فوت کردند.
 س - این جریان را میتوانید لطف کنید - برای ما نوضیح بدھید که این اتفاق
 چه جوی افتاد که ایشان این بیماری را پیدا کردند؟
 ج - اینجورکه من شنیدم و از خود آقای دکتر مصدق و آقای مهندس احمد
 مصدق دکتر غلامحسین خان مصدق که پسر دوم دکتر مصدق است، ایشان
 همان موقع و قتیکه پدر را میگیرند چون بلا آخره بجه بوده تھت
 ناء شیر بوده و معمولاً هم بجه های کوچک بیشتر علاقمند بـ والدین
 و والدین هم به آنها علاقمندند و قتیکه میـ یـنـدـ کـهـ پـدـرـ رـاـ بـگـیرـنـدـ وـ بـپـرـنـدـ بـ
 بعنور حال این دختر بدمیشودوا زھمان آن دیگر رونمی آید و خوب
 نمیشود که بعد میفرستند بـ سـوـئـیـسـ ...
 س - این زمان رضا شاه بوده آقای امینی؟
 ج - زمان رضا شاه بله بله ، زمان رضا شاه بود که دکتر مصدق را برداشت
 و مدتها در آنجا بود و حتی وقتیکه ایشان را برداشت آشپزا ایشان هم که الان هم
 هست و منزل مهندس احمد مصدق به اسم جوادخان اوالتاس میکند که مـ رـاـ
 هـمـ باـ اـیـشـانـ زـنـدـانـیـ کـنـیدـ وـ اـینـ آـشـپـزـراـ هـمـ مـبـرـنـدـ زـنـدـانـیـ مـیـکـنـدـ مـدـتـیـ
 در زمان بعد خانه ای میگیرند بودند مدحتی در آنجا تـ اـظـاهـرـاـ "ـ خـصـمـیـ"ـ
 کـهـ هـمـکـلـاسـ اـینـ مـحـمـدـ رـضـاـ شـاهـ بـودـ استـ بهـ اـسـمـ پـرـسـونـ اوـکـارـیـ دـاشـتـاـ استـ
 وـ مرـیـضـ بـودـهـ اـسـتـ وـ تـمـاـ دـفـ کـرـدـهـ بـودـ باـ آـقـایـ دـکـتـرـ غـلامـھـسـینـ خـانـ وـ قـتـیـکـهـ
 دـکـتـرـ غـلامـھـسـینـ خـانـ بـهـ اوـمـیـگـوـیدـ اوـمـیـگـوـدـواـ زـوـلـیـمـهـدـوـقـتـ خـواـھـسـنـ مـیـکـنـدـ
 آـقـایـ دـکـتـرـ مـصـدـقـ رـاـ بـلاـ آخرـهـ اـزـ آـنجـاـ اـزـھـمانـ محلـ بـقولـ عـربـ هـاـ منـفـیـ
 یـاـ منـفـاـ مـبـرـنـدـ بـدـهـ اـحـمـدـ آـبـاـ دـرـ اـحـمـدـ آـبـاـ دـتـ بـعـیدـ مـیـکـنـدـواـ اـیـشـانـ تـاـ
 شهریور ۴۰ در احمدآباد بودند . کـهـ بـعـدـاـ زـشـهـرـیـورـ ۴۰ـ بـهـ تـہـراـنـ آـمدـتـدـکـهـ
 منـ قـبـلـاـ"ـ عـرـضـ کـرـدـمـ کـهـ منـ بـعـدـاـ زـشـهـرـیـورـ ۴۰ـ اـیـشـانـ رـاـ دـرـ منـزـلـشـانـ درـشـمـیـسـرانـ
 زـبـاـ رـتـ کـرـدـمـ وـ مـلـاـقـاتـ کـرـدـمـ . وـ مـنـ بـهـ مـنـاـسـبـ هـمـیـنـ کـارـهـاـیـ اـیـشـانـ خـدـمـتـ اـیـشـانـ

میرسیدم و دعاوی که بود و کارهای داشتند مخصوصاً "مال بیما رستگان نجمیه کمیکی از جالب ترین موضوعات مربیخانه‌ی نجمیه یک موقوفه‌ای داشت در بلوک غیرمنزدیک شاه عبدالعظیم بعثتی پشت شاه عبدالعظیم راهش از طرف رباط کریم آنجابود به اسام رستم آباد عاباس آباد و اینجا قبلاً در اجاره کسی بود این ملک موقوفه خیریه عایدات کمی میداد . بعدکه مدت اجاره او سرآمد حسب‌العمول اعلان مزایده‌ای اداره اوقاف گذاشت بایاری آقای دکتر مصدق با نظرارت اداره اوقاف برای اجاره اینجا ، یک روزی که من رفتم خدمتشان فرمودندکه آفادونفر از این افرادجیمه ملی بخیال اینکه از قبل این بنی استغاده‌ای برسد آمدند یک مبلغ معنتا بهی بیشنهای دکردنده اگر تمام درختهای اینجا هم فروخته بشود و بگتنند و بفروشنند من یقین دارم که این عایدات درست درست‌درستیم و من نمیدانم چرا اینکار را اکردنده‌ان مبلغ خیلی زیاد است بنا بر این من ناجارم که یک جوری اینها را چون مسلمان "وقتیکه اداره اوقاف و من هردو قبول کنیم آنها نمیتوانند زعهده اجاره بربایاند و میخواهند مثلًا "بول جمع کنند فلان کنند بخیال اینکه از این پول بدست من میرسد در صورتیکه من یک دین‌را زآن عواید موقوفه حتی حق التولیه هم چیزی بر نمیدارم همه را میدهم بخرج بیما رستگان نجمیه . بنا بر این حاله نظرم یک راهی میرسد و چون درا علان ذکر شده است که اینها باید خدا من معتبریا و شیوه‌ی ملکی بسیار ند من میکویم آقا و شیوه ملکی باید بسیار رید چون اگر بگویم خا میان می‌بیند بخیه یکی از شمارا میگیرند میگویند آقا شما باید خا من بشوی و شما هم ناچار هستید قبول بگنید! ما وقتی و شیوه ملکی کسی نیست که این مبلغ داشته باشد بنا بر این رد میشود و آن وقت و شیوه که رشد مطابق مقررات یک جریمه به آنها تعاق میگیرد، من آن جریمه را می‌بخشم ، آن جریمه را می‌بخشم که اینها کتاب را بروند و همین کار را ایشان کردند . نفر دوم یک سرهنگی بوده‌ایم

منظومی . او برداشت یک شرحی نوشت به اداره اوقاف که من همان قانون آقای دکتر مصدق را قبول دارم اگر تنفسراول کنار ببرود من اینجا همان مبلغ من بدھید در صورتیکه چنین قانونی اعلان " وجودنداشت معمولاً " در این نظر مواقع نفردوام هرجه گفته باشد . این خیلی کمتر از آن مبلغ گفته بود . آن بیشنهاد دهنگان اول گفته بودند سالی ۱۲۵ هزار تومان و این پنج ساله همدبود . بعد خبر روی آن رویا ایکه بود آقای دکتر مصدق استوردا دندکه و شیوه ملکی واشان آمدن سرلشکر حافظ میکنم امش را بادم میاید . اور امعان فی کردند . ملک اور اگفتند که ایشان ملکی حاضرند که البته ملک هم به اسما خانم ایشان بود خانم و شیوه ، و شیوه یا و شیوه . وما رفتیم با زحمتی بمنه چون اتفاقاً " آن زمینی که ایشان داشت یک گاراژ خیلی مفصلی در خیابان شاهزادی آن روز بود که بعد شد آیینها ور بعد حال آزادی شد این را بمنه رفت . توی ثبت استاد اعلا " آثاری نبود برای اینکه همین این استاد زیبین رفته بود مال یک محضری بودکه آتش گرفته بود بلا آخربه همه را پدر کردیم ما یکی یکی تابلا آخره رساندیم به دورانی که به این سرلشکر و خانم مربوط میشد ثبت کردیم ملک به و شیوه موقوفی بیمارستان نجمیه درآمد و شیوه این شش پنج سال که میشود ۶۰۰ هزار تومان . سال اول ایشان فسروز کرد این سرهنگ برای اینکه اینکاره نبودواصله " زارع نبود میرفت طبق همان رویه ارتش و نظم اعلان روز زارعیه ن و ابخط میکرد سینه اینها ریش شان را تراشیدند اینکا و را نکردند که اعلا " . هیچ ارتباطی به کار زراعة نداشت و آن سال فروز کرد . آقای دکتر مصدق ناچار شدند از خودشان مقدار زیادی دادند گندم و بذر خریدند که ببرند آنجا و این را بکارند . ولی رعایای آنچه بقدری وضعشان بدیوبودکه مقدار زیادی از ایس گندم را خودشان چون هیچی نداشتند بردند و خوردند . با زدن ایشان دادند بوسیله ای مبارز خودشان ببرند بکارند . سال دوم هم این شخص فروز کرد .

آقای دکتر مصدق کا غذی بمن مرقوم داشتندکه این کا غذخیال
میکنم الان همین جا موجودباید نوشتندکه آقا این کا غذ خیلی محما نه
است . من اسم آن سرلشکرهم الان بخاطرمآمد، سرلشکر مقبلي .

س - مقبلي ؟

ج - مقبلي بله مقبلي . مدته هم در رشت شا بسود و آذربايجان بود بعد
هم آن آخرين سمت شاستارك رکرمان شاه بود . نوشتندي من که آقا اگر
شما يك ، که البتها از اين جو بيان مستحضر هستندکه حالابدينست که ممن
عين عبارت خوداين نامه آقای دکتر مصدق را برایتان بخواشم .

س - باكمال ميل .

ج - بله خيال میکنم خيالی بله جالب باشد . بله ايشان ، "محما نه
احمدآباد ۱۶ دیماه ۱۳۳۸ ، جناب آقای امیني وکيل محتمم دادگستری ،
خاطرعالي از قطمه زميني که خاتم سرلشکر مقبلي و شقيق پرداخت
مال الاجاره ي املاک موقوفه قرارداده است مستحضر است واحتياج به
تفصيل نيسنند ، قبل آقا سرلشکر نامه اي به دکتر غلامحسين مصدق
به اين مضمون نوشته بودندکه بنده جوانمردي کنم و شيقه را زاد و
مال الاجاره را از خود مستأء جو مطالبه نمایم ، به ايشان جواب داده شد
اين جوانمردي نيسن و خيان است است به موقوفه که هرگز من مرتكب چند
کاري نميمشوم و برای اينکه تصور نکنند از روی عنادي با اين پيشنهدا دموا فقت
نشده خودا ينجانب" ، آن موضوع عنادرا من توضيح بهدم که اين آقای سرلشکر
مقبلي و رئيس دادگاه آقای دکتر مصدق بود در دادگاه نظامي دادگاه هاي
که تشکيل دادندي برای محکمه آقای دکتر مصدق رئيس دادگاه بود . رئيس
دادگاه بدوي بود ، رئيس دادگاه بدوي بود و اين رابه اين مناسب است ،
"برای اينکه تصور نشود از روی عنادي با آن پيشنهدا دموا فقت نشده خود
اینجانب پيشنهدا دنمودم از دوسال مال ! لاجاره هرچه باقی است به هند
مستاء جو هم فسم کنند و ضرور برداخت بقيه مال الاجاره سال ۵-۴-۲ را
جلوگيری غرما يندکه جوابي ندا دند ، والبته اينطور تصور میکنندکه هيچکس

قادرنیست ملک خان نمایشان را برای فعالتی که نموده است در معرض حراج درآورد و شاید همینطور باشد و خوب تصور کرده است . بندی با زمیخواهیم با ایشان مذاکراتی بسود شاید از این خیال که هیچکس قادرنیست کسر مال الاجاره را از فروش ملک جیران کنند خارج شوند با این فرق که اکنون کسر مال الاجاره سال سوم راهنمایی میدیدهند . آقای مستاء جرقا بدل اینکار نیست و اطرا فیلانش از این مبیتند و میخورند و این بیجاره غیر راز خستگی و زحمت بهره و نفعی ندارد از قرارکه میگویند هشتاد خرواربادر داده نصف آن را مباشر وزارع سوت کرده اند که بندی از راه ترحم ۲۰ خروار گندم بعنوان مساعدة فرستدم که حامل نظارت کردکه کاشتند و مراجعت کرد . چنانچه یک وقت زادی دارید و مصلاح میدانیدیم که جلسه هم جنابعالی با ایشان مذاکره فرمایشیدکه بدانتدینه هیچوقت نمیخواهیم از فروش ملک دیگری وجهی برسد و صرف کاربیمارستان بشود ولی برخلاف وظیفه و قانون هم نمیتوانیم کاری بکنم . و شیوه برای این گرفته شده که اگر مستاء جرمایل الاجاره را نپرداخت از آن محل وصول شود حتی در موقع تنظیم بودجه سال ۱۳۲۸ اداره اوقاف دستور دادکه چون وشیقه است تمام مال الاجاره با یددرحساب جمع شود که در حساب سال ۱۳۲۷ که به اداره اوقاف داده شد همینطور عمل شده است بنابراین بندی نمیتوانم به این عنوان که مال الاجاره نرسیده است اجازه را فسخ کنم و تا سال آشنازی اجازه را با یددربرکشم و بعد از فروش ملک هرجمه باقی باشد و مول نمایم . و شیوه دهنده اگر نمیخواهد بیش از این ضرر نکند مال الاجاره سال سوم را هرچه باقی باشد بدهد و جون مستاء جرقا هیچ محلی برای ارتزاق نماید و تصور میکنم که از خوبیان مالک و شیقه ساده برای دو سال آخر ماهی ۱۰۰۰ تومان به او بدهند که اجاره را فسخ کند . من هم از اول مال ۱۳۲۹ اعلان مزايدة ملک را منتشر کنم که هر

کس بیشتر پیشنهاد داده اوجاره داده شود . حال بسته به این است که با پیشنهاد جناب عالی موافقت نکند یا نکند و باشد روزی که اگر موافقت ننمودند از کرده پیشمان شوند . جناحه نمیخواهند اینکار را نکنند خوبست همان طور که ازاول میخواستند شرکت نکنند با زیرکت نمایند واژگوهای بی اساسی که میشود جلوگیری نمایند برای اینکه مسئله جرفا یده ببرد و در این دو سال به شهادت خود جناب عالی کار قنات با کمال جدیت تعقیب شده و اکنون در آن حدودهای ملکی نیست که ۱۸ سنگ آب داشته باشد . تا الى آخر ، حالا اینها را دیگر بینند . به رحال بندده تلفنی به این آقای سرلشکر مقبلی کردم و گفتم آقا بندده و کیل جناب آقای دکتر مصدق هست و این راجع به جناب هم با زیک توضیح اضافه بدهم که ایشان کا غذی بمن نوشته شده من خواهش نمیکنم که در مکاتبا تنان با من از ذکر عنوان جناب که همیشه از آن متنفر بودم خودداری فرمائیم . "اوراق" که برای ملاحظه بندده ارسال فرموده ایم مال تاریخ احمدآباد ۲۹ آبان ۱۳۳۸ ، موقوم محترم عزوصول از زانی بخشیده است توجههاستی که نسبت به کار قنات موقوفه رستم آبا فرمودید "عین اتفاقاً" قناتی که در آن نامه که قبلًاً گفتم و خواهد ذکر شد "فرموده" اید نهایت تشرک حاصل گردید امیدوارم بطوریکه وعده داده ایم در ظرف این دو روزه رفع مژاحمت از طرف بندده و اینکار به لطف جناب عالی جریان خود را طی کند اوراقی که برای ملاحظه بندده ارسال فرموده اید عودت داده میشود در خاتمه خواهش که در شوتجات بندده را از عنوان جنابی ، تو کیومه ، که همیشه از آن متنفر بودم محروم فرمائید با تجدید مراسم ارادت دکتر محمد مصدق "در رحال بندده به آقای مقبلی تلغف کردم و گفتم من و کیل جناب آقای دکتر مصدق هست و راجع به نامه ایکه شما نوشته بودید به آقای دکتر غلامحسین خان ایشان به بندده

ماه موریت دادندکه بسا شما مذاکره کنم حالا ، ایشان گفتندکی وجه وقت؟
 کجا وجه وقت؟ گفتم کجاکه سلما "دفترمن" و وقتی هم معین کردم
 ایشان آمدند . آمدند و مذاکره کردیم همهی حرفها را بینه زدم و ایشان
 گفتندنه من ببیجوچه تقبل و تعهدی نمیکنم و نسبت به گذشت هم
 چیزی نمی پردازم باید فسخ کنند . گفتم خیلی خوب ما هم اقدام
 میکنیم . گذشت ایشان سال همان جوری که آقای دکتر مصدق نوشتند سال
 سوم وجهارم و بنجم گذشت بدھ شد ۶۰۰ هزار تومان ، بنده اجرائی
 صادر کردم ، اجرائی هم صادر کردم اجرائیه ابلاغ شد ایشان عرض حالت
 دادند وعلوی عملیات اجرائی را خواستند گیرند فایده نکرد . بعد
 شکایت به شاه برداشت که آقای دکتر مصدق میخواهد همان نظر که آقای
 دکتر مصدق هم قبل از داشتمنوشته بودند میخواهد از من انتقام بگیرد
 چون من رئیس دادگاه بودم . وبعداً ینکا رجوع شد و وزیر وقت دادگستری
 او هم رسیدگی کرد و گزارش دادکه نهاین یک امر خیلی عادی است
 وهیچ کاری نمیشود کرد باید ...

س- وزیر دادگستری وقت کی بود آقای امینی؟

ج- ظاهرا "دکتر عالمی" بود یعنی ظاهرا "خیر باطن" دکتر عالمی
 بود . در صورتیکه حکمی در دادگاه صادر شده بود راهی نبود و کاری
 نمیشد بکنیم هیچ کاری نمیشد کرد . وما دنبال کردیم ، ایشان دیگر
 خیلی اقداماتی کرد به وسائلی به میدا ینکه خباین را حالتاید شاه از محلی
 که خودش میداند کمک کنند بدهد و چه که اینکار را هم نکردند بلا آخره
 ملک به بیمارستان نجفیه منتقل شد . بادم هست که یک روزی در خیابان
 تخت جمشید آن روز بروخوردم به همین آقای سولشکر قبلی که به اتفاق آن
 سرتیپ یعنی خسروداد بدران خسرودادی که تبریبا ران کردند ویک کس
 دیگری که یک وقتی رئیس ثبت کرمانشاه بود بروخوردم وقتی آنها یستادند

با من محبت کردند ایشان با یک جوری گفت بله ایشان وکیل آقای مصدق هستندکه ملک مرا برندبرای مریضخانه نجیبه ، ملک من ششمیلیون تومان میا رزید در مقابل ششصد هزار تومان فلان . گفتم آقا ملک شما میارزد شش میلیون ؟ گفتند بله . گفتم شما شمشده هزار تومان را بروید بدھید ملک شما را بنده فوری برمیگردانم . گفتم محل است . گفتم بنده قول میدهم آقای دکتر مصدق کسی نیست که بخواهد ملک مردم را بگیرد . گفت آقا به آن دونفر گفت شما شاهد باید گفتم که خدا با لاتر است که شاهد باشد شما اینکار را بکنید . آقای سولشکر فتندبول را تهیه کردند آوردند بنده اینجا کارش را کردم و بلا فاضه ما ملک را بسر کردندیم به این سولشکر مقبلى . والبته این سولشکر مقبلى تا حیات داشت همیشه تشریم کرد از این موضوع . حتی با زاین راهم عرض کنم که یک خانه ای خدیجه مصدق همین دختر محظوظ بناها بود در کوچه بیهقی روپروری باشگاه افسران بازنیسته که این را باشگاه افسران بازنیسته میل داشتند این خانه را بخوردند . خانه هم مستاء جری داشت عرض حال دادم و تخلیه کرده بودم و بعد آن خانه مخروبه شده بود و خیال داشتم بفروشیم . از همین باشگاه عنوان شدکرهیش باشگاه امان الله جهان بنا نی بودکه هم سنا تور بود ولی از طرف او و همین آقای مقابی آنجا را اداره میکرد . روزی بمن اطلاع دادند من رفتم میزی بسرود همه امرای بازنیسته نشسته بودند و ایشان خیلی ادب کرد مقابی اشده بنا اللله خیلی ادب کرد . بعد گفت که آقا ایشان هر چیزشان را برای ملت گذاشتند اینجا هم کار ملت است مال مردم و اینها . گفتم آقا ملک مربوط به ایشان نیست مال دختر محظوظ است که در آنجا است و مربیخ است و ایشان نمیتوانند خلاف رفتار و کنند درست است ایشان ولایت داردند ولایت شرعی داردند از نظر قانونی چون دختر محظوظ است حجراش هم

منتسب به زمان صغره است ونمیتوانم عملی انجام بدهم . بعدگفتیم
گفتم یک وقتی دیدیم که یک سرتیپی که سرتیپ راستی گفت کی با یک
لهجه‌ی ترکی گفت که هان حلاقه‌میدم کد . ملک مال دکتر مصدق اسست
و شروع کرد فحش دادن که آن مرتیک . سخنه نمبدانم فلان . بنده
گفتم که ببخشید تیمسار من اجازه ندارم که از طرف ایشان بگوییم
پدر سخنه خودت هستی ولیکن شما حق ندارید که نسبت به موکل من توهین
کنید اگر میخواهید توهین کنید بنده از این جلسه خارج میشوم . البته
تقریباً " جواب را دادم ولی در لغافه . آقای سرلشکر مقبلی با کمال صراحت
گفتندکه من هم اجازه نمیدهم چنین صحبتی بشود و بعدهم عرض میکنم
که ایشان مربیسا رشیفی هستند آقای دکتر مصدق و حتی من صریحاً
اقرار میکنم که کاری را که اعلیحضرت نکرده‌اند من اینچورشده اینچور
شد ایشان با کمال جوانمردی برگردانند در صورتیکه میتوانستند بترگردانند .
وبعدیک سرلشکر دیگری که حالا اسم اورا هم بنده دارم . آمدیواشی
بهلوی من ، او سپهبدیا زنشته بود که آقا افوس که ایشان در چهاریان
بیش نبرد و ادھین ها این غلط هانمیتوانستند خیلی با عبارت زننده‌ی
دیگر بواشکی بمن گفت . در هر حال این مختصری بود . بنده در هر حال
مرتبی " احمدآ با دمیرفتم و یک روزهم دیدم که آقای دکتر مصدق خیلی
با جله‌بوسیله نوکرشن کاغذی برای من فرستاده‌اند آقا بمن اینها اطلاع
رسیده است که اگر شما بیانیدا بینجا شمارا میگیرند توقیف میکنند . ولی
خب من با اش اچون کار دارم و چیزدا و اینستکه شما خوبست یک اتفا ماتی
خودتان بکنید که این محظوظ و مرتفع بشود . من تلفن کردم این
ور آن و ب汝ه آقای سرتیپ آنوقت سرتیپ بود مقدم که آقا این کار دیست و
گفتند نخیر بیخودکردند و شما میتوانید بروید . بنده مرتب خدمت ایشان
میپریتم . با زا مطالبی که از نظر حقوقی و از نظر سیاسی قابل ذکر است اینستکه

در مجاورت ملک احمدآ با دیگر ملکی بوده‌است ظفر آباد . که البته این غیراً زان ظفر آباد بیزگی است که مرحوم حاجی میرزا عبدالرحیم مقدم آنجا کارخانه‌ای داشتند . این مال خالصه بود . اداره کل خالصه وزارت کشاورزی این را بعنوان مزارعه داده بودند به شخصی به‌اسام ناصر شجمی و تباشی کرده بودندکه به‌این عنوان آنها بیان یابندیک مقداری از ملک دکتر مصدق ، ملک احمدآ باد را که بیخود گفتم ملک دکتر مصدق چون احمدآ با دمال دکتر مصدق شیوه حالان را عرض میکنم ، این را تصرف بکنند . عنوان هم این بودکه اینجا یک ملکی هست بین ملک آن ظفر آباد و احمدآ باد به‌اسام شیرآباد و این را اینها را همه را مزارعه داده بودندیه آن آقا اوهم شب تراکتور فرستاده بود مقدار زیادی از زمین‌ها را خشم زده بود . آقای دکتر مصدق بینده را احضار فرمودند گفتند آقا شما میدانیدا بین ملک مال من نیست مال بجهه‌ها است واصلًا" بنام آنها است ، این ملک اول اسمش قاربیوز آباد بوده است احمدآ با دامن قسا ریبیوز آباد بود و لی و قشی که دکتر مصدق اینجا را بنا مجهه‌ها یش خرید بنام پسر بزرگش احمد مصدق احمدآ با دکرد والا اسما در این دقبلي همه قاربیوز آباد بوده است و بنام همین مجهه‌ها همه را متواهی تقسیم کرده بود . و گفتند من چندین بار به این احمد گفتمن کوتاه آمدند تا کم کم داردا ینکار می‌شود می‌بیندا بن ملک را می‌برند . من گفتم آقا باید اینجا عرض حال فوری بدھیم . ایشان فرمودندکه من خیال میکنم از راه جزا شی بهتر بتوانندکاری بکنید . گفتم من به نظرم راه جزا شی نمی‌آید ، گفتند آقای دکتر متبین دفتری به خانه‌ش گفته است که این راه جزا شی دارد از طریق جزا شی خیلی بهتر می‌شود آنجام دادو شما یک ملاقاتی با ایشان بکنید . چون میدانیدکه دکتر متبین دفتری هم نوه‌ی برادر دکتر مصدق بود و هم دختر دکتر مصدق عیال ایشان بود خانم

نسرین خانم من رفتم بهلوی آقای متین دفتری . البته حقیقتش زیاده
از ایشان خوشنم نمی‌آمد ولی روی امرارا بیشان رفتم و گفتم آقا شما اینجور
فرمودید بفرمایشکه آن ماده‌ای که به نظر شما می‌آید شما خودتان استماد
حقوق جزا بودید و میدانید از چه طریقی من اقدام کنم . ماده‌ای را پیدا
کردند و گفتند که هر کسی که حدودملک دیگری را تخریب بکنند در قانون
جزا هست . گفتم البته منظوراً حدودملک ذکرشده اینستکه مثلاً "نه‌ری
باشد درختی باشد سنگی باشد یا آن پایه‌ها شی که می‌گذاشتند در آن موقع
علائمی که می‌گذاشتند علام حدودملکی . گفتم آقادارا بین سندما لکیت ذکر
شده است که حدشرقی خط مستقیم مفروض یعنی فرضی اصلًا" چیزی
نیست خط فرضی را که .. گفت که همین است گفتم که اینکه به نظر
من راهی ندارد . بازما ده دیگری پیدا کردند که هر کاه عده‌ای بروند
با عنف و جبر ملک دیگری را تصرف کنند . گفتم اینهم نیست عنف
و جبرشیوه شب تراکتور فرستادند رفتند زمین را آنجاشم زده‌اند .
بعد همان روزا زهنا نجا منزل آقای دکتر متین دفتری رفتم احمدآبا دویمه
ایشان عرض کردم که آقایان رفتم با ایشان صحبت کردم و ایشان این دو تا
ماده را گفتند ماده اول را که بینده خواندم و گفتم که من جو اب دادم که
آخر این در سندما لکیت ذکر شده که حدشرقی اش خط مستقیم مفروض است آقای دکتر
معدق فرمودند آقا خط فرضی که قابل خراب کردن نیست وجود ندارد که
بگویند . گفتم بینده هم همین را عرض کردم . جسا ای دیگر و عاده‌ی دیگری
که ایشان گفته بودند گفتم به عنف فلان ایشان گفتند آقا یک خسرو
از دماغ کسی اینجا ریخته نشده چه به عنف . عنف آخریک کسی بویزند
و بگیرند . و این کار نشده و حق باشما است . بعد اقدامات دیگری کردم و

ثبت استاد ، رئیس‌ثبت‌کرج که آنوقت یک شخص بودبنا م شیخ‌الاسلامی صریحاً به اداره خالصه نوشت که اصلاً درتمام حدود ساوجبلاغ چون این ملک درسا و جبلغ ملک‌احمدآباد یا آنوقت هم جزو کرج بود محلی بنا م شیرآبا وجودندارد و آن دفتر‌جزو (؟) آن هم دفتر ناصری هم نمیتواند ملک عمل باشد و این ملک‌سالیان درآز بنام بجهه‌های آقای دکتر مصدق به ثبت رسیده و هیچکس هم اعتراض نکرده است و حدودش هم معین است بنا براین شیرآبا دی اصلاً وجودندارد . بعد اقدامات دیگری هم البته درخارج شد آن شخص کتنا رفعت فقط چیزی مانند زمین های آن احمدآباد و چون آن زمین را اتفاقاً "اوشخ زده بود آب نداشت‌خوشمه است آن شخص آمده بود والتمام میکرد از جاه احمدآباد استناد کند آب اجاره کند که ندادند . بلا آخره موضوع منتفی شد . وازا بینظور چیزها ما داشتیم . یا مثلًا "یا دم هست که آقاشی بودیه اسم زرکش . ملکی داشت با زمچار او قشّت میزد . آقای دکتر مصدق به بنده کا غذی نوشتند با زاینچا الان پهلوی بنده موجود است که آقا این آمده دارد ببنکار میکنند و مسلمان " با این عملی که میکند آب اینجا خشک خواهد شد . چون آب هم خب آنجابه زحمت چون مقداری از زمین های آنجا شوره زار بود و تا یک حدی میشد آب را اگر باین تر از آن حدم رفت اصلًا آب شورمی‌مکه بدردزرا عت نمیخورد . بنده عرض حال دادم ، عرض حال فوری به دادگستری دادم ، عرض حال فوری دادم و بعد کا رشناس معین شد آن آقای مهندس ابراهمی کارشناس شد در اینظور مواقع هم وقتی عرض حال فوری داده میشود لازم نیست که بطرف اصلًا شود کارشناس میرود می بیند ولی چون موضوع مربوط به آقای دکتر مصدق و ممکن بود این تفسوه بشود که بسا اعمال نفوذ اخلاقی شده است و آن قضا تحت تأثیر شخصیت آقای دکتر مصدق واقع شده است . من خودان مهندس هم بمن گفت آقا من روز پنجم شنبه به محل میروم ولی خب شما خوب است که به این

آقای زرکش خبر بدید . من به این آقای زرکش تلفن کردم که آقا من وکیل آقا مصدق هست و من عرض حالی دادم برعلیه شما برای این قنوات آقای مهندس ابراھیمی روز بینجنبه به محل پیروند و شما میتوانید در سر محل با شید و توضیح بدید

آقای زرکش در آن روز معین در محل رفته بوده و کارشناس هم آقای مهندس ابراھیمی ، خدای بیا مرزدش مردی سپاه شریفی بود و فرمود کرد سرتان گرفت و قوت کرد ، او هم وسائلی میخواهد که بروند توی چهار نبود و بلا آخوه آن آقای زرکش برایش تهیه میکند هفتة دیگرا و میروند وایشان گزارش دادند و نوشتن دکه تا حالا این اقداماتی که این آقای زرکش کرده است ضروری نیست ولی اگر ۵۰۰ متر ، ۵۰۰ متر دیگر جلو بروند مجددا " باید کارشناسی یا من یا دیگری محل را معانیه کنند بینندگه ضروری هست یا نه . ولی هنوز طولی نکشیده بود که این آقای زرکش بمن تلفن کرده آقاشا گفتم بله بینده فلانکن هست و گفتن دمن به احترام جناب آقای دکتر محمد مصدق و برای آن ژا نتی یعنی که شما بخرج دادید و بمن تلفن کردید و من رفتم من دستور دادم که آن کرخه هم از جاهها برداشند و مقنی را هم مرخص کردیم و دیگر کار نمیکنند بهایشان شما بروید بگویید و خیال شان راحت باشد . گفتم آقای زرکش من تا ! مسرور ششم را ملاقات نکردم فقط با تلفن با هم صحبت کردیم حالا با لاغیرتا " بفرمائید برای احترام جناب آقای دکتر مصدق است و آن ژا نتی یعنی بینده یا بـ رای اقدامات آقای دکترا رسنبا نی وزیر کشاورزی که شروع کرده بود بکار اصلاحات ارضی آن زمان . گفتند آقای امین که شما میگویید مگر من دیوانه ام بیایم چاه بزشم زحمت بکشم بول بدhem مقنی بیا ورم بعد فردا خودم را توانی ده راه ندهند این چه کاری است که نخیر نخیر همیش

عیا رت چیزش چی است . گفتندتا ول زده و ناراحت میکند ، ظاهرا " دکتری را آن دکتر منتخب بودکه اورا بوده بودند و دیده بود بعداً زیکی دو سه ماه دیگر با زمان گفتم آقا راستی دهان شما گفتند آقا این دکتر خیلی خواست برای اینکه با زدومرتبه آمده سرا نگاه میکند میگوید تو چیزی را داغ خوردی . آخر مگر من بجه ام که چیز داغ بخورم سخن دهانم تا ول بزند . این چیز دیگری است . بعد خب اقداماتی شد دکتر دیگری بر دند دکتری متخصص فک و دهان بود بودند او گفت با یاد حتماً عکس گرفته بشود با یاد این دستگاه دکتر فرها د بروه . با حتمی اجازه اش از سازمان امنیت گرفته شد دستگاه و عکس گرفتند و تشییص سلطان دادند . تشخیص سلطان دادند خب خیلی ما از این لحاظ ناراحت شدیم بنده بلافاصله تلفن کردم به مرحوم ناصر مقدم که آن موقع ظاهرا " سرتیپ بود و مدیر کل این امور بود کارهای ماهیم به او محل میشد کارهای مصالحه ملی و گرفتاریها بیشان ، بعدش هم وقتی که مازاندان بودیم با زبرس مابود ، با زرس و پیزه شده بود بنده تلفن کردم وقت گرفت و رفتم گفتم آقا شامی که من حدس میزنم حا ثب باشد و تنبیه انم کیست میگوید که به داشتن نرسد البته اخطاب به مشوه شم میگوید به داشتن نرسد دست کن ولی من این را اضافه کردم و اینجوری گفت *Larousse* به داشتن نرسد دست کن که جلوه ناز و را بیام فلک بردو نزدیان برداشت شما حال هر کاری میخواهید بکنید راجع به آقا دکتر مصدق اسمش را حذف *Larousse* کنید فلان کنید لاروس را بکو شیداگرام دکتر مصدق هست ذکر شده چرا اینکار را کردند . اجازه ندا رددرا بیران بیا یدکه آن اسم را حذف کردند . ولی دنیا اورا میشناسد و اوراق هرمان ملی شدن صنعت نفت میداند و تماس این حرکات و چیزها شی که در شهر شده است همه او بودکه آتش زنده بود را اینکارها . ایشان مبتلا به سلطان شده اند اگر این آدم به مرض سلطان درده خودش بمیرد

میگویندکه اورا شما کشته‌ید. زیرا این مردی است که از خودش مریضخانه دارد
مریضخانه نجمیمه مال ما درش است خودش هم هرچه داشت ضمیمه کرده
وقف کرده برای آنجا . ولی اگر بسیار یادتی مریضخانه خودش آنجا باشد
خب میگویندکه این اطباء آمدندیدند و این اگر در آنجا بعیرد این
نگ ابدی برای دستگاه شما همیشه باقی میماند . بیشتر منظور بودکه
تحریک کنم که بلکه اجازه بدهندکه ایشان را بباورند و برای اینکه
اطباء بتوانند برسند . گفت من به شرم دنبال اونکار میروم و دوروز بعده
بمن تلفن کردکه آقا من رفتم و کسب اجازه کردم ایشان مجاز نبودون هیچگونه
مانعی و رادعی تشریف بسیار ورندر شهر و در سیما رستان مستری بشوند .
من به آقای مهندس مصدق گفتم و آقای دکتر غلامحسین خان را رفتن
ایشان را . ایشان گفتند من به این شرط میروم که ماء مورین باشند
که بعدن گویندکه من ... ماء مورین سازمان امنیت لاقل دونه
بودند که کشیک داشتند و یکیش به اسم شهیدی بود یکی هم و شوق خان ...
آقای دکتر مصدق به شهر منتقل شدند و در مریضخانه نجمیمه آنجا اطباء معاينه
میکردند و میدیدند و گفتند باید ایشان روزها بروندیه مریضخانه مه ...
آنچون آن ظاهرا " تنها جاشی که آن دستگاه بر قرار داشت برای سلطان
آنجا بود ایشان را مرتب میبرندیه آنجا بعدهم مدتی از مریضخانه آمدند
در منزل دکتر غلامحسین خان آنجا بودند .
س - در تهران ؟

ج - بله بله در تهران در همان خیابان حشت الدوله سابق ، چون منزل
دکتر غلامحسین خان که قبله" بود غارت شده بود و منزل دیگری که ساخته
بود آنجا بودند . و من با خاشم اغلب خدمت ایشان میرسیدیم تقریباً " هر
روز . یک روزی که من آنجا رفتم خدمت شان نشسته بودم هیدم که پیش خدمت
آمدویک پاکتی داد گفت این را ماء مورساواک داده است . آقای دکتر
صدق گفتندکه پاکت را بده به فلانکس یعنی بمن ، من با زکردم دیدم که

گماشته از طرف ایشان بیا پددنبا ل ما بگویدکه ایشان فرمودند، خسب مثلاً" یا دم هست که یک دفعه مرحوم شمشیری خیال میکنم یک جعبه بر تقال برای ایشان فرستاد توی احمدآ باد . ایشان گفتند آقا مسـن عجیبه بر تقال برایم خوب نیست این رافوری ببرید بدھیده سربـازها بخوردند سربـازها احتیاج دارند، با اگرچیزی آنجـا بود میگفتند ببرید توی ده بین رعا با تقسیم کنید همیشه جنبـه ای اینکه خوش را از مردم جدا ندانـد تـا فتهـی، بعد اـبا فـتهـی نـدانـدـاـینـ مـطـلـبـ رـاـ هـمـیـشـهـ اـیـشـانـ رـعـایـتـ مـیـکـرـدـ وـهـمـیـشـهـ رـعـایـتـ مـیـکـرـدـنـدـ، درـدوـرهـیـ مـثـلاـ" نـخـستـ وـزـیرـشـانـ روـیـ خـانـوـادـگـیـ اـیـشـانـ دـاشـتـ اـگـرـکـسـیـ هـدـیـهـ اـیـ بـرـایـ اـیـشـانـ مـیـآـزـمـدـ رـدـنـمـکـرـدـنـ شـایـدـ اـینـ رـاـ بـعـضـیـ حـمـلـ بـرـایـ اـینـ کـنـنـدـکـهـ آـقـاـ مـثـلاـ" اـیـشـانـ ...ـوـلـیـ اـینـظـورـبـودـکـهـ هـرـکـسـ کـهـ مـیـآـزـمـاـفـرـتـ یـکـ جـائـیـ مـثـلاـ" چـیـزـیـ بـرـایـ اـیـشـانـ مـیـآـزـمـدـ اـیـشـانـ قـورـیـ مـیـگـرـفـتـنـدـولـیـ آـنـ هـدـیـهـ دـهـنـدـهـ رـاـ نـگـهـمـیدـ اـشـتـنـدـ توـیـ اـطاـقـ وـبـواـشـیـ یـکـ یـاـ دـادـشـتـ مـیـنـوـشـتـنـدـهـ آـنـ شـرـاـفـتـیـانـ بـیـشـکـارـشـانـ کـهـ یـکـ چـیـزـیـ کـهـ مـعـاـدـلـ دـوـبـرـاـ بـرـقـیـمـتـ آـنـ هـدـیـهـ اـرـزـشـ دـاشـتـ بـاـشـ بـرـونـدـبـگـیرـنـدـبـیـاـ وـرـنـدـ قـلمـ خـودـشـوـیـیـ قـالـیـچـهـ اـیـ چـیـزـیـ بـعـدهـشـوـزـاـزاـ طـاقـ بـیـرونـ نـرـفـتـهـ مـیـگـفـتـنـدـ آـقـاـ اـینـ رـاهـمـ اـزـ طـرفـ منـ قـبـولـ کـنـیدـ، بـعـدـهـمـ آـنـ هـدـیـهـ رـاـ اـگـرـاـ رـزـشـ نـداـشـ اـزـ رـشـ خـیـلـیـ زـیـاـدـیـ نـداـشـتـ بـهـ اـولـینـ کـیـ کـهـ بـعـدـ آـذـانـ شـخـنـ خـارـجـ مـیـشـدـ وـمـیـآـمـدـتـوـیـ اـطاـقـ مـیدـاـدـنـ . اـینـ رـاـ آـنـ بـجهـهـاتـیـ کـهـ آـنجـاـبـودـنـمـیدـاـ نـسـتـنـدـ، بـاـ اـگـرـاـ رـزـشـ دـاشـتـ مـثـلاـ" سـاعـتـ قـیـمـتـیـ بـودـ اـینـ رـافـورـیـ بـهـ مـوزـهـ مـیـفـرـسـتـاـ دـنـدـ، بـرـایـ خـودـشـانـ هـیـچـ چـیـزـیـ نـگـهـ نـمـیدـاـشـتـنـ وـنـگـهـ نـداـشـتـنـ . سـ خـیـلـیـ مـنـوـنـیـمـ . درـضـمـنـ مـیـخـواـستـ کـهـ لـطفـ کـنـیدـ نـظـرـاـ اـیـشـانـ رـاـ رـاجـعـ بـهـ بـعـضـیـ اـزـ روـبـدـاـدـهـایـ سـیـاسـیـ اـیرـانـ بـرـایـ ماـ شـرـجـ بـغـرـماـشـیدـ مـثـلاـ" وقتـیـ کـهـ قـراـرـداـ دـکـنـسـیـوـمـ تنـظـیـمـ شـدـ نـظـرـاـ اـیـشـانـ رـاجـعـ بـهـ اـیـشـانـ جـوـیـانـ چـهـ بـودـوـچـهـ عـکـسـ الـعـلـمـیـ نـشـانـ دـادـنـدـ ؟

ج - خب ایشان فرمودند آن کاریکه من زیربا زنرفتم و نکردم این را برمزدم ایران تحمل کردند و تحملیل کردند، و این به غرایران تمام خواهد شد و این حرفی بودکه هدیه‌ها ایشان میزندند.

س - در ضمن لطف بف---رمایید مثلاً" راجع به اصلاحات ارضی رابطه ایشان عرض کنم بارعا یاشی که در احمدآباد بودند، این را توپیح فرمودیدکه چگونه بسود، ولئن محبت‌ها شی هست که میگفتند ایشان قبلاً خودشان ملک را بین رعا یا تقسیم کرده بودند و اصلاحات ارضی شامل آنجا نمیشد.

ج - نخیر نخیر نه خلاف گفتند ایشان اتفاقاً "بعضی‌ها همین‌جور که فرمودید میگفتند بله آقا قبلاً" مقامات میباشد به ایشان گفتند بودند که توجه بکن فلان ایشان اینکار کرده بودند فروخته بودند دوصورتیکه بهیچوجه چنین چیزی نبود. اگرخا طریق باشد در این قانون اصلاحات ارضی ذکر شده بودکه ملک را از مالک به نسبت مالیاتی که داده است مالیاتی که داده است این بودکه بعضی زمالکین که نفوذی داشتند قدرتی داشتند اینها میرفتند مالیات خیلی کم میدادند ولی در عوض مثلاً" میرفتند زبان کشاورزی برای آن ملک مبالغ هنگفتند پول قرض میکردندکه وقتی قوارش اصلاحات ارضی بشود آن پولی که دولت میخواست بددهست کافوندیکرد. به آن بدهی که باید به بانک کشاورزی بدهند. یک روزی رشیس داراشی کرج که در بیکن با من همکلاس بود خیال میکنم قائم مقامی بود را کی هم بود آمد پهلوی من که آقادستم به دامننا. گفتن‌چشیده؟ گفت که ما فرستادیم که ملک‌های این اطراف را ساوجبلاغ و جالیزه و اینها را قیمت پکنیم ارزیابی بکنیم برای مالیات و مال احمدآباد را هم معین کردیم یک مقدار کمی و آقای دکتر مصدق یک نامه‌ی تنشی نوشته‌شده نخیسرا این صورت شما غلط است و مالیات اینجا

بمرا تب بیش ازاین مبلغی است که شما نوشته اید و بروی بدیهایشان عرض کنید که آقا آنوقت این برای ما اسباب زحمت می‌شود چون وقتی که باشد باید ملک پهلوی، ملک پهلوی، ملک پهلوی همینجور ما به همان حساب یکنیم دلیل دارد خب ما که آمدیم ملک ایشان را مالیاتش را معین کردیم ایشان چه اصراری داشتندیا دی بدهند. رفتم به ایشان عرض کردم فرمودند آقا اولاً شما میدانید این ملک بمن مریبوط نیست مال بجهه‌ها است ولی بخوبیجه‌ها جز خدیجه‌که من ولی او هست گفتم که آتا اگر شما می‌خواهید مالیات کم بدهید من دیگ سربکار شما دخالت نمی‌کنم چون آن موقع ایشان در کار ملک دخالت می‌کردد و نظرات می‌کردد. و چون من در عمر نخواستم احضاف بشود با یاد مالیات را نظریکه واقع است داده بشود و بنابراین ایشان زیربا و نرفتند و هر کاری که کردند حتی مالکین مجاورهم به بندی یک کسی دیگری بود که حما مهدادشت یک ملکی بودیه اسم می‌آنجا مجاور داشت آنها آمدنده بندگ گفتند ایشان گفتند این ملک بجهه‌ها این مقدار عایدات داردواین مقدار را بی‌مالیات داده بشود. و بنابراین مالیات ایشان زیاد بی‌موقعتی مالیات زیرا شد روزیکه اصلاحات ارضی خواستندیه ماء خذ مالیات قیمت ملک بسلا بود و قیمت ملک را دادند. و بعدم دولت آن را بین رعایات تقسیم کرده فقط همان باغی که منزل ایشان بود الان هم مقبره ایشان است ایشان برای ایشان باقی ماندوقنات. یعنی آن چاه آبی که آنجا هست. نخیر ملک را خود ایشان تقسیم نکردند. آنوقت از بابت مثلًا این مال دخترشان خدیجه خانم که بولی که باقی مانده بود ایشان قبلًا یک ملکی در سوییں برای این دختر خریده شده بودولی ایشان گفتند اگر ایشان ملک درسوییں باشد بعداً زاینکه این دختر بیمه این ملک را ممکن است مثلًا و ورثه بگیرد بعدیه درد چیز نخورد اوصورتیکه من صیل دارم که بعد از مرگ خدیجه دارائی؛ و به مریضخانی نجمیسه تعلق بگیرد. این بود

که آن را فروختند با همین پول باقی که از ملک مانده بود در چهار راه کالج یک ساختمانی بود که آن ساختمان رگی بود آن را خریدند که سند آن را هم بنده تنظیم کردم که عایدات این تازمان حیات به خدیجه متعلق باشد ولی بعداً زمرگ اوعتیمه و اعیان موقوفه‌ی بیمارستان نجمیه با شدو متعلق به بیمارستان که این الان موجود است ولی الان متاء سفاته عایداتش هم عایدات آن ملک خدیجه خانم را هم دادسرای انقلاب توقیف کرده که با بادخودا و بیبا یکده خودا و شمیتو ندبیا ید، اینستکه این را نه به خدیجه میدهند از متاء جر میگیرند در همان دادسرای انقلاب نگهداری میکنند تا اخوش بیبا ید تا تکلیفش معین بشود بعد در هر حال نظر ایشان همیشه به مریضخانه نجمیه خیلی خیلی هم علاقمند بوده این مریضخانه حتی این را هم من ضمن چیزی عرض کنم آقای دکتر مصدق چون مریضخانه خیلی دیگر قدیمی شده بود و احتیاج به وضیع جدیدی داشت شروع کردند آنجا خرج هاشی کردند پول نداشتند زمرحوم شمشیری مقداری قرض میکردند بعد مرحوم شمشیری گفتند آقا ایشان چرا قرض میکنند من اصلاً هدیه میکنم می بخشم و شمشیری شروع کرد مقداری از آن وجوهی که داشت دادن که بعد آزموده ایشان را احضار کرده بود آنوقت دادستان ارتش نبود که شما این پول تان را از بانک بر میدارید میبروید میدهید به دکتر مصدق برای چیست؟ گفت مردم میروند دفعه‌ی میکنند من میدهم مریضخانه برای مردم بسازند گفت خب آنجا میسا زی؟ گفت که آنجا برای اینکه بدر مردم میخورد اگر محلی دیگری باشد با بداعی دادت چیزی ضمیمه‌اش باشد موقوفه فلان اینجا که موقوفه‌اش هست و همه‌هم میدانند که دکتر مصدق کسی نبست که از این عایدات سوء استفاده کنند و بتا برای من به آنجا میدهم بعدهم شمشیری وصیتناهای تنتظیم کرد حتی که من ثلث دارایی ام را در اختیار آقای دکتر مصدق میگذارم

برای هر مصروفی و مخصوصاً "برای تکمیل مریضخانه نجفیه که همین‌طور
هم شد، مریضخانه نجفیه که آقای دکتر مصدق هم یک لوحه‌ی یادگاری
نوشتند و تهیه کردند و گذاشتند. و یاد هست که بعد از این وصیتی که
تنظیم کرده بود چون خودمشیری پولها را داده بود بعضی ازوراثت‌شمیری، شمشیری
که ورثه‌ای نداشت — زن و خواهرش و برادرش چون اولاد نداشت، آن
برادرش بمن گفت آقا! این برادرم که دیگران این کار خودش را کرد
دیگر بنا بر این آن وصیتناه ملغی است. روزیکه ما میخواستیم
آن قسمت را افتتاح کنیم شمشیری حیات داشت بمن گفت آقا مخصوصاً
توا مروزکه محبت میکنی بگوکه آن وصیتناه به قوت خودش باقی
است. آن محمدشمشیری برادرشمشیری هم بود. من گفتم که ایشان
اینجور فرمودند که من بگویم که با اینکه ایشان این مقدار خرج کردند
با زان وصیتناه به قوت خودش باقی است، بعد از مرگ آقای شمشیری
هم مائلت را آدمیم بازداشتیار آقای دکتر مصدق گذاشتیم برای تکمیل
مریضخانه نجفیه، این مطالبی که بله.....
س- آقای امینی شما هرگز از آقای دکتر مصدق شنیده‌اید که نظری داده
باشد راجع به جریانات اصلاحات ارضی؟ قانون اصلاحات ارضی
وانقلاب سفید؟

ج - ایشان همان موقع هم موافق شدند . چون در زمان حکومت شاه هم که خیلی فشا رمیا و درندازگر خاطرتان باشد ایشان میگفتند این مالکیت این باید عدوا داشان کم بشود و بعد از ملک کنند . چنانچه که قانونی و ضمیمه کردند که ۲۰ درصد زیبهره مالکانه کسر بر شود ۱۵ درصد به نفع زارع ۱۵ درصد هم تولید کاربر شود . ایشان عقیده شان این بود که این ممکن نیست بشود این اسلام کا ایران را چون آب ندارد بذرنداد و باید یک کسی بیاشد اداره کند مگر مثیل این کشورهاست و که نشده بهمین دلیل

تا امروزهم اینکار ننگرفته و عمل نشده است .

س - ایشان بعد از ۱۵ خرداد هم در قیدحیات بودند آیاشما هرگز از ایشان نظری درباره ۱۵ خرداد و وقایع آن روزشنیدید ؟

ج - نخیر هیچ چیزی ایشان . ایشان تا ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ در قیدحیات بودند بنده هم مرتباً خدمت ایشان چه در احمد آباد چه در منزل دکتر غلامحسین خان چه در بیمه رستم میرسیدم و ایشان چیزی اظهار نکردند و چیزی نفرمودند .

س - من مطمئن هستم که شما در روزهای آخر حیات ایشان هم با ایشان داشما در تماش بودید و حتماً " در روز اگر تشییع جنازه مختصراً چیزی بیگزار شده شما خاطراتی که از آن لحظات دارید برای ما شرح بدید .

ج - ایشان آن روزهای آخر برازجالشان طوری شدکه از منزل دکتر غلامحسین خان آوردندشان به مریخخانه و در مریخخانه حالشان شروع کرد رفت رو به و خا من خونریزی معده کردند . و اینجا بعضی ها میگفتند در اثر هم رکوبالست که گذاشتند این "اولاً" بمنه ملاحتی ندارم که راجع به این موضوع چیزی عرض نکنم ولی اینچور میگفتند در آن کوبالست . این اثرگذاشته روی معده خونریزی معده داد بعد ایشان در حال اغماء افتادند کومسا و همان صبح روز ۱۴ اسفند بله .. شما میدانید که ایشان وصیتی کرده بودندکه ایشان را در قبرستان شهدای سی تیر دفن کنند و عبارت این است که بله اگر اینجا وصیتناهه را داشته باشم دارم و شاید در آن چیزی باشد بعله ایشان وصیتی کردد که مرا حتماً در قبرستان شهدای ۲۵ تیر دفن کنند و فقط بستگانم شرکت داشته باشند .

ایشان در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۴۴ وصیتناهه اصلی شان را تنظیم کردند : وصیتناهه دکتر محمد مصدق بخط خودشان این عبارت هم عبارت خودشان است . وصیتناهه دکتر محمد مصدق : ماده اولی وصیت میکنم که فقط فرزندان خویشاں نزدیکم از جنازه من تشییع کنند و مرا در محلی که شهدای

۳۰ تیر مدهون هستند دفن نمایند ۰ ۲۰ - بدون سند رسمی یا نوشته بخط
و اضافی خود به کسی مدبون نیستم ۰ ۳۰ - نظریاً یعنکه طبق استان درسی
ثبت شده در دفتر استانداری شماره ۳۹ تهران منافع دو سال از خانه‌ها
و مستقلاتی که به فرزندان خود بخشیدم پس از مرگ تعلق به اینجا نب دارد به
شرح ذیل : الف - منافع خانه واقع در کوچه اظهیری ملک خانم فیاء اشرف بیات
صدق استانداره غلان ، منافع چهار رانگ از خانه هائی که در آن سکونت
داشت ، ملک آقا مهندس احمد مصدق ، منافع خانه میکوئی هم _____
عزیزم ، ملک آقا دکتر غلامحسین مصدق ، حق العرض عمرت دواشکوب _____
توی کاراژ ، ملک آقا دکتر غلامحسین مصدق ، مستقلات و بعد غلان ، غلان ،
مستغلات واقع در خیابان ناصرخسرو ملک با نومنصورة متین دفتری
از بابت منافع سال اول مبلغی که در صورت جداگانه بخط اینجا نب تنظیم
شده به اشخاص مفصله در آن صورت ببردا زند و هرچه باقی ماندیرای نماز
وروزه وجه اینجا نسب بکار برند . اینهم که این جواب آنهاشی که میگوینند
دکترا اعتقاد مذهبی نداشت . هرچه باقی ماندیرای نماز روزه وجه اینجا شب
بکار برند " که بنده پول حج ایشان را به مرحوم آقا آسید محمود طلاقانی
دادم از طرف آقا مهندس احمد مصدق که ایشان انجام بدته " و از عواید سال
دوم قطعه زمینی برای باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران مساب باشد
با نظر نماینده آقا یان مذبور خردواری شود و چنانچه که آقا یان دانشجویان
قطعه زمینی در اختیار داشته باشد مبلغ مذبور را به نهایت _____
یا نماینده ایشان قانونی آقا یان دانشجویان تحویل فرمایند که آنها خود
مبلغ مذبور را صرف تعمیر یا ساختمان جدید آن بنمایند ، چنانچه وصیتنا مهدی
دیگری جزو نوشتجات غارت شده و با درخانه و نزد دیگران بست آیدا زدرجی
اعتبار ساقط است . احمد آباد ۱۳۴۴ هجری شمسی دکتر محمد مصدق
بعد ایلته مطالبی دیگری در ۱۴ اسفند ۱۳۴۴ درست یک سال قبل از مرگشان
اگاهه کردند . بله این وصیتنا مه ایشان است با زیک چیزی اغافه کردند در ۱۳۴۰ آذر

نخیر آن همان صورت جداگانه مال آن است ، معذرت میخواهیم ، آن مال صورت قبلی است
وایشان وقتیکه فوت کردند نظرما این بودکه در همان قبرستان شهدای ۲۰ تیر
دفن بشوند . یادم هست که یک روزی که من با زیبه اتفاق خانم خدمت
ایشان در منزل آقای دکتر غلامحسین بودیم که روزهای تقریباً "آخر حیات ایشان
قبل ازاینکه بحال افغان بیافتد به مریضخانه منتقل بشوند . فرمودند
که آقا من به شما گفتیم که این کلید را ایشان دادندگر داشتند ، این کلید
قفسه ای است که بالای سرمن است و میتنام من آنجا هست توی این قفسه هست باز
میکنیدو مرا همینطوریکه در وصیتنا مه ذکر کردم در آب انبار قاسم خان
آنجا دفن میکنید . آب انبار قاسم خان از آن قبرستان های سابق تهران است
ایشان دیگر حا لکم کم نسبیاً نمک بودیه ایشان دست بددهد من گفتیم
آقا بقول آن شاعر که :

عمرت در ازیاد نگویم چوروزگار چندان بمان که چشم من از خواب پر کنی

روايت‌کننده	: آقاي نصرت‌الله اميني
تاریخ	: ۱۴ ماه ۱۹۸۳
محصل	: شهرآستانه - ویرجینيا
صاحبه کننده	: غیاث‌الله صدقی
نوارشماره	: ۵

چندان بمان‌که جسم‌مرا زدن مرا درخواب پرکنی وبخاکم بیان‌فکنی شما قبلاً در احمدآبا دبمن نرموده بودید که در آن قبرستان شهدای ۳۰ تیسرو حلاسیفرما شید آب آنبار قاسم خان ، گفتند همانجا شی که یک عده‌ای محض خاطر من کشته شدند . گفتم آنجاقبرستان شهدای ۳۰ تیسرو و در این با بوبه گفتند همانجا همانجا پس من اشتباه کردم . و نظر من این بود . حتی من به اتفاق خدا رحمت کند مرحوم ایرا هیسم کریم آبا دی همان روزهای آخر حیات ایشان رفتیم در این با بوبه پهلوی آن آقاشی که مسئول این با بوبه بوده اسم جلوه با او صحبت کردیم که آقا اینجـا میخواهیم یک قبری فلان در ضمن پهلوی قبرستان شهدای سی تیز بگیریـم و ایشان حافظه‌میدی یا نه من به اسام خودم اینکارها بیش را کردم و بعد رفتیـم سراغ آقای مفیدکه آنجا یک محلی داشت و گرفته بود مهیا کردـیـم که آقا دکتر مصدق را همانجوری که خودشان گفتند بدون سروصدابیاورـیـم آنجا دفن کنیم . ولی آقا دکتر غلامحسین خان یک اشتباهی کردیا حالا اشتباه درست بود یا اشتباه نبود ایشان تلفن کردند که هویدا که بدروم فوت کرده و چنین وصیتی کرده است و ما میخواهیم ببریم به این با بوبه . بعـد ایشان گفتند که گفته بوده آن نخست وزیر که من یک ربع دیگر . به شما خبر میدهم یک ربع دیگر تلفن کرد معلوم شد که خواسته است اجازه بگیرد گفتند خیر ایشان را در همان احمدآبا دفن کنید و صلاح نیست جای دیگری ببریـمـدـهـ بـنـاـ بـرـاـ بـنـ هـمـاـنـ ۱۴ـ اـسـفـنـ آـقـاـ مـهـذـبـ الدـوـلـهـ کـاـظـمـیـ آـقـاـ بـانـ رـفـقـاـیـ

دیگرهمه بودندتنه آمدندا نجا وجنائزه را حرکت دادیم آقای آیت الله زنجانی تشریف داشتند دکترسحابی مخصوصا " یا دم هست که دراین امر که تسام اعمال را بیشتر دکترسحابی انجام داد . در آنجابه مانت گذاشت در احمدآباد، ولی مرحوم آقای آیت الله طالقانی ایشان همیشه معتقد بودند که اصلا" امانت چنین چیزی در اسلام نیست همانجا که دفن شده دفمن شده این انتقال دادن استخوان و این حرفها اصلا" درست نبودت شرعاً" بنابراین بهتر است اصلا" در همان احمدآباد گوینکه برخلاف وصیتنا می ایشان است ولی آنچا بلا آخه یک جائی شده است که خب در ۱۴ اسفند ۷۵ تمام شاید مثلا" حدودیک میلیون جمعیت به آنچا رفت و ظاهراتی کردند مرام را برگزار کردند . الان آنچا مردم اغلب برای خواندن فاتحه دیدن قبیر ایشان وزندگی ایشان میروند . آن خانه آنها همان جور و به همان وضیع باقی است .

س - الان رفت و آمدبرای عموم آزاد است ؟

ج - بله بله میروند . بله الان میروند . مراحتی ایجاد نمیکنند .

س - من الان اینجا روی دیوار یک عکسی می بینم که شما هستید با آقای دکتر مصدق آقای دهخدا هم آنچا حضور دارند ، میخواستم که لطف بفرمائید از رابطه دهخدا و آشناشی ایشان با آقای دکتر مصدق و آن روز بخصوص برای ماختراستان را بفرمائید .

ج - آقای مرحوم علامه دهخدا علاقه‌ی بسیار بسیار زیادی به آقای دکتر مصدق داشتند . و ایشان یک روزی به بنده چون من همیشه خدمت مرحم را دهخدا میرفتم ، گفتند آقا من میخواهم که آقای دکتر مصدق را ببین دکتر مصدق هم خیلی اظهرا شتیاق کرد بنده خودم رفت و آقای دهخدا را برداشتم و ببردم خدمت آقای دکتر مصدق در همان موقعی که نشست وزیر بودند . برخلاف این شهرت عجیبی که هست که به ایشان گفته شد رئیس جمهور باشد فلان ، بپیچوچه آنوقت این حرفها نبود . و بنده ایشان را ببردم

در همین عکس هم که ملاحظه می‌فرمایید مدتها در مذاکرات ایشان بودم و آن عشق و علاقه‌ای که هر دو بهم داشتند و بقدرتی مرحوم دهخدا به آقای دکتر مصدق علاقمند بود که حتی میدانید که در مصیبتنا مادا شم ذکر کردند که بعداً زمرگ من این لغت را مه تحت نظر آقای دکتر محمد مصدق انجام پذیرد و اگرا ایشان برای ایشان مقدور نبود آقای دکتر معین که شاگرد را ایشان بود خدای بیبا مرزد یکی از بهترین ارادتمندان دانشمندان زمان بود و مخصوصاً "در کار لغت و ادب فارسی" اگر آقای دکتر مصدق برای ایشان محظوظی هست آقای معین انجام بدهد، اغلب ایشان درا م سور سیاسی اطلاع و نظر می‌کرد آقای دهخدا و خیلی وقتی که آقای دکتر مصدق یاد هست که ایشان یک کاغذ می‌لایم مثلاً "به نمازی نوشته بود که آقا شما که حا لادر آمریکا هستید الان دولت ایران احتیاج دارد به پرسنل به چیز شاکمک کنید شما می‌توانید توافق کنید فلان کنید که این صادرات الان نفت دچار نقصان شده از شما خیلی از این لحاظ همیشه در این فکر و ذکر بود همیشه به یاد مردی که تا آخرین دقیقه حیا شد، حالا یعنی در آخرین دقیقه حیات گفتم با زمن متاء سفاته شايد حرفها یم منظم نیست این عیب من است .

س - آقای امینی ایرادی ندارد ، این مصاحبه شفاهی همیشه این جوری می‌شود .

ج - بله . یاد هست که یک روز یکه من در مریضخانه نجمیه در همین ساختمانی که مرحوم شمشیری می‌کرد چون از طرف ایشان افتخاری نظر از می‌کردم آنچه بودم دیدم اتفاقاً "آقای الهیارخان صالح را ورده بودم که ایشان این ساختمان شمشیری را ببینند . با ایشان داشتم می‌گشتیم روی ساختمان دکتر غلامحسین خان با عجله آمد که آقای بفرمایید زود بر روم از منزل دهخدا یک پرستارخواستند و حال ایشان بداست برای آمیول و این

حرفها . آقای صالح وینده سوارشیدم آقای دکتر غلامحسین خان یک پرستار هم برداشتند با عجله خودش بست رل نشست و به منزل علماء دهدخوا رفتیم . وقتی رفتیم دیدیم که بله حال ایشان با مظلوم داده شده ایشان در حالت احتفار ولی هنوزهوش و حواسی داشتند . مرحوم آقای دکتر معین که خدا یش رحمت کند ایشان را رویه قبله گذاشته بودند تقریباً " نشانده بودند مشـلاً " ولی آن سینه ... و مرحوم دهدخا همیشه هم از تنفس رنج میبرد یک آسم خیلی شدیدی داشت . و آقای دکتر معین گفتند که آقا ... آقای الهیار صالح جناب آقای دکتر غلامحسین مصدق و نمرت الله امینی به عیادت شما آمدند . ایشان توانانشی اینکه خیلی حرف بزنند نداشتند گفتند من مخلص دکتر مصدق ام " با همان طرز من مخلص دکتر مصدق ام که مبرس ، که مبرس " . این چندبار را یعنی مبرس را تکرار کرد آقای معین گفتند آقا منظورتان از که مبرس غزل حافظ است ؟ گفت آره . گفت میخواهید بیا ورم بخوانم ، رفت و دیوان حافظ را آوردند آن غزل معروف حافظ را شروع کردند خوانندن تا رسیدن سه این بیست که : کشتم درجهان و آخر کار بله ... عجیب حافظه من دیگر کم کم دارد من که میروند بالا ...

کشتم درجهان و آخر کار دلبری برگزیده ام که مبرس

گفتند و تمام شد و مردند . با این شعر مرحوم دکتر شایگان در آن مرثیه ای که برای ایشان ساخته است گفته :

اندر بربیا رخود غزل خوان رفت . این غزل خوان را به این مناسبت دکتر شایگان ساخته است . بنزیا دم هست که یک روزی آقای سوهنگ بزرگ مـهر که وکیل آقای دکتر مصدق بودند در آن محکمه نظری میل کردند که علامه دهدخا را بینند . من به اتفاق ایشان به منزل دهدخوا رفتیم . رفتیم منزل مرحوم دهدخا اطـاق ایشان طوری بـود که اطـاق آفتاب رویی بودتا باشین پنجه داشت اول آدم از جلوی پنجه و دمیشد

بعد میرفت به درب ورودی ، معمولاً "اشخاصی که میخواستند بیان پندایشان میدیدند" ، آقای دهخدا و خانمش و نتا دختریش که زن آقای ستارآل بوبیه قاضی دادگستری بود و آن بجه کوچکی نشسته بودند معمول دهخدا هم این بود همیشه روی زمین می‌نشست روی آن تشكی که داشت آن شیوه ها بغل دستش بود ، وقتی که دیدند سرهنگی به اتفاق من دارد می‌اید فکر کردند که این سرهنگ از حکومت نظامی است مرا گرفته حالمیخواهند بیان را هم بگیرند ، چون مدتی قبل به خانه ایشان ریخته بودند بالا و پایین ... و بعدوقتیکه من وارد شدم ، چون معمولاً من کفشهایم را میکنم و میرفتم بهلوی ایشان روی زمین می‌نشتم آقای بزرگمهرهم شروع کرد بند، کفشهایم بند داشت، کفشهایم را با زکنده مهین طور که دولا شده بسودادشت بندکفشن را باز میکرد من وقتی جلو و دیدم اینهای خلی بہت زده و ناراحت هستند گفتم که جناب آقای دهخدا که "دوستان خدا ممکن اند درا و پاش" این آقای سرهنگ آقای بزرگمهرهستندگه و کیل جناب آقای دکتر محمد مصدق است . آقای دهخدا که روی زمین دوزا نشسته بسود مثل قرقی از بسیار خودش بپرید هنوز دست بزرگمهر به بندکفشن بود که دهخدا دولا شد دست بزرگمهر را گرفت و بوسید و گفت این دستی است که به دست مرا دومولی من دکتر محمد مصدق میخورد ، اینطوراً بن مرد علاقمند بود . با زدرا بن عکس که الان اینجا بالای سرمن هست که شما ملاحظه میفرمایید ، این عکس مال همان زمان بود که زمان نخست وزیری آقای دکتر مصدق بود اتفاقاً " من بعداً زهمان کودتای ۲۸ مرداد و سقوط آقای دکتر مصدق اتفاقاً " این عکس را روزی برداشت و ببردم خدمت آقای دهخدا و ایشان خواهش کردم که ایشان امضاء بکنند ، آقای دهخدا قلمش را گذاشت بالا که الان جایش را نشان شما میدهم اینجا یک نقطه ای گذاشت بالا و بعدیک دفعه قا را برداشت گفت نه من باید پا شین پای دکتر مصدق امضاء کنم و امضا بیشان را پا شین پای دکتر مصدق کرده . که من بعدبردم به احمدآبا دواین را دادم

به آقای دکتر مصدق وایشان هم همانجا بغل امضای دهخدا برای بنده امضاء کردندکه این عکس هردو امضا را دارد. آن روز بیکه به اتفاق آقای بزرگمهر خدمتشان بودیم فرمودندکه بله "میدانیدکه مرا چند روز قبل" ، البته من خبرداشت "آزموده اخبار کردوا زصبع دردا درسی ارش بود و روی صندلی چوبی که من عادت نداشم که بنشیدم از صبح شروع کردند ازمن تحقیق کردن ، تحقیق کردن ، تحقیق گردن تحقیق کردن که سومین خواستی رئیس جمهور بنشوی و بلا آخسره شب مرا تشنن و گرسنه و غلان آوردند و اندختند توی جوی درب خانه که بگویند مثلًا" من بیرون آدم خودم تصادفاً " ومن افتادم اصلاً بدون اینکه حالی داشته باشم . تصادفاً "رفتگر محفل ردمیشود و مرا می بیند . "خب معمولاً" دهخدا به اینها خیلی کمک نمیکرد اصولاً مرد عجیبی بود حالان راهم بنده عرض میکنم که چیزها ازایشان دارم . نکاه میکند می بینداشان افتاده توی جوی فوراً درب خانه را در میزند صدا میکند آقا افتاده اند میروند بغل میکنند میبرند . خب طبیب خبر میکنند حالت جا می‌آید . صح ایشان یک قطعه ای ساخته بودند که بقین کرد می‌مرگ اگر نیستی ست ازاین ورطه خود را هانیدم بدان عرصه پیهن بیا زدحایم برو بال خود را کشیدم زگیتی رسن بگلانیدم به جسم و بجان هردو وان مردنی بدين خوش علف گله مانیدم من این معدن خارو خس را بجای که این را به آقا بزرگمهر داد بزرگمهرم به آقای دکتر مصدق دادند و آقای دکتر مصدق این را در محکمه خواندند و بعدهم اشاره کردند که همین نظام میباشد که آنها بودند که این خوش علف گله مانیدم "ما زاینکه خدمتشان عرض کردم این آقا این مرد بزرگوار بولی نداشت داشت داشت میرفت قدری میکرد و میرفت درب خانه ای اشخاصی که نداشتند به آنها کمک نمیکرد . که منجمله یک روزی بخود من پینام دادند که من با توکار لازمی دارم . متن

خدمت شان رفتم دیدم در اطاق چندنفره هستند و آنجا نشستند گفتند
توها مروزگاری نداشتند ؟ گفتم نخیل . گفتند که پس ناها را بهلوی من باش گفتم
با کمال افتخار ، بعده بگرونقی که آنها رفته اند و خواستیم که سرناها را ببرویم
گفتند راستی یا دست باشد این بسته ای که بغل تشك من هست این مال تو ماست
بردا و بپیر ، من خیال کردم فیشی چیزی جمع کرد . ندکه مثلًا من اینها را یک
نگاه بگنم فلان بگنم ، از فیش این لغت نامه کا هی وقت اینکا روا میگردند ،
چیزی نبرسیدم رفته ایم ناها را خوردم برگشتم که خانمش مخصوصا " قهوه هی خیلی
خوبی درست میگرد آوردند گفت آقا آن با دست نزد آن چیز ، گفتم آقا
این چیست ؟ گفتند برمیداری میبیری توی خانه و مسی بینی چیست ، گفتم نه
من یک سو ظنی بپداگردم گفتم خواهش میگشم بفرما شید ، فرمودند که این
من معمولم هست که در آخرسال به حساب زندگیم میرسم ببینم که چی دارم
چی ندارم امسال الحمد لله یک مقداری دارم و یک چهار هزار تومان
برای توگذاشتمن با قیش برای خودم و چون میدانم وضعت خوب نیست دوست
مریض توی مریضخانه داری و هفته پیش مقداری قالیچه فروختی یک چیزها شی
که داشتی مثلًا " نقره ای که درخانه مال زنت داشتی فروختی . گفتم آقا
کی اینها را بشما گفته بسیار کا ریبدی کرده است ولی خب اگر گفته اند درست
است من آنها را فروختم والان بول دارم و احتیاجی ندارم بنا بر این ...
من یقین داشتم که این مرد رفته قوش کرده با بهره ، با بهره رفته
ترضی کرده و گذاشته است که من ببیرم من هرچه کردم خواستم بتواش دست ایشان
را ببیوسم قبول نکردند و قبول نکردند رفتم . ایشان گفتند من میمیل
دارم الهیا رصالح را ببینم من فردا الهیا رصالح را برداشتمن الهیا رخان
صالح را و بودم خدمت ایشان ه ایشان روی صندلی نشسته بودند من با شین نشته
بودم بعده بیدم که همچین دارندیا صالح حرف میزنند و غصنا " جواب ایشان
ایشان با زیک یا داداشتی به بنده نوشتن بمن دادند که عبارتش اینست که :
" آنجه را که دیشب عرض کرده ام شما لابد قرض های کوچکی کرده اید آن مختصرا

را میتوانید برای آن کار مصرف فرمائید . " من همین یا داداشت فیش را گرفتم و روی همان کاغذهای فیش ایشان برداشتم و بوسیدم این را توی جیبم گذاشتم گفتم این برای من از آن ارزش بیشتر است که الان هم با خودم در همین جا دارم و نگهداشتم . بعدم یک قطعه‌ای که ساخته بودند به استقبال قطعه رودکی :

پویک دیدم به حوالی سرخ	با نگک پربرده به اپرا نسدا
چادرکی دیدم رنگین دراو	رنگ بسی گو شبرآن چـا درا
این راه هم با زیخط خودشان نوشته‌دکه مال خودشان :	
لیسک را بین زیر لاله در	یار زـآن هرسوکه صـفـاسـاـسـرا
که این رابه بنده لطف فرمودندکه من اینجا با خودم دارم . بله اینهم از خاطرات ... با زیک عکسی نشان شاید هم اینجا یـادـ اـفـتـادـ .	
سـ.ـ بلـهـ بلـهـ .	

ج - در هر حال مثنوی هفتادمن کاغذ شد اگر بخواهیم با زعرا یافی
سـ.ـ بلـهـ من میخواستم یک سـئـوالـ هـمـ اـزـشـاـبـکـنـمـ کـهـ ...ـ مـعـذـرـتـ مـیـخـواـهـمـ یـکـ چـیـزـ مـیـخـواـهـیدـ یـفـرـمـاـشـیدـ ؟

ج - استدعا میکنم . بله بله چون حیفم می‌اید که این مسئله را من عرض نکنم
سـ.ـ بـفـرـمـاـئـیدـ آـنـ سـئـوالـ رـاـبـعـدـمـیـکـنـمـ .

ج - یک روزی رفتم خدمت علماء دهداد دیدم که ایشان خیلی ناراحت است و گفتم آقا مروز جزا شما اینقدر .. گفتندیله امروزها زوزارت معارف بقول خودشان معارف کاغذی برای من آمده است که این منزل را تخلیه کنید وازا بینجا بروید . این منزل را ایشان هدیه کرده بودیه .. این خانه‌ی ایشان که در خیابان ایرانشهر واقع بود که وقتی که من شهردار تهران بودم آن خیابان را به نام خیابان دهداد کردم و حتی پستخانه آنجا هم دادم مهر را درست کرده خیابان دهداد ، این منزل را ایشان به وزارت معارف

داده بود و چون آقای دهخدا ولادی نداشتند، آقای جعفری وزیر معارف وزیر فرهنگ کاغذی نوشته بودشما خانه را خالی کنید . خیلی این امر ایشان را متاء شرکرده بود در حاشیه کاغذ نوشته بودکه بنم در سری زمستان میگویند از خانه خودت که به معارف هدیه کرده ای بروگمث برو بعیم برای اینکه عقیده داری به یعنی دکتر محمد صدق البتها این عنایت دهی این مناسبت بود . بقداری از این موضوع من متاء شدم که هرچه فکر کردم چه بکنم ، آدم ظهر با آقای ، خدابیا مرزد ، مرحوم دکتر معظمی با هم بودیم ، من رفتم به دکتر معظمی گفتم ... س - عبدالله معظمنی ؟

ج - بله بله . آقای دکتر عبدالله معظمی فوراً ... من این جریان را به مرحوم دکتر عبدالله معظمی گفتم ایشان خیلی ناراحت شدند و گفتند اتفاقاً " وقتی من نایب رئیس مجلس بودم قانونی را به تصویب مجلس میباشد که لغت نامه دهخدا را ختیباً مجلس باشدو قبل خرچش را هم مجلس بکند بنا بر این الان من به رئیس مجلس تلفن میکنم که مانع اینکار بشوند ، به سردا و فاخته تلفن کرد و خیلی خوب و با بدعت فرست ملاقات ، سردا رفاقت نامه خیلی تندی به جعفری نوشته که این منزل مركوز لغت نامه دهخدا است و شما حق دخالت در اینکار نداشید و باید این زمان نیکه دهخدا حیات دارد و این لغت نامه میخواهد تدوین بشود در همین محل باشد ، و مانع اینکار شد . و دهخدا هم در همان منزل قوت کرد و بعدها " آنجا مدرسه شد . والآن لغت نامه ای دهخدا چون ضمیمه دانشگاه شده در شمیوان نزدیک با غ فردوس و زعفرانی ... منزلی را که دکتر محمود افشار و قوف کرده است و به دانشگاه اهدا کرده مركزل لغت نامه دهخدا در آنجا است . و روزی که دهخدا قوت کرده بود خب ما جاهای مختلفی که میخواستیم ایشان را ببریم به رکجا متول شدیم ، نظرمن اول این بودکه چون علامه قزوینی هم در سرتیپیش ، شیخ ابوالفتوح رازی همانجا شی که قائم مقام هم

مدفون هست آنجا دفن کنیم . متولی حضرت عبدالعظیم که خودش استاد دانشگاه بود غیبیش زد وجا های دیگر بلا آخربه خدا بیا مسزد مرحوم شمشیری گفت آقا نگرانی شما چیست ؟ گفتیم چنین چیزی ، گفت " این خودش کس خودش کس بودمیخواهدچه کنند؟ " به همان لغت عالمیانه " این خودش کس بود ، میخواهدچه کند پهلوی کس دیگربرو و دیگرخواهدیگ جای دیگ برگیریم جای بگیریم که دیگران را اینجا بیا وریم . " محلی تهریش شد و هدخت را در آنجا دفن کردند . و با این راهنم ، غافل کنم که خوب داشجوبا ن خیال داشتند در تشییع جنازه اش شرکت کنند ولی رشیس داشترای عالی آقای دکتر بیانی درب داشترا را اغلق کرده شاگردان نتوانند بیرون بیا پندوبروند در تشییع جنازه . روز ختم هم جمعیت عجیب آمد و مرحوم حجاج سیدجوادی هم منبر عجیبی رفت و بماند اینها دیگر مربوط به جویان دیگری است .

س - در رابطه با بیماری دکتر مصدق شایع هست که دکتر مصدق را میخواستند بپرندگاری از ایران برای معالجه و شاء اجازه نداده ، این موضوع حقیقت دارد آقای امینی ؟

ج - نخیر نخیر هیچ نه ایشان خودشان راضی بودند ، حتی ایشان فرمودند که من هم مثل سایرا فرا دهستم در این مملکت و هیچ احتیاجی نیست ، من ، من هم راضی نیستم خودایشان هم راضی نبود نخیر بیچوجه چنین چیزی صحبت نشد .

س - آقای امینی میتوانم بگویم که شاییکی از اشخاص نادری هستید که با آقای خمینی از سالهای قبل در ارتباط مستقیم بودید . ! لبته نادر ایشان نظر میگویم که ممکن است در ایران دیگران هم باشند ولی در اینجا . فکر میکنم که ما به تنها کسی که دسترسی داریم شما هستید . میتوانید لطف کنید و برای مسما یک مقدار مطالعی راجع به شخصیت آقای خمینی را جمع به افکار آقای خمینی واینکه چگونه ایشان واردکارهای سیاسی شدند بفرمایید .

س - آقای خمینی ، من ایشان و از سالیان دراز یعنی شاید زحدود سال ۱۳۱۴ که سفر اولم به خمین بودکه وقتی ، من با ایشان و خانواده ایشان

آقای پسندیده برا دربزرگ ایشان آقای مرتضی پسندیده ، آقای سید نورالدین هنندی برا دردیگر ایشان که فوت کردند و وکیل دادگستری و مسند بسیار رنظربلندی درب خانه بازی بود. بنده با این خواهade آشنا بودم . در تهران هم بنده امولا" به آخوندیا ز معروف بودم ، با آینکه خانواده من همه از خوانین بودند چه بودند ولی ارتباطم با آقایان روحانیون زیاد بود خودمن هم علاقه‌ی مذهبی داشتم . و با ایشان خیلی مربوط و ماء نوس بودم . و غالب در مجالس صحبت هم کمی نشتمیم ایشان خیلی اهل ذوق و شعرو را دب بودند . گاهی وقت‌ها خودشان شعر می‌ساختند و می‌خواندند گاهی وقت‌ها بنده به مناسبت شعر شعرای را که آنوقت بود مخصوصاً "ملک الالشعرای بیهارکه ایشان خیلی خوشان می‌آمد ، یا مشنوی ایشان می‌خواندند و خیلی به مشنوی وارد بودند . مسائلی را که گاهی وقت‌ها من نمیدانستم می‌پرسیدم . در سال ۱۲۲۲ یا دام هست که من از طرف دیوان کیفر و بازرسی کل کشوریک ماء موریتی در خوزستان داشتم . و روزیکه من از محلی کسه بودم آدم بروم به دادگستری دیدم کنار شط کارون ، نهر کارون عباشی روی زمین افتاده و دونفر آنچه هستند خوب نکاه کردم دیدم که آقای حاجی آقاروح اللـ هستند . آنوقت ما به ایشان آقای حاج آقا روح الله می‌گفتیم . رفتم جلو و سلام کردم دیدم ایشان هستند با آقای آقا شیخ محمدعلی ادب تهرانی که یکی از ازادیاء بود و معرفت بودکه استاد ادب ایشان هستند با هم خیلی ماء نوس بودند . ماه معاشقه‌ای کردیم ، آقای اینجا چی ؟ گفتند بله من دیشب از عتیات آدم با چیز هم آمدیم اینجا هیچ کجا جاگیر نیما مد . و همین جاخوابیدیم . بعد بنده ایشان را بردم در اطاقی که بودیم نشتمیم گفتند اولین سوال این بودکه شعرتازه چی داری ؟ ملکالشعرای بیهار دوقصیده ساخته بودیکی کویند حکمیان که پس از مرگ بقا نیست و رهست بقا نیست و اندیشه بجا نیست

من نیز برآننم که سعادت بود آندم
 کا و بخته زین قبیه قنادیل طلانیست
 تا الی آخرکه ، و یک قصیده دیگری بودکه :
 ای خوش آن ساعت که آید بیک جان بی خبر
 گویدم بشتا بسوی عالم جان بی خبر
 ای خوش آن ساعت که جا مبیخودی ازدست دوست
 گیرم و گردم ژخواهش های دوران بی خبر
 تا خبر شد چنان ازا صرا رپنها و چنین و
 گشتم از قتل و مقال کفروا یمان بی خبر
 تا آخرش ، این را ایشان خیلی خوش آمد اصرار کرد که برای من بنویس . من این
 دو قصیده را بخط مرحوم ملک داشتم . من گفتم شما همین جا تشریف دارید
 اینها را بنویسید من با یاد برویم سری به دادگستری کاری دارم و بیان
 بر میگردد . بله ایشان را گذاشت . منتظر ایشان خیلی اهل ذوق و ادب
 بودند و خوب همیشه خیلی متین بودند خیلی در فرق ایشان یک سکینه و
 وقار و تما نیته ای بود . و بعد خوب ایشان ، اتفاقا " آن سفرا ز عتبات هم
 همان جور که خودشان فرموده بودند آمدند . بعد از ارتباط معا محفوظ بسود
 تا اتفاقا " ۱۳۴ که با ز اتفاقا " من اغلب به همین خمین میرفتم و می‌امد
 البته ایشان که در قم مقیم بودند . ولی تابستان بودواول اردیبهشت
 در عید بودکه تمام دفا " ایشان

س - شما بخاطر دارید ایشان چه سالی از خمین به تم آمدند ؟
 ج - ایشان اول از خمین بعد از یکنکه پدر ایشان را کشتنده ، مرحوم حاجی آقا
 مصطفی را ، که بین راه اراک و خمین کشندوا ایشان طفلی بودند ایشان
 مدت‌ها در راک بودند . البته در خمین بودند ولی بدین‌دولی بدین‌ای تحمیل ، آنوقت
 هنوز قم مرکز علمی نشده بود . ایشان اولش مدتسی اصفهان بودند آنجا

خودآقای مرتضی پسندیده هم ، که نام خانوادگی ایشان هم هندی بود آقای پسندیده هم نام خانوادگی پسندیده نداشت همه خانواده نام خانوادگی هندی را داشتند آقای پسندیده ولی بعدکه صدرا لشraf وزیر دادگستری بود و خواست آن حدود دفتر راستادرسمی دائر کندو بهترین شخص را آقای آقا مرتضی را درنظر گرفت و برای ایشان ابلاغی تهیه کرد ... س - آقا مرتضی فرمودید ؟

ج - آقا مرتضی ...

س - آقا مرتضی پسندیده ؟

ج - پسندیده بله . البته مخصوصا "گفت آقا مرتضی و عنوان نام خانوادگی نگفتم چون آنوقت ایشان آقا مرتضی هندی بودند . وقتی که ابلاغ شان تهیه شد اتفاقا " صدراللشraf ازوزارت افتاب و متین دفتری وزیر شد .

....

دکتر متبین دفتری با مرحوم صدراللشraf بهبود با اینکه معاونش بود وقتی وزیر شده بود میخواست تمام آقدامات اورا هم خنثی کند و اذیت بکند و برای او پرونده‌ای بسازد ، و منجمله وقتی همین آقا مرتضی رفتند ابلاغ شان را بگیرند ایشان گفتند که من به هندی دفتر نمیدهم ، آقا مرتضی گفتند آقا نام خانوادگی من هندی است من در خمین به دنیا آمد پدرم در خمین به دنیا آمده است و یکی هست نام خانوادگیش مکی است یکی مدنی یک صحنه ، یکی حاشی اینها دلیل شدکه گفتند به با یاد عوف کنی . و با آن غروری که دکتر متبین دفتری داشت فشار آوردند و بلا آخوند خود ایشان این نام خانوادگی پسندیده را ، یعنی خود متبین دفتری انتخاب کرد و بده اداره آمار و ثبت و احوال تلفن کرد که نام خانوادگی ایشان را عوض کنند و ایشان شدت پسندیده والا تا شموع ایشان هم هندی بودند آقا مرتضی هندی بودند . بنده در خمین یک ماء موریتی از طرف یعنی خمین ، گلبا یکان ، خوانسار ، اراک اینها یک ماء موریتی از طرف

با زرسی کل کشور و دیوان کیفرداشتم و رفته بودم آنجا . و دوست
بسیار بسیار عزیزی داشتم آقای دکتر آقا ساحبین عطا شی که در خمین رئیس
بهدا ری بود در خمین که می‌آمد منزل او وارد نمی‌شد . واين دوستی وايشان
هم مستاء جراحتی حاج آقا روح الله خمینی بودند . آقای خمینی منزلی
داشتند چون خودشان نبودند خانه را اجاره داده بودند . ومن با خانم
 فعلیام که خانم من ، یعنی خانم فعلی که خانم همیشگیام که دختر
همان آقای دکتر عطا شی بود میخواستم وصلت کنم و ازدواج کنم ، و همین
آقای پستدیده در دفترشان ثبت کرده بودند . که اخیراً " در قم که بر اسال
خدمتشان بودم گفت یا دت می‌اید اینجور وغلان ، چون با ایشان بتنده خیلی
مربوط و ما نوس هستم با این آقای پستدیده " ارتباط من اتفاقاً " بعد
دختردیگر مرحوم دکتر عطا شی خانم آقای میرزا حسن خان مستوفی
که اوه اوه بودکه او هم پسر خاله‌ی آقای خمینی و آقای پستدیده بود . ولی
ارتباط من با ایشان هیچ ارتباطی به این نسبت با جناق بودن با پسر
خاله ایشان نداشت برای اینکه من قبلًا با ایشان قبل از اینکه این
وصلت را بکنم و قوم و خوش بشوم با جناق بشوم با آقای مستوفی با ایشان
مربوط بودم . ایشان به بتنده خیلی زیاد لطف داشتند محبت داشتند هروقتی
تهران می‌آمدند منزل من وارد نمی‌شدند . پریروز عرض کردم خدمتمن مثل
اینکه در یکی از مصاحبات راجع به موضوع تلفن مثل اینکه چیزشاد اینجا
ضبط کردیم . و بعد از ۲۸ مردادهم با ایشان مربی شدند تهران آمدند
مثل اینکه من عرض کردم که در چیز که من برای استخاره هم وقتی به لسوی
ایشان گفتم مثل اینکه ظاهراً ...
س - من بادم شمیا یسد .

ج - من خیال می‌کنم گفته باشم . من بعد از ۲۸ مرداد که آقای دکتر مصدق .
سقوط کرده بود وايشان را زندانی کرده بودند من نیکرمه هیچوجه
حاضر نبودم که با دستگاه دولتی کاربکنم با اینکه خب جای دیگری مسر

معاشی نداشتم ، قبلًا "قاضی دادگستری بودم و قاعدها" باید هم ایشان در دادگستری به ادامه شغل مشغول بشوم ، ولی میل نداشتم چون دستت و دلم بکار نمیرفت ، تنها کاری که من میتوانستم بکنم اگر مثلاً "بینه دوزی" کرده بودم میرفتم کفاش باز نمیکردم، خب من یک عمرتی دادگستری بودم فقط تنها کاری که میتوانستم بکنم این بود و کالت بکنم . ولی خوب و کالت هم لازمه اشن این بودکه من قبلًا "بایکی جاشی بندوبست بکنم فلان مشاور قضائی را بگیرم مشاور قضائی هیچ . این بودکه بایک حسال خوف و رجائی رفتم قم و منزل آقای خمینی رفتم خدمت ایشان و معمولاً" که بنده خدمت ایشان میرفتم آقای آقا مرتفعی حائری هم پسر محروم آقا شیخ هادی حائری بزدی که بعداً "ذختر ایشان سرویس آقای خمینی شد ایشان هم می‌آمدند. یا بالعکس من منزل آقای حائری که میرفتم آقای خمینی تشریف می‌ورددند . آنجا بعداً موقع نمازمن ازا ایشان خواهش کردم یک استخاره‌ای بکنند، نظرمن این بود برای همین کار و کالت ، ایشان با قرآن استخاره‌ای کرددند گفتند خوب است ولی زحمت و مشقت و مراحت هم دارد . خب من یک قدری دل چرکیم شدم . فکر کردم بخ حالیک استخاره دیگر بکنم بروم همان دنبال کارم را در دادگستری بگیرم و ادامه بدهم آنوقت ها اعتقادی داشتم هودارم . باز خواهش کردم که استخاره دیگری بکنند بدون اینکه مطلب را بگویم که ایشان استخاره دوم را کرددند گفتند بسیار بیداست . من خنده دیدم گفتم خب آقا راحت شدم چون راه بازگشت مرا خواب کردید. گفتند چی بود ؟ اولش این بودکه دنبال کار زاد کار و کالت بروم ، دومی اش این بودکه من بروم همان دنبال دادگستری و ادامه بدهم به خدمت که این دومی بدآمد . گفتند آن اولی سوره یوسف بود و غنیمت هم دارد درست است زحمت و مشقت داده دغدغه مت هم دارد . و بعد آمد و تقاضای جوازو کلت کردم . البته خیلی هم اولش واقعاً"

سختی دچار شدم چون خب طول داشت تا مردم بشناسند و کاروکالتی بمن
رجوع بگنند . تا اول با رکه من برای خاطرکارم ناچار شدم یک ماشین
بخرم ، وقتیم یک ماشین نوشی خربید "تما دفا" آقای خمینی تهران تشریف
آورده بمنزل من بودند و میخواستندیه دکتر رما جمه کنند وقتی که
سوار ماشین شدند به اتفاق آقای آقا مرتضی حائری ، ماشین من گفتند
این ماشین مال کیست ؟ گفتم مال خودم است من که کار دولتی و چیزی
ندارم کیه ماشین یا ۰۰۰۰

غذیمت هاشی است که من گفتم دراستخاره یادشان بود که گفتند غذیمت ،
ما ارتباط مان محفوظ بود وایشان هر وقت تشریف می‌آوردهند تهران منزل من
بودندیا اگر احیاناً میخواستند زیارت بینند جائی را میگرفتند مخصوصاً "بیشتر
در حدود پانزده سال زیر خانه ایشان آقای شفقی بیشتر
منزل میگرفتند میمانندند ، من خدمتشان خلیلی نزدیک مربوط بودم . چه
قبل از ۲۸ مرداد زمان آقای دکتر مصدق که من کارداشتم شهردار تهران
بودم یا اینکه بعداً داده داشت . و یادم هست که ایشان یک سفری که
به تهران تشریف آورده کابینه علم بود ایشان آمدنندیم
فرمودند که من میل دارم راجع به دونفر از توبیبرسم و تحقیق کنم چون
به توانی این دارم . یکی مهندس روحانی است که وزیر نیرو شده است . البته
بعداً وزیر کشاورزی شد و یکی دکتر غلامحسین خوشبین . گفتند که اینها
به ایشان هستند . گفتم من راجع به هردوی اینها یک صورت مجلسی نقش
میکنم نظر خود جنا بعالی مائی است . گفتم من وقتی که شهردار تهران
بودم آقای مهندس با زرگان را رئیس سازمان آب تهران کردم با تصویبیناً
هیئت وزیران و مقررات اینها . بعداً زمدمتی آقای مهندس با زرگان ابلاغی
پهلوی من فرستاد که من امضاء کنم آقای مهندس منصور روحانی را برای
معاونت ایشان . من هم همچنین الان جنا بعالی چیزی شنیدید من هم شنیده
بودم که یک انتها می نسبت به مهندس روحانی ، انتها م بهائی بود
و بقول کسری به این گردید . طبق فرمول اداری این حرفها یک کاغذی

روی این ابلاغ گذاشت که جناب آقای مهندس با زرگان مذاکره فرماد شد
و این را برگردانندم . فردا آقای مهندس با زرگان گفت بله این ابلاغ
آدمدوم میداشتم برای چی این را فرستاد من خودم حب علیورا میفرستم
و بیا پدشما توضیح بدهد . خب من به مهندس با زرگان هم اعتقاد داشتم
که ایشان مردمذهبي است . بعد زیکی دو ساعت دیدم که رئيس
دقترآمدکه آقا مهندس روحانی ، نعمت بیاید ، آمدتوی اطراق
بینده و از جیش قرآنی درآورد و گفت که آقا من به این قرآن بھائی
نمیشم . میداشتم شما برای چی ابلاغ را برگرداندید ، پدرم بھائي است
زشم بھائي است و ما درمن خواه راغب کفاش است که با تو هم آشنا
است توی خیابان لاهه زار ممتازه داردم . ما درمن بعد زاینکه فهمید
پدرم بھائي است گفت بودن من در رئالي تو شرعا " جائز نیست وجدا
شد . و حال هر کجا که میگوشید من اعلام کنم و بنویسم برای اینکه مگر
احمق هستم درا بن عصرو زمان بیایم مذهب انتخاب کنم مذهب بھائي
را انتخاب کنم ؟ نخیس . میخواهید اعلام کنم . من این را خدمت آقای خمینی
عرف کردم ایشان فرمودنکه برای من کافی است . قرآن میفرمایم

کافی است برای من کافی است . اتفاقاً همین مهندس روحانی در موقعی
که من هم بیکار بودم نیمه شب عبان برای اینکه نشان بدهد که چیز
نیستم می‌آمد منزل ماتبریک عیدگویید . حلاج‌البته کشته شد .
وراجع به دکتر خوشبین هم گفت که ایشان پدرس حاج ندیم باشی
یک وقتی به اتفاق آقاشی به‌اسم شهاب فروودس که آن موقع در معارف در
فرهنگ بود غیرا زشبا بغردوس دادگستری برادر بزرگ او ، آمده بودند
در خمین برای تبلیغ بهایت . اتفاقاً "چون در خمین مهمانخانه و مسافرخانه
نیزه" هرگزی آنچه می‌آمد منزل آقای هندی وارد میشد . منزل ایشان
اصلًا "همانخانه" مجازی و عمومی بود برای هرگزی بدون اینکه
بدانند کی می‌آمدند و وارد نمیشدند و بدیراً آشی میشدند . چه خود آقای هندی بود

چه نبود . یا دم هست که مثلاً" کوهی کرمانی یک سفری تهران آمدوگفت
 آقا من رفتم خمین سه ماه تمام منزل مردی بسودم شب شام میخوردم
 تریاک را میکشیدم رختخوابم آنجا رسپشت بام لفتابه بود میخوابیدم
 صبح باشدم با زهمنی‌جور تریاکم صحابه فلان میرفتم چوب میگرفتم
 این سورکلوروس راجمع کنم درهحال ظهرهم همین‌جورناهار . ولی
 دراین سه ماه ماصاحب این خانه را ندیدیم که این آقای هندی کیست
 ولی درب خانه بازبود و از ماضی‌پیراشی میکردند . واقعاً " از این لحاظ مرد
 عجیبی است خیلی خانواده . خود آقای حاجی آقاروح الله هم خیلی
 از نظر ملامی و از نظر تقوات آن‌جا که من ایشان را میشناخت خیلی
 از آن موقع منقی بودند و برخلاف بعضی دیگران که مثلاً" هی صیغه‌ای
 زنی فلان ایشان جزیا همین خانمثان هیچ با زن دیگری نبودند و گرفتند .
 گفتند بهرحال اینها منزل آقای هندی وارد شدند و آقای هندی چون
 وکیل دادکستری بود و ارتباط با دادکستری داشت میگویندیک خوشبینی
 شما خوشبین هستید یک خوشبین هم در دادکستری هست باش ، میگویند
 بله او پسرمن است ولی ارتباطی با این کارمن ندارد . علت این بسود
 که دکتر خوشبین در کابینه علم وزیر دادکستری شده بود و روحانی وزیر
 نیرو بعدمن ...

س - کابینه اول آقای علم بود ؟

ج - بله کابینه اول علم بله . بعده زامینی ، بعد از اینکه اورفت .
 س - آقای دکتر باره‌سری توی این کابینه وزیر دادکستری نبود ؟
 ج - نخیر . بعد شد ، بعد شد نخیر . و من راجع به گفتم خوشبین هم چون
 این شهرت را داشت گفتم اتفاقاً " بنده یک سفری به اتفاق ایشان
 برای بازرسی به خراسان میرفتیم ، به اتفاق دکتر غلامحسین خوشبین

ووقتی از هوا پیما به زمین نشستیم آمدیم باشیم بیرون آمدیم که عده‌ای به استقبال آمده بودند من از ایشان پرسیدم که حالا کجا میرویم و منزل کی میرویم ؟ گفت که منزل جدم . من خیال کردم که چون خوشبین اصولاً "اهل خراسان است و اینجا یک منزل اجدادی دارد دیدم نخیر ما مشترف شدیم به حرم و بعدهم از عجیب‌شتر قرآنی درآورد در هر حال بنده به آقای خمینی عرض کردم که ایشان قرآن توانی جیبیش بود وقت برگشتن هم باز قرآن را خواست و ایشان فرمودند برای من کافی است ، در هر حال ایشان از همان موقع من حس کردم در جو بیانی است که میخواهد خودش را در امور سیاسی بیشتر مداخله بدهد . چون خوب قبلاً هم ایشان در قم هم که بودند با آقای بروجردی اولش خیلی نزدیک بودند البته بعدیک قدری کناره جو شئی کردند و بعد " شروع کردند آن نامه را نوشتن به شاه و راجع به علم این موضوع اصلاحات ارضی پیش‌آمد ، اصلاحات ارضی که در کابینه ایشانی بود که ایشان مخالفت کردند و اصلاحات ارضی شاه . بعدهم نامه‌ها را راجع به انتخاب نمایندگان مجلس ویا انجمن ولایتی بود یادم هست که ایشان اصولاً "مخالف دخالت خانه‌ها بودند که نامه‌ها شی ، بله نامه‌ها چاپ شده است هست در ..

س - بله بله .

ج - بله هست در همه جا ، که بعد متجرب شد به آن قضایای توقيف ایشان مرحوم آقای آفاسیخ ببهاء الدین محلاتی و آقای حاجی آقا حسین قمی که ایشان را در تهران زندانی کردند و بعد از مدتی هم که من در جلسه‌ی قبل مثل اینکه گفتم بعد " هر کدام را در هرجای دیگری بردند نگهداشتند و بعد هم تا قضایای خود را و بعد بردن آقای خمینی به بورسـا در بورسـا بودند . خوب باز یعنی ها با ایشان تماـس داشتند البته خیلـی کـم .

و نا انتخابات ترکیه شد و سروصدادر ترکیه شد مگرما اینجا زاندارمای سران
هستیم که مراجع را اینجا نگهدا ری کنیم تحت الحفظ باشد مراقبت
ایشان را آنجا زا دکرددند و آقای خسینی خبایران تشریف نیاوردند و رفتند
به نجف دیگر در نجف مقیم بودند آنجاشروع کردند شدیدا " صریحًا
اعلامیه دادن و نواز فرستادن این اقداماتی بودکه دیگر همه مستحضر
ومطلع شدند را دیوبیود را دیوبیود را دیوبیود بیانات ایشان را منتشر
میکرد همین آقای دعا شی که الان روزنا مه اطلاعات را اداره میکند و بعده
از انقلاب سفیر ایران در عراق شد ایشان آن دستگاه را دیوبیو فارسی و ادرار را دیوب
بندا دا زطرف آقای خسینی اداره میکرد و مطالب و نظرات ایشان
را و نظرات دیگری را پخش میکردند تا موقعیکه شاه رفت به الجزایر و با همین
صدم آشتی کردند و قرارشده که ایران به کردها کمک نکند و ازا حمایت
با رزانی دست بردا رد و آنها هم محدودیتها شی برای آقای خسینی قائل
بشنوند . که همانطورش و خانه ایشان را محاصره کردند که من ازا یتجه
تماس تلفنی گرفتم و برسیدم . بعداً مدتی که با زمدادا " تلفنی کسود
منزل مرحوم آقا مصطفی خانم ایشان معصومه خانم دختر آقای آقا مرتضی
حاشی و حسین آقسانوه آقای خسینی و نوه آقای حائری گفتند که
ایشان تشریف بردنده کویت که معلوم شد کویت هم اجازه نداده بود
که ایشان آنجا وارد شوند این داستانهای که دیگر معروف است و توی
روزنامه ها نوشته شده که ازا آنجا بلا آخره ایشان تماس گرفتند و بعد
بلا آخره آنجا یک شب اجازه ندا دندختی به فرودگاه کویت بروند بصره هم
نمیگذاشتند بروند بلا آخره برگشتنده کاظمین و سامره آنجا تماس تلفنی
ظاها " باینی صدر گرفتند آقای بیزدی تماس گرفت و قرارش ایشان بـ
با رسن بروندتا بعد یک جاشی که آنجا بیشتر البته علاقمند بودند ایشان

دریک مملکت اسلامی رحل اقامت بسیا فکنندتا اینکه بتوا نتدفعالیت ...، ناما یکه ایشان

وقتی بنده اتفاقاً " زاینجا رفتم با رسی خدمتشان معلوم شد آقای
 آقا مهدی حاشی دوست بسیا رعیزبنده اینجا استاد بودند و مقام علمی
 خیلی ارزشده‌ای داشتند علوم شتلگرافی کردند برای آقای خمینی
 وا بن شلگراف بی جواب مانده بود بعد من که به ایشان عرض کردم فرمودند
 که من اتفاقاً " این آدرس ایشان را کنم و نداشتیم و ناما بی
 ایشان نوشتن من خیال میکنم که آن ناما را اینجا داشته باشم ...
 بله مقادنایی ایشان که حال بعد بیدا میکنم و میخواستم اینستکه شلگراف
 شمارسید و من در این اسباب کشی و جا بجا شدن چون کاغذ و شلگراف وقتی
 رسید ایشان در شهر پاریس بودند ولی وقتی که رفته بودند توغل لوشاتو
 در اثرا این جا بجا شدن بقول خودشان شلگراف گم شد و آدرسشان هم معلوم نبود.
 و نوشتن حالکه آقای نصرت الله امینی آمده اند و ناما شان جواب داده شد.
 آنوقت وقتی نوشتندا مینی ولی من فکر کردم می‌دادکه با آن امینی دیگر
 اشتباه شود ایسو زدم بالا یک نصرت الله هم اغافه کردن و جواب میدهم
 ومن اعیدوارم همین روزها بتوانم به یکی از مالک اسلامی بروم و آنجا
 چون هر کجا میخواهیم بروم مانع میشوند . ولی بعد بلا آخه همان در پاریس
 ماندند و من چند روز آنجا بودم و بعد برگشتم به تهران که اتفاقاً " همان موقع
 آقای دکتر سنجابی هم بودند آقای مانیان بودند آقای مهدی — و نون
 بودند و آمده بودند . عدد دیگری آقایان می‌دانند و میرفتند دکتر صدقی
 دیگران که می‌دانند شبها و وقت هاشی که ایشان نما زمیخوانند بعد زیارت
 هم معمولاً " یک نیمساعتی صحبت میکردند که نوارشان ضبط نمیشد . و حتی در یکی
 از نوارهای بنده یاد هست که ایشان راجع به این که شاه گفته بودکه آقای
 خمینی با من نظر شخصی دارد گفته بدم چه نظر شخصی با ایشان میتوانم داشته
 باشم من در قم بودم دریک خانه محققی ایشان مرا تحول گرفتند و بردند

درزندان آنچه درزندان هم اطاق بسیار خوبی بود یک اطاق پاکیزه‌ای بود این سربازهای بیچاره بمن خدمت میکردند و محبت به من و آقایان محلاتی و قسمی و بعد از آنجا هم بردندریک منزلی خیلی منزل مجللی که از منزل خودمن خیلی خوب بود . و من با ایشان عدا و تنوعنا دی ندارم . من اصول کلی را محبت میکنم بعدهم که آمدم قم و بعدهم با زترکیست فرستادند و تبعید کردند . ولی اصولاً "بعداً ز شهریور ۲۰ میشده که کلک این خاندان کنده بشودکه متاء سفاته رجال نکردند رجال آن موقع . اولش در همان موقع در شهریور ۲۰ حق بودکه اینها حل بگیرند و دیگر نکردند بعدهم دو سه با ردیک در درست دولتها فرسته ای هی بدت آمد از قبل زمان قواه السلطنه و حتی مخصوصاً "زمان آقای دکتر مصدق ، خیلی با احترام هم نام بردهند گفتند که آقای دکتر مصدق که قصد خدمت به مملکت داشت ، این را مخصوصاً "آن موقع فرمودند ، قصد خدمت به مملکت داشت میتوانست که گلسوی این را فشا رویدهدوا زملکت خارج کنند که نکردند . این ایجاد ایشان بود . تنها ایجادی که داشتند .

س- آقای امینی من میخواستم از شما بپرسم که از کی آقای خمینی آیت الله شد و اصلاً "ترتیب آیت الله شدن چگونه است ؟ من میدانم که شما با اطلاعاتی که دارید میتوانید بهتر از هر کسی این را برای ما توضیح بدهید .

س- اصولاً "در مذهب شیعه علماء عنوانی نداشتند که این مثلًا "این عنوانی که اخیراً "مشده که آیت الله ، آیت الله العظمی ، حجت الاسلام ، دور مکاتباتی که روید بدل میشد بسته به وضع آن شخص ، مثلًا "فلان روحانی که خانه اش مردم را جمعه میکردند و کارهای درده و شیرا نجات میدادند به این میگفتند ملاذا لعمیل ، ملاذا بود مردم میرفتند پس ایک قدری مثلًا "عنوان علمی بیشتر داشت به او در کاغذ شقة اسلام مینوشند . عنوان حجت الاسلام مساقط چه برای اهل

تبیع چه سنت چندنفرایکی حجت‌الاسلام‌غزالی ، امام غزالی ، اینها اسمان در تاریخ بنام حجت‌الاسلام والا اعلا" مثلًا" ماحب‌کفایت که یکی از بزرگترین مجتهدین بود میگفتند آخوند ملامحمدکاظم هیج عنوان یا تبریز برایشان قائل بشود و یکوئند آیت‌الله ، آیت‌الله العظیم و فلان اصلًا" . یا مثلًا" یادم هست که وقتیکه این آقایان از جنگ به تهران آمده بودند برای جربانی ، حجج اسلام میگفتند را دیوکه نبود در روزهای میتوشتند با مردم در منابع رکفته میشد حجج اسلام بـ ایران آمدند . و اعلا" عنوانی هم ، شما در همین اواخر هم آخوند ملا علی کنی هیج به عنوان ، یا آقای ناشیتی ، هیج اعلا" آیت‌الله ناشیتی هیج وقت گفته نمیشد، یا آقاسید محمدکاظم خراسانی که این آن روز از بزرگترین مراجع بود ماحب (؟) . و این عنوان اخیراً خیلی مدشـ مثلا" کاشتی و دیگران که آیت‌الله ، آیت‌الله العظیم ، اینها هیج عنوان شرعی و با مظلوم مدونی اینکار نداشده این فلانکس آیت‌الله است یا آیت‌الله العظیم یا حجت‌الاسلام اینها هیج . چه زمان مرحوم آقا آقا سید ابوالحسن چه مرحوم آقا سید شیخ عبدالحسین پروردی ،

س - آقاسید ابوالحسن (؟) را می‌فرماید ؟

ج - بله ؟

س - آقاسید ابوالحسن ۴۰۰

ج - نخیر آقای حاجی آقا حسین بروجردی، آقاسید ابوالحسن که اصفهانی بود . آقای آقاسید ابوالحسن اصفهانی ، این اواخریکی از بزرگترین مراجع مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی بود که در جنگ مقیم بودند و رساله‌های ایشان که اتفاقاً "الآن بنده همینجا هم دارم که یک دوره‌ی فقه کاملی است به اسوسیالیت‌الاتجاجات ، بنده اینجا دارم و ازان استفاده هم میکنم .

کتاب فقیه است . وهیج عنوان ایشان هم هیچ وقت چیز ... بعده که
همین جریان سیاسی پیش آمد و سرو مداهای نوقت دیگر مردم این عناوین
را قائل شدند و گفتند .

س- آقای امینی شما هم عفو شورای مرکزی جبهه ملی بودید وهم اینکه
در زمان ملاقات آقای سنجابی خمینی در آن جلسه حضور داشتید ، معکن است
لطف بفرمایید و ما را در جریان آن مذاکرات بگذارید که منجر بررسی
امنیت آن توافقنا مهی سه ماده ای شد ؟

ج- بنده در آن موقعی که آقای سنجابی قصد عزیمت به پاریس داشتم که در ایران
نشودم که ببینم چه ماء موریتی به ایشان محل شده و ایشان بواز چه
منتظر آمد و لی تا اندازه ای که شنیدیم بعدا " هم در ایران آقای
دکتر سنجابی قرار بود که بباید و بروندیه کاتا دابرای انجمن جمعیت
سویا لیست ، کنکرهی سویا لیستها که بعدوقتی به پاریس آمدند چون
وزیر خارجه انگلیس هم که به این عنوان شرکت میکرد برعلیه ایران
مطلوبی گفته بود آقای سنجابی گفتند که وزیر خارجه ایلان کلستان
هست که آن مطالب را که گفته شرکت نمیکنم و کسی دیگر از طرف
خودشان معین کرده است و ایشان در پاریس ماندند . بنده که به پاریس رفت
به اتفاق ایشان چندبار رخدامت آقای خمینی رفتیم و همین مقدمات تهیه
این چیز فرا هم شد آن اعلامیه ی چندماده ای که من آن روز هم عرض کردم که
شب با زدر جلسه ای فردا صحیح که با آقای سنجابی آنجا رفتیم
در منزل ... جون آقای خمینی در دو منزل بودند یکی معمولا" میا مدند در روز
استراحت میکردند بیت ووتنه میکردند غذا میخوردند با صلاح منزلی
بود یکی هم روپروری آنچه ، حلال نیا دم هست یکی از این متازل مسائل
آقای دکتر عسکری بود که عضو جما بود عضوان جمعیت آقای که الان هم

هستند نمیدانند رشکلات، آقای دکتر سارا می که این جمعیت را اداره میکرد این دکتر عسکری مشهدی هم بود خراسانی بود منزل مال او بود که آقای خمینی در آنجا وارد شد . آنوقت دو منزل یکی بود که همین منزل عسکری بود یکی هم منزل دیگری بود حالا این را نمیدانم که این مال عسکری بود گذاهی نیک مال دیگری روبروی این گرفته بودند که آنها هم در یکی از آنها نیاز میخواهند که هوا همسر دیوودجا در زده بودند و شما زمیخواهند برای نما زوملاقا تهای عمومی در این یکی منزل میباشد بعدهم میرفتند در منزل که بیوتت میکردند . اتفاقاً آن روز آخرا مادر آنجا بپرخورد کردیم که ایشان آنچه تبریف داشتند وقتی که آقای دکتر سنجابی گفتند آقا این شرخ را ماتهیه کردیم و حالمیخواهیم ببینیم که این را در کجا منتشر بشود آیا من بروم در ایران بروم منتشر نکنم یا در پاریس . وقتی که خواسته شد ایشان فرمودند که نخیر از همین حالا از همینجا که بیرون اصلًا همیشان جا و نمی توان توی هر کجا منتشر کنید اشکالی ندارد . بعد آن عبارت آخرش این بود که جمهوری با یاد اعلام بشود که آقای دکتر بیزدی گفتند آقای دکتر سنجابی توجه داشته باشد این جمهوری اسلامی است . س - در حفور آقای خمینی ؟

ج - بله بله ، وبعد آقای دکتر سنجابی گفتند آقای دکتر بیزدی آن که اینجا توافق شده و قبلًا " صحبت شده والان هم ما اینجا امامه میکنیم جمهوری است بقیه اش را ملت ایران با یاد معین کنند و اسلامی در ... بعدهم بیرون آمدیم آنچا یک قدری مورد . چون آقای قطبزاده در آن جلسه شرودند بیرون بودند یک قدری او شروع کرد حرفهای زدن که آقای آقاشهاب اشراقی داماد ایشان در مقابله بود گفت آقا این حرفها را نزنید مخصوصاً " راجع به من که آقا ماء ارتبا ط مان بالفلانکس این است من وقتی به آمریکا منزل فلانکس وارد شدیم با خاشم که دختر آقای خمینی باشد . بله وضع این بودا اینسته

بعضی ها برادر گرفتند لحن آن علایم را خواستند بعضی از آقا یان
طرفدا رماییون عوض بگنند که چرا این ذکر شده . بعد دیگر آقا سنجابی
به ایران رفتند و بندهم به آمریکا آمدم . بنده دیگر در آمریکا بودم ...
س - نظر خود آقا خمینی آشوق راجع به جمهوری چه بود ؟ ایشان هم
اصراحت نداشتند که جمهوری حتّما " باید اسلامی باشد ؟

روايت‌کننده	: آقا نصرت‌الله اميني
تاریخ	: ۱۴ مه ۱۹۸۲
محمل	: شهرآستانه - ویرجینيا
صاحب‌کننده	: خیاء‌الله صدقی
نوارشماره	: ۶

س - صحبت دیگری هم راجع به همان زمان هست و آن اینکه تایع است که آقا خمینی قول داده بودندبه رهبران سیاسی که ایشان وقتیکه برگشتند به ایران میروند ~~ب~~ ممثل سابق یک طلبه میشوند و به آنجا قناعت میکنند و در کارکرد ریاضی دخالت نمیکنند .

ج - این بازیاب این طرز که بله بله . نوارهاست ایشان فرمودند که من میروم به فم و سیاست رایه سیاستمداران واگذار میکنم آنجا ، البته خوب این حرفي بودکه زدند منتها خوب با مطالبی که ایشان قبل از درگناه به ایشان در درس هایشان گفته بودند ، چون در درس هایشان هم ایشان همیشه " صریحا " و آن درسها شی که بعد بصورت کتاب چاپ شد .. س - ولایت فقیه .

ج - بصورت ولایت فقیه همه را ذکر کرده بودند و نظرشان معلوم بود . س - آقا امینی چه جو رشدکه رهبران جبهه ملی آن کتاب ولایت فقیه را خیلی جدی نگرفتند ، یعنی منظورم اینستکه در اوایل کار این را مطالعه نکردنکه بدانت افکار آقا خمینی یک سابقه ای هم درنهضت مشروطه داشته و این با آن موضع جبهه ملی که طرفدا رحاحیت ملی و حکومت مردم است جو در نسبیاً ید ؟

ج - خب خود آقا خمینی هم در همان موقع در باریس هم میفرمودند خیلی راجع به آزادی ، حتی در مصاحبه ای که کردند با روزنامه هی لو موند

که من به آزادی معتقد هستم حتی کمونیست ها هم میتوانند زادباشند
منتها با آنها میتواند بحث کرد که همیشه صحبت این بحث بود
صحبت چیز نبود و این نظرات ایشان ، آنوقت حالا شمامیتوانیداگر بیشتر
میسل داشته باشد آقای دکتر سنجا بی در همین آمریکا هستند و با ایشان
مذاکره کنید و بینندجه نظری ایشان . . . بنته . . .

س - من کوشش میکنم که با ایشان مصاحبه بکنم ، ولی موضوعی که مورد
نظر من هست این نیست که فقط آدم و عده آزادی بدده چیزیکه منظور نظر
من هست اینستکه در کتاب ولایت فقیه آقای خمینی رسم " تفکیک قوای سگانه
را منکر شدند و حکومت را از آن فقهاء دانستند و اینها امولا " با مواجه
کسانیکه خودشان را دنبال روی نهضت مشروطه و نهضت ملی ایران میدانند
کما ملا " در تفا دید.

ج - خب این راحتی در قانون اساسی هم که به توضیح ایشان رسیده است
ورفراز دوم گذاشت در آنچه تفکیک قوانون ذکر شده برای اینستکه در همان
قانون اساسی که الان اینجا موجود است بندۀ اشاره میکنم ذکر شده و حتی
بندۀ یک پیش نویس قانون اساسی که قبلاً در پاریس تهیه شده بود و بعداً
در تهران هم که یک قدری در آن دست برده شد و منتهی شد و خود مدت
ایشان فرستادند . ایشان در خیلی موارد مخصوصاً " یادم هست خط ایشان را
بندۀ دارم که راجع به رئیس جمهوری میتوانند رئیس جمهور" که
البته قبلاً ذکر شده بود مذکور میخواهم ، نوشته شده بود
رئیس جمهور برای دسلام ایشان و باشد ایشان را
باشد ایشان بخط خودشان که بندۀ متنش را دارم دست برده و اضافه کردن که اخراجات
چپ و راست نداشته باشد و ملی باشد . این لغت ملی را ایشان در خیلی
موارد بآ دست خودشان در این قانون اساسی در پیش نویس قانون اساسی

اصلاح کردند . ولی خب و قتیکه مجلس خبرگان تشکیل شد آنها
اصلًا "بکلی آن قانون اساسی که دولت داده بود آن طرح قانون اساسی را کنار
گذاشتند و خودشان یک چیز دیگر تهیه کردند . معهدها در همان هم
تفکیک قوا ذکر شده است .

س- آقای امینی شما بعداً زسقط رژیم شاه و روی کار آمدن دولت موقت
آقای مهندس بازرگان پست استانداری فارس را داشتید . لطفاً "خاطراتی
که ازان زمان دارید برای ما شرح بدید . و من یا یاریم بدانم
که شما چه مدتی در آن مقام بودید و دلیل استعفای شما چه بود ؟
ج- عرض میشود که وقتیکه این انقلاب به شورسید ، البته خیلی بند
یادم هست که آن شبی که رادیو اعلام کرد بند اینجا جشن گرفتم
فریبا دزدم همه را توی خانه بیدار کردم ، چون بند یک رادیوی قسوی
داشت که داشما "میگرفتم ، میگرفتم اینجا نقل و سبات گذاشتیم
جشن گرفتم و بعد اینکه منتظردم تا کابینه آقای بازرگان تمام
اعفاء را انتخاب کرد ، یعنی تمورنشودمن چون خب با آقای بازرگان
مریبو بودم و خود من اورا اصلاً" رئیس سازمان آب تهران کردم در منزل
من با آقای خمینی آشنا شدم حالا قصد قبول پست مثلًا" وزارتی یا چیزی
دارم . تاء مل کردم تا ایشان همهی آن وزارتخانه هایش را انتخاب کرده
مخوماً" وزارت دادگستری را که بعداً روز انتخاب های دیگر آقای مبشری
را انتخاب کرد بند رفتم ایران . و خب من قصد این بودکه آنچه بروم
خدمتی بکنم اگر از دست برباید حتی به کوچکترین کار که توی مملکت
کاری کرده باشم . بعد میمن تکلیف کردن چون با علاقه ای که من به فارسی ها
داشت و شیرازی ها داشتم گفتند که بند به استانداری ، خیلی ها هم
بعن شمات کردند که آقا یکتا را قبول نکن برای اینکه مثلًا" شاء ن تو
نیست از این حرفا هایی که معمولاً" میزنند ، افرادی که در موقعی که تو متصدی کار

بودی کا رمند خیلی کوچکی بودند و حالت میخواهی بروی و اینکار را قبول کنی . گفتم من قصد خدمت است هر کجا باشد حتی بگویند بخندار فلان جگا بشو من بتوانم ببینم که میتوانم کار بکنم قبول میکنم ، اتفاقاً " یاد دارم که این آقای مهندس با زرگان پیغامی دادندکه من فردا قرار است که آقایان نقشائی ها را خدمت امام بپرسم و تویک ربع زودتر بیان در مدرسه علوی ، مدرسه رفاه که مازاً قاخواهش کنیم که وقتی که نقشائی ها خدمتشان می‌بیند یک توبه‌ای از توبه نقشائی ها بکنند . گفتم ببیچوچه بندۀ حاضر نیستم اینکار را بکنم برای اینکه نه شاء ن من است که شما بخواهید بندۀ را معرفی کنید و نه اینکه ایشان بنم توبه‌ای بکنند چه توصیه‌ای ؟ آنوقت اگر بیشود خودم باید قدرت خودم را نشان بدهم .

س - خب نقشائی هاشما را از زمان مصدق میشناختند .

ج - میشناختند بله بله . خب اینها ...

س - شما هم آنها را میشناختید .

ج - بله بله . حالمان جلو تبریوم حلالکه شما اینظور فرمودید . من وقتی در نوبل لوشاتو خدمت آقای خمینی رسیدم ضمّن این محبت ها گفت آقای ناصرخان هم خدمت شما سلام عرض کردند . چون ناصرخان اینجا در آمریکا بود و عالمیه هاشی که میخواست برعلیه دستگاه برعلیه شاه تهیه کنند من تهیه میکردم و شدید حمایت از آقای خمینی و حتی مخصوصاً " تجلیل اعظمی شیرا : آقای آقا شیخ هادی محلاتی آقای دستگیری ، اینها را می‌شنوند تهیه میکردم اینجا ماشین داشتم ماشین میکنم بعد میفرستادم ناصرخان امضاء میکرد و بعد توزیع میشد . بعد ایشان خیلی میل کرده بودندکه خدمت ایشان بررسنده من به آقای خمینی عرض کردم که آقای ناصرخان هم سلام عرض کردند و خیلی میل دارند که خدمتان شرکیاب بشوند ایشان فرمودندکه بلطف خسروهم اینجا آمد ولی به دیدار من موفق نشد . چون خب عده‌ای بودند آنجا

بودندا طرافیان و اطراف ایشان که نمیگذاشتند نمیخواستندکه خسروخان خدمت ایشان برسد . آن روزمن باخاطر مرسیدکه به ایشان عرض کردم گفتم که شما که حافظ مثنوی هستید بهترمیدانیدکه مولوی در مثنوی میگوید :

گفت پیغمبرکه رحم آریدیسر حال من کان

این عبارت حدیث نبوی است که حال من کان

گفت پیغمبرکه برا بن سه گروه رحم آرید

آنکه اوسعداً زعیزی خواشد و آنکه بود باحال و بی دینا رشد

زآنکه اعززت به خواری آمدن همچو قطع عضو باشد از بدن

این را ینده خدمت ایشان . ایشان فوری فرمودندکه بگوئیدیبا یتد من حتماً میبایرم ، حتماً میبایرم . هان گفتم که اینها همه عزیز بودند خوارشند وهم مالدار بودند بیمال شدند وحالا بدردشما هم درجنوب میخورند فرمودند بگوئیدیبا یتد من حتماً میبایرم . که وقتی من به آمریکا برگشتم به نامراخان تلفن کردم و ایشان فوری رفت و حتی خسرو راهم برداشت و باهم رفتند . وقتی به اینجا برگشت نامراخان گفت ایشان فرمودند خدا حفظ کنندلاتکس را یعنی بنده را که باعث شده شا بهلوی من بیا شید . برای این سابقه بود . وقتی که آقای بازرگان به آقای خمینی میگویند من ازفلاتکس خواهش کردیم برای فارس یا آقای صدر حاج سیدجوادی ایشان وزیر رکشور بود . شب چون آقای صدر به منزل من آمدند و گفتند که امروز جنین صحبتی شدکه قشاقشی ها می‌بیندوشما توصیه ای بکنید ایشان فرمودند من توصیه امینی را به قشاقشی بکنم؟ واحده کل القوا این عبارتی است که حاجی ملاهادی سیزوا ری در آقایان گفتند درباره هیچکس جنین چیزی نگفته بودند .

و من رفتم فارس و حتی روزجهرا رد هم اسفند را جمداداً با دسرخاک مرحوم آقای دکتر مصدق که آقای بازرگان از من پرسید آقا پس شما کی میروید؟ گفتم که

من فردا . ولی به فارس گفته بودم من بین فردا می‌ایم به رئیس دفترم
 برای اینکه بنده از استقبال و این حرفها بیزار بودم چون معتقد بودم
 آدم با پیدا کنند اگر وقتی میخواهدا زان کا ربردا شته بشود و برگرد
 آنوقت بدرقه خوبی ازا و بکنند والا به استقبال حاکم
 جا ری همه میکنند حاکم معزول را باید حترام گذاشت نه ایسن.
 اتفاقاً "فردا صبح خیلی عادی آنچرا فرم سوارشدم رفتم استانداری
 آنچرا فوری خودم را معرفی کردم و گفتم که ، البته من چون اعتقادی داشتم
 به همان آن رویدایی که داشتم و قلن ، چون خوب میدانستم در هر محلی
 افرادی جمع شده اندوکمیتی ای تشکیل دادنکه معلوم نیست اینها صلاحیتشان
 چی باشد بنده از همان روز طبق اعلامیه ای که دادم کمیته ها
 را منحل کردم و دادگستری را تقویت کردم . شهریانی و زانداری را از محل
 بودجه های محروم ای که در اختیار استاندار و پسند اختیار شان گذاشت
 و میتوانم ادعای بکنم که فارس را آرام کردم آنچه بطوریکه اشخاص مختلفی
 که رفتند و می‌آمدند میگفتندکه درجا های مختلف رفتند مخصوصاً
 ایام عید دیدندکه فارس کاملاً درآسایش و مرتبت است ولی
 بعد متوجه شدم باز درجا های جسته و گوییخته عده ای هستند با سدا رها شی
 که اینها را من شناسی خاتم که چه وضعی دارند هنوزهم قانون اساسی تمدیب
 نشده بودکه شهاد با صلاح پاسدا رهای اسلامی رسمیت پیدا کنند.
 من با زمائل دیگری چون داشتم آمدم به تهران که بروم به قم
 خدمت ایشان ، چون میدانستم عده ای هم رفتند از من سعایتی کردند
 و ایشان شرمودندکه شما طول داردتا فلانکس را بشناسید بهتر است که
 تسلیم به ایشان بشوی و گوش بکنید . بعد در هر حال بنده به تهران آمدم ، وقتی
 تهران آدم آقای بازرگان فهمیدند من آدم بوسیله آقای دکتر سحابی
 پیغام فرستادندکه شما قبل از اینکه بروید قم اول بیا شید مرد بینید

چون آن مقداری که تورویت به ایشان باز است ما با زنیست یک مقدار مطالبی داریم که توبیری . من به نخست وزیری رفت و ایشان نامه هاش نوشتند راجع به اینکه این دادگاهها روسای ادارات را قبل از اینکه بخواهند بگیرند بسیار بدهند و اخلاق در کارها نشود ، طالب دیگری یاد نهست راجع به گوشت که آنوقت ایشان اعلامیه ای داده بودندکه گوشت بیخ زده حسرا م است و این خیلی به ضرور دولت تمام شده بود . بنده رفتم قم التبع عصربی به آقای پستدیده تلفن کردم که من میخواهم خدمت ایشان ببایم بعد از نیمساعت آقای پستدیده تلفن کردندکه من تماس گرفتم گفتندهر وقت میخواهد بیا بد . گفتم الان بنده ببایم گفت حالش بعداً ظهر است ببایشی هم خودت خسته هست و هم ایشان ، صبح زود ، بنده صبح زود رفت اول رفتم خدمت آقای پستدیده تلفن کردند بعد دیدم تخيیر منتظر هستند از اشخاصی که آنجا هستند . رفتم خدمت ایشان یکی دو ساعت هم بود و حرفها می رازدم و منجمله گفتم آقا بندهاین جور کار کردم و مورد عنایت حضرت مالی هم بودم و باید این با سارها در اختیار استاندا رباشد یا استاندا رنفرستید به محل یا اگر میفرستید قدرت بشه او بدهید و این قدرتش هم همین باسدا راه استند . من نمیدانم اینها کی هاستند مسلمان " عده ای افراد صالح توی اینها هست ولی ممکن است که توی اینها اشخاص بدی هم ، کسانی بعد معلوم شد ، بآشند .

س - شما اینها را به آقای خمینی گفتید ؟

ج - بله بله بنده به ایشان گفتم . و گفتند همان داستانی که یک وقتی مرحوم مدرس گفته بود من اتفاقاً " گفت که بله ایشان دریکی از نطق های ایشان باز ، که مرحوم مدرس گفت که کسی دیدکه گاوه دارد میاید . " دجال و رفت کنار گفت چرا میترسی ؟ گفت که این هم عقلش کم است هم زور شر زیاد است . گفتم که اینها اغلب این معنک است که عقلشان کم باشد زور شر زیاد هم سلحنه شان است که در دستشان هست . و بهتر است که اینها تحت یک خا بسطه ای

باشد و بعداً یعنی تعلیم داده بشود حقوق به آنها داده بشود که اینها
بدانندکه از آن ، و خیلی من با ایشان راجع به کارخانجات محبت کردم
گفتم این کارخانجاتی که الان ماحبایشان بخارج فرا رکردند رفتند
اینها را امری فرماید که نه میتوانند بزرگ‌تر شوند فرمودند
که اینها غلب دزدهستند و جو ها تشریعی ندادند من به ایشان بساز
(؟) گفتم خب اینها را قوان هم میفرماید (؟)

گذشته ها را باید عفو کرد . اگر از حال به بعد ، همان اعلامیه‌ای که بعد خود
ایشان بعداً دادند ، چون این کارخانجاتی است که بدرده مملکت میخورد
واینها میدانندکه کارخانه از کجا گرفتند مواد اولیه را از کجا باید بیاورند
وسائل یکدیگر را باید بیاورند بعداً یعنی را چطور تبدیل کنند و مثل هاشی زدم
خدمتشان عرض کردم . بعد همان موقع که نشسته بودم اتفاقاً دیدم از آن کسی
که پای تلفن بود نمیدانم آقاشی که آنجا بود ، خیال میکنم
آقای توسلی بود ظاهراً خیال میکنم ، مسکن آقایان از (؟)
تلفن میکنند . امشlug است شما آنجا زاندار نمی فرستید ، من گفتم
چرا آقا نمیدانید یعنی عرض کردم آقا من برای (؟) حتی آنجا
یک سروان معمولاً با یکدیگر نمیباشند و بیرونیا و بیرونیا و بیرونیا و بیرونیا
بفرستم گیرند ، یک گروه بان ، استوار ، استوار ، حتی به زاندارم
میگفتیم تو بیوارشی باسکا آنجا بشو قبضه سول نکردند میتوانند
جون الان این نامه‌ای است که نشان دادم میدهم . اتفاقاً پهلوی من بسود
که فرماندار آنجا وبخدا در و همینچوری نوشته بودند محکوم به
اعدام . گفتم اینها است آن گرفتاری ما اینجا ، اگر اینها را این
پاسدا رها را در اختیار من میگذاورید امری فرمایم شاید در اختیار من باشند
که من بتوانم اگر من خلافتی کردم من جمازات بشوم ، ایشان فرمودند
میکنم . من چند روزی مانندم دیدم خبری نشد خب دیگر هم مورد نداشت که
من برای ایشان مزا حمی فراهم کنم بنده هم استغفلاً دادم . علت همی

بود .

س - ایشان هیچ عکس‌العملی در مقابل استغای شما نشان ندادند شما بعد از استغای بازهم با ایشان صحبت کردید ؟

ج - نخیر نخیر ، نه دیگر ملاقاتی نکردم .

س - از آن تاریخ تا الان دیگر هیچ وقت با آقای خمینی ملاقات نکردم ؟

ج - هیچ وقت ، نه نه نخیر نخیر بندۀ نداشت هیچ وقت ، ولی بسا خوی شان داشتم با آقای پستدیشه‌کرا را "برخورده‌داشتم .

س - شما در زمان استانداری فارس با جبهه ملی هم در ارتباط بودید ؟

ج - نخیر .

س - مثلًا" با فعالیت‌هایی که آقای دکتر سنجابی و آقای دکتر آذر می‌کردند ؟

ج - نخیر نه . چون وقتی بندۀ استاندار بودم معتقد بودم که باید استاندار یا "امولا" او خوبش را بکلی بی طرف از جریانات نشان بدهد . بندۀ آنوقت ممکن است برای من فرق نمی‌کرد که حزب جمهوری اسلامی که البته هنوز پایه ریزی نشده بود یا هرچیز نه آنچه بکلی بندۀ خودم را خنثی ، البته

نسبت به مرحوم آقای دکتر مصدق ارادت داشتم معتقد بودم در جشن ۲۹ اسفندی که برای خاطرمندی شدن نفت در شرکت نفت آنجا بسیار شرکت کردم اما اینکه به عنوان جبهه ملی من بخواهم اینکار را نکردم نخیر .

س - شما دیگر از آن به بعد بی—عنوان جبهه ملی فعالیتی نداشته‌یدیعنتی با این گروه ...

ج - چرا بعدکه برگشتم تهران بودم . یک مدتی بودم والبته خیلی کم . بعدهم که آقای دکتر سنجابی استغای دادند . ولی عدا زیک چندماهی من خودم را بکلی کنا رکشیدم و بعللی برای اینکه خیلی اختلافات شدید توی آنجا شده بودوا زیک طرف دار و دسته‌ای آقای دکتر صدقی یا آقای دکتر سنجابی بندۀ هم‌دیگر با این طرز زینه خودم را بکلی کنا رکشیدم

چندین با رهم آمدند قبول نکردم و دیگر آدم آمریکا دیگربروگشتم حتی
وقتی که همان اعلامیه‌ای مادرشده‌اش طرف ، که روزنامه جبهه ملی
بود مال بیان جبهه ملی بنده دیگر شرکت نمیکردم .
س - بین آقای دکتر صدیقی و آقای دکتر سنجا بهم در آن جبهه ملی
اختلاف بود ؟
ج - خیلی شدید بله .

س - ممکن است که لطف بفرمایید و این را برای ما توضیح بدهید چون
خودم شخصاً هیچ اطلاعی ندارم حال دیگران را شنیدا ننم ؟
ج - بله آقای دکتر صدیقی معتقد به رهبری جمعی بودندکه عده‌ای باشد
و امولاً ایشان متنه سفاته یک مقداری یک چیز جاه طلبی شخصی از بینش همداشتند
بنده با ایشان مربوط بودم، با آقای دکتر صدیقی آشنا
بودم ، من با آقای دکتر صدیقی حتی زودتر از اینکه با آقای دکتر سنجا بسی
مر بوط ... گرچه ببخشید خبر این را اشتباه کردم چون آقای دکتر سنجا بسی
در مدرسه حقوق معلم مابودت، با آقای دکتر صدیقی بنده وقتی که خدمت
نظم انجام میدادم در ۱۳۱۷ در یک چادر مابودیم ، بنده و آقای دکتر
صدیقی و دکتر مهدوی . بنده با ایشان مربوط بودم خیلی خیلی
هم زیستم ، ولی خوب یک چاه طلبی ایشان اینستکه عده‌ای دور
ایشان باشد و ایشان را ... و آنچه اصرار داشتم و میخواستم تقریباً
منحصر بخودشان و اعوان و انصرافات خودشان بگذند .

س - یعنی سازمان جبهه ملی را ؟
ج - بله ، حتی ایشان با آقای دکتر آذرهم یک وقتی شدید ، در همان شورای
جهه ملی درافتادند ، و عده‌ای از حواریون یا اشخاصی اطراف ایشان
بودندکه تسلیم اراده‌ی ایشان بودند . حتی خدا بیا مرزد مرحوم کریم آبادی
میگفت من چه بکنم یک عمر با ایشان همسایه بودم و مطبوع بودم ولئے خب

نا چار مجون دستوری است که ایشان میدهند . بعضاًین بودکه بندۀ دیگر
کنار کشیدم . و بعد دسته‌ای ایشان درست کردند که آن دسته هم
نگرفت . حالا هم ایشان در کرج هستند و کلی از کار رساناست کنار کشیدند
اینطورکه شنیدم درا بن سفرکه بندۀ رفتسم ایران .
س- این مسئله‌ای لاثیک بودن حکومت با لاثیک نبودن حکومت در
اختلاف آقای دکتر مدبیقی و آقای دکتر سنجابی نقشی داشت است ؟
ج- نخیز آن نبوده است . نخیر مسلم است . آن لاثیک بودن اختلافی
بودکه بین دارو دسته‌ی یعنی دسته‌ی آقای مهندس با زرگان قبلًا در آن موقع
جبهه ملی دوم آن بود که این کار با عث جداسدن آقایان شد و بعد تنهای
آزادی را تشکیل دادند .

س- من یاد هستم که بعداً راست‌عنای آقای دکتر سنجابی از بست وزارت
خارجی ، جبهه ملی یک موضوع تقریباً "مخالف آشکاری" گرفت بسا
دولت جمهوری اسلامی با عقايد شخص آقای خمینی و همچنین
با گنجاندن ولایت فقیه در فانون اساسی بعداً زان لایحه قصاص و مخالفت‌ها شی
از این نوع که در واقع جبهه ملی شروع کرده استادگی کردن و مخالفت
کردن ، نظرشما در آن موقع راجع به این موضوع گیری جبهه ملی چه بود ؟
واکنشون چیست ؟ آقای امینی .

ج- آنوقت من در آنچنان بودم ، ولی فقط موقعی که در ایران بودم یادم هست
که اعلامیه‌ای دادند و محبت شدکه تظاهراتی بشود راجع به این بود
که آقای خمینی صریحاً "آمدند و گفتند که اینها مرتند که البته آنوقت
بندۀ نمیرفتم و شرکت نمیکردم ، و همان تظاهرات در میدان فردوسی
ظاهراً شده بود بعد ایشان خیلی شدید قبلًا" کوبیده بودند که آقای
با زرگان هم که قبلًا میل داشت ، دارو دسته‌ی با زرگان هم شرکت کنند

اعلام کردندکه مساخیرندازیم و شرکت نمیکنیم وا زمان تا ریخت دیگر
جبهه ملی بکلی رفتند و آن محل جبهه ملی را هم گرفتند که ظاهرا "هنوز
هم دردست آقایان هست نمیدانیم تاچه وضعی باشد در آن .
س- بله . این مسئله‌ی مرتضیا علم کردن جبهه ملی و بعد فقهها شی که
از طرفداران آقای خمینی هستند این معنای ارتضاد را از نظر فقه
و شرعی توضیح دادند آیا این درواقع در اسلام سنتی دارد ؟ مرتضی
اعلام کردن یک گروه یا یک شخص ...

ج- بنده یادم هست که وقتیکه آقای آقا مرتضی حائی در مریضخانه
سازان بیمارستان آمریکاشی سابق بستری بودند آقای خوانساری
بحث سرمهوضع ارتدا دیدبود ، عرض کردم که یادم هست که در روزی که حضرت
آقای آقا مرتضی حائی فرزند مرحوم آفاسیخ‌های حائی بزدی که
الآن میتوان اورا از بزرگترین فقهاء عالم تشیع و مخصوصاً ایشان
دانست در مریضخانه بستری بودند من خدمت ایشان رسیدم تمام دفـاـ
آقای سید احمد خوانساری (؟) که از اعاظم
علماء و دانشمندان اسلامی هستند الان مورد توجه کامل بازاری‌ها و متدينین
واقعی هستند ایشان هم به عیادت ایشان تشریف آورده‌اند . انجام آقای آقا
مرتضی خب که خودشان تازه یک فقیهی هستند راجع به ارتضاد ایشان
سئوال کردندکه آقاشا مرتضی کی را میدانید ؟ خدا میداندکه ایشان
چه بحث و افی و شافعی راجع به این موضوع کردند و حقیقی صریحـاـ
گفتند اینهاشی را که این دستگاه مرتضی‌میداند من مرتضی‌نمیدانم ، مرتضی
امرخیلی شدیدی است . خب اینگونه ارتضاد دادن .
س - درباره ارتضاد جبهه ملی ؟

ج - امولا" کلی را ، کلی ، آن روز اسمی از جبهه ملی برده نشد . واين
یک امر بسیار مشکلی است به همین آسانی نمیتوان گرسی را مرتضادانست

و بعدا " حکم قتلش را داد . چون اصولا" کشن آدم در اسلام خیلی خیلی کار
منکار است بگویل ناصرخسرو که :

خلق همه یک سره نهال خدا ینشد هیچ نه بفکن ازاین نهال ونه بشکن
خیلی کار مشکلی است این یجور حکم داد ن خیلی با ید رعایت همه جوانب را کرد
تحاکم ارتدا دو حکم میدورال لدم بودن داد، اینستکه خیلی بجاست که
اگر واقعاً "یک وقتی من به ایران رفتم با ز خدمت ایشان بنویسم واذیشان
بپرسم و این موضوع ارتدا درا برایتان بفرستم . اینستکه من الان خسودم
بر اساس نمیداشم :

س - خیلی ممنون خواهیم بود .
ج - بله این خیلی :

ن- آقای امینی شما موقع گروگانگیری سفارت آمریکا در ایران بودید
آیا شما فکر میکنید که این داشجوبیان مسلمان پیرو خط امام مستقلان" دست به
اینکار رزندید یا اینهم از برنا مههای بود که قبل از وسیله آقای خمینی
تدا کرده بود؟

ج - بندۀ خیال میکنم ، این خیال نزدیک به یقین است که شخص آقای خمینی از این جریان اطلاعی نداشتند . و قصد هم قدمرانگانگیری با این فرم نبود چنانچه بعدا "علوم شوشا بسته داد" از این زمانی که من یادم می‌آید روز عید قربان که مردم در خواسته که در جنوب ، کاملا "جنوب تهران" هست ، بین تهران است و شاه عبدالعظیم آنجا آقامه‌ی نماز عید میکردند به‌آمامت آقای منتظری ، اعلام شده مردم پس از اذای نماز می‌زدند بطریف سفارت آمریکا . فردا صبحی که همان روزی که عید قربان بود دفعتنا را دیسواعلام کردکه چون راه طولانی است و مردم خسته میشوند این راه پیماشی به روزدیگری موقول میشود و بهم میخورد و مردم تا میدان شوش بینند و متفرق بشوند . جنوروز بعد ۱۶ آذر بود ، عددی از دردانشگاه

اجتماع کرده بودندیا زیرا تظاهرات آنها راه افتادند بطرف سفارت . عده‌ای هم از افرادی که من می‌باختم که جوانانی بودند آنوقت مربوط به جیمه ملی بودند و اینها هم چیزی شنیده بودند دنبال اینها راه افتاده بودند وقتی به جلوی سفارت میرسند می‌بینند عده‌ای قبل " آنجا آمدند و ایستادند مسلح و کارت مطالبه میکنند ، اشخاصی را که کارت داشتند راه میدادند اشخاصی را که کارت نداشتند راه نمیدادند . بنابراین اشخاصی که رفته با داشتن کارت و نقشه قبلی و اینکه نه . و بعداً معلوم شدکه عده‌ای از عنصر بسیار متوجه فمیمه اینها هستند و حتی مطالعی درجا یافده فلان ... و در خارج همه جا راجع به این آقای خوشی ها گفته شد . چون این آقای خوشی ها را خوب درست و حسابی مردم نمی‌شناختند و آدم نمیداندکه از کجا یکدفعه ... حتی من ازا غلب این آقایان پرسیدم ایشان طلبای بودند در قم بودند ؟ درست و حسابی نمیدانستند . و گویا قرار از این بوده است که دو سه وزیر بیشتر اینکار را می‌پیدانند بعد منطقی بشود . بعدکم کم این موضوع بیخ پیدا کرد . آقایی که الان اینجا مریض است و بسته‌ی ایشان کلت قلبی دارد آقای دکتر فرهنگی که قبل " قاضی دادگستری بود . ایشان گفتندکه من وقتیکه در ایران بودم و مریض بودم و همین کالت قلبی را داشتم سه نفر از هم‌شهریهای من ازا ذربایجانی ها بدهید . دیدن من آمدند ، یکیشان دکتر نظری بود . یکی دیگر را بادم نیست حالامکن است بپرسم و برای ایشان عرض کنم و تفسیم هم ایشان اسمش را یاد نبود و گفتند قبل " قاضی دادگستری بوده ولی از عناصر مرجع بود من گفتم دکتر رضوانی نبود ؟ گفتند چرا ایشان دکتر رضوانی بود درست است . یک وقتی هم روزنما سوگندرا اداره میکرد و قاضی دادگستری بود بعدهم یک مدیر مدرسه اندیشه بود . گفت اینها آنجا پهلوی من بودند و ساعت

چهار ربعدا زظهر پا شدند . هرچه اصرار کردم که آقا بمانید من دلم میخواهد
که با شما بیشتر حرف بزشم . گفتند بلای آخره با هم پیش و پیش کردند
گفتم کجا میخواهید بروید ؟ گفتند ما ماء موریت داریم ، امروز قرار است
قطب زاده از طرف دولت واژطرف شورای انقلاب بباید ، والبته آن موقع
دولت را همان شورای انقلاب اداره میکرد . و گروگانها را تحويل بکیرد ولی
ما از طرف حزب توده ماء موریت داریم برویم و نگذاریم اینکار بشود . این
بسیار رجایل است . و حضرات رفتهندو شب همانجا خواهیدند و نکاشتند اینکار
بشود . ساقعاً من را شنده‌ای داشتم که این را شنده یکی از بستگان شی
پاسدا ربود توانی همین ، او گفت که این قوم و خوبی من آمده و گفت آقا
من دیگر آنجا نمیروم ، گفتم چرا ؟ گفت برای اینکه این آقا بانگی
که الان آنجا هستند به اسم داشتگیان خط امام روزهای خوب برای تنظیم
به مردم می‌آیند جلو و نهاد زمیخوانندند و بعد شب ها مانندیدم اینها نمسازی
بخواهند

شب ها ندیدم که اینها نهاد زمیخوانند . آقا مدنسی در همان موقع که
در راه سکاربود روزی بمن گفت که فلانی این آجودان من که من فرماده
نمیروی دریا شی هستم آمد به دیدن من ، معدن میخواهم آجودان من
پنهانی من آمد و گفت که شخصی به اسمی که البتها و میدانست و گفت آمد
و شما را زمیخواهید بینند ، گفتم این آدمک آلمان شرقی است اینجا نیست
گفت نمیدانم یک آدمی است ویش دارد و گفته که من از دوستان ایشان
هست ، گفتم بباید ، نکاه کردم دیدم خودش است باشد ماج و بوسه
آقا تو اینجا نبودی آلمان شرقی بودی چطور آمدی ؟ گفت بله من
مدنسی است اینجا هستم ، گفتم کجا هستی ؟ گفت توانی داشتگیان خط امام ،
گفتم یک وقتی میشناسند می بینند فلان گفتند غصه خورا غلبه شان
مثل من هستند این مطالعی بودکه آنوقت ما میدانستیم و معروف بسود

که میگفتند . و بعدهم نتیجه‌اش هم که متاء سفاته دیدیم چیزی زیاده
نفع مملکت تمام نشد . مدت‌ها اسم ما در خارج بود و بعد‌هم پول‌های ما
بلوک شد اقتضا دما اینطورش بعده "هم همه را دادند" دوازن‌ظری
اقتضا دی هم ماطرفی نبستیم و پر رسم کردیم از نظر اقتضا عسی
هم که معلوم است که دیگر نتیجه‌اش چیزی بود .

س - آقای امینی این مسائل به اطلاع آقای خمینی نرسید ؟

ج - مدتی میگفت من بعض ایشان رساندم این مطلب را . حالات چه
حدچیزی‌باشد بنده نمیدانم .

س - ولی خب‌گویی‌ایشان ملاح دیدندکه از این جویان برای مقام خودشان
بهره بردازی بگذرد .

ج - نمیدانم ، بله نمیدانم . نمیدانم .

س - آقای امینی شما آقای آیت‌الله بهشتی را میشناختید ؟ با ایشان
آشناشی داشتید ؟

ج - بنده آقای دکتر رحیمی بهشتی را دکتر سید محمد حسینی بهشتی ایشان
همستند . ایشان را از سال‌های پیش من میشناختم بله . آقای دکتر بهشتی
لیسانسیه دانشکده‌ی زبان دانشگاه تهران بودند ، قسمت زبان انگلیسی
و بعد ایشان بعنوان دیپورزبان انگلیسی‌ما ، مورقم شدند در قسم آنجا
یک مدرسه‌ای هم بودکه به اتفاق پسر آقای آقا مرتضی حاشی ری
آقای آقا محمد حسین حاشی اداره میکردند . و مدت‌ها در قم بودند
و سمت ، و خب الیته جنبه طلبگی هم داشتند و میرفتند . مادر دیپورز
با هوشی بود . تا موقعی که شما میدانیدکه پسر آقای آقا مرتضی حاشی ری
آقای بروجردی ، مرحوم آقای بروجردی درها مبورک مسجدی درست شد
و آقای دکتر محقق یا محققی ایشان مشغول امور اداره آنجا بود آمد و مریض
شد در تهران وفات کرد . و بعد قرارش کسی را آنجا بفرستند . با آقای

آقا سیده‌ها دی‌میلانی که آن موقع در مشهد بودند و آقا با ن دیگر صحبت می‌شود می‌گویند خب همین آقاشی که زبان میداند و انگلیسی میداند خوب است که ایشان ... آقای بیشتری را به او و تکلیف می‌کنند که به آنجا برود. آقای بیشتر را گذرانند به ایشان نمیدهند. عرض کنم که آقای میلانی، آقای خوانساری و آقا با ان اقدام کردند برای رفتن ایشان به ها مبورک و لئے ظاهرا " اشکالی برخورده بودند برای گذرانند ایشان ، اقداماتی آقای خوانساری کرده بودند و دیگران به وسیله شریف‌اما می ، بلا آخره این جواباً منعکس شده همه جا که شریف‌اما می کا غذی نوشته به آقای خوانساری که من اجمازه‌ی ایشان را گرفتم و ایشان می‌توانند بروند . رفتند مدتی درها مبورک در آنجا بودند ولی نمیدانم چی شدکه ایشان زیاد آنجا نتوانستند مدققاً و متکنند وا زایشان راضی نبودند برگشتند بدایران و درسا زمان کتابهای درسی که آنوقت در خیابان کشاورز فعلی چون آن موقع بلوا و شهرکرج بود کوچه‌ای بود اسمش کوچه سعید ، ایشان اطاقی در آن اداره داشتند من اغلب آنجا می‌رفتم .

س- این بخشی از آن موزش و پرورش بود ؟

ج- بله بخشی از آن موزش و پرورش بود . سازمان کتابهای درسی ، که مدتی آقای بزرگ نیا رئیس بود که برادرها بزرگ نیاشی بودکه در حادثه‌ی داشتگاه نیازدند آذربایجان را داشتند . مذعرت می‌خواهند برداشته او بود اینکه آنجا بود عمومی آن بزرگ نیاشی بودکه کشته شد . و مدتی هم رئیس آنجا آقای شمس‌آوری بود . مدتی هم نواشی بود که من اغلب آنجا ها می‌رفتم پنهانی این آقا یان و مضاها " براینکه خواهرمن رئیس یکی از بخش‌های آنجا بود من میرفتم تولی اطاق او ، خواهرم اغلب به آقای دکتر بیشتری تلفن می‌کردکه داشت اینجا هست و ایشان هم می‌داند بایشین حال تولی اطاقی که

فیج از ایشان این چیزکه بعداً "شدیدیدم .
خانه ما نشسته بودند ، خانمها هم معمولاً آنجا دیگر محجب و محظوظ نبودند
در آن زمان همه حتی اغلب آنچه من دیدم پای بی جورا ب و فلان آقای بهشتی
هم می نشستند با اینها حرف میزدند دست میدادند چاشی میخوردند و من

س- آن موقع هم معمم بودند؟

ج - آن موقع معمم بودند بله . و خیلی خوش قیا فه معمم با هوش خیلی خیلی
و من هچ بخاطرند اوم که آقای دکتر بیهشتب در تمام جریاناتی که مسا
در زندان بودیم به اتفاق اغلب آقایان مثلاً عرض کنم آقایان محمدیانی
که مابا آنها در زندان بودیم آقای طالقانی بودند که خبا ایشان یک عمر
مبارزه میکردند و زندان بودند زمان رضا شاه حتی با آن محن جهان سوزی
یا وقتی ما در قزل قلعه بودیم آقای شجونی که حال لوکیل مجلس از کرج
است ، آقای واعظ طیبی که الان تولیت استان قدس رضوی را دارد . عده ای
از این آقایان که با مادر زندان بودند خب همیشه این آقایان
ولی هیچ وقت مانش نمیدیم که آقای بیهشتی در زندان باشد یا یک روز حقوق ش
قطع بشود وا زکار برگزین را شود . بعد از انقلاب مادیدیم آقای بیهشت
پیدا شدند و همه کاره ، همه کاره ای مملکت . حتی از اول هم خود شان
علاقمند بودند در راه سقوه قضا شده قرا را بگیرند . و آن چیز را راه اندختند
و آقای سجادی هم که رئیس دیوان کشور بود یک عده ای از این آقایان حزب الیه
رفتند او را گرفتند در مستراح حبس کردند دادستان را گرفتند و بعد خوب
ایشان آمدند شدن در رئیس دیوان کشور و همه کاره مملکت ، و همه کاره هم
تحت نظر ایشان ، و خیلی با هوش خیلی مدیر را مور . حزب جمهوری اسلامی
را هم ایشان درست کرد تا اینکه آن حادثه رخ داد ایشان و عده ای
غوفت کردند .

س- ایشان معروف بود که با مقامات خواهی و این حرفها هم
در تمام هستند شما یا اطلاعی از این جریان دارید ؟

ج - ندیدم . نمیدانم .

س - آقای امینی شما روی پیغمrtle چندیار دستگیر و زندانی شدید و من میخواهم از شما خواهش کنم که شرح دستگیری هر بار و خاطراتی را که از زندان دارید برای ما بفرمایید .

ج - خب این باز مثل آنقدر که عرض کردم مشنو ، مکرا را " — " چه مستقلان " و تنها بمنه بودم چه به اتفاق آقایان زندان بودی " — چه حتی مثلًا " رفتیم در مجلس سنا به اتفاق مددای آذقا یا ن ظاهرا " ۱۶ نفر خیال میکنم بودند ، رفتیم در سنا در انتخابات زمستانی شریف امام مسی که شریف امام می نخست وزیر بود ما اعتراض به انتخابات کردیم و مددای آذقا یا ن سران جبهه ملی در سنا رفتیم متحصل بشهویم ، آنجا مازندانی کردند . یک چند روزی ما متحصل بودیم به پای خود مسان و ملاقات میآمدند غذا برایمان میآوردند ولی بعد زندانی آنجاشدیم . آقای کاظمی بودند مدحذب الدوله . سالها وزیر خارجه بودند مردم سی روطن خواه مسلمان با تقدوا خیلی خیلی ، آقای مهندس بازرگان بود . نشد این اسمی را که من میداشم حالا تقریبا " عرض کنم آقای دکتر صدیقی بود ، آقای علی اشرف منوجهری که مستشار دیوان کشور بود مدیر کل ثبت و الان هم در آمریکا هستند . آقای منوجهری آقای عبدالحسین اردلان که استاندار کرمانشاه بود ، آقای اقبال کرمانتا هی و کیل مجلس از کرمانشاه بود این آقای ادبی برومده ، اصغریا و سایعه محبوب جبهه ملی و آقای مهندس عبدالحسین خلیلی که سالهارئی داشتکده فنی داشتگاه تهران بود ، آقای دکتر سنجابی معذرت میخواهم آقای مهندس حسینی ، حسینی هم بود و آقای دکتر سنجابی و شاپور بختیار را بسط بین این آقایان متحصلین خارج بودند ولی این به آنها گفته شد که آقا یا شما با بدخوازی باشید یا اگر متحصل هستید دیگر متحصل نمیتوانید خارج بشود با یادباما نمیده . هما شموع بودکه میخواستندکه دیگر کرمان و آنجا

زندانی کنند آقایان هم گفتند خب ما میمانیم و مانند زندانی شدند آن آقای غنی زاده بود و اینها کهalan من حافظه امباری میکنند ما بودند و مدت زیادی مانجا ماه رمضان هم بود با میشدم سحر سحری میخوردیم خدا بیا مرزد مرحوم کشاورز صدر بود کشاورز صدر یاد رفت کشاورز صدر اینها بودند که مادر آنها متهم بدهند ما را از همانجا وبعد خیال داشتند خلیلی عمل شدیدی هم تسبیت بمانجام بدهند ما را از همانجا ببرند زندان ، اما شهدر االله باید اذاعن کرد که صدرالاشراف که رئیس مجلس سنای بود خلیلی در این امر مقاومت کرد و از اخا می کویم که چندین بار آمدند بعد از سایان اعتراضات خودشان را گفتند و گفته آقا این مطالعه ما را عنوان کنید و در مجلس به آقا صدرالاشراف گفتند اینها گفتند آقا من چه بگویم من جلسه خصوصی تشکیل دادم دشتی دیگر چیزی باقی نگذاشت اهانت کردیه شما ها و ما بودیم تا ما شین دکتر اقبال را که در انشگا آتش زدند آنوقت بعد از جنگ روزی ما را زادگردند دیگر ما هم متحصل بودیم وزندانی شده بودیم و بعد هم آزادگردند که رفته ای خودمان و بلا آخوند حرفهای ما هم بجاشی نرسید . توی یک اطاقی بود که مشرف به کتابخانه مجلس سنای بود بعد آقا این متصدیان کتابخانه که آقا دکتر زریسا ب خوشی و دکتر زریبا کوب بود ردمیشند خب ما آنها حرف میزدیم کتاب برای ما میآوردند آنها را هم گرفتند زندانی کودنده شما چرا با این آقا ایان حرف زدید . بعد این زمان مدتی هم در قزل قلعه بودم توی یک سلوول انفرادی تنها بودم ، بعد این زدفعه دیگر که همهی سران جبهه ملی را در شم بهمن گرفتند بنده اعلام جرمی کردم و یکی از جاها شی که من اعلام جرم کردم و دادم آقا ای علی آبادی دادستان کل کشور بود که همین آقا شی که خودش زمان آقا دکتر مصدق عفو هیئت مدیره شرکت نفت به اتفاق آقا ای بازرگان بود ولی خب هر روز میتوانست نقش عوض کنند آمده بود

دادستا ن کل کشور شده بود . وقتی من رفتم شکایتم را دادم اول به رئیس دفتر ایشان دادم برداشت کرد ، اتفاقاً هم اسم شما جود اسم آقای صدقی داشت و وقتی به خلی آبادی داده بود واودیده بودکه مهر و رووزدها ند عصبا ن شده بودکه این را جراحتاً "واردکردها باید اگر را ردنکرده بودند پاره میکرد و میریخت دور او گفت بود آقا فلانکس آمده و قبلماً "بر من ریاست داشت ، من دادم واردکردها بایدوا رد بکنیم . گفته بودنه بیخودکردید ، بعد فرستادیا زرسی کل کشور و بعدهم شب هم آمدند بینه را گرفتند مسن مدتی در قزل قلعه به اتفاق همین آقای طالقانی بودم ، اولش هم در یک سلول انفرادی بودیم به اساسم داروخانه ، که خیلی سرد و بد خیلی خیلی ، بعداً زمدها خیلی بعد زاینک من اقداماتی کردم مارا منتقل کردند به قسمی که آقای طالقانی و آقای شجاعی همین آقایان طبیعی و دیگران بودند . بعداً زمدها بعضی از ایان آقایان را مرخص کردند و بعضی از آنها را منتقل کردند به داخل قلعه بینده با زننها ماندم . با زاصرا رکردیم و بنده را بردند که تو که خدابیا مرزد مرحوم قاسمی که فوت کرد ، آقای علی اردلان که در کابینتی آقای بازرگان که وزیردا راشی بود با مابعدند آقایان رفقای دیگر ، وبعدهم بعداً زمدهایی داریوش فروهر را در همان قزل قلعه در سلولی آوردند . بعداً زمدهایی عده ای را از جنوب آوردند ، مثل حیات دا و دی ، آقای در موضوع حادثه در چنوب ، محمدحسین قشقاشی ، و آقای سرهنگ مجللی که در انقلاب بعداً رئیس شهربانی شد . مارا آورده بآزمهم در قزل قلعه بودیم و بعداً زمدهای خیال میکنم او اوسط استند ۴۱ من و آقای اردلان ویک آقای دیگری را به زندان قصر منتقل کردند که آقایان دیگر آنجا بودند ، آقای صالح ، آقای کاظمی ، آقای دکتر صدیقی ، شاپور بختیار ، کریم آبادی و عده زیادی از داشتچویان و کارگران در آنجا ما در زندان قصر بودیم که آن حادثه ۱۵ خرداد

آنوقت ما در زندان نظر بودیم ، بعداً ز مدتی با زقرا و شد عده‌ای از آنها سان به زندان قفل قلمه منتقل بشوند که من در آن صور تجلیات قبلی داشтан صنعتی زاده اینها که شد بشما عرض کردم و بعداً "هنده" مرخص شدم ، واپسست حادثه

س - رفتار زیم با رهبران ملی که آن موقع زندانی بودند در زندان چگونه بود آقای امینی ؟

ج - اولش رفتار خوب بود ، یعنی اولش معذرت میخواهم کافی است که من چند مسئله را مطرح کنم ، مثلاً آقای صالح را که شب گرفتند ، آقای صالح را پرندگاریا شگاه سازمان امنیت ، که بقول خودشان همیشه وقتی اینها نمیخواستند اسم سازمان امنیت را بربرند آن موقع میگفتند نخست وزیری فلان آقا را زاوی پرسیدند توجرا کاره هستی ؟ میگفت کارمندان خست وزیری معلوم میشده کارمندان سازمان امنیت است اما مخالفت میکشد خودش بگویید کارمندان سازمان امنیت سوا ک ا است میگفت نخست وزیری ، با شگاهی هم دردا و دیه بود این را با شگاه نخست وزیری میگفتند که ماق سازمان امنیت بود . آقای صالح را تجاورده بودند ، بعد از گفته شده بود آمه بودند به ایشان گفته بودند آقا بفرمایش سرتناهار ، رفته بود دیده بود بالای میزی چیده اند و غذاش بعد گفته بود پس آقایان دیگر کجا هستند آقای سا ظمی ، عدیقی ، سنجابی ؟ گفته بودند آنها در زندان قصر هستند گفته بود آه ، عجب پس بنده را در هتل آوردید آنها را در زندان بودیم من غذا نمیخورم ، وایشان غذا نخوردن ، گوییا بندیه شاه گفتند چه کردند هرچه کرده بودند ایشان بلا آخره گفته بودند یا با آنها را اینجا بینا ورید یا مرا ببرید . آقای صالح را بعد از زندان قصر آوردند ، در روزهای اول آقایانی که در زندان قصر بودند ، البته مسین

در زندان قزل قلعه بودم بعداً "من گفتند ، اجازه آوردن غذای آنها نمیدادند این آقای نصیری که رئیس شهرباشی بود شدت عمل بخراج میداد گفته بود خیر اینها از همان غذای زندانی های خود را بخوردند ، آقایان هم غذای زندان را نمیخوردند ، و تخم مرغی جیزی میگرفتند زندان خشکی ، نان خالی ، تابلات آخربه اجازه داده شده برای آنها از خانهای شان غذا بپوشند . برای من در زندان قزل قلعه غذا می‌واردد . و غذای زندان قزل قلعه اصولاً" بهتر بود اگر هم غذا نبود آنجا جیزی که درست میگردند منزه تر و پاکیزه‌تر و بهتر بود . بعد از این را بشه شما عرض کنید که وقتیکه من در زندان قزل قلعه بودم خانم من وقتی میخواست مطلبی را من بفهمم یک سالاد درست میگردید که من سالاد سفیدی بسود توی این سالاد سفیدیا شان مطالعه که داشت روی کاغذنا زک و پیز ریز مینتوشت بدینه این شو رجسب ها آن را می‌چسبانند و میخواستیم بخوریم از همان سالاد که ما وقتی که آن سالاد را میخواستیم بخوریم از همان سالاد در میان اورده ایم و با زش میگردیم میخواندیم و میدیدیم مطالعه برا . این آقایان طالقانی شوخی میگردید چون کار وقت ها آن رئیس زندان بنم اصرار میگردید که غذا را ببرم با او بخورم افطار و فلان میگفت آقایان کلیف این شوارها چی میشود میگفتم خوب آن شوارها خورده میشود . و وقتی ما آدمیم به زندان قصر دیدیم که بعده بونامدای آقایان معین کردند و هر روزی دیدیم "بکی از این آقایان زعمی ای جبهه ملی آنجا را اداره میکنند اتفاقاً" در آن زندان عده‌ای از زندانیان جنایی هیم حتی اشخاصی بودند که دوست آدم کشته بودند یا محکوم به حبس ابد بودند یا چاقوکش بودند اینها هم بودند منتها چنان اینها تحت شاء ثیر آقایان واقع شده بودند که احلاً‌تمام رویه و رفتارشان را عوض کرده بودند . چون آنجا روزها آقایان

کلاس دایرکرده بودند ، مثلاً "یک ساعت آقای دکتر آذربان ترکی درس میداد ، که یادم هست که آقای بازرگان اتفاقاً " با اینکه پدرش رئیس بازرگان آذربایجانی بود و خبتر که زبان ترکی نمیدانست می‌آمد پهلوی آذربایجانی اصره را ترکی یادمیگرفت ، یا مثلاً " شاپور بختیار فرا نمود درس میداد یا آقای دیگری انگلیسی درس میداد ، و بعد روزی یک بار مطالب علمی کنفرانس داشتیم مثلاً " دکتر آذربایجان مسئله طبی را صحبت میکرد ، مثلاً " بنده گاهی وقتها صحبت‌های حقوقی یا ادبی میکردم ، آقای مهندس زیوکزاده همینجور ، حقشناص‌ال manusی درس میداد و صحبت‌های دیگری میکرد . و بقول آقای تولیت یک وقتی با رئیس شهریار نمی‌رفته بود ملاقات کند گفته بود مثل آن مدرسه‌ای که رائیندرا نات تاگ سور زیردرختها و در چنگل درست کرده اینجا هم حالا این آقایان اینکا روا کرده‌اند . و ملاقات ما هم تا موقعیکه در زندان قصر بودیم تقریباً " هر چند روز یک دفعه نفر از زندانی ها خانواده‌هایشان می‌آمد و توی یک اطاقی ملاقات میکردیم ولی از ۱۵۱ فروردین ۴۲ رئیس شهریار نمی‌دستورداده بود که نخیر دیگر ملاقات آقایان با یددربیش این میله‌ها باشد که ماتا موقعی که در زندان بودیم قبول نکردیم . بعدکه منتقل به قزل قلعه شدیم دیگر اصلاً آنجا ملاقات طور دیگری بود . ولی آقایان نهضتی‌ها با مطبل اخراج در قصر ماندند تا بعد محاکمه شدند بعد برندندیه جزیره ۰۰۰ مدنی در آنجا بودند بعد وقتی قرارش آقایان را به برازجان ببرند آمدند دستبندزدند که البته به آقای بازرگان و سهابی بعلت کهواست سن دستبندزدند ولی آقایان قبول نکردند گفتندیا با یددستبند مدت بازیشود یا بجا هم دستبندزده بشود و دستبندزدند برداشتند مدت

دربرابر زجان بودند . بعد من اقداماتی کردم ، آن آقای سرتیپ کوه رئگی رئیس زندان بود خیلی اقدامات ... آنوقت آقایان را مابه تهران منتقل کردیم . و بعدهم برای آزادی آقای بازرسکان و آقای طالقانی من خیلی اقدام کردم بوسیله آقای خواساری که نامه نوشتند به شریف - امامی و کارهای دیگری که ما کردیم که بلا آخوند آقایان آزاد شدند بله ... ولی رفتار اصولاً رفتار رفتار چیزی نبود که مثل "اهانت کنند و حاشیش بدھند یا ضربی و شتمی مطلق چنین چیزی نبود بهیچوجه .

س - شما را هیچ وقت محکمه نکردند آقای امینی ؟

ج - با زرسی مرتب کردند ولی محکمه نکردند . بعضی آقایان را محکمه کردند از قبیل شاپور بختیار یکی دوبار در حکومت اینها را محکمه ... ولی چیزی نکردند نخیر . آن شیخ مصطفی رهنما را یکی دوبار محکمه کردند و محکوم کردند ولی ما ها را هیچ وقت محکمه نکردند .

س - بله . تبلیغاتی و های شما که آدم های معروفی نبودند مثل مثل "تعییار مقدم نمیداشتم ...

ج - چرا ، چرا . یکی دوباره در آن زندان قزل قلعه گردید با زجوی بندۀ یک اشخاص عادی بودکه اسم اورا حالا یادم نیست . اولاً" با زجو غیر از زی پرس هم بود او زی پرس با زجوشی می‌آمد و تحقیقاتی می‌کرد ولی بعد از زی پرس در زندان در همان جویان بهمن که مارا گرفتند یک با زی پرس ویژه ای برای مایعیت کردند که همان شخص نام مقدم بودکه بعد از مدتی کل سازمان امنیت شد . با زی پرس اولیه بهزادی بودکه با زی پرس رسمی دادرسی ارشت بود ولی برای این پروشته آقایان جبهه ملی یک با زی پرس ویژه ای درست کردند که آقای مقدم بود به اسم با زی پرس ویژه ، که او می‌آمد و تحقیقاتی می‌کرد ، ولی به همین همراهی بهزادی که بعداً "دادستان ارشت شد .

س - شما خاطرات خاصی از این آقایان دارید ؟ از تیمسار مقدم پاکروان و نعمت الله نصیری من از این نظر را بن شول را میگذرم که نظریات آقایان مختلفی که من با آنها مصاحبه کردم نسبت به این آدم ها تفاوت داشت مشخصلاً بین پاکروان و نصیری فرقه میگذارد ، میخواستم ببینم نظر جنابعلی چیست .

ج - بدون تردید همینطور است که میفرمائید .

نصیری یک آدم بسیار روزگاری بود و با اینکه خانواده محترمی بود دکتر سعیدی برادر او که معاون وزارت ...

س - سرهنگ ؟

ج - در زمان آقای دکتر مردمق سرهنگ بود و بعد از سپرست محلی شد . اصولاً مردی اهل علم بود . چون یادم هست که وقتی ما شاگرد دبیرستان بودیم کتابهای درس دارالفنون درس داده میشد به این مجموعه امیر راجع به فیزیک و شیمی و علم الاشیاء که آنوقت بود این مجموعه امیر که سه نفر مولف این مجموعه امیر بود یکی احمد آرام بود که خوشبختانه هنوز در قید حیات است و از افتخارات علمی مملکت است

خدابده و طول عمر بدهد آقای احمد آرام و ن - نصیری و ف - فصیح

ن - نصیری همین آقای برادر ! رتشید نصیری بود که ف - فصیحی هم قبله " مرده بود ، ولی این نعمت الله نصیری نه او چیز بسیار بی ربطی بود و این همان سرهنگی بود که فرمان عزل دکتر مردمق را آورد و بود و بهمین مناسبت بعد سرتیپ شد آجودان شاء ...

س - رئیس

ج - بعد رئیس شهریاری شد بعد رئیس ساواک و بعد هم مال و منسال اندوخت زمین و قلعه اینور و آنسور . و علی التحقیق آدم خوبی نبود . هم نا درست بود و هم آدم ... ولی پاکروان علی التحقیق آدم فهمیده ای بود آدم درستی

بود ، آدم وطن خواهی بود و دلش هم از دستگاه خون بود . حتی من یک بار اورا ملاقات کردم ارزشنا دن برداشت دیدم که وقتی من شروع کردم گفت
که ما چه میدانیم . از پیشتر از من دارم گویید ولی میگوییدج به کنترل
این حرفاها یاد ندارد . بعقیده من آدم بسیار شریفی بود . آقای مقدم
تا اندازه ای که من میشناختم خیلی حسن نیت داشت هروقت من ، الان او کشته
شد و رفته و مرده است و حساب او با کرام الکاتبین است ، ک_____ را
راجع به اشخاص به او رجوع کردم با کمال گشاده روشنی انجام دادویسا
را هنماشی کرد من هیچ عمل چیزی از الی هروقت هم صحبت آقای
خوبی شد با احترام نام میبرد ، من به خود آقای پسندیده چندی قبل
در شهران گفت که ایشان میخواستند مرا ملاقات کنند حتی من گفت
که گفتند من حاضرم به منزل شما بایم ، خیلی رفتارش ، حتی رفتار
تازان حبوبکه بعد از انقلاب آقای بازرگان گفتندکه من نامه ای به
دادگاه انقلاب ... وشم که روز محاکمه او مرا بخواهید تا تو پرسی
بدهم که اگر واپس بود عدم زیادی از افراد مملکت کشته شده بود . من هیچ
چیزی از او چیز بدی ندیدم گفت که در ظاهر عیب نمیدیدم ولی از باطن
غیب . ولی آنها حالا لار رفته اند همه شان هرسه نفری که رفته اند
ولی خدائی هست و باید حقایق را گفت اینستکه من ...
س - آقای امینی شما از دوران تصدی شهرداری تهران چ____ خاطراتی
داده برای اینکه آن زمان یک زمان بسیار مهمی ... و دوران سه پنجم
ملی بوده اگر لطف کنید آنها را براوی ما توضیح بدهید ؟
ج - بنده خیلی از دوران خدمت شهرداری خودم را فی هست خیلی خیلی
وروزیکه مرحوم آقای دکتر مردمق بنده را مسأ مورتمدی شهرداری کردم
خب بلا آخره هر کسی که در تهران سالها سکونت داشته به امور شهری آشنا هست
معهدان من به اتفاق مدیرکل امور شهرها شین راسوا و شدم و رفتم شهرها بگردم

ورفتسم وقتی به جنوب شهر رسیدم بسیار متاه شردم دیدم که این می‌ردم
بدیختی در بی‌غوله‌ها زندگی می‌کنند و همان روز دیدم که ، اگر خاطر تان
باشد در آن موقع تهران آب‌لوله کشی نداشت و یک منجلایی به جنوب شهر
میرفت و آب خوردگی تهران به وسیله‌ی این بشکه هاشی که بشکه داره
می‌آوردن .

آن - آب شاه معروف بود .

ج - آب شاه . و این آب را بر میداد شتند و در بخانه‌ها سلطی می‌فرمودند
و هر کس توی خانه اش منبعی داشت و میریخت تسوی آن منبع آب را آن شکل
میدادند . یا عده‌ی دیگری از آب انبارهای معمولی ، اما در جنوب اصلًا
آب انبار قابلی نبوده‌را اینکه نمی‌شد . و روزیکه من رفتم دیدم که
یکی از همین بشکه دارهای تفرعن غروری آنجا ایستاده و این بیچاره
مردم فقیر و مفلوک می‌ایستند حتی خدا میداند کوزه نداشند کوزه شکته
می‌آورند و بیک پول به آن با رومیدادن اجازه می‌گرفتند که بروند . شیر را با زکنند و
آن کوزه شکته شان نیمه کوزه شان آب بریزند . من بقدرتی متاه شدم
که بمجرد برگشتن به شهرداری دستوردادم که هر روز چندتا نکرآب بسرورد
آب پریکنند و بروند آنجا با استدوای اشخاص مجاہنا " آب بددهدکه آب نخوردند
و دستوردادم به سازمان آب تهران ، اداره‌ی آب‌لوله کشی آب که اول بسار
آنچا چاه بزندند ولوله بگذاشند و آب اهالی آنجا را اول آب آنجا را تاء می‌شن
کنند ، آنجا خیابانهای درستی هم نداشت ، یعنی از میدان شوش بطرف
دروازه‌ی شترخیابانی نبود و از دروازه‌ی غارهم به ذوق شهر
چیزی نداشتم ، یعنی خیابان جلیل آبادان روزگه بعد خیام شد این
امتداد دیدا نمی‌کرد تا یک جاشی بسته می‌شد . بشکه اول کاری ک
کردم آمد نقشه‌ای دادم کشیدنکه این خیابان درست بشود یعنی

با مطلاع خط کمربندی آن وقت تهران بهم متصل بشد . و به نظر خودم آمد
که خوب ما بودجه هم که نداشتیم ، چون وقتی بتده در شهرداری رفتم شهرداری
تهران مقروظ بود ، من در مرداد که رفتم حقوق خرداد رفتگی رها
را هنوز نداشته بودند .

روايت‌کننده : آقای نصرت‌الله ميني

تاریخ : ۱۴ مه ۱۹۸۲

محل : شهرآستانه - ويرجينا

صاحب‌کننده : ضياء‌الله صدقى

نوارشماره : ۷

حقوق خردا دماه رفتگران را نداشته بودند. من اولاً که لیستی خواستم از تسامم کا رمندان شهردا ری و یک عده‌ای که بیجا حقوق‌های گزار میگرفتند و کل بر شهرباد ری بودند و مدیر کل بودند و معاون بودند فقط، اینها را هم را یک اختیاراً ز آقای دکتر مصدق گرفتم، اختیار قانونی، اینها را با رئیس‌جمهور کردم که ابتدا اینها دشن من شدند و بعد هم میخواستندیک دفعه مرا بکشند. ومن با بازنیش کردن اینها تو استم بودجه شهردا ری را متعادل کنم و بتوانم کارهای عمرانی که میشود انجام داد.

بعد، عرض کردم در اشتاداشت بودجه‌ای بین فکر افتادم که یک مقداری سا از کارهای شهردا ری را میتوانیم به کمک سایر دستگاهها مخصوصاً "دستگاه ارتش" و وزارت راه‌bekتیم. چون من قبلاً رشیس با زرسی نخست وزیری بودم یک شرحی به درخواست آقای دکتر مصدق نوشتم که آقا وضع این شکلی است شما جازه بدھید که ما بتوانیم از این تریلرها و چادرها ساختمانهای وزارت راه استفاده کنیم، روغن و بنزینش را ما بدھیم و فوق العاده هم بگیرند اینها بیانندان بین خیابانها را درست بکنند. مثلًا "همین جنوب را که خاک برویزند و چه بکنند. چون اینجا غلبشان گودالهای بودکه خاکش را برداشتند بودند برای خاطرآجر ارآنچا بردا و نصب بپردازند و در رشمال شهر سبا زند و اینجا گودبود آب و کثافت، و مضاها" به اینکه این سربازها شی که توی سربازها هستند کاری نداشند فعلاً، اینها را هم شما جازه بدھید آن قسمت موئنسی ارتش این سربازها را بیان و رشدوروهای آنجا کاربکنند که بیکاره هم نباشد. بندانه این را نوشتم و آقای دکتر... میدانستم ایشان موافقت خواهد گردید قبل از روی کاغذ نایم اسرا ک نخست وزیری که خودم داشتم نامه‌ای از طرف آقای دکتر مصدق تهییه کرده بودم بعنوان وزارت راه، یکی هم بعنوان اداره مهندسی ارتش و یکی هم به استاد ارشد همین

مطلوب من، این را دادم وایشان امضا کردند. گفته‌آقا این کار را بکنید. گفتم آقا حاضر کن، گفت بله این شد کار حسابی، ایشان امضا کردند و بنده رفتم پهلوی آقا بان و راه افتاد کار روا بین خیابان الحمد لله الان ایجا شده، حتی همان موقع اصراردا شنیده مثلاً "یکی از خیابانها را به اسم بنده بگذارند که من به هیچ وجه قبول نکردم. یک بیفولهای در وسط شهر بود که دیدم آن سنجاق بود که این را زمان رضا شاه خوبیده بودند که بورس بکنند چه بکنند. من دیدم این بیجا همین جورا فتاده و بنا ابتکا رشخ خودم آمدم، چون آقای دکتر مصدق قاسوی وضع کرده بودند که از هر لیتر بنزین یک عباسی بگیرند به شهرها بدهند، رای این فقر را شبهه در گرمه مخانه نگهدا ری کنند، من گفتم اینها که میخواهید ترمخانه بیجا من گذاشت نکنم. گفتم بهتان بول هم میدهم، جا هم بهتان میدهم بشرطی که بیا بیدتوی این با رک کار کنید. چند مهندس ازوza رت کشاورزی قرض کردم و یک مهندس هم دوست داشتم که آنهم هیچ چیز نگرفت، نقشدادیم و درخت هم خوبیدیم از کرج و جاهای دیگر. این با رک شهر را که الان می بینید من درست کردم با این مشخصات که هر هفته یادم هست که خانم رئیس آنجا جلساتی داشت برای شیرخوارشید میگفت آقا هر دفعه من می‌آمیم می بینم عرض شده بـ هفتاد قبیل فرق دارد. با زکارهای خیلی جالبی که من کردم و خیلی خوشالم در آن موقع این دارودسته قما بهای تحریک عبا من مسعودی که البته آن موقع ازعما مل در برابر بود میخواستند برعلیه دولت اقداماتی بکنند، یکروز من خبر شدم که قما بهای کشتا رنگردند چون میخواستند قما بهای گوشت را از بیست و دوری بال کیلوگرمی، که البته حا لایسلامتی کیلوگرمی ۱۲۵ - ۱۲۰ تومان است، بکنند بیست و چهار روپیال، من زیربا رترفت و اینها کشتا رنگردند چون قما بخاندست چهار پنج تن فربود. بقیه از این دکانهای همه شاگردهای آنها بودند که قطابی معمولی را اداره میکردند، پنج تن فربیشتر مالک تیام قما بسی تهران نبودند، آقا میرزا جوا و دکنخدا حسین و کدخدا اسماعیل و این میرمحمد صادقی یک چندسری بودند، همایوشی و ... پنج تن فرازهایا. بنده کاری کردم - یکروز خبر

شدم که اینها خیال دارند فردا کشتا رنگتند. فوری به آقای دکتر مصدق تلفن کردم و گفتم آقا چنین چیزی است و فردا میخواهند اینها کاری بکنند که شهر شلوغ بشودو... گفت خب بنظر شما چکا ریکنتم؟ گفتم الان دستور مددحید به رئیس شیلات که آنچه ما همی صید شده در اختیار من بگذارند و فورا "دادم ما شینهای حمل زیاله و ما شینهای شهر داری را با کیزه کردند و فرستاد بند پهلوی. فرستاد مروا بشان دستور داده بودند عجیب است که آنسا هم شناس من ما هی زیاد صید شده بود. چندین کامیون ما همی آوردیم تهران و بنده مأموریتی گذاشتم در رأس اینها توان ترا میا دین شهرو را هی را داده ای یک تو ما ن فروختیم. ما هی ای که الان داشتای شتمد هفت مدت تو ما ن است مسلمان س- من یادم هست.

اصل" احتیاجی به آنها نداریم . افتادنده‌التماس و آمدن‌منزل من قرآن قسم خوردن‌دکه‌تا توشهردا رهستی مادیگرا زاین کارها نمی‌کنیم و نگردند . این کار هاشی بودکه‌خب‌بنده خیلی از کارخودم را فی بودم .

س- آقای امینی راجع به علی شکست‌نهضت ملى ایران دربیست و هشت مرداد مصحبت‌هاى بسیاری شده‌است و من می‌خواهم از شما خواهش بکنم که به‌اختصار در روابط علمی که بنظرشما منجر به سقوط حکومت دکتر مصدق شد محبته بفرما نیم .

ج- خیال می‌کنم من آنروز در جلسه قبل هم به شما عرض کردم که "مولانا" صرف‌نظرزا زمام تحریک‌کاتی که در درجه‌اول، انگلستان و شاهزاده‌ای مربیکا و هندرسون و هم‌ها یعنی میکردندوا شرف و دیگران ، خب و فوج اقتضا دی مملکت هم بدشده بوده‌ای اینکه ما نفت مان مادر نمی‌شد البته بهترین دوران اقتصاد مملکت دوران آقای دکتر مصدق بوده‌اما در این روزات- غلبه‌داشت و این حرف راحتی ارسنجانی وقتی سفیر ایران در روم بود ضمن مقاالتی که در روزنامه‌ای ایران می‌نوشت این مطلب را عنوان کرد که منصور برباده بوده‌شان شاهد! ده بود که این دلیل محاکومیت شما است یعنی فقط این دوره دوره‌دریختانی مملکت بوده‌است که آنرا برگزینیم . زکار . معهذا خب با اینکه آقای دکتر مصدق محظوظ است عرض کردم آنروزیک مقداری اسکناس چاپ می‌کرد تحریک کرده بودند که مکی بشود عضو اندوخته‌اسکناس و بسیار اعلام کنند و بعد تورم ایجاد شود و سرمه‌دانش بشود . وبعد این بودکه آقای دکتر مصدق رفاقت نمود را پیش‌کشیدند که کار طلا هرا " درستی نبود و بعد این شاه فرمان داد و آقای دکتر مصدق هم . بعد این من بیکروزی بینجا در همین دوران بعد از سقوط آقای بازیگران بهیکی از این آقایان بقول خودشان دولت من آنوقت گفتم که کی مملکت را اداه می‌کنند که هر روزی به بیان نهای مودم را می‌آورند و حضرت . آشموقع خب ما این کار را نمی‌کردیم بلند بودیم با یاددا عان کرد . الان خوبست مردم را مشغول میدارند ، آشموقع مردم را مشغول نمی‌داشته‌ند ، خب مردم هم بیکارکه ما نشسته‌ایم و احتمال می‌شوند دلشان می‌خواهد یک چیزی باشد و این بودکه نهضت شکست خورد و خب البته آن دست‌ها هم یک مدحتی نظا می‌هاشی را که آقای دکتر مصدق را رتش پا کسا زی

کرده بود، بیرون کرده بودا بینها جلساتی داشتند. بردن افشار طوس وکشتن او، رئیس شهریانی اینها همه شوخی نبود آن کارها شی که دیگرند. بعد قضیه بختیاری آن عبدالقاسم خان بختیار را تجا رفت قیام کرد که بعد متأسفانه آقا تیمور بختیاراً مؤور شد برود بیرای دستگیری او.

س - آن داستانش چی بود آقا امینی؟ آیین را لطف کنید بیرای ما بگویید.

ج - ابوالقاسم بختیار رخ بیک آدمی بود که بولکی و آدم تریا کی و فلان رفته بود

آنجا شلوغ کرده بود و بعد آقا سرتیپ ریا حی هم چون خودشان ...

س - کجا بود؟

ج - در چهار محال بختیاری بود. آقا سرتیپ ریا حی هم چون خودش "ا-هـل بختیاری بود و با تیمور هم رفیق بود مردم بسیار شریفی بود ولی بدرستادا وشن نمیخورد تحقیل کرده و پالی تکنیسین بود چون مادر ایران، چون شن نفر فقط پلی تکنیسین داریم ایشان نمی شناست اداره کنند و چیز کند مثل یک سرباز و یک فراز بھا مظلح. چون گاهی وقتها قزا لازم است، زیاد علم بدردشی خورد. ایشان هم تیمور بختیار را که حتی من یکروز بهش اعتراض کردم که آقا شما آخه این تیمور را گفت بلده ایشان فرشته است. گفتم آقا اگر فرشته است که نمی رو دعمویش را بگیرد و بکشد. آخه عمویش هرچه بآشد، ارادت خانوا دگی. اگر این رفت و با وساخ است که با زشما مگر آدم دیگری نداشتید. و رفته و بعد از لآخره آن قضیه بختیاری ری تما مشد. ولی خب از جا های مختلف، همه تحریکات شا ببود، برا دران شا ببود و مادرشان و اشرفه و آن میرا شرافی و دیگران همه اینها بودند.

س - آقا امینی من میخواستم همچنین دلیل عدم موققیت جبهه ملی دوم را ازشما بپرسم بهاین دلیل که در سال ۱۳۴۹ یعنی هفت سال بعد از زکودتا که جبهه ملی تشکیل شد خیلی من تا آنجائی که بآدم هست مورداست قبل قرار گرفت.

ج - بله درست است.

س - از طرف تمام مردم ایران و واقعاً یک قدرت و تیروی عظیمی را در اختیار گرفت

من دلیل عمد موقیتیش را از شماستو ا میکنم برای اینکه شما عضو شورای مرکزی اش بودید و میخواهم که این را فقط از نظر داخل و ساخت خود جبهه ملی برای ما بفرمایید، من میدانم که جبهه ملی تحت فشار بوده است از نظر رئیسم و اینها. میخواهیم بدانم چه عواطفی از داخل باعث این عدم موقیت شد.

ج - از داخل یک مقداری همین ، خیلی سری عرض کنم، همین دارودسته‌قیای بازگان که خیلی متعدد بودند و خیلی خرافی بودند و مخصوصاً " توبیشا اشخاصی بودند که خیلی کوچک فکر بودند مثل خدا بیان موزدم رحیم عطائی و آقای عباس شیبا نی که اینها همین جورنا خود آگاه برعلیه، همان موقع که ما کنگره‌داشتم در جبهه ملی بجای اینکه اتفاق نظر بآشد عباش شیبا نی توی زیرزمین داردیک چیزی تایب میکند فحش برعلیه آقا یان برعلیه دکتر سنجابی ، کاظمی ، صدقی . کدام به بازگان گفتم آقا یان دیگه که تفسربالا است . بقول ملک الشعرا بیهار میگوید که :

شادی دشمن و آزار دل دوست مخواه
زانکه چون گریه کنند دوست بخندند شمن
اینها کاری میکردند، دشمن شادی میکردند. چون همان موقع ما میدانستیم که بشدت آن دیوارهای منزل قاسمه دستگاه قوى سازمان امنیت، دستگاه غبط صوت قسوی ضبط میکند مطالب را و آقا یان درست نیست. و همین حرکات و این جا طلبی ها باعث متأسفانه . و بعدهم فش رو شدید دستگاه . چون اگر خاطرنا نباشد با زانی لازم است گفته بشود که وقتی که جبهه ملی خیلی خوب کار میکرد و حتی صحبت بود که قدرت را در دست بگیرد قرار بود که یک میتینگ در جلالیه برگزرا بشود و آن میتینگ یکی از بهترین و بعد با یدگفت یکی از بدترین ، هم بهترین و هم بدترین بود . زیرا شب درشورای جبهه ملی برای برنا مه میتینگ جلسه‌ای تشکیل شده چه چیزهایی گفته بشود و چه اشخاصی صحبت بکنند . ترا و شد اشخاصی که صحبت میکنند اول آقا کاظمی با شد بعد دکتر صدیقی با شدو بعد آقا شاپور بختیارا زطرف هیئت اجرایی بیا یدو و بعدهم آن قیاعنا مه بوسیله آقا فروخوانده شود . آقا یان هر کدام مطالبی که داشتند وردند خواستند . شاپور بختیار رگفت که من معمولم نیست چیز بتنویسم و بیا ورم بخوانم اگر هم بتنویسم

وقتی خواستم بخوانم از دستم در میروود، بنا برای من نمی‌نویسم . آنچه صحبت بود که حا لافعلا" راجع به دوم موضوع ما صحبت نکنیم. یکی راجع به ستونویکی راجع به کنسرسیوم . این دو تا مسکوت بماند که اگر دولتی آمدرسکار و بعداً قدام بکند الان مقتضی نیست که خودمان را به طرفان معرفی نکنیم.

س- این تصمیم مستقلان" از طرف شورای مرکزی جبهه ملی گرفته شدیا اینکه بمناسبت با مطلاع توا فقهایی که با امینی یا با اشخاص دیگری ...

ج- نخیر، نخیر. این چیز بود و آنها خوشحال شدند. امینی خوشحال شد. خوشحال شد که این قطعنامه‌ها بین شکل نوشته شدند. یعنی قطعنامه‌نوشته شد ولی مطابقی که با یدگفته بشود. وقتیکه آقای کاظمی صحبت کرد و بعد هم مدیقی صحبت کرد، آقای شاپور بختیار که آدم مصمیت کرد و سطح صحبت پذیرفته گفت ما با بدائل که بکنیم قرار داد کنسرسیوم را پاره کنیم . و همه‌چیزی ها که در میدان بودند دست زدن و بعده هم از بینان سنتوخارج بشویم. میتینگ تمام شد و ما آدمیم دیدیم که ریختند و جلوی چیزرا دیگرستند ، جبهه ملی را پلیس تصوف کرد. هرچه هم من رفتم اقدام قضا شی کردم و دادرسرا و فلان هیچ کجا حرف مرا نشنیدند. مرحوم دکتر معظمی میگفت که در نیویورک بودم از هتلم آدم پائین دیدم توی نیویورک تا یمزنوشه شکاف در جبهه ملی و انحلال جبهه ملی . و همین کارها باعث شد متأسفانه ... علم سیاست غیراعلام احساس است . یکوقتی ناگزیرا زنگرسیاسی آدم با یدبا روی احساس هم بگزارد.

س- چون این مسئله را دیگران هم نوان کردند که آن سخنرانی آقای شاپور بختیار در میدان جلالیه باعث ترساندن آمریکا شدند .

ج- بله درست است ، جبهه را بهم میزند

س- و باعث شد که جلوی جبهه ملی را بگیرند.

ج- بله درست است .

س- آقای امینی شما با هیچ یک ازنخست وزیران سابق ایران آشناشی نزدیک داشتید؟
ج- من با مرحوم صدرالاشیراف بلده آشناشی داشتم ، نزدیک بودم . دیگر با آقای بیان ما همشهری بودیم ، مدت کمی نخست وزیر بود - آشناشی داشتم . دیگریا دم نمی‌آید

آنها دیگر را . نخست وزیر بعدی را شریف اما می بود چون شوهر خواه دکتر معظومی بود، بعدم با آقا مهندس مصدق مربوط می شناخت .

س - میتوانم ارشما تقاضا کنم که خاطرات خودتان را یا اطلاعاتی را که شما نسبت به این اشخاص دارید، راجع به افکارشان ، طرز حکومتشان برای ما شرح بفرمایید .

ج - متوجه شده طرز حکومت همه آینه ای که من می شناختم تابع زمان بود و شریف اما می که یک نوکر طقد بگوشی بود و متوجه آدم کشی هم بود، آدم نا درستی بود. مشاغل مختلفی را پنهان داشت از قبیل بنیاد پهلوی و چیزهای دیگر . بازیگر بود. معدتر می خواهم من با زیکی از آنها شی که من توانم دعا " با هاش بینا سنتی برخوردار کردم رزم آرا بود که یک قانون وضع شده بود به اسم قانون تصفیه کارمندان دولت، بندج و بندالله . من رئیس دفتر آنجا بودم و این داستان طولانی است ..

س - رئیس دفتر کجا ؟

ج - رئیس دفتر آن هیئت تصفیه بندها . بندج به اصلاح ...

س - این هیئت مال کدام وزارت خانه بود؟

ج - مال تمام ، مال مملکت . قانون مخصوصی وضع شد که معروف است به قانون بندج . بعد بدهیین مناسبت ما برخوردم به رزم آرا . خیلی مرددی و خیلی خیلی اندیشه بتمام معنا و اختیارش هم، منها حالتاً یعنی خارج از بند نمیداشم، دست خودش بود. غیر از این بود که مثل آنها دیگر هر چیز را از شاه جازه بگیرد . مثل هژیریا مثل ...

با زان خست وزیرها شی که قطعاً درست بود ولی خیلی بی عرضه بود حکیم الملک بود، که بدون تردید هیچ گونه لکه مالی یا چیز دیگری به او چسبیده نمی شد ولی خیلی ضعیف بود. خیلی خیلی ضعیف بود ولی وزراء خوبی از قبیل نجم الملک، سوری و اینها داشت که الان سوری در همینجا است ، وهم در آمریکا است . نجم الملک که یکی از لایق ترین و شایسته ترین افراد مملک بود در کاروزارت داراشی ، در کارهای مختلفی ناشته است . بله اینها شی که من دیدم این بود .

س - راجع به رابطه آقا مهندس شریف اما می با روحا نیون چه اطلاعی دارد آقا امینی ؟

ج - رابطه شریف‌اما می، پدر شریف‌اما می جزو عمله اکره مرحوم‌اما م جمعه‌تهران بود. پدر بزرگ دکتر حسن‌اما می، به‌این مناسبت‌اما می، شریف‌اما می و نظم‌اما می که اینها عموزاده بودند، ارتباط‌این... فقط که باش آخوند بوده والا ارتباط خودش هم لان میزد. مثلًا "خدمت‌آقا". انساری میرفت، کا غذ آقا خوانساری بهش مینوشنداد بی‌میکرد. با زیگربود. و خب دکتر معظمنی هم بهش علاقمند بود چون دکتر معظمنی برادر زنش هم بودا وهم باعث میشد رابط میشد. من یادم هست که بعداً زیست و هشت مردا در یک محلی که تما دفا "ما شب بودیم منزل آقا خوانساری عبا سعلی خان صالح، شریف‌اما می آدمون بیش دست نداد. گفتم نخست وزیری که بعداً زکودت‌اما می‌یدمن بهش معتقد‌نمی‌شم. بعد به دکتر معظمنی گفته بود. دکتر معظمنی تلفن کرد کلک‌کردا زن و گفت حالا اگرا بشان به لایحه کنسرسیوم... مذکورت میخواهم آنوقت سنا تور بود گفتند بیا یه‌ستا تور بشود. گفت اگر به دولت زا هدی رأی اعتناده‌ند تو بیش اعتقاد پیدا می‌کنی؟ گفتم خب این را بهش می‌گویند برای اینکه معلوم بشود یک‌دانه هم رأی مخالف بوده. چون هم به دولت زا هدی رأی نداد هم بدکنسرسیوم رأی نداد. ازاين کارها کرد.

س - شریف‌اما می به کنسرسیوم رأی نداد؟

ج - نخیره‌ای نداد. نخیره‌ای نه دوتاره‌ای نداد. اینها که من میدانستم ازا و منتهی بعد خوب خیلی با دستگاه، رئیس‌بنتیا بیود، رئیس‌هیئت مدیره باش توسعه و صنایع بود. از هفت هشت ده‌جا حق‌سوق و الان هم دونیوپورک است وزندگیش هم خیلی خوب است.

س - با آیت‌الله خوانساری شما آشنا شی داشتید آقا امینی؟

ج - خیلی خیلی زیاد بله. الان هستند بشان والحمد لله در قید حیات هستند. والان موجه‌ترین مرد روحانی تونی ایران هستند. در سفری که من به مشهد مشرف بیودم در چندین سال قبل، خیال می‌کنم همان در زمان مرحوم آقا دکتر مصدق بود که من به مشهد مشرف بودم به اتفاق آقا مهدی حائری، رفته بودیم آقا خوانساری آنجا

تشریف داشتند. آقای حائری خواستند بروند به زیارت شان و مرا هم برداشتند. وقتی بنده را معرفی کرد گفتند بله من با پدر بزرگ ایشان در اراک که بودم ، در سلطان - آباد ، چون اراک اول اسمش سلطان آبا دیوبود ، آنجا با ایشان مربوط بودم. من اغلب با زمیروم بشت سرا بیشان نماز میخواستم . خیلی مردم مجهی هستند و خیلی مردم تدبین و فاصل بتمام معنا .

س - شایع بود که ایشان خیلی مورد علاقه محمد رضا شاه هم بوده .

ج - محمد رضا شاه خیلی به آقای خوانساری احترام میگذاشت .

س - ولی مثل اینکه آقای آیت الله خوانساری آنچنان به مطلب سیاسی و ...

ج - نه اولاد " کنا رهست هیچ وقت نداد . هیچ وقت نداشت .

خالقی در کاری بکنند ، فلان بکنند هیچ وقت . ولی خوب من خودم رفتم با آقای حائری پهلوی بیشان که کاغذی بنویسم برای آقای طالقانی و آقای باز رگان . ایشان تو شتند منتهی به شریف امام می نوشتم که اقدام کنند .

س - شما من مطمئن هستم که با آیت الله شریعتمداری هم روابط نزدیکی داشتید . ممکن است که یک مقدار اطلاعاتی را که شما راجع به ایشان دارید و شناختی را که نسبت به ایشان دارید برای ما شرح بدید .

ج - بنده با آقای شریعتمداری از سالها قبل خوب مربوط بودم . حتی در سال ۱۳۴۵ که من به مکه مشرف شدم ، همان سالی که آقای دکتر مصدق فوت کردند فردای آن روز چهاردهم اسفند بیشان فوت کرده بودند پا نزد هم اتفاق رفتند به مکه ایشان باقا فله شریعت اسلامی آمدند . من با اتفاق آقای صدوقی که رفتی مجلسی داشتند که میخواستند (؟) نمازخوانندیه مجرد اینکه از دورما را دیدند صد اکرند پهلوی خودشان نشانند و بیک دفعه هم که آقای طالقانی از تبعید وزندان برگشته بودند و منزل من بودند با اتفاق وقتیم قم . وقتیم قم و این شهر خواهی بعنی داد ما آقای آقا شیخ عبدالحسین یزدی آقای داماد همین که الان پوشان رئیس بازرسی کل کشور است محمد میرزا ماد فوت کرده بود ، آن پدر فوت کرده بود

ما با تفاق آقای طالقانی که رفته بعده فتیم منزل آقای شریعتمند ری ایشان خیلی خوشحال شدند و اینها را نگهداشتند و بعد ماما شب رفته بعده خدمت آقای آقا مرتضی حائری. آخرين با ری که بنده ایشان را دیدم وقتی بودکه از فارس آمد از پهلوی آقای خمینی که بپرون آمد آقای پستنده قبل ازا بینکه بروم منزل آقای آقا مرتضی حائری رفتم سری به منزل آقای شریعتمند ری و آنوقت خب ایشان دور شان جمع بودند. خیلی موجه بودا نظر تبریزی ها ولی خب مناسفانه الان دیگران وجهه را ایشان نداشتند. مطلقا.

س- آقای شریعتمند ری چطور شدکه وجهه را ایشان مرمد از دست داد. بخارا یعنی اعتراضی که امتدادا ز ایشان گذاشتند بسته تلویزیون؟ این موضوع حقیقت دارد؟ که ایشان خودشان شخصا "آمدن بسته تلویزیون و اعتراض کردند مثل بقیه آدمها که الان می‌باشد.

ج- خب اینها را مردم که دیدند بعد هم آن ناماکی که خودشان بخط خودشان نوشته بودند خط خودشان بود چاپ شده بود بخارا طردا ما داشان عباسی. بله اینها را دیدند.

س- اختلاف آیت الله پستنده با آقای خمینی سوجه مسئله‌ای است آقای امینی؟

ج- الان اختلاف مطلقا نیست، الان دیگر هیچ نیست.

س- ولی سایقا "بوده؟

ج- یک مدت کمی بود. بله مدت کمی بود خب ایشان حرفها شی می‌زدند، بعضی همانا اخلاق میکردن دختی یک با درشما ز جمعه‌ای، خب راجع به خود من وقتی گفتند بودند که ایشان منزل آقای پستنده هم زیادا مدوش میکنند. بعد اتفاقا "وقتی که ما در من فوت کردند آقای پستنده تقریبا "سماه پیش به منزل من آمدند به اتفاق عروشان و دخترشان و اینها و پسرشان، داماد ته فوت کرد مهندس کشاورز. گفت بله مگر شنیدید که منزل شما هم جزوجاها نیست که میگویند که چرا اشخاص میروند. گفت بله مگر شنیدید که در شما ز جمعه هم آقای رفستجانی گفتند که ما ردیا مخالفین را در منزل برادران مسامی بینیم. بله ایشان این حرف را زدند.

س- بله من دقیقا "بهمین علت بود که سئوال کرده بودم ببینم که چه

ج- ولی سروروز بعد مادیدم در روز شنا معنوان کردند که از طرف دفتر امام ک

آقای آیت‌الله پسندیده نماینده‌تا ملاحتیار ایشان برای تصدی حوزه علمیه به قدر رفتند. بعد من اتفاقاً کاری داشتم به برسانان تلفن کردم گفت بله میخواستند با توجه صحبت کنندگه هرجی تلفن کردند تو بودی . اتفاقاً من روز بین‌جنبش‌های که دو شنبه‌اش حرکت کردم رفتم قم خدمت ایشان رسیدم و بودم خدمت ایشان و دیده‌شان .

س - شما با آقای دکتر مطهری هم آشنا شی داشتید؟

ج - خیلی کم . در مجالسی ایشان را، آنوقتی که من خیلی با بازیگران آشنا بودم و دکتر خیر، آقای مطهری ... عنوان دکتری من شنیده بودم برای ایشان . س - بله ولی خب حالا میگویند، خطاب میکنند دکتر مطهری . من یک موضوع دیگری که میخواستم از حضورتان سوال بکنم مربوط به جریان سفرات ایران در واشنگتن بود و مأموریت آقای مهدی حائری پزدی که سفرات را به عهده بگیرد. شما اطلاع داشتید از برخورداری ایشان با افراطی که سفرات را اشغال کرده بودند و آیا ایشان مأموریتی از طرف آقای خمینی داشتند که این کار را بکنندیا نه؟

ج - بندۀ وقتی در فارس بودم آقای دکتر ست‌جا بی که وزیر خارجه بودند و سیله‌ای تلفن کردند زمان پرسیدند که آقا توکه مدت‌های در آمریکا بودی من الان با این وضعی که پیش‌آمده چه بکنم، چون شما میدانید آن موقع یک‌دهه‌ای از عوا ملی بودند که دخالت‌هاشی میکردند مثل آقای شهریار روحانی ، آقای نا هیدیان یا آقای ...

س - سجادی

ج - سجادی که کوچکتر بود . سجادی خب شوهر خواهرنا هیدیان بود ...

س - علی آکا ه

ج - و علی آکا ه بله اینها بودند . آقای دکتر ضرابی بود که ظاهرا " از تکزاں آمده بود . به ایشان گفتمن بهترین فردی که الان میتوانند آنجا در مقابله اینها پیزی کنند آقای حائری است که هم مورد علاقه آقای خمینی است وهم تحصیل کرده است لایل میشود در شاورد . آقای سنجابی تلگرافی کردند بآقای حائری . آقای حائری میگویند من با این طرز قبول نمیکنم مگر اینکه آقای خمینی امر کنند . آقای دکتر گفتند به من واشخا من

دیگری که اطراف ایشان بودندکه ایشان به قم تلفن میکنندوقتی آقای خمینی در قم بودند به آقا احمدکه حضور آقا عرض کنیدکه من چنین تصمیمی دارم . آیا ایشان موافقست میفرما یندکه آقای حائری آنجا را ادا رکند ؟ آقا احمدجو ب میدهدکه عجب این فکر شیطانی را کی به شما یا داده ، خیلی فکر خوبی است در مقابل این دارد وسته که آنجا را ادا ره میکنند . بعدی عرض ایشان میرسانند . آقای خمینی تلگرا می بسے وزارت خارجه میکنندکه این تلگرا م را من درا بران توی میزم بودو داشتم ، کهوزارت امور خارجہ در مورد تقاضای مأموریت حضرت آقای مهدی حائری که شما نظردیدید ایشان اموروا شنگتن را ادا ره کنندمن تصمیم داشتم زایشان و معلومات بسیار زیبا داشت برای حوزه علمیه قم استفاده بشود . اکنون که شما تصویر میکنید حضور ایشان برای آنجا لازم است توفیق ایشان را از خدا وندی تعالی مسئلت مینماید . این را تلکس کردندیه ..

با تلگرا مکردنده وزارت خارجہ و وزارت خارجه عینتا " همینطوریه آقای حائری " و - آقای حائری رفتند ولی متأسف نه همان ایادی که اینجا بودند و خب اتو میبل لیموزین شان را سوار بیشدند ، آقای حائری که اهل این حرفه ها نبود شروع کردند اخلاقی کردن و حتی آقای دکتر سنجابی گفتندیه من که من اتاق بازگرگان بودم دیدم از آمریکا تلفن شد خانمی که حالا میگویند خانم دفتر آقای دکتوریزدی بوده است ، تلفن کرده بودکه آقا ایشان یعنی آقای حائری نهایت زیستی خواندو مشروب میخورند . در مورتیکه آقای حائری در مجلسی که مشروب باشدحتی مال آمریکا ثبیها هم شرکت نمیکنند . اگر دعوتشان میکردنند میگفتند من به این شرط شرکت میکنم که سرمیزمشروب نباشد و ایشان هم مردم مقسی ، من یقین دارم در تمام عمر ایشان نهایت زور و زده شان ، شاید روزه را مثلًا " دوازشکا لست " کا هی وقتها پون سردد خیلی شدیدی داشتند نهی توانستند و شرعا " نهی با یستی بگیرند ولی نهایت شان مسلم است . که نهایت شمی خوانند و مشروب میخورند برای اینکه ایشان را خراب بکنند . بعدهم خب ایشان دیدند که فایده ندا ردو ول کردند .

س - بله من این حرفهای شمارا کاملا" قبول دارم برای اینکه خودم هم ایشان را - می شناختم و آشنا شی نزدیکی با ایشان داشتم .

ج - بله . حتی ایشان را بینده ، با لاتربه‌شما بگوییم که من یکوقتی این صحبت بود که ایشان متأهل نبودندزشی بگیریم برا ایشان . خانمی بودکه با ما ارتباط داشت و این خیلی شروت داشت و دوچه‌صفیرداشت . این را من دعوت کردم منزلم ، مادرم و خانم دعوت کردند و اورا با آقای حائری آشنا کردیم . خبا وهم خیلی خوتحال شدکه عروس مرحوم شیخ عبدالکریم یزدی بشود . بعدی گروزی ما با آقای حائری یک شبی رفتیم منزل این خانم . بعد وقتی رفتیم آقای حائری بمن گفت خب ووضع چیست ؟ گفتم که بلده ایشان دوچه‌صفیردا ردولی شوهرشان وصیت کرد ، این خانم و زندگی همه مال این خانم است ولی وصیت کرده که تا موقعی که این بجهه‌ها به سن کبریم - رستند این خانم درا بین خانه‌سکونت کنند . ایشان گفتند پس من این ازدواج را نخواهیم کرد چون من نمی‌خواهیم که زندگی من با زندگی صنیر مخلوط بشود . هرچه هم احتیاط بکنم ممکن است یکوقتی خدای ناکرده رعایت غبیطه نشود و آن آیه و لاتق - ربی - و امال الیتیم الابالیتی هی احسن رعایت نشود و بینکار را نکردم . و با زمان خبردا رم که یعنی خبردا رم که منزل من بودند آقای حائری ، حالا ایشان را این دستگاه مهم کردند که نا مدهه شاه نوشته است و بیا شاه چیزدا شته است . یکی از جیزه‌های که به ایشان می‌گویند ، ایشان منزل من بودند بعداً زیست و هشت مرداد یکروزی تلفن زنگ زدوگوشی را من برداختم و موقعی بودکه ایشان خانه‌اش را فروخته بودندیا ل خانه بود ولی خب منزل من بیتوت شه میکردا . تلفن کودند آقای حائری آنجا است ؟ گفتم بلده تشریف دادند . من گوشی را دادم و معلوم شد از ... پرسیدند حال شما چطور است ؟ گفت الحمد للله . بعد معلوم شدربا راست . وایشان را از دربار میخواهند که علیحضرت میل داده الان شما را ملاقات کنند . آقای حائری بمن گفتند اگر می داشتم که آنجا است تما رض میکردم و گفت چه بکنم . با لآخره آتشندسا غ ایشان وایشان را ببرند . من گفتم آقا پس من منتظرم ساییتم چه میشود . رفتند و وقتی برگشتند گفتند بلده شا خیلی بمن ادب کرد و خیلی محبت و نشاندیبا لای دست خودش و بعد گفت بلده من کرا را " سپرده بودم شما هر وقتی اینجا می‌آید بدون گرفتن وقت قبلى و حتی اگر جلسه‌ای داشته باشم خبرکنند شما بیا ظید

پهلوی من والان مدتی است نیا مدهاید. گفتم که من گرفتا رتدیری میخواه در داشتگاه هستم و وقتی مدروف کارهای علمی است. گفتند خواه لامن از شما میخواهیم یک مطلبی را و آن اینکه موضوع انتخابات قم برای دولت یک مسئله ای شده. آقا یعنی آقا بروجردی نظریه کسی دارندکه دولت با او موافق نیست یعنی تولیت دولت نظریه کسی داردکه آقا با او موافق نیستند دکتر مدرسی که داد ما دسید محمد مصدق طبی طباشی بود. با من صحبت کردت، من گفتمن بهترین فردی که میتواند جامع هر دو نظریا شد آقا حاشری هستندکه هم مورد علاقه آقا بروجردی هست و هم مورد علاقه من بنا برایین شما تشریف ببرید در قم و خودتان را کا ندید کنید که اینکا رتما م بشود. گفتند من گفتم همان که خدمتنا ن عرق کردم من در دوجا درس دارم یکی داشتندکه معقول و منقول حالا امش شده الهیات و یکی در مدرسه سپهسا لار قدیم که طلبه های خیلی قوی ای آنجا هستند من با یدتمنم شب تا صبح را مطالعه کنم و روز هم زحمت دارم و میروم به اینها درس بدhem . بنا برایین وقتی برای من باقی نمی ماند. گفتند که آقا داشتندکه آقا در دوره قبل شما را کا ندید بزدید کردند همچو مخالفتی نکردید یعنی دوره آقا دکتر مصدق گفت گفتم یک چیزی را من به شما بگوییم خیالتان را راحت کنم. در دوره قبل مسردم یزدبه احترام پدرم مرحوم آقا شیخ عبدالحسین بزدی میخواستند مرا وکیل بزدی بکنند من سکوت کردم. حالا شما میخواهید بینندۀ را به مردم قم تحمیل بفرمایید من قبول نمی کنم . گفت دیگر شا ها ملا همچو حرفي نزد و مونهم باشد . خب این شرافت را ایشان داشتند که اینجور در مقابله باشد بایستد. با زیکد فعد دیگر سپهبد کمال را فرستاده بودند که تو بیا برو بده و شنگتن و در مقابله دسته احمدی و این ناصر، ما پول میدهیم آنچا تشکیلات بده. گفت بجهج قیمت من حاضر نیستم این کار را بکنم.

س- دسته احمدی کدام است؟

ج- یک دسته احمدی هستند که اینجا مسجدی دارند. احمدی ها، قادیانی ها، هندی ها هستند که اینجا مسجد دارند و مسجد احمدی ها، قادیانی ها .

س- البته من یک شایعه ای شنیدم نمیدانم این حقیقت دارد یا نه و بیهوده علت است که

از شما می پرسم . و آن اینست که من شنیدم بعداً جریان ببیست و یک آذر، مربوط به آذربایجان ، آقای آیت‌الله شریعتمداری و همچنین آقای خمینی با شاه ملاقات کردندیانا نهادی نوشته‌بپش تبریک گفتند، شما از این جریان اطلاعی دارید؟
ج - نخیر، نخیر.

س - آقای امینی یک مقدار زیادی محبت هست راجع به نفوذبهاشی ها در رژیم قبلی این موضوع تا چه اندازه حقیقت دارد. من حتی شنیدم که گفته‌اند که شش وزیربهاشی او خود را که بینه‌بودند آیا این موضوع حقیقت دارد؟

ج - نخیر. نفوذ مثلاً به آن شکلی که سیگفتند نفوذ بهای طبیب شخصی شاه بهاشی بود سپهبدیا بادی . خب مال همین ندوخت‌و خالت در کارهای مبکر دو خیلی هم قدرت داشت مخصوصاً "در کارهای ارتش و کارهای به اصطلاح دوا و چیزهایی که ارتش احتیاج داشت حتی دوای عمومی که میخواستند و رئیس این هیئت بود و خیلی هم نفوذ داشت . هرچه هم به شاه میگفتند میگفت که اشده‌هم طبیباشان بیهودی بوده است . این غافر انشان میداد نسبت به بهاشی ها . اما وزیر خوب مثلاً یکی از همان وزراشی که معروف بود بهاشی روحانی بود که من مطلبیش را گفتم . ولی وزیربهاشی که بود تا مدتها در کارهای بود و درستگاه بود . بعد این صنعتی بود که مدتها وزیر دفاع بود . بعد یکوقتی وزیر شد که این خواربار شدی . حالا اسم اداره اش چیز بود که هم مواد غذاشی را تهیه میکردند که او هم ... اما افراد دیگر . مثلاً خود هویدارا . هویدا مسلمان پدرش بهاشی بود عین الملك ولی مادرش بهاشی نبود . خودا و هم تربیت بهاشی نداشت تربیتی که اوداشت در بیرون با مادرش و ... خانواده های که بودند خیال نمی‌کنم تعصی بهاشی ... حالا او هم کشته شد و رفت ولی نخیر .

س - من شنیدم که ایشان از لی بودند .

ج - نه از لی هم نبود . شنیدام در هر حال اینها نخیر چیز نبود . اون چون مادرش مسلمان بود اصلاً نگذاشت بود که اول و دو بشوید باین حرفاها شنیداً شدیگر . نخیر . از لی ها دیگر چیزی اعلاً اینقدر باقی نماند در ایران . این پیروان صحیح ازل .

س - آقای امینی من شما را واقعاً " خسته کردم
ج - استدعا میکنم ، خواهش میکنم .

س - من فقط میخواستم یک سوال دیگرا زشما بکنم و جلسه ما ن را خاتمه بدھیم چون
میدانم واقعاً " شما خسته شدید . و آن اینست که میدانید من با افرا دملی و اینها کم و
بیش معاشرتی دارم و در میان اینها یک سوالی مطرح است مخصوصاً " راجع به شما گرفت
و آمد میکنید و در آن رژیم هم میگردید بین ایران و آمریکا و با خارج از کشور . و مسئله
به این ترتیب برا بیشان مطرح است که آن رژیم در واقع یک رژیم آزادی کشیده بود و این
رژیم هم یک رژیم آزادی کش است . و شما یکی از شخصیت های آزادی خواه ایران بودید
وطبعاً " هم هستید . در زمانی که همه آزادی خواهان ، رهبران آزادی خواه مثل آقای دکتر
آذر مثل دکتر سجا بی و دیگران همیبا فرازی هستند بیان یک عده شان کشته شدندیا زندانی
هستند شما برای حتی میتوانید که مسافت بکنید که ترتیب یک همچین کاری را بدھید ؟
وهم در این رژیم . این چگونه است که شما میتوانید که ترتیب یک همچین کاری را بدھید ؟
ج - بنده خیلی متشرکرم که این سوال را فرمودید و من هیچ با کی ندارم . آدم با پیشه‌لوی
خودش و نفس خودش و خدا خودش شرمنده نباشد و گردن فراز باشد . کراوا " در آن دوره بنده
شنیدم از اشخاص که بنده مأمور ساواک هستم البته در غیاب من . هیچ بنده ، یعنی من
با خودم کددیگرا عتما داداشتم کلا قل خب آن موقع من میرفتم دنبال کار آقا بیان
با کمال صراحت با کمال شجاعت و شما میدانید در اسلام یک عده ای بودند که بهشان میگفتند
ملامتی که یکی از آنها حافظ بود . حاضر بودند هر ملامتی را بکشند ، بشنوند ولی کا رخودشان را
بکنند . بنده هم از آن ملامتی ها بودم که خوش میباشد . بگذار بگویند هرچی میخواهند
بگویند من پیلوی خودم که باید گردن ... حتی موقعی که آقا بیان را گرفته بودند و من را
نگرفته بودند . گفتند آقا دیدی که این فلاں کس را نگرفتند در همان زمان شاکدر ...
بنده در همان موقع زمان شاکه باز همی اولاً من اجازه گرفتم که بخارج بیایم ، نمی -
دادند اجازه . اول به اسام کمالت چشم یک سفری به مکه مشرف شدم و بعد از هم به اسام کمالت
چشم گذشتند ماه گرفتم که نداند و بعد ای بدم بروم اینور و آنور تا گرفتیم . آمدیم . آمدیم من

برای خا طرا بینکه این بجهه ها مخصوصا " محمدپسرا ولم که میل داشتم تحصیلاتش را نیما مکنند . خیلی ذوق به تحصیل داشت و متا سفانه افتاد در کوران سیاستی که من میل نداشتمن صریح عرض میکنم . بعد خوب گفتم بیا یم اینجا سرپرستی اینها را بگنم بقول آقای حق شنا نوشته بود که آقا توبیخود رفتنی آنجا ، مجالس ما را بی سخنگوگذاشتی . اگر تو تمور میکنی که میروی آنجا و نفس تودر آنها کیرا است مگر نخواسته ای داشتا ن سعدی را که گفت که : کسی را فرستا دندیرا ای را هنما شی کردن ملاحده رفت و آموخت که حجت من قوان است و آنها قران را منکر . حالاجت توهمن هرچه باشد اینها آن مطالب تواریخ قبول ندارند . بینده آن موقع مدام بخلاف اینکه آنوقت سیگفتند هر دفعه ای که بینده میرفتم ایران از همان توی فرودگاه اسا ب زحمت بینده را فرا هم میکردند . تا اسم بینده را در لیست میدیدند فوری ما مورسا و اک را خبر میکردند و میریختند و تما اسا ب وا شایه بینده را زیرورو می - کردند که حتی یکروزی به یکیشان گفتم آقان اینقدر احمق نیستم که چیزی بیا ورم که بدردشما بخورد . او شی را که آورد مغزم است ، آنرا شاما کاری نمیتوانند بینند آن مغزم است . نوا را داشتم مثلًا چیزهای خانواده بود بودند که داشتم ، صفحه ای بود که با زنشده بودا صلا" ، یک کا غذسفید بود خیال میکردند حلا این دوا رویش برویزند مطالعی فاش میشود . این یک دفعه اش بود . یک دفعه دیگر که با زدومرتبه اول شنا دادندیه اون - افسون خانمی که پشت دستگاه های چیز بودنگا هکر دورفت و افسری را آورد . افسر شگاه کرد و گفت شدبا با این مال پیش بودول کن برودو بعد مهر زدوماً آمدیم بیرون . وقتی خواستیم اسا ب را بسیریم دیدیم که همان خانمی که افسر پلیس بود دیگر آقا بی خشید گذرنا مه شما یک تشا به است . به این که نخیر تشا به نیست خود بینده هستیم . با زما را بر دندتی اطاق دیگر و معلق کردند . حتی گرم بود گفتم آقا یک لیوان آب به ما بد عیید ، آخدا گربک کسی را هم که بخواهند بکشند یک لیوان آب میدهند بیش . که ندا دند آخرس گفتم که بقول حافظ :

و مدان تشدلیب را آبی شمیده دکس
نوبیا ولی شنا سان رفتشند زا بین ولایت
گذرنا مه سرا گرفتند . دوربین ها که بود بردند و بدها بین نشانی که یکسال و دوماً و ده روز

گذرنا مه بنده را توقيف کردند که آن چیز بینده از بین بروود . که با زیبختی بنده گرفتم و آمدم . و بعد دیگه موقع انقلاب بنده رفتم ایران . حتی در آن موقع هم که بسیدم بکروزی یاد هست که رفت بودم بروم مساجداً بین آقای ناهیدیان با تفاوت اولمیرفتیم من مخصوصاً "جون شنیده بودم که چند نفر از این آقا یا ان رفقای او گفتند که بنده مأمور سوار و اک هست . آهان تلفن کردم به منزل آنها گفتند که فلان آقا میخواهد بینه ماً مسورة و اک هست اون منزل من هست . گفت شما از کجا فهمیدید؟ گفت من میدانم . خیلی نا راحت شدگریه کرد . تلفن کردیه آن آقای سوری که آقا توجنین چیزی گفتی؟ آقا چرا میگوشی گفت نکفتم . گفت به خود من گفتی . بعد اتفاقاً "ما سفری با تفاوت همین ناهیدیان مکه مشوف شدیم از این جا . آنجاتوی راه با زدران شبهائی که با هم حالی داشتیم هی میگفت آقا مرا ببخش ما میخواستیم تورا برای فلان مسجد دعوت کنیم فلان اینجور گفت بودند . گفت با شدم هم نیست . حالا هم در همین جریان هم بنده همین ایرادها همین مطالب را شنیده ام . در مرور تیکه خوب من خودم میدانم در تهران چه وضعی دارم . حتی در چه مظانی هستم . واين سفرهم هیچ امیدی نداشم که بگذارند من بیایم . مادرم فوت کرده بود . من اصلاً رفتم ایران که بر تنگردم خیال ۲۰ مدن نداشت . گفت این خانه را ... منتهی رفتم و کالت بدhem برای فروش این خانه که این را با قرض و قوله گرفته بودیم برای بجههایمان . آن وکالت را یکماهه دادم دفتر حفاظت منافع آمریکا در ایران مال سوئیس . بعد اتفاقاً "ما درم که فوت کرده را سفندمن دیدم که شب عید را نمیتوانم توری آن خانه تنها بمانم . گفت با اینکه گذشته بود رفتیم اقدام کردیم و وزارت خارجه هم اجازه داد . وقتی من آمدم اینجا دیدم . گوش و کنار . هی گوش ای آقا شما بحمد الله خوب میروید ، میایید . واين ملت قرباً ن تاک آدیسی سرش بالی دار شروع ، خدا ببا مرزدم رحوم دکتر فاطمی را : ما یک خرد را هدور رفتیم ، که آقا دکتر مصدق فرمودند که من در تمام دوران خدمت این مردم خلاف مروتی ازا وندیدم . ولی الان هم بشینید به يك عده از این بد میگويند بله آقا این ما مورفلان بود آما این کار را کرد .

س- بله من خودم این را با رها شنیدم که دکتر فاطمی نوکرا نگلیسها بود.

ج- در هر حال بندۀ هم هیچ با کی ازا بین حرفا ندارم . من پهلوی خداي خودم شب و شف شب که میگذارم سرم را توی رختخواب بايد راحت باش والحمد لله آسایش و آرا مش و سکینه دارم . هر چه میخواهند بگویند بگویند.

س- خیلی متشرکرم آقای امینی که مخدوما " بهاین سؤال من جواب دادید . برای اینکه من بطمثی هستم با این شایعاتی که الان هست این سؤال در آینده هم مطرح خواهد شد .

ج- بله . بندۀ مثلًا" الان با این دستگاه من پکار میتوانستم بکنم . من یک آدمی بودم مثلًا" روحانی بودم ، من یک آدمی بودم که با آقای خمینی مربوط بودم ، یقین داشتم هر کاری اگر میخواستم ایشان مثلًا" مخایقه نمیکردند اما رفتم آنجا و یکم از بیشتر شما ندم و ول کردم . نگ قول اتومبیل رولز رویس ، عرض کنم در شی راز استاندار دوتا اتومبیل عجیب داشت . یکی رولز رویس و یکی بنز شمشکه بندۀ سوار نشدم . چون اعتنا به این عناوین و مقام ... گفت :

بردل مردم نشین کین کشور بی مدعا ساخت بپر نعمت و گنجینه اش بپرگوه را سست
س- خیلی متشرک هستم از لطفت ان و با شما خدا حافظی میکنم .

ج- خدا حافظ .

روايت‌کننده : آقا نصرت‌الله اميني

تاریخ : سوم ژوئن ۱۹۸۳

محل : شهرآناندل - ویرجینيا

مصاحبه‌کننده : فیاء‌الله مدققى

نوارشماره : ۸

س - معاحبه‌با آقا نصرت‌الله اميني در شهرآناندل - ویرجینيا . روز سیزده خرداد ۱۳۶۲ برا بربا سوم ژوئن ۱۹۸۳ ، معاحبه‌کننده‌ضياء مدققى .

آقا اميني اين قسمت اول صحبت‌هاي امسروزما مربوط ميشود به کا بینه دكتر مصدق چگونگي انتخاب وزراء شان . اگرا مکان دا رد لطف بفرما شيد و براي ما توضيح بدھيد که دكتر مصدق وزراء کا بینه اش را چه جوري انتخاب ميکردو براي انتخاب وزراء چه نوع خاصي را در افرا ندر مدنظرداشت ؟

ح - ايشان عموملا " براي انتخاب وزراء ازا شخاصي که بهشان اعتماد داشت و اطمینان ميخواست که يك صورتی بدھند ، ازا شخاصي مختلف البتة . بعدا بین صورتها را با هم تطبیق ميکردو سبک سنجين ميکردو دقت کا مل ميکردو برا زهم مشورت ميکرد . مثلاً اکر بنظرش میا مذکوسی صورتی ، اسمی را برداشت با زبا دیگري هم صحبت ميکرد آقا اين آدم چه طورا است ؟ اگر خودش می شناخت قبلًا " که خب ، اگر تمی شناخت بيشتر دقت ميکرد و روی آن دقتش که کرده بودا انتخاب ميکرد . طرف مشورت‌نش بيشتر آقا مرحوم دكتر شا يگان بود . با اوخيلی مشورت ميکرد . تازماً نی دكترمظمي بود که بعدا " يكقدري نسبت به اي شان بعدا زا ينكه اي شان زا عدي را از مجلس با ما شين رياست مجلس خارج کرده بود يكقدري اي شان ازا ودل نگران شدند ، نراحت بودند که تا آخرهم موبتسا " می - گفتند . با اينکه دكتر معظمي هيج دلتگي ازا اين مطلب نشان نداد ولی آقا دكتر مصدق ازا بین لحظ که حالا بعدا " ممکن است عرضي کنم .

کرا را " از من می پرسیدیرای اشخاصی . یا دم هست که در آن موقع در مرور دوزیر دادگستری از من پرسیدند که چه شخصی بین نظرت می‌اید . من مرحوم نقوی را مثلًا " بیشنها دکردم چون به او واقعا " معتقد بودم بسیار مردحسابی و شریفی بود . یا با زیاد دم هست که ایشان قاروئی وضع کرده بودیرای دادگاه عالی انتظار می ارتش خودشان مرحوم عرفان را در نظر گرفته بودند بعنوان ریاست ، محمود عرفان و قرا ربود که چند نفر از ما هم درا بین دادگاه عالی انتظار می باشند . من به ایشان عرض کردم که این نظامی های تصرفی دارند و آن اینکه عرفان را کوچکتر از خودشان میدانند . یا مثلًا " سرتیپ یا سپهبدی حاضر نیست که زیر دست آقای عرفان باشد . گفتند کی بین نظرت ؟ با زنقوی را گفتم . گفت چون سنا تورا است ، عنوانی دارد ، مقامی دارد ، معافون وزارت دادگستری بوده ، و نیش شعبه دیوان کشور بوده . گفتند بسیار رخوب پس الان بروید و با ایشان صحبت کنید . من رفتم صحبت کردم و نقسوی گفتند . من وجودم درستا بیشتر برد می خورد و بد در دولت خواهد خورد . ازا بینکار هم خوش نمی‌اید . من برگشتم به ایشان عرض کردم . دکتر سجادی را بینکار کردم . گفت با لاخره دکتر سجادی از زمان رضا شاه وزیر ارا بوده است ، عنوانی داشته و اینها ، تمکین می‌کنند . گفتند بسیار بروید و صحبت کنید . من رفتم صحبت کردم دکتر سجادی فوری قبول کرد و بود . تا بیست و هشت مرداد رئیس دادگاه انتظار می ارتش بود . یا یاد هست که یکوقتی ایشان تصمیم داشتند که دستان کل کشور را عوض کنند . با زامن پرسیدند بین نظر توکی می‌اید ؟ بن با زنقوی را گفتم . و وقتی که به من مأموریت دادند که بروم با نقوی صحبت کنم ، من رفتم صحبت کردم . مرحوم نقوی گفتند که من خودم می‌بروم با ایشان صحبت می‌کنم که صلاح نیست الان - دستان دیوان کشور که آنوقت حشمت قضاوی بود عویش بشود . من رفتم و ایشان آداندو صحبت کردند و خیلی دکتر مصدق احترام می‌گذاشت به نظرات نقوی . در هر حال منتظر بینده ازا بین مطلب اینست که یا یاد هست که هما نجور که عرض کردم برای وزارت دادگستری وقتی که با من صحبت کردند که نقوی قبول نکرد ، من گفتم

دکترسجا دی چون اتفاقا "دکترسجا دی در آشموقع که وزیردا دکتری بود خوب کار میکرد. گفتندنه آقا اوفلا" استاد را ذربا بیجان است و آنجا را خوب اداره کرده، من به این نتیجه رسیدم که اگر یک کسی در جای هست و اداره میکنند لیلی نهاد را که دکترا ورا بردازم و جای دیگر بگذارم چون ممکنست آنجا را هم نتوانند اداره کنند و آن جای قبلی هم خراب شود بنا بر این آنجا باشد بهتر است، در همان استاد را ذربا بیجان و بعد عوض شد. این وزرا را اغلب صحبت میکرد با اشخاص مختلف. با اینکه آقای مهندس مصدق پسر بزرگ ایشان خیلی میل داشت که زیرگی کندا زا ین گونه امور و دخالتها واقعا "هم میکردم معهدا در بعضی مواد بیان راجع به مثلا" وزارت راه با ایشان صحبت میکرد که آقا وزیر راه ... چون سالها در زمان رضا شاه هم مدیرکل راه بود و خیلی هم مورد توجه کارکنان وزارت راه بود اما و صحبت میکرد. آقای مهندس حق شناس را ایشان معرفی کردند برای وزارت راه تا آنجایی که من میدانم. خب خیلی هم خوب بود. بعضی اوقات افرادی از حزب ایران هم اظهار رناظره و میخواه بگوییم یک اعمال تنفذها شی میکردد دولی زیاد دکتر مصدق تحت شیروافع نمیشد. ولی خسب افرادی که خوب بود بنتظرشان انتخاب میکردند. یا دم هست که برای باشک ساختمان که ممکن است بعدا "من توضیح مفصلی بدhem که اصلا" چرا باشک ساختمان تأیین شدو جهش دوچه شد، ایشان یک مهندس کورس را در تظریگرفته بودند. بعد وقتی که کورس قبول نکرد چون در قانون هم ذکر شده بود که "حتما" با یدمهندس آرشیتکت باشد، آن آقا ایشان حزب ایرانی ها مهندس بیانی را بیشنهای دکرددند. یعنی مهندس بیانی مهندس آرشیتکت نبود. ناگزیر ایشان آن قانون را اصلاح کردن فقط نوشته مهندس و بودتا بعد از بیست و هشت ساله داد. مهندس بیانی ها معرفی کردند و انتخاب شدند باشک ساختمان و بودتا بعد از بیست و هشت ساله وزرا را انتخاب کرد، یک مقدار هم برای خاطرا بینکه مورد تأیید مجلس هم باشدو رأی اعتماد از مجلس هم داشته باشد، افرادی که بعدا "خیلی ایشان بدشان آمد مثلما" امیرها یون بوشهری بودکه و را بعنوان وزیر راه انتخاب کرده بود، سوابقی

داشتندوآشنا ؎ی داشتند. ولی بعدا "این جوربه ایشان القاء شد، حالا یا حقیقت یا غیرحقیقی که اسرا رجله هیئت وزیران را مخصوصا " راجع به بستن کنسولگری ها نگلیس ایشان به دریا رو سفارت انگلیس اطلاع داده است. این بودکه در کابینت بعدی ایشان را دعوت نکرد. یا قبل از مثلا "سی ام تیر، وزیر آموزش و پرورش را که البته آنوقت اسم فرهنگ بودجهون همه و بنهای با هم یعنی وزارت فرهنگ بعدا " سه قسمت شد. وزارت آموزش عالی شد، آموزش و پرورش شد و وزارت فرهنگ و هنر برای اینکه بستی برای آقای پهله ب بعدا " درست بکنند این وزارت را درست کردند. آن موقع حتی، معذرت میخواهم، اداره وقف هم ضمیمه بود. اداره وقف را هم... سابق " وزارت فرهنگ را میگفتند وزارت معارف واقف هم ضمیمه بود. اینها همه که بود اوقاف هم ضمیمه وزارت فرهنگ بود. آقای دکتر حسابی که خودشان را انشتاین میدانستند ایشان انتخاب شدند. مردخ بساوی بودولی کارداری نکرده بود، کارسیا سی نکرده بود. ایشان یکروزی تصمیم میگیرند عدهای از رؤسای وزارت فرهنگ را عوض بکنند. منجمله بطوریکه خاطرم هست رئیس دبیرستان البرز را ..

س - دکتر مجتبه‌ی

چ - دکتر مجتبه‌ی را عوض کردند و شخصی به‌اسم محسن حداد رئیس بازرسی بود، او شیطنت میگردید رای اینکه خودش نظرداشت که وقتی بباید. البته آن موقع ایشان آدم خوشا می‌باشد دکترا سفندیا ری کرده بود رئیس دبیرستان البرزولی شاگردها والی‌ای شاگردها بسیار از دکتر مجتبه‌ی راضی بودند چون خیلی خوب اداره کرده بود. اعتصاب کردند. بندۀ تازه شده بودم رئیس بازرسی نخست وزیری . آقای دکتر مصدق صبحی بود بندۀ را احنا رکردن و فرمودن که شنیده‌ام که دبیرستان شاگردها اعتماد کردن و سرکلان‌ها نمی‌روند شما بروید رسیدگی کنید و بینید مطلب چیست. اتفاقا " آنروز من آقای دکتر مصدق را ، از روزهای استثنائی بود، که بالباس وکرا وات دیدم. دم در اطاق ایستاده بود و تعجب کردم. معلوم شد که منتظر دیدا رسپیر فرانسه است. معمول ایشان بود که این سفر را که می‌بیندیه ایران برای دفعه اول ایشان بالباس میدیدند ولی بعدکه میگویند که

من مریخ هستم و نمی توانم همیشه لیا س بپوشم و عذرخواهی میکردم رای دفعات بعد اگر میخواهیدم را ملاقات کنیدم با لیا اس استراحت و راحت هستم در رختخواب تا من بعد فرمتم رسیدگی کردم و پرورنده‌های مختلف را دیدم آزو زارت فرهنگ، یک مقاد رجیزها شی در دادگستری بود و در آزادگانی، راجع به دکتر مجتبی راجع به دیگران . اینها همه را رسیدگی کردم و خود دکتر حسابی پنهان شده بودا زیرس اینکه میباشد اذیتش بکنند. من با معافین وزارت فرهنگ آنروز مرحوم دکتر نصیری بسود که بسیار و مرد خوبی بود برخلاف برا در راش و تشبیه نمیری . برا درا و بود که معافون بود. آدم خیلی خوبی بود، نصرت الدنیزی. و دکتر رفراشاد بود، این دو تن معافون بودند. اینها را بندۀ ملاقات کردم و پرورنده‌ها را گرفت و رفت و گزارش مستدلی تهیه کردم از وقتی که دبیرستان البرز از اختیار آمریکا شد، یعنی کالج آمریکا شی از وقتی که جوردن رفته بود و مرحوم وحیدتنکابنی رئیس شده بود بعداً " دکتر مورتگروکی و کی و فلان . بندۀ همه را توضیح داده بودم و تابه اینجا رسیده بود که دکتر مجتبی را که من تا آن روز هم ندیده بودم هیچ ، البته بعداً " ایشان آمد به ملاقات من، که من ایشان را ندیدم ولی قطعاً " مدرسه را خیلی خوب اداره میکرده، یکی از بهترین دبیرستانهای ایران بود دبیرستان البرز که منظم و مرتبت . هیچ گونه نقصی نمیشده آن مدرسه گرفت و برا دی گرفت . و در آنجا نشسته بودم که من مقام علمی آقای دکتر حسابی سرتreas ئیم فروعی آورم ولی ایشان مسلمان " مرداد ری و سیاسی نیستند زیرا وسط مال تحصیلی هیچ وزیری رئیس دبیرستان را عوض نمیکنند نههم . میگذاشت بستان وقتی تعطیل شد عوض میکند. این را بندۀ گزارش را دادم. البته گزارش خیلی مفصل بود. آقای دکتر مصدق شب این را میدهندرهیئت وزیران که یکی از آقایان ظاهرها " آقای دکتر صدیقی خیلی این گزارش بندۀ را با آب و تاب میخواست. بعد آقای دکتر مصدق به آقای دکتر حسابی میگویند که آقا نظر شما چیست . ایشان میگویند که نظر من همان تصمیمی است که گرفتم و از نظر خودم عدول نمیکنم. ایشان رومیکنند و وزرا و همه وزرا می-گویند که گزارش فلانکس درست است و اینکا را صحیح نبوده است . باز دکتر حسابی

در عقیده خودش با فشاری میکند. آقای دکتر مصدق میفرما بینکه آن این یک Question D^etat و میشود بحروف اینکه: ما تصمیم گرفتیدا کتفا کرد. من این را الان به نظر هیئت وزیران می سپارم و هیئت وزیران هر تصریمی گرفت آن را اجرا میکنم. هیئت وزیران تصریم نامه مادارمیکند، این لغتی بودکه اولین بار شاید من فقط منحرا " درا این مو رد مادر داشت که تصویب نامه مشبود و تصریم نامه مادار کردند که دکتر مجتبه‌ی بزرگردد به دبیرستان البرز و دکتر مجتبه‌ی برگشت. بعدکه آقای دکتر مصدق مجلس رسمیت پیدا کرد و آن گزیر میباستی استعفا بدنه بعده بخ قضا یای سی تبرو آن قضا یا که پیش آمدن یا دم هست در هیئت وزیران بودم آقای دکتر حسا بی آنجابودند و من به ایشان گفتم آقا شما میدانید که، ما دیگر بیندا نستیم که وزرا کدام میروند و دیگر برگردند کدام برگردند، خب میدانستیم مثلاً" دکتر مدبیگی وزیر پست و تلگراف بسود بر میگردد و میشود وزیر کشور. بندله آقای دکتر حسا بی گفتم آقا شما که میدانید که دیگر برگردند یا بینه، حالا راجع به آن گزا رش من نظرتان چیست؟ گفت نخیر گزا رش شما درست نبود. گفتم من در آن گزا رش شوشه بودم شما تحت تأثیر آقای محسن حداد واقع شده بودید و آن موقع شما تعریف کردید ولی بعد شنیدم خودتان اورا منتظر خدمت کردید. گفت بله آدم بیدی بود. گفت پس چطور شد؟ گفت این یک قسمتش درست بود. گفتم خب اگر میماندیدم دیدید بقیه اش هم درست است. خب بعدالبته دیگر ایشان انتخاب نشده بودستا تور شدند و سنا انتخابی است. منظور ایشان در وزرا دقت میکردن ولی خب بالاخره می بایست از توی همین مردم انتخاب بشود. یا مثلاً آقای رام را ایشان ... موقعی که انتخاب باشد همین دوره هفدهم بود مرحوم شیخ علی مدرس را بعنوان رئیس انجمن نظرات انتخاب بکرد . مرد بسیار رخوا نا می هم بود. از علمای خلی خوشنام بود خلی خلی خوشنام بود که حتی به شما عرض کنم که اینقدر این خوشنام بود که در دوره های قبل هم معروف است که بیشترین رأی که مردم تهران داشته بود مدرس رأی مال ایشان بود، بعد ایشان گفتند خیر سید حسن مدرس انتخاب بشود، خلی مردم موجه ای بود آقا شیخ علی مدرس .

این رئیس انجمن نظرت شده بود خب کارا داده را نایسب الرئیس انجمن که آقای رام بود انجام میداد، آن موقع بهلوی آقای دکتر مصدق دیاً مدوبرفت، جلب توجه شان را گردد بود. وقتیکه ایشان خواستند وزیر کشور را انتخاب کنند آقای رام را انتخاب کردند. ولی بعد ایشان متوجه شدند که نخیر آقای رام زیاد آن جور که تمور میکردند آدم صاف و منظم و مرتبی نیستند. مثلاً از قضاياشی که من بخاطر دارم یک روزی آقای دکتر مصدق را اخراج فرمودند، من خیال میکنم این مطلب را گفته باشم بهشما نمیدانم گفتم در پیش یا نکفتم.

س - یاد نیست الان چه مطلبی در نظرتان هست.

ج - بله. گفتن آقا من پنج تا آدم خوب میخواهم.

س - بله این را فرمودید.

ج - بله. در هر حال بعد از این جریانها ایشان ... پس گفتم دیگر تکرا رنمیکنم. بـ آقای رام گفتن آقا شما ..

س - شما سوال کردید از ایشان که برای چه کاری میخواهید برای پیش نمایی یا میر غضبی؟

ج - بله .

س - بله ، آنرا فرمودید.

ج - اینطور. کاهی وقتها ذهن ایشان خیلی نسبت به اشخاص یک سو ظنی پیدا میکرد و مشبوه میشد. مثلاً از فراز دیکه بعقیده من خیلی آدم خوبی بود و خیلی منظم بود مرحوم دکتر حسن سمیعی بود که مدشی کفیل وزارت دادگستری بود. بسیار آدم درستی بود. علی التحقیق خوب همدا دادگستری را اداره کرده بود. خیلی خوب اداره کرده بود. منتهی آقای دکتر مصدق گویا به ایشان القا شده بود که ایشان با علا وبا درباره مرسوط است و بعد ایشان را گرداند استاد رشید راه را و تهران . استاد رشید راه را بعضی چون پنجم ، اصل " هیچ ، هیچ کاره که بعداً " کمالتی پیدا کرد و فوت کردند. این بود که همانطور که عرض کردم وزرا را با این طرز دقت میکرد منتهی کاهی وقتی با دیگر دقت از دست در میرفت . چون شوخی شود آقای دکتر مصدقی در آن زمان ، دستگاه مختلف که متنافع شنا در خطر بود خود را درباره ، درباره ، متنفذین و بیوستگان به سیاست دولت انگلستان اینها اخلاق

میکردندرگارها و اداره کردن مملکت کا رمشکلی بودوا زطرف دیگرهم تودهای ها هم و روپهای هم تا میتوانستندچه قبل ازآ مدن آقای دکتر مصدق و ملی کردن صنعت نفت که آنها تحت تأثیر سیاست دولت شوروی اصرارا داشتندکه صنعت فقط درجنوب ملی بشود و اصلًا تمام مملکت نباشد. بعدهم اخلال هاشی که میکردند، تحریکاتی که میکردند اعتما باشی که راهی اند اختند. یادم هست که من کمدر شهرداری بودم یکمدها زاین رفتگرها شی که عضو حزب توده شده بودند جمع می شدندوازینده ما سک میخواستند و شیوه پستوریزه و چکمه که اصلاً شیرپاستوریزه در آن موقع در ایران شیوه ولی بسک چیزی به آنها گفته بودند که اصلاً شاید نمی داشتند این شیرپاستوریزه یعنی چه. ما سک هم اصلاً یک چیزی شیوه که رسم باشد که رفتگر ما سک به... مخصوص هم نیست. اینها میخواستند... تحریکاتی بودکه تودهای ها میکردند و روپهای هم. بعدهمان آدم را دیدم بکروزی، مثلًا رئیستان بود، دیدم با حال خیلی... گفتم چطوری؟ حکومت نظامی گرفته بود هم را اند اختنده بودتی سوراخ، آن یا روزگرده جلوی اطاق شده بپیشخدمت. بلدها این چیزها شی بودکه بینده میخواستم عرض کنم خدمتنا. س— یک بخش از شوالیان این بودکه وقتی که دکتر مصدق میخواست افرادی را برای وزارت انتخاب بکند چه خاصیتی را مدنظرش قرار میداد در افراد. چه جنبه های اخلاقی شخصی افراد برای پیش مهم بود؟

ج— در درجه اول درستی و خوشنا م بودن. شما میدانید که بین آقای دکتر مصدق و مرحوم تقی زاده زیارا دخوب نبود، در آن جلسات قبل هم عرض کردم.

س— ایشان چون آقای تقی زاده را لافت فعل و اینها...

ج— بله ولی خب من نسبت به احترام خاصی قائل هستم. یکی از مردمان وطن پرست و خیلی مشتب میدانم. مرده است و رفته من چیزها شی راجع به تقی زاده میدانم که همیشه ایشان نسبت به آقای دکتر مصدق، همیشه ایشان نسبت احترام را تا دقیقه آخر حیاتش داشت. من بعنوان شهردار انتخاب شده بودم، بعنوان شهردار تهران بعد آقای سروری که الان هم در آمریکا هستند از خارج آمده بود و بمنه به دیدن ایشان رفته بودم. وقتی

رفتم آقای نجم الملک و آقای تقی زاده آنجا تشریف داشتند. نجم الملک هم از مردمان بسیار شریف است. آقای تقی زاده گفتند به آقای سوری که بله شما در آلمان به من گفتید که فلانکش شهردار تهران است. من آن موقع تحقیقی نکردم ولی اشهد بالله با یاد عان کرد که هر کسی را که مصدق السلطنه، ایشان همیشه می گفتند مصدق السلطنه، دعوت می کنند برای کاری سعی می کنند که آدم درست و با تقوای و با شرف باشد. این حتی آقای تقی زاده در مورد دکتر مصدق و انتخاباتش، سعی می کرد آقای دکتر مصدق اینجاور انتخاب کند. حالا از دست درمیرفت دیگر... خب دربار آرا نمی ماند. در برابر رود را اشخاص را می خریدند. یادم هست مثلاً آقای دکتر مصدق سرتیپ شبانی را که در رئیس شهربانی، خب این بعداً "با دربار ساخت بود و بادا رودسته" یا سپهبد کمال را رئیس شهربانی کرد، البته سپهبد آنوقت نبود سرتیپ کمال بود. سرتیپ کمال فرماندا رنظامی آبا دان بود، اورا رئیس شهربانی کرد. بعداً " متوجه شدن خبر زیرجلکی ارتبا طاطی دارد. با اینکه با من هم دوست است ولی حقیقت را با لاترا زدستی میدانم . این بود که از کاربرکناری کرد. و آوردن افشا رطوس با اینکه واژل حاظی حسن شهرتی نداشت یعنی معروف بود که در قضاای املک شاه خیلی با مردم بدفترای و سختگیری کرده بود. ولی همراه عج بدرستی او وجودی بودنش اذعان داشتند . بهمین دلیل هم شهربانی را خوب ادا کرد و بهمین دلیل هم آنها رفتند خواستند بخرندش که نشد و بردند آمبول بهش زدن و بردند در پیلور آن دا رودسته ای که میرونند ... س- بله . ایشان را بطبقا میلی هم با دکتر مصدق داشتند ؟

ج- بله . ایشان زن افشا رطوس دختر شیخ العراقین بیات بود. یعنی برادر سهام السلطنه که اینها خواهزاده های دکتر مصدق بودند. بله این نسبت از این لحاظ است . نسبت افشا رطوس با دکتر مصدق .

س- آقای امینی وقتی که به دکتر مصدق فکر می کنید بعنوان یک انسان اورا در نظر می گیرید ته بعنوان یک دولتمرد یا یک رهبر سیاسی ، چه چیزی بیش از همه بخاطر توان مانده ؟ چه چیزی را بیش از همه بیا دمیا ورید ؟

ج - بیش از همه، همانطورکه فرمودیدا نسان بودن او و صحیح لعمل بودن او بحدو سوانح بد
وسان و عفت مالی اش، عفت از هر لحظه - آن که دیگر، وطن خواهیش بعثت - وان
اصلًا بی نظیر از این لحظه و بی نظر بودنش، متواضع بودنش با اینکه خبازی - ک
خانواده با لآخره اشرافی بودوما در شرم السلطنه خواه فرمایش نهاده، پدرش وزیر
دفتر بوده هدا بسته وزیر دفتر بقول روزنامه های آن موقع یک کسی بود
که گهواره اش شمیدانم از جی بوده، شمیدانم قندها قش ..

س - توى ترمبه بزرگ شده بود.

ج - بله توى ترمبه بزرگ شده بود. معهدنا این خیلی اصرار داشت که بکلی خودش را کنار
از این جریان نات بگیرد. لباس خیلی لباس عادی بود. چه در دوره ... که سعی کنند
مثل بعضی ها، نه امرا را داشت که به ساده ترین ...

ممكن نبودگه مثلًا" کسی به ایشان کا غذی بنویسندوا بیشان شخصا " جواب ندهد. روی همان
سیره خانوادگی اگر کسی به ایشان حدیه میداد مثلًا" بگویند خیر خبر قبول نمیکنم. ازاول
وقتی هم که والی فارس بودمن در فارس از خیلی ها شنیدم قبول نمیکرد ولی، آنفعه
هم عرض کردم خدمتمن، قبل از اینکه آن هدیه دهنده زپهلویش بروند بیرون دستور
میدادم پیشکارش که یک چیزی که خیلی ارزش دارد ترا زان با شدمآ و دوا این را میدادم
آن شخص . قالی ، قلم خودنویس چیزهای مختلف . خیلی ازا این لحظه بلند نظر بود.
بنده عرض کردم از نظر مالی که واقعا " دیگربی نظیر، در تمام دوران نخست وزیری
حقوق نگرفت ، در مساق فرتهای خروج سفر را خودش داد . کرجکترین ایرادی ازا این لحظه
شمیدا زان مردگرفت .

س - آقای امینی با وزیرین جلوه های شخصیت مصدق در چی بود؟ کدام ها بودند؟
ج - وطن پرستیش بتمام معنا .

س - درجه ممتازی ایشان با قدرت عمل میکرد؟ به اصلاح آن نکات قدرت مصدق بنظر شما
درجی بود؟ و همچنین نقاط ضعفی، اگر بنظر شما نقاط ضعفی هم داشت .

ج - یک نقطه ضعف ایشان متأسفانه یک مقداری لجبازی که این خوب عیب است، شخصی است

عیب اگرتبای شد لاقل نعم است برای یک مردمیاسی چون درا بینظور مواقع باشد آن چیزی را که فرنگی ها بهش Tolerance میگویند فرانسوی ، داشته باشد . دکتر مصدق ازا بن لحاظ نداشت . وقتیکه از یکی می رنجید شدید دیگرمی رنجید . خیلی طول میکشید که بشودالتیا م کرد و یک جوری چبران کرد . آن توی قلب ایشان آن - کینه توزی باقی میماند . مثلاً " راجع به همین موضوع آقای دکتر معظمی با اینکه کرا را " بینده چهار حمدآبا د گفتسم آقا ایشان اینکا و را میکنند اینکا و را میکنند . الان در این جلسات میایند ، چندین با وزنداش شدند ، ایشان را بودند . معهذا قلب پاک نمیشد این نقی بود که برای یک مردم مخصوصاً " سیاستمدار " باشد این گذشت ها را داشته باشد . آقای دکتر مصدق ازا بن لحاظ بی گذشت بود ، این نعمت را داشست . ولی با زمات بارز او هما نظریه عرض کردم با زوطن پرسنی و درستی و تقوای سیاسی بود . س - چه مواردی بود که دکتر مصدق واقعاً " در آنجا ها با قدرت عمل میکرد ؟ نقاط قدرت مصدق درچی بود ؟

ج - حفظ استقلال مملکت و اینکه تحت تأثیر واقع نشود بود . خیلی خوب ایشان درا بین مورد دوا اینکه شاه با یاد سلطنت بکنده حکومت ، درا بین مورد خیلی سخت با فشاری میکرد . چون با لآخره زندگی خودش را ، نخست وزیری را را روی همین کار دارد دورفت . س - چرا مصدق همیشه با پیروی مه یا دور ختخواب ظاهر میشد آقای امینی ؟ ج - این یک مقداری واقعاً از لحاظ وضع جسمانی و سلامت ایشان بود . مثا فا " با اینکه یک مقدارش هم سیاست بود . زیرا اگر ایشان میخواست که باللباس باشد با یاده روزی مثلاً " برود شرقیا ب میشد . برای اینکه ازا بن معاف بشود این را بینه میاید ورد . البته واقعاً " هم این شکلی بود که راحت باشد . دلش میخواست که ... چون وقتی آن لباس را می پوشیدن راحت میشد اصلاً " . چون سالها بودا ایشان در حبس بود ، تبعید بود ، عادت کرده بود و بعد هم خب برای اینکه ازا بن موضوعات راحت باشد که هر روز نخواهد بود . چون اگر خاطر سما باشد تا قبل از حکومت آقای دکتر مصدق جلسات هیئت وزیران هفتگه ای بک یا دوبار ردرخنور شا هتشکیل میشد . آقای دکتر مصدق برای اینکه این موضوع را از بین

ببردلباں نمی پوشید و میگفت لزومی ندا ردا ینکار . جلسات هیئت وزیران را او ایش درنخست وزیری و بعدهم درمنزلش تشکیل میداد .

س - ترس از سوء قصد هم نقشی درا ین جویان داشت ؟ بوسیله فدا شیان اسلام ؟
ج - مسلم است . بله آنهم مسلم " داشت . برای اینکه بعدا " حتی آن قسمت خانه خودش را که در جوبی بود تبدیل به درآهنی کرد . بعد ایوانی که می نشستند شبه ساختمان بود ، آن ایوان را دیوار ربلند کشید که چیز نشود . گرما خیلی اذیت میکرد آن موقع ، اینقدر کولر معمول نبود ، کولر بیودوا ینکارها را میکردد .
س - آیا غش کردن های دکتر مردمق واقعی بود یا ساختگی بود فقط برای تحت تأثیر قرار دادن دیگران بود که اینکار را میکرد ؟

ج - واقعا از لحاظ احساس این کمال چیزی داشت . خب مثلا " در جویان همان قضا یای قبل از سی ام تیر گهیین او و شاه سرمهوضع وزارت دفاع خیلی شدید شدحالش بهم خورد . حالا آیا چیز بود بینده دیگر آن را ... ما در احمدآبا در راین مدته که بنده میرفتم هیچ وقت ندیدم که ایشان غش بکند ، در احمدآبا دیواری اینکه من اغلب اوقات میرفتم خب آنجا چیز بود ، بنده ندیده بودم که غش بکند .

س - از نزهه زندگی آقای دکتر مردمق چی بیا دمایا ورید ؟ آیا زندگی بترجمل را دوست داشت یا بزندگانی ساده علاقه مند بود ؟

ج - بسیار بدبخت زندگانی ساده علاقه مند بود ، خیلی خیلی . زندگی ایشان و خانم ضیاء السلطنه که خانمها نباشد و ختم رحوم امام جمعه . اوبا خودش زندگی جدا شی داشت و با عده‌ای معاشرت و مربوط و همان زندگی متعینا نه . ولی آقای دکتر مردمق نخیریک زندگی بسیار ساده‌ای داشت . هم از لحاظ لبای پوشیدنش یا پذیرا شی ، خیلی خیلی چیز پذیرا شی - شان گزیبدونقل . بخواهد زیاد تفرعن و ... یا غذا شی که داده میشد گا هی وقتها . خیلی خیلی غذا شی ساده تری آنجا ...
س - خبریه کدخداحسبتی و ...
ج - بله . خب هندا نه های خود احمدآبا د ... چون احمدآبا دهمان نظر که عرض کردم

اصل" اسم احمدآباد قراربوز آبا دبود یعنی موکزهندوانه. خیلی زندگی ساده‌ای زندگی ساده‌ای میکرد.

س - آقای امینی جلسات هیئت وزیران را دکتر مصدق چگونه داره میکرد؟

ج - جلسات هیئت وزیران را اول دکتر مصدق اداره میکرده بعده "که کارزیاد شدوا ختیا رایشان دوبار اختیا رات را گرفته‌اند معمولاً در حضور ایشان تشکیل نمیشد. ایشان در اطاق خودشان بودند و یک اطاق بزرگتری نزدیک اطاق ایشان بود که جلسات هیئت وزیران در آنجا تشکیل میشده‌است نایب نخست وزیر کمدته‌ای آقای مهدب الدوله کاظمی بودند که نایب نخست وزیر بودند. بعده "که ایشان به سفارت ایران در پا ریس مأمور شدند آقای دکتر صدقی بودند و جلسات را اداره میکردند. مطابقی که لازم و ضروری بود میرفندنها ایشان مشورت میکردند، یا ایشان برای اینکه می‌آوردند در هیئت وزیران . معمولاً چون کارهای مختلفی هم بود، مخصوصاً "در همان اوایل ، آن شورای نخست وزیری و شورای انتخابات . چون ایشان برای اینکه چیزهایی که می‌آید در هیئت وزیران روی آن قبله "بحث بشود ... یک مقرر اتی وضع کردند که کلیه تصمیماتی که میخواهند گرفته شود، مگر اینکه آنی وفوری و فوتی بود، اینها را قبله "یک شورا شی درست کرده بودند به امام شورای نخست وزیری که از معاونین وزارت‌های مختلف کردند. ولی بعده "در قضا پایی سی تیرا و امتحان بسیار بدی داد که تلکراف کرد به شاه که معذورت میخواه استبا کرد.

س - به قوا مسلطه

ج - تلکراف کرد به قوا مسلطه تبریک گفت به جناب اشرف بقول خودش و عنوان کرد که امیدوارم با آمدن جناب اشرف اوضاع بی سروی سامان گذشته‌جبرا ن شود. در صورتی که درستما امور، درا غلب امور را کثیر است امور آقای جمال اخوی موردمشورت آقای دکتر مصدق واقع نمیشد. و زاین لحاظ خیلی واقعاً "ناجوانمردی بخراج داد و این بود که از

دا دستا نی کل کثورا پشا ن کنا رفتهندویا دم هست که در روزا ول آذر ۱۳۲۱ که من به اتفاق شاه به با زدیدکارهای شهرداری میرفتیم، مخصوصاً "چاهی که بندهزده بودم در خارج شهر و معروف بود به جاه شیان، شاه پشت رل بود من بغل دستش خیلی آنوقت هم او شفرعن و تکبرایین اواخر را پیدا نکرده بود، خیلی ساده محبت میگرد و بند هم که اصلاً" رسم بود که هل مدعا هنمه شبودم. همه در بیان میگفتند ما خوشمان می‌پدر سلامها و حتی صحبت‌هایی که می‌کنی بخلاف شهرداران قبلي هیچ تعلق نمی‌گوئی و خیلی ساده محبت می‌کنی. ازمن شاه پرسید که تو قاضی دا دکتری بودی و فلان چرا در دا دکتری این مقدارا فرا دچب هستند. گفتمن که اولاً "دا شتن افکار چب لازمه سنینی است که یکی از علمای علم الاجتماع می‌گوید که اگر جوانانی از هیچ‌جهه سال تا بیست و پنج سال تا حتی مثلاً این حدوداً فکار چب نداشته باشد می‌باشند و اگر از بیست و پنج سال بعدهم افکار چب داشته باشد می‌باشند. غب یک عده ازواجا نان هستند در دا دکتری اینچور فکر می‌کنند ولی بعداً ...

بله عرض کردم که این یک مقدار هم مأمورین انتظا می‌هستند که می‌خواهند قضاوت را بدجلوه بدهند. زیرا هرجا ما بین یک نظمی و مأموران انتظا می‌ مثل شهریاری یا زاندار مری اینست که آنها عادت کرده اند در آثین نا مهان خیابانی شان دائم توان مغزشان رفته است اطاعت کورکورا نه و هرجی بعثنا دستور میدهند باید دستشان را بزنند با لابکویندا طاعت می‌شود و حتی سوال نکنند. اما یک قاضی دا دکتری همش با یادگوید چرا؟ به چه دلیل؟ به اصطلاح دا دکتری دلایل محکمه پسنددا شتبه است. یک کسی را شهریاری می‌گیرد با ژاندار مری و می‌فرستد دا دکتری. بدون اینکه تحقیقات کافی کرده باشد. خب یک با زپرس وقتی این را آوردند به پرونده نگاه می‌کنند. اگر دلایل قاطع کننده نباشد این را آزاد می‌کنند. یا با قیدالترا م مختصری. مأمورین انتظا می‌گزراش میدادند که حتی خود من این گزارش را وقتی دیدم و خدا بیا مرزه مرحوم دکتر سمعی جواب بسیار بسیار رتند و خوبی شادی در بار و وقتی راجع به این موضوع، اینستکه اینچور و اشמוד می‌کنند. پرونده یکبار زپرس می‌روزد زیر دست دادیار، زیر محکمه چنجه و جنائی یا دادگاه انتظا می‌با لآخره با یدل لائل محکمه پسنددا شتبه است. شاهزاد من پرسید که نظرت و

با این اصلاحات و تغییه‌ای که دردا دکتری شده است چیست؟ گفتم که اینها لازم بود ولی کافی نبود. با زنگی عدليه‌ا فرادنا مالی هستندولی اینهاشی که کنوار گذاشتند دقعاً "افرادنا مالی بودند. گفت مثلاً" دیوان کشورتوبیش افراد ناصلحی بود؟ گفته کهبله. گفتندکه با این اتحلال دیوان کشورتو نظرت چیست؟ عقیده سوراجع به این چیست؟ گفتم اتفاقاً "این خیلی بحث شده است و اول مرحوم لطفی نظرنداشت که دیوان کشور را منحل کنندولی چون نمیخواست که دیوان کشور افرادنا مالحی هستند آنها را مشمول تغییه قرار بینده آمدیه این ذکر که منحل کند و بعد بلافا مله روز بعد تشکیل بددهو افرادی که بنتظیرماید یک قدری غیرمالح هستند آنها را کنار گذاشتند. اینان پرسیدند زمان که مثلاً جمال اخوی ناما لح بود؟ گفتم که اگر آقای دکتر مصدق خدمت یا خیانتی کرده باشد در تمام اینها آقای جمال اخوی شریک و سهیم بودندوا بیان مثل اینهاشی که توی روزنما مهاطلاعات و کیهان اعلام ختم و نمیدانم تسلیت و تبریک میگویند اینان هم به قوام اسلطنه بمجرداینکه مدھنوز مرکب فرمان خشک نشده بود تلگراف کردکه میدوارم با آمدن جناب اشرف و غاصب ناسا مسان جبرا ن بشود و خوب بینا برای این اگر بوده است اینان مفافاً "به اینکه قبل از اینان یکسی از لایق ترین و توانان ترین و فاضل ترین قضاة دا دکتری داستان کل کشور بود. یعنی آقای سیدعلی حائری شاه باغ . شاه بمن گفت که ضمانتاً بگوشیدکه یکی ازو قیصر بنین. گفتم بله متأسفانه این عیب را هم اینان داشتندکه خیلی در صحبتها بیان وقت حست بخراج میداند و دور عایت ادب و عفت بینا را نمیکردند. بعد اینان داستانهاشی بمن درباره شاه گفت و در هر حال گفتم اینان را که فقط بمنه میدانم و مرحوم دکتر مصیعی که فوت کرده است حالا، آن موقع هنوز ظهرها "قوت نکرده بود، که بر حسب اشاره اعلیحضرت چون یک اقدامی کرده بود بینفع همین نواب مفوی ، اور از داستانی دیوان کشور بر داشتند و با اینکه قضاۓ بودند حق واولسی از آقای جمال اخوی ، از قبیل خود همین لطفی ، آقای دکتر مصدق آقای جمال اخوی را کردن دادستان کل کشور. و این آدم اینکا ورا کرد. بعداً " هم آقای دکتر مصدق بقدری بهدا و اختیارات داده بود. شورای

انتخابات را دربست دراختیارشان گذاشتند. شورای نخست وزیر را دربست دراختیارشان گذاشتند. هر تمویبنا مهادی که برای ایشان تهیه میشد که از طرف دولت میرفت و ایشان میگفتند درست نیست آقای دکتر مصدق رد میکردند. یا درموردا نتخابات هر کجا ایشان میگفتند که انتخابات درست نیست ایشان قبول میکردند. با اینحال یک چنین عملی جمال اخوی انجام داد.

بن- این جلسات هیئت دولت بحسب یک برترانه منظم تشکیل سیشد؟
 ج- بله . جلسات بیست دولت از سابق همیشه هفته‌ای سروزبوده است . روزهای شنبه دوشنبه ، چهارشنبه . این رویه و سنتی بوده است که از پیش بوده است . یا دم هست که یک وقتی دکترا قبال نخست وزیر شده بود یک معاحبه‌ای کردیا اعلامیه‌ای داد که از این پس ما جلسات هیئت وزیران را هر چندی گفته دریکی از استانها تشکیل میدهیم تا آنچه آباد بشود و دفعه‌اول هم درپلوجستان . وکسی که معمولاً "از این کاغذها مینوشت" ، آن- سرهنگ عزیزا لدرا میررحیمی که خوشمزه هم چیز مینوشت که سه راه گرفتند زندانی شدند ، کاغذ نوشته بود که آقا اگر جلسات هیئت وزیران با عث آبادی مینوشد سالها است که جلسات هیئت وزیران هفته‌ای سروزدگان تهران تشکیل میشود و تهران هم آباد شده است بهرحال این رویه‌ای بود مگریک کار فوق العاده‌ای پیش می‌آمد تلفن میکردند و وزرا را میخواستند که در جلسه فوق العاده . ولی معمولاً "جلسات هیئت وزیران شنبه و دوشنبه و چهارشنبه شب در شخص وزیری تشکیل میشود زمانی هم که رضا شاه بود هفته‌ای پیکروز در قصر خودشان ، در زمان این شاه هم همین جور ، یکبار ریا دوبی را با حضور رضا شاه تشکیل میشد . ولی معمولاً "شنبه و دوشنبه و چهارشنبه بود .

س- این جلسات هیئت وزیران دکتر مصدق در زمان نخست وزیری دکتر مصدق در کدام محل ، در نخست وزیری برگزار میشد؟

ج- نخیر ، منزل خود دکتر مصدق .

س- جوا در منزل آقای دکتر مصدق ؟

ج- برای اینکه مطالبی اگر لازم شد بروند با ایشان صحبت کنند . چون ایشان که از منزل بیرون نمیرفت ، علت این بود که اول که ایشان نخست وزیر شدند ، میدانید که اول

در مجلس بودند، ایشان در مجلس که متحصّن بودند همانجا هم هیئت وزیران را تشکیل میدادند که یک سری تصمیمات را میگرفتند تا موقعی که رأی اعتماد میگرفتند. بعد از نظر روزی آمدن در عما رت نخست وزیری، کاخ گلستان است، ولی بعد از که صحبت بودکه ایشان را ممکنست ترور گنند فدا شیان اسلام، ایشان دیگر در منزلشان ماندند و مجلسات هیئت وزیران هم ... اعلاً منزل ایشان شده بود مرکزار، در دستگاه نخست وزیری در همان عما رت کاخ گلستان بود، خوب بینده که رئیس با زرسی نخست وزیری بودم، محل کارم آنجا بود. معاونین در آنجا بودند و کارهای اداری آنجا انجام میشد ولی کارهای مربوط به خود نداشت وزیر، دفترخانی داشتند، این دفتر در خود همانجا بود. در منزل خود ایشان قسمت بپروری شام منحصر آذار اختیار کارهای نخست وزیری بود، غیرا زین جلسات رسمی هیئت دولت که تشکیل میشد، جلسات محدودتری هم از بعضی ازو زرا تشکیل میشد؟

ج - بله، کرارا ". برای بعضی امور ایشان برای کارهایی که لازم بود ... مثلاً یادم هست که یک موردي کوچتی ایشان یک قانونی بتصویب رساندند خودشان که زیبهه ما لکانه بیست درصد کم بشود، ده درصد بنفع رعایا، ده درصد هم بنفع ده جاده سازی و این طور کارها بشود. و این سروصدائی تولید کرده بود بین ما لکین که چرا نسبت به اشخاصی که مستغلات دارند اینها بیانی داده تخفیفی گرفته بشود و عوايدها کم نشود ولی عوايده ما لکین زرایی کسر بشود. این سروصدائده بود و آقای دکتر مصدق یک شرحی نوشته بودند و عدهای را دعوت کرده بودند مجلمله سه تا از لوکلای مجلس بودند و سه تا از ستاد امن داشتگاه بودند، چند تن فرازبا زاری بودند، بیندهم بیننا سمت شهرداری و آقای ... کسی استوان هم که بیشتر کار را رئیس تهران بود ایشان هم بعنوان مدیر کل مالیاتی، نوشته بودیم در تا مده که چنین مسئله‌ای و مطلبی است. حالم خواهیم ببینیم که چه کاری میشود کرد که این تعادل بشود که ما لکین نگویند که مردم میروند ملک را میفروشند و میروند مستغلات میخرند و دیگرا از شر این گونه تخفیفات را حت هستند. این جلسه معین کرده بودند ما رفتیم. یادم هست که آقای مهندس حق شناس هم آن موقع رئیس شرکت بیمه بودند، در جلسه بودند. آن دکتر محسن استاد داشتگاه بود، مرحوم حاج سید ... جواهی و کیل مجلس بود، یکی از بازاریها بودند. اول این بود که در حضور خود

آقای دکتر مصدق جلسه تشکیل بشودوا بین آقای حق شناس گفتند آقا بهتر است اول ما برویم حرفها بمان را بزنیم وقتی به نتیجه رسیدیم برویم با ایشان صحبت بکنیم . آقای کسی استوان پیشنهاد کرد که آقا در صدمالیات افغان بشود بیر مستغلات که جبرا ن بشود . نه ، حتی ایشان گفت ببست در رد چون آنجا هم ببست در صد بودا بینجا هم ببست در رد . بنده گفتم آقا این ببست در ردی که شما میگویید تحمیل خواهد بسر مستأجر . آن کسی که ملکش را اجاره میدهد به ما هی متوفما ن میگوید آقا من بعد بمنده میدهم متوجه بیست تومان میخواهی بگیر میخواهی نگیر . گفتم همانجا که آقا اگر قانونی هست که مالیات بهره را باید داد بدهد . یعنی آن کسی که استفاده میکند . ولی علاوه این را مدیون میدهد توى همان محفره که سند تنظیم میشود اول آن مالیات بهره را کسر میکنند بعد ببول را میدهد به آن مدیون . چون احتیاج دارد . دراینجا هم این کار رخواهد شد . یکی از آقایان گفتند که از میزان اجاره کسر میکنیم ، میگوییم ببست در رد بینفع مسأله جربا شد . باز بنده آنرا عنوان کردم که آقا این از زمانی که میلسپوآمدقا نون روایت مالک و مستأجر را اثیبا مداش را وضع کرد با آن اختیار اتنی که داشت مرتب دعواست بین مالک و مستأجر و آن مقا برقرار رئیشود ممکنست خانه های فراوانی با شدکه خالی باشدوا جاره ندهندوا بین کار درست نیست و با یافده کردیگری کرد . در هر حال به نتیجه رسیدیم و فوتیم خدمت دکتر مصدق . وقتی عنوان شد ایشان نظرم را پسندیدند مخصوصا " در قسمت مالیات . گفتند آقا مالیات اگر اصلاً الان هم بگوییم یکهوقیمتها را میبردیم لا . مالیات با یادعا دلاته باشدنا مردم به میل ورغبت بدند . در مرور آن مسئله دیگر هم که کسر بکنند با الاخره من گفتم آقا را هش اینست که اینهمه زمین دولت دارد ، این زمینها را بگیریدوا بینها را بدهید به مردم خانه بسازند که این شالوده باش ساخته نی آنجا ریخته شوته شد که اینکا ریشود . در جلسات ، اغلب جلسه ای لازم میشد برای مطالعه خاصی لزومی نداشده همه وزرا شرکت بکنند . اگر لازم شود که تموبنای مداری ما در پسندوز رای خاصی میآمدند یا خودشان مستقیماً " میرسند بیش آقای دکتر مصدق یا چنین فری میآمدند راجع به مطالعی

محبت میکردند.

س - ولی افرا دخانی نبودند که فقط توى این جلسات محدود شرکت میکردند.
ج - نخیرو.

س - بستگی به این داشت که مسئله‌ای باشد.
ج - بله چه مسئله‌ای بطرح باشد.

س - درمیان همکاران مصدق چه کسانی بیش از همه موردا عتماً داشتند؟ بعنوان مثال وقتی سرهنگ نعمت‌اله تصیری آن‌زمان فرمان عزل مصدق را در بیست و پنج مرداد ۱۳۴۵ به در منزل مصدق برد، مصدق این رویداد را با کدام شخص و با کدام اشخاص مورداً عتماً داشت درمیان گذاشت؟

ج - عرض میشود که آن شب کذائی ک_____ آبستن حوا داشت بود قبل از همه شخصی بین اعظام ادوله‌اشتیانی که خانه‌اش در بیلوا رانه‌کرج بود او به مصدق تلفن کرد، چون معمولاً "شب دکتر مصدق شدیخوا بید" که آقا ینجا شانک و توبه‌ها شی هست، و - خبرها شی هست، مثل اینکه نشانه‌ای هست. دکتر مصدق سپرده‌ماً موری_____- محظوظ بیشتر مرا قبیت کنند و دونفر را فسوانی که مورداً عتماً دکمال ایشان بودند و فرماده به اصطلاح پا دگان تهران بودند، سرهنگ ممنا زو سرهنگ خیال میکنم سرتیپ شده بود آن موقع، پارسا خواه رزا، مرحوم دکتر شاپیگان، این دو تن را هم خواستند و دستور دادند که "مرا قب باشند. مستحفظین منزل آقا دکتر مصدق هم که یکیش سرگرد داد و رینا می‌بود و یکی سروان فشار کی آنروز که حلا خیرا" تغییر نداشتم خانوادگی داده است و گرده است مهران، داماد آقا عباسعلی خان صالح، این دو تن هم افسری بودند که مرا قب منزل بودند اینها هم مرا قب بودند و وقتی که تصیری آدمون ابلاغ را داد آقا پارسا و ممتازاً و را توقيف کردند. آقا تصیری را آنها توقيف کردند. که قضا یا به آن صورتی که میدانید ...

س - مصدق با اعقای کا بینه‌اش چه رفتاری داشت آقا امینی؟ یعنی تا چه‌تا زده آنها قدرت تصمیم‌گیری و قدرت اجرائی می‌داشته؟

ج - بسته به اینکه چه نوع بودند. خب مثلًا " اشخاصیکه مثل آقای کاظمی تا موقعیکه وزیربودوسالیمان درا ز خودش دروزارت خارجه بوده است ، چه موقعی که وزیرخارجه بود ، چه موقعی که بعدش وزیردا را شی که بعدا زوزارت داد را شی شدنشفیرایران درپا رسید . یا مرحوم لطفی وزیردا دگستری بود . اینها اختیاراتی داشتند . ممکن بود در بعضی امور بیان یتدیاب آقای دکتر مصدق مشورت کنندولیکن درکار خودشان استقلال داشتند و کارشان را میکردندوا ینجور نبود ، در هر کاری دکتر مصدق درکار رجزی تحمیل بکنندو بدآنها القا بکند . راهنمایی های میکردند ، میآمدند می پرسیدند . حالا مثلًا " بندۀ عرض کنم خدمتتان قانونی ایشان وضع کردن برای هیئت منصفه . مطابق آن قانون دراستانها هیئتی که معین میکردند ، انتخاب میکردند هیئت منصفه را عبا و بت بودند از : استاندار و روضمنا " فرماندار ، رئیس دادگستری ... فرماندار ، رئیس دادگستری ...

روايت‌کننده : آقای نصرت‌الله اميني
تاریخ : ۳ ذوئن ۱۹۸۳
 محل : شهرستان‌آبادل - ویرجینيا
 مصاحبه کننده : ضیاء‌الله صدقی
 نوارشماره : ۹

رئيس فرهنگ شهرداری رشتراپتی شهرستان - در تهران این هیئت که میباشد است اعضا هیئت منصفه را انتخاب کند مطابق قانون عبارت بودا فرماندار تهران، شهردار تهران، رئیس فرهنگ تهران که در آن موقع از طرف فرهنگ آقای حبیب یغماشی که از شاعران و دانشمندان و نویسنده‌گان بسیار ممتاز است که خدا طول عمرشان بددهدکه الان در قید حیات هست. و رئیس کل استیناف، دادگاه استان که آقای ممتاز بود که بعدا "هم شدن‌وزیر دادگستری در بیان ۲۸ مرداد، معاشر کدام مان از آن عده‌ای که میباشندی انتخاب بشوند دستجات مختلف صورت‌های تهیه کرده بودیم و رفته‌یم و نشتمیم و این صورت‌ها را یکی یکی عرض کردیم سبک و سنجین کردیم. چون ازما لکیمن و کشاورزان عده‌ای بودند از سرداران و وکلای دادگستری از بازاریان از افراط مختلف دستجات مختلف بودند، کارگران اینها را خوب من خودم صورت تهیه کرده بودم آقای یغماشی خیلی بی نظرانه داخلت میکرد، آقای ممتاز صدر صندوق معرفانه بود افراطی را که صورت آورده بود معلوم شده‌م نشته‌ام در جنساتی و افراطی و ادرست‌گرفته‌ام، افراطی بودند که به دستجات با مظلح آن روزها هی بیشتر سوچ داده میشد. اینها را میباشد ما از هر دسته‌ای انتخاب کنیم و بعد قرعه بکشیم آخرسرا زیین اینها چند عدد از انتخاب بشوند که در روزنامه‌ها اعلام بشود، اول به آنها ابلاغ بشود اگر قبول کردند بعد در روزنامه‌ها اعلام بشود، بنده اینجا دیدم که ممکن است بعدا "مسوره ایجاد آقای دکتر مصدق واقع بشوم به بهانه‌ای آدم بیرون و رفت مترجم دکتر

سمیعی استاندار تهران را که در اطاق مجاور اطاقش بود همان اطاق فرماندار .
 گفت آقا یک چنین چیزی است و مسروزاً یعنی رمکن است به راهی
 گذاشته بشود بعددیگر ما نتوانیم عوف یکنیم ، شما بهتر است به یک بناهای
 فرمانداری را بخواهید و یک مأمور یعنی به او بدهید که این را من لاقل
 با آقای دکتر مصدق صحبت بکنم . ایشان هم پسندیدند و فرماندار را که
 آقای صوفی نبا بود خواستند و گفتند که قضیه الان در داد و درخ داده تلفن
 کردند فلان کردند شما با یافوری آن جا بروید . چون فرماندار تهران
 معمولاً " معاون استانداری هم بود . به رحال این جلسه را آن روز معا
 بهم زدیم که فردا مجدداً تشکیل بدهیم و راهی و تصمیم نهادی مان را اتخاذ
 کنیم . من از همانجا یک سرخدمت آقای دکتر مصدق رفتم . و به ایشان
 عرض کردم که آقا اینکارهیئت منصفه است ما اینکار را کردیم این افراد را ..
 ایشان گفتند بخواهند من خواندم ، با زگرفتنند نکه کردند گفتند آقا
 بعضی از آنها دمهای خوبی نیستند " گفت آقا این نشد بعضی از آنها دمهای
 خوبی نیستند این راشما با بدمعین کنید که به نظرتان کی خوب نیست ، بعضی
 از آنها هم اش میشود . راجع به چند نظر ایشان نظردادند گفتند بلطف
 اینها مغرض هستند . خیلی خوب ، راجع به بقیه اش چیزی نگفتند . یادم هست
 راجع به یکیش بجا اومرحوم نقوی را گذاشتیم و یکی هم همان
 نیاً الملک فرموده ، دکتری بھی مهدوی اینها را انتخاب کردیم . در هر
 حال بنده آدم فسر دادرجه رسمی " گفت که آقا من حقیقتش چون این
 جلسه بهم خورد و کاری با آقای دکتر مصدق داشتم به ایشان عرض کردم و آقای
 دکتر نسبت به این چند نظر نظر منفی دادند . خوب آنها هم که ناگزیر تسلیم
 شدند آن چند نظر را که بیشتر نظر متنازع بود کنار گذاشتند و همین عدد را جایش
 نقوی بود دکتر مهدوی اینها گذاشتند و قرار رشیده یکی یکی ابلاغ شدند
 یعنی ابلاغ اینها بشدود . دیگر این وظیفه رئیس دادگاه استان بود که اینکار
 را بگذارد که چون هیئت منصفه مربوط به محکمه جناحی بود در محکمات

سیاسی و مطبوعاتی . یک روزی دیدم آقای اکتر مصدق بنده را احضار فرمودند و فتح خدمت ایشان و دیدم اوضاع دگرگون است ، خب بنده دیگر قیا فهایشان را می‌شناختم که گاهی وقت‌ها که دستیزی‌رسان بود و سقف را نگاه می‌کردند و خواهی‌بودند اوضاع بداست و قصی نشسته بود و می‌خندید و گز تعارف می‌بیند . دیدم نخیر از آن اوضاع قمردرعکرب است من هم خب چون خیلی بخودم همیشه اعتماددا شتم و اطمینان داشتم با خیلی سادگی گفتم آقا با زا مروزجی شده‌است ؟ گفتند آقا شما می‌شید ای من هیئت منصفه چیست که شما انتخاب کرده‌اید هرچه آدم بی‌ربط و غلن بوده است " گفت که آقا بنده اینها را ورد خودشما این صورت را دیدید . خوشبختانه آن روزان اسامی توی کیف من بود ، اسامی قبلی و بعدان ... اینها را در آوردم دادم دست ایشان گرفتند خوانند گفتم من آدم با جنابعلی صحبت کردم فرمودید بعضی ها بدستند ، گفتند " نه من یادم نمی‌اید " درمورتیک یقین دارم که تجاھل العارف بود ایشان یادشان هم می‌مد هی چیزگزند بلآخر گفتم آقا ، گفتندها ان اعیان و اشراف اینجا هستند آن صورت اعیان و اشراف لیستش کی است گفتم قربان قانونی که خودتان تمحيص کردید با اختیارات اصل " لغت اعیان و اشراف را حذف کردید که در قانون ساق بوده گذاشتید مالکین وزارعین واکرافرادی باشد در هیئت منصفه این همان مالکین وزرا عین هستند که بجای فلان آدم آنها را من دادم . آقای نقوی و آقای ضیاء الملک فرمودراهم گذاشت اینها دیگر مالکین هستند ، زارعین افرادی که من می‌تو بسم ، بلآخر آخرش هم گفتم قربان بفرمائید آن کسیکه شما نظرتان هست کیست من جواب بدhem ، گفتند آقا من دستور دادم که این جاسوس این جاسوس را از دربار کننا ریگذا رند آنوقت شما ایشان را جزو هیئت منصفه کرده‌اید " س - منظوش کی بود ؟ ج - منظوش اسدالله علم بود ، یا آن فرخ راشا جزو هیئت منصفه کرده‌اید .

من مثل این چیزهاش که من ها لاسم آن یا دم رفته که توی این میدانها
بسیار پیش میگردند مثل ما راگیریو دندیبافلان بود.

س - معرکہ گیر؟

ج - معرکه‌گیر احسنت احسنت قربان شما که‌این لغت را گفتید.

این معزکه گیر که آخر سرکه میخواستند که چرا غله اش را جمع کنند این
بساط شان را که جمع میکردند من هم مثل این معزکه گیرها فوری بساط را
جمع کردم و گذاشتم تا کیف از سرمیزان که لوکرده بودم جمع کردم
و بعد توی کیف گذاشتم و با یم را انداختم روی پایم نشتم خیلی ...

گفتم آقا راحتم کردید گفتم با تلفن هم میپرسیدی بدینه جواب میدادم
لازم نبود بینه را اینجو رو نراحت کنید . گفت "چی شده آقا؟" گفتم
دیشب شما من را در روزنا مه خواهید که من هم خواندم این که امس
فرخ تو پیش هست و آقای علم هم هست که بمحکمه جناحی دعوت کرده
این مال هیئت منصفه است که الان هست هیئت منصفه ایکه ما انتخاب
کردیم از سال دیگر شروع میشود والان ماه بهمن است این باید علام
 بشود و چه بشود فلان بشود از سال دیگر است این مال سال قبل است که به
 بنده مربوط نیست . ایشان گفتند "بله آقا بله حق با شما است
 شما با من هم مشورت کردید و بپروردید آقای وزیر خارجه بگوئیده دکتر
 فاطمی که چرا بی خود میباشی ساعت میکنی بنه حق با تو است حق بسا
 تو است " چند دقیقه پشت سرهم " او بمن گفته است " خب در و سه بعد ظهر
 بود و بنده هم باشد دیگر خوب نراحت بودیم خیلی از این چیزی که کرده
 بودند . آدم به منزل و تلفن کردم به وزارت خارجه هر کجا تلفن کردم
 خدا بیا مرزدم مروم دکتر فاطمی را پیدا نکردم فردا صبح زوده وزارت خارجه
 رفتم ، رفتم وزارت خارجه و تویی اطا قشور فرمی ، رفتم و آنجا هم وارد شدم
 دکتر فاطمی خنده دید و گفت "بله دیشب آقای دکتر مصدق بمن فرمودند و فرع
 اشکال شد . ولی فلانی من از شما کلمه ای دارم " گفتم بفرمایشید ، گفت
 " خب شما که میخواهید هیئت منصفه انتخاب بکنید فلان نمایا شیدیا میگن
 مشورت کنید " گفتم اوه دخیلی وار . این جه ارتباطر به وزارت خارجه

دارد؟ اگر وزیری حق دارد از من گله بکند وزیر کشور است بلا آخربه
قا عدتاً " شهرداری تهران الان که انجمن شهر نیست تحت نظر او است .
س - جزو وزارت کشور .

ج - جزو وزارت کشور ، چون قائم مقام انجمن شهر وزارت کشور است
ا وحق دارد از من گله بکند که من با ایشان مشورت نکردم ولی من وقتی
با آقای دکتر مصدق صحبت میکنم چون که مد آید نودهم ...
ایشان حرفی میزدند که البته حرف آقای دکتر فاطمی درست بود خدا رحمتیش
کند گفت آقا این حرفها چیست ما یک تیمی هستیم که با هم آمدیم من بلا آخربه
مطبوعات چی هستم کارمن کارمیم از این نظر میگوییم چون من
میزرباست . کارمن اصلاً کارمیم از این نظر میگوییم چون من
در کارمطبوعات بیشتر وارد نمایم دکتر مصدقی با آقای دکتر مصدق ، از این
نظر میگوییم وا لا نهاینکه بگوییم که شما بنم باشد شرح بدھید نه مسا
یک تیمی هستیم با هم وبعدهم سوچه متنفی است دیگر . " منظور آقای
دکتر مصدق در اینگونه موارد خب کار شهرداری تهران ولی خب با ایشان لازم
بود من صحبت میکردم یا لازم بود ایشان به پنده دستوراتی میدادند
با وزرا ای دیگر کارها شی که داشتند خصوصی با ایشان میرفتند مشورت میکردند
محبیت میکردند . مثلاً من بعد از اینکه آقای دکتر مصدق از لاهه برگشتند
من تضمیم گرفتم که یکی از خیابانهای تهران را خدمتمن آن دفعه هم
عرض کردم به اسم پروفسور رولین: بکنند .
س - نخیر این را تغییر مودید .

ج - بله بله . پروفسور رولین کسی بود که از حقوق ایران از منافع ایران
دفعاً کرد .

س - در دادگاه بین المللی لاهه .

ج - در دادگاه لاهه بله . و خیلی آقای دکتر مصدق از اوراقی بودند Maitre Rolin
همیشه میفرمودند . چون در رویا به وکیل Maitre Rolin

خیلی های آنها میگوین *Maitre* دمن آدم به ایشان عرض کردم که آقا اجازه بدھیدکه مایکی از خیابانهای تهران را بنام این پروفسورولن بکنیم ، گفتند "بسیار فکرخوبی است بسیار کجای بینظرتان می‌اید ؟" گفتم من نمیخواهم خیلی چشمگیر باشد برای این بک خیابان کوچکی هست که عمارت شرکت نفت در آن واقع است عمارت بآبی شرکت نفت خالشده جزو وزارت خارجه یعنی جزوی از ملی ساخته شده بیش با : ملی عمارتی بودکه اصلاً شرکت نفت انگلیس آنجا ساخته شده بودکه بعداً آن واگذار شده وزارت خارجه وقت ، گفتند "بسیار خوب" بنشه فوری طرح آن را تهیه کردم و فرستادیم به وزارت کشور ، چون معمولاً با یاد نجمن شهر تصویب کند قائم مقام انجمن شهرم و وزارت کشور بود . و آمسدیم یک سنگ مرمر بسیار زیباشی هم تهیه کردیم دو تا ، یکی به همان عمارت شرکت نفت با حضور اعضا هیئت مدیره شرکت نفت یاد هست آقای بیات بود و آقایان دیگر پاشین آمدنداستند و آن را نصب کردیم که الان هم خوشبختانه هنوز هنوز هم هست بیک با رخدت پر فسرو رولن کاغذی به آقای مهندس مصدق نوشته بود که من شنیدم اسم پسردرم را برداشتند چون رولن فوت کرد . ولی من رفتم به همان دوره‌ی قبل از انقلاب آنجا با اینکه مشکل هم بود عکس برداری ، عکس گرفتیم و فرستادیم که تغیر این هست ، الان هم خوشبختانه هنوز دستگاه تفهمیده که این را بهم بزند یک سنگ مرمر آنجا نصب کردیم یکی هم به بغل عمارت موزه چون این خیابان یک طرفش موزه است یک طرفش همین عمارت پستخانه است این چیزها و عمارت شرکت نفت و بعدش هم پستخانه . رئیس موزه اعتراض کرده بسودکه آقا بینجسا این خیابان اسمش خیابان نام میخواهیم باشد هنوز هم هست خوشبختانه . منظور این را بینده با آقای دکتر مصدق میرفتم مشورت میکردم بعدهم تلگراف کردیم به رولن و گفتیم این کا رشد است و همشکر کرده .

س - تا چهاندازه وزرای مصدق در تصمیمات هیئت دولت شرکت داشتند آقای امینی ؟

ج - در تمام کارشان دیگر وقتی تصمیمی لازم بود ..

س - یعنی منظور این سوال اینستکه قضیه اینطوری نبودکه در واقطع حرف آخر متعلق به دکتر مصدق باشد وزراء نقش شان در تصمیم‌گیری فقط یک نهاد را نظر و گذشتند از آن باشد احیاناً ؟

ج - در موادر مدهم چرا حرف دکتر مصدق آخربود . یا شاید بعضی چیزها را اصلاً دکتر مصدق مشورت نمیکرد بی رو در بای استی ، مثلاً وقتیکه ایشان میخواست با زاختیا رات را از مجلس بگیرد ، معمولاً "با یده‌لایحه ای که اصولاً تهیه میشود این لایحه را دولت بپرسند" ، آقای دکتر مصدق یک پاکتی به آقای کاظمی که نایب نخست وزیر بود میدهدند که این پاکت را توی راه هم بازنگنید ، به آقای کاظمی که نایب نخست وزیر فرموده بودند این پاکت را پشت تریبون مجلس با زکن و بخوان . دیگر تا این حد که میخواستند هیچکس این مطلب را ، که بعد توی مجلس وقتی خواستند آقای مکی باشد و اعتراض کرد قهرکرد واژجلسه خارج شد که داستان آن در روزنامه‌های آن موقع منتکس است . کاهی وقتها این تصمیمات هم این شکلی میگرفتند . یا مثلاً "لوایحی که بعنوان قانون تهیه میکردند اختیار ای که داشتند اغلب خودشان تصمیم میگرفتند که کاهی وقتها وزراء متوجه میشدند و ایراد میگرفتند آنوقت اصلاح میکردند و درست میکردند اینها هم بود .

س - ولی ایشان قبل از وضع قوانین جدید با وزرا بش مشورت میکرد و تاء بیداها را هم میگرفت ؟

ج - اغلب بله اغلب .

س - ولی نه همیشه ؟

ج - ولی نه همیشه . چون کاهی وقتها صلاح نمیدانست اینکار بشود .

س - من اینطور شنیدم که ایشان مسئله‌ی نفت را بخصوص چشدا در هیئت دولت مطرح نمیکردند و خودشان مستقلان "با مشاورین خارج خودشان

ج - با عده‌ای که لازم بود دعوت میکردند تصمیم میگرفتند بله این مسلم است بله .

س - این از این نظر بود که شاید بعضی ازو زراء در کار رفت وارد نبودند؟

ج - نه بعضی ها ممکن بود گویند نمیگوییم سو نیت داشتند دها، نشان شل باشد یک تصمیمی که هست بیا بین در جاش منعکس کنند قبل ازا ینکه این تصمیم قطعی بشود .

س - آیا رفتار مصدق درواقع با وزرا یش یک رفتاری دموکراتیک بود یعنی اصول دمکراسی را واقعاً ایشان رعایت میکرد
ج - به تمام معنا .

س - یاده اوهم مثل دیگران نشانه‌هایی از خود کامگی داشت؟

ج - نه نه نخیر هیچ به تمام معنابله بله . اگرچیزی بود بعد از اینه خوب مثلاً "اگروزی بود نمیتوانستند باهم کتابیا بیند به او اصرار میکرد که استغافا بدهد والا معمولاً" رفتار رفتار اینطور نبود که خیلی ... بهمین دلیل هم به اوضاع دار بودند و خوب بودند تا آخرهم بودند.

س - آقای امینی شما در مقام بازرسی نخست وزیری چه وظایفی را بر عهده داشتید؟

ج - بنده شکایاتی که اشخاص میکردند یک افرادی داشتیم از هروزا رختانه‌ای یک نفر دونفر اینها را بینه به ایشان ارجاع میکرد میرفتند رسیدگی میکردند یا مطالی بودا زطرف خود آقا دکتر مصدق ارجاع میشد. مثلاً یاده هست یکی از مهمترین کارهایی که به بنده ارجاع شد رسیدگی کنیم موضوع معلمه تربیاک با آمریکا بود که این را قبلاً برند کسی شده بود خیال میکنم و هابزاده نامی بود خیال میکنم همچنین چیزی بوده بعد کمن دیگری پیشنهاد کرده بود یک معلمه ساداره تربیاک انجام داده بود . آقا دکتر مصدق بنده راماً مورکردند من هم دونفر

از اعفای وا ردیا زرسی نخست وزیری یکی آقای ملک نیا بود که بعد از من اورا بعنوان معاون انتخاب کرده بودم بعدا " هم وقتی که من شهرد راه ران شدم اورا پیشنهاد کردم شرکتی با زرسی نخست وزیری. این آقای معزی بود . اینها را به اتفاق بنده و آنها رفتیم و رسیدگی دقیق کردیم و یک گزارش مستدلی دادیم که هیچ این عمل چون چون با مجلس راجع به این موضوع سروصدا شده بود که اینجا برخلاف اصول رفتار شد بعد اینندۀ ثابت کردم نخیراً این به شفع مملکت بوده و معا مله کاملاً درست بود که بعداً شهریور ۱۳۷۴ مذعرت میخواهم بعداً ۲۸ مرداد من همیشه این دو تاریخ را .. بعداً ۲۸ مرداد هم با زد مجلس سنّا و قتل ظاھر را فرج این موضوع را مطرح کرده عمل خلافی انجام شد که دکترا مینی
بعنوان وزیردا راشی جواب داده بود که این مطلب را قبلاً هیئت تحصیل نظر نصرت الله امینی که رئیس با زرسی نخست وزیری بود رسیدگی کردند و عندهم بعداً " به این موضوع شخصاً چون در مری بود که خودم هم صلاحیت داشتم چون در کار رتیاک وارد بودم رسیدگی کردم و صدر صد اینکار درست انجام گرفته . این کارها را میکردیم . یا همان موضوع دبیرستان البرزی که بنده عرض کردم و کار دیگری را راجع به انتخابات مخصوصاً " بعداً ، بعداً " که موضوع انتخابات پیش از شورائی تشکیل شده بتسویه ، شورای انتخابات که بنده هم بعنوان رئیس با زرسی نخست وزیری در آن شرکت داشتم بوا فرستادن به ولایات افرادی را در نظر میگرفتیم برای انتخابات و با زرسی نخست وزیری این افراد را در نظر میگرفت بعد در آن شورا مطرح میکرد رائی میگرفتند اغلب البته با قرعه در هر کجا اشخاصی انتخاب میکردیم و میفرستادند گزارش میآمد که بنده مطرح میکردم . بنده بودم تا وقتی که ۲۵ شهریور مذعرت میخواهم ۲۸ مرداد شد ، مذعرت میخواهم باز خبری اینجا باز سی ام

تیر، سی ام تیر آقای دکتر مصدق قبله" به بنده فرمودند که شما مجلس ختمی برای این شهدای ۴۰ تیر ترتیب بدهید، بعد هم بنده شهید را تهران شدم.

سـ حـ الـ اـ لـ بـ رـ مـ يـ كـ رـ دـ يـمـ بـهـ مـ سـ لـ هـ دـ كـ تـرـ مـ صـ دـ قـ وـ رـ وـ رـ اـ طـ اـ شـ بـاـ دـ رـ بـاـ رـ وـ شـاـ ،ـ رـ وـ اـ طـ

ج - امولا" ایشان رفتار رخیلی موهبا نهای بود . حتی وقتی
ایشان نخست وزیر شده بودند یاد هست که همان وقت هم در جراحته
منعکس شده وقتی که شاه در سعدآباد در شیا وران ، در شیا وران بود آقای
دکتر مصدق رفته بودند فاصله آنجاشی که ماشین ها را نگه میدارند
تا محل شاه خیلی فاصله بود ، دکتر مصدق آنجا پیا به شده بود ماء موریسین
گارد آمده بودند که نخیر که اعلیحضرت دستور داده اند توبیل شما
استثنای " باید تا دام در بروود ، ایشان گفت که بود " نخیر این مقام
سلطنت محترم است من از اینجا با پدپیا به بروم " خیلی احترام میگذاشت
روی آن رویه ای که داشت منتهی ایشان در عین حال احترام میگذاشت
ولی میگفت که شاه باشد سلطنت کند . و نفوذ این برادر و خواهرها را کنم
بکنند . از بیوی املاک شاه که اینها خب قبلاً مال مردم بود بعد هم
که بعد از شهریور ۲۰ هم که دیگر تاریخ را بنده درست میگویم . شهریور ۲۰
است . رضا شاه که تمام داراشی اش را به پسرش و اکنرا رکود بود واهم
به ملت و اگذا رکود . بعداً زمستی دبستانه در آوردند این را با ذکر نهند
یک اداره املاک درست کردند از بیوی آنجا خیلی سو استفاده هاش میشند
و به اشخاصی که لازم بود میدادند برای تحریکاتی و برای خرج عطیت میشانند
در بیار . آقای دکتر مصدق گفتند آقا این بول مال ملت است باید این املاک
برگردد . حتی آقای گلشاهیان که وزیردا رائی شده بود وقتی که
قرار دشکه این املاک که زمان قبل از آقای دکتر مصدق برم را نهاده در بیار

یک مقداری املاک دیگر خالصه را هم ضمیمه کرد مثل املاک جیرفت کرمان
 را که یک هندوستانی است این راهم ضمیمه کرده بود و داده بود به دربار.
 آقای دکتر مصدق گفته بود که اینها با یدبیرگردد یا مثلاً "آستانه قدس رضوی
 با یدهای پسر و سیدگی بشود اینها یک مقداری موقوفاتی که
 معین المعرف است و اینها متولی دارند . دربار رکاری کرده بود که تمام
 املاکی که وقف شده بسود برای آستان قدس رضوی همه را نایاب التولیه
 آنجا میگرفت اداره میکرد و آن بولهای پسر را هم هرجوکه شاه داش میخواست
 معرف میکرد . میگفتند اینها با یدتحت نظرا و قاف باشد تحت نظر دولت
 باشد اوقاف باشد نظارت اوقاف باشد . یا متولی ها ، یا مثلاً همین
 خبر قم را که آقای از جاشی هست که حال لازم است که با زیورگردیم به
 حرفهای سبق ما نکش و زیرمعاون فیعنی فرهنگ آقای دکتر آذری و
 آقای دکتر شرویی هم مدیرکل اوقاف بود و تولیه و فحواری که میکرد
 آن موقع مورد احترام آقای دکتر مصدق نبود بدغیری اوقاف معین
 کردند سید محمد مشکات را ، آقای دکتر مصدق مخصوصاً "گفتند ، یاده هست
 من توی آن نخست وزیری بودم که به دکتر آذرگفتند که به این آقای شرویی
 بگویید که این آقای مشکات که میاید فقط اوقاف آنجا را نظارت کنند
 کاری به آستانه نداشیم آن آستانه را بمنه حساب را جداگانه میرسم
 و می بینم که ... ولی او رفته بود وطنطقی کرده بود که حسب الامر
 حضرت آیت الله العظام آقای کاشانی برای تصدی حوزه علمیه قسم
 آقای مشکات آمدند و چه میکنند آستانه و آن موزه علمیه که خیلی برخورده بوده آقای
 بروجردی که در آن جلسه قبول بمنه خیال میکنم خدمتمن عرض کردم یا داده است
 فرموده بدم نمیگشند . و وضع آقای دکتر مصدق نظرش این بود که شاه کا ملا
 احترام میگذاشت . حتی بعداً زیست و بنجم مردادهم که شاه از ایران
 رفته بود خواهش اش شمس به وسیله خیال میکنم این را با زمینه کرده

بودم ، دونفر سر یک آقای دکتر عباس نفیسی که مدیر شیر و خورشید سرخ خیال میکنم بود . و یکی دکتر خطیبی که بعدا " مدیر عام شیر و خورشید سرخ " شد و آن موقع آقای دکتر معظمی اور ابا معرفی کرده بود و آن موقع رئیس دفتر نخست وزیری بود . آخرین رئیس دفتر نخست وزیری همیشگی آقای حسین خطیبی بود . تلگراف کرده بودندکه تکلیف من چی میشود اصلا" ، آقای دکتر مصدق با کمال ادب جواب داده بودندکه اعلیحضرت به میل خودشان برای مدت موقتی رفته اند خارج برای استراحت و مراجعت خواهند فرمود . همیشه احترام را ، حتی در محکمه ایشان بمن میگفتند که آقا من رویم رامیکردم به مجمعی رفاه شاه و شاه تعظیم میکردم ولی بعد حرف را میزدم . "بیا دیپی هیچ وقت ایشان در شاء نش نبوده" همیشه اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی ایشان در نوشته جاتشان درگفت رسان حتمی در محکمات ، اما عقیده شان بودیا بدشاه سلطنت کنده حکومت و ایشان عقیده ایشان بود . من داستان آن نطق ناصرالملک را در آن جلسات قبل کفتم یا نگفتم به شما ؟

س - من فکر نمیکنم آقای امینی .

ج - یاد هست که در موقع محکمات ایشان شخصی آقای یمین نا می که یکی از قدمای بود پیغمراحتها بود به اتفاق آقای میرزا احمدخان را در شبی پهلوی من آمدند و گفتند آقا من دولت کتاب دارم دوچزو که ممکن است ایشان به درد آقای دکتر مصدق بخوردوا بن نطق ناصرالملک نایب السلطنه است که در حضور عیان و رجال و یکیش راهم در مجلس عنوان کرده . خیلی هم این را با طرز خیلی خوب چاپ کرده بود با مطلاع با اکلیل بقول آنوقت ، با آب طلا . و عنوان این بودکه شما ها از من از ناصرالملک که نایب السلطنه بود قره گوزلو موقع زیادی دارید من وقتی که قانون اساسی ایران را متعایسه میکشم با قانون اساسی انگلستان و ممالک دیگر می بینم که مخصوصا"

در معا لک دیگر شاه اختیاراتی دارد که در قانون اساسی ایران برای شاه آن اختیارات منظور شده است ، مثلاً "درا قانون اساسی انگلستان شاه حق و توقیانین ... من اولین باری هم که لفظ و تو را در این یک "و" "تو" و تو ، و توقیانین را دارد که در این ندارد ، که البته بعداً "در قانون اساسی که تحمیل کردند و درست کردند این را گذاشتند ، و در قانون اساسی انگلستان شاه حق غفو و تخفیف مجرمین را دارد ولی در ایران ندارد که بعداً "طبق قوانین عادی این را درست کردند که اشتباه بودند" در قانون اساسی نبوده است . تنها موردی که در قانون اساسی ایران ذکر شده برای مقام سلطنت اینست که کس و وزراء به موجب فرمان شاه منصوب می شوند

که وزراء به موجب فرمان شاه منصوب می شوند این جزیک امر بشریفانسی چیزی زدیگری نمی تواند باید زیرا وقتی که همه اختیارات واقتنا را از ملت ناشی می شود و نمایندگان ملت هم نمایندگان مجلس هستند چطور می شود فکر کرد که وزراء را شاه انتخاب کند ، وزراء باید تحت نظر مجلس باشد آنها در ... و من این راه ها ن شبانه با دقتی خواندم زیرا این موادی که و مطالبی که به نظرم میباشد لازم باشد خط کشیدم و یک تکه کاغذهم جداگانه نوشتم به آقا سرهنگ بزرگمهر که وکیل آقای دکتر مصدق بود تلفن کردم و ایشان را خواستم گفتم آقا این راحتمن " ب نظر ایشان برسانید . گفت "ای آقا کجا می شود " گفتم آقا در هم حال این را تو بده و ضرور ندارد " فردا شبکه روزنامه آمد مددی دارم عجب اصلاً" بکلی لحن دفاع عوض شده و همچ رأجع به این موضوع آقا دکتر مصدق عنوان کرد بعد آقای بزرگمهر آمد گفت آبله من این را به ایشان دادم گفتم فلانکس داده و یک چیزی هم توبیخ نوشته و آقای دکتر مصدق

این را گذاشتند توى آن کیفشن و آمدیم به محکمه ، آمدیم به دادگاه بعد ایشان مطابیشان را دردا دگاه گفتند وقتی تنفس داده شد آنوقت ایشان یک دفعه این کاغذرا کها زکتا بجه درآوردا زیغشل یک دفعه برق زد تمام یا داداشت ها یعنی را کنا رگذاشت شروع کرد تند تند زریو اینها شوخت مخربین دورمن جمع شدند که آقا این چی بودا بشان درآوردن؟ گفتم من نمیدانم دیدیدکه من که خبرندا رام ایشان...، و تمام مطالب ازان به بعد راجع به همین موضوع اختیارات مقام سلطنت بود ، نامالملک چی گفته است و تاء بیدشده . "منظور نظر ایشان همیشه این بودکه شاه با یسد سلطنت بگند نه حکومت ، این بودکه آن هیئتی را که معلوم کرده هیئت هشت نفری که بتشیینند واختیارات سلطنت را معین کشند .

س - هیئت حل اختلافات ؟

ج - نخیر هیئت همین هشت نفر اختیارات مقام سلطنت که بعدجا شی نرسید و ۲۸ مرداد شد .

س - این وزرای دکتر مصدق بطور انفرادی یا اختوصی هم با شاه ملاقات میکردند که از احیاناً "اظهار نظر بخواهند و یا دستوراتی بگیرند مثل مثلاً" وزیر امور خارجه یا وزیر جنگ یا رئیس ستاد ارتش ؟

ج - تا اندازه ای که من میدانم خیر . ولی راجع به نظام اطلاعات دقیقی ندارم چون زیر جلکشی شاه با اینها کار میکرد .

س - یعنی با رئیس ستاد ارتش ؟

ج - رئیس ستاد خیر . رئیس ستاد چون آدم خیلی ساده ای بودوا صلا"نظا می نبود با ید عرض کنم الان با اینکه من برای ایشان نهایت احترام را قائل هستم

س - رئیس ستاد کی بود ؟

ج - آقای سرتیپ ریاحی بود . ایشان یک پلی تکنیسین بودند شما میدانید مدرسه پلی تکنیک در فرانسه یکی از مشکل تربیت مدارس است که خیلی

شگردهایش درس بايد خوب بخواستند ، خیلی دیسپلیین شدیدی آنجا جرا
میشد . مادر ایران هفت نفر داشتیم که اینها پلی تکنیسین
بودند تا اندازه‌ای که من بخارطه می‌آید همین آقای سرتیپ ریا خوب، آقای
مهندس حسیبی بود ، مهندس زنگنه بود معاذرت میخواهم مهندس زنگنه
خیر اشتباه گفتم مهندس زیرک زاده ، زیرک زاده بود ، مهندس
مبیدا علیم ، دکتر حسین پیرنیا و مهندس مهی اصفیا و این آخر
سرهم ابوالسلیمان سوداوار ، یک چوانتی بود که تازه بروگشته بود پسر
مرحوم سوداوار و نوهی جاچ حسین آقاملک . اینها ایشان
انگشت شمار پلی تکنیسین بودند . سرتیپ ریا خی هم از آنها اشی
بودکه پلی تکنیسین بود استاد داشتکده فنی در ایران بودند
هم امور شرکت نفت به او و آگذازه بود امور فنی ، خیلی خوب آنجا
را اداره میکرد . و بعد آقای دکتر مصدق بعد از سی ام تیرا بشان
را رئیس ستاد رتش کردند که وقتی رفته بود پهلوی شاه خوش را معرفتی
کرد شاه گفته بود "بله روزبه هم در کتابش از تعریف کرده" ...
س- خسرو روزبه ؟

ج - خرسو بلهبله . خسروزیه بالسه به طعنه البته گفته بود . واشان
منتها مردجنگی و مردنظا می نبود الحق . من یک خاطره ای منتقل کنم از اینکه
شا هم محمله نه در کار ارتش دست داشت « محروم ملک الشعرا بیهار دامادی داشت
به اسم یزدان پیش قهرمان که شاه عرب سپا رتوانائی هم هست مخصوصاً »
در فکاهیات وهل الان خیلی استاد است « بک وقت خاصم ایشان بهلوی
من آمدکه بود و دست دیگری داریم که آقای ابوالقاسم انجوی که بـا
او خیلی مربوط بود ، آقایین را گرفتند و زندان هست چون رفته بود بـا
ابوالقاسم بختیار و فیق بود گویا بای منتقل اوداشته تربیاک میکشیده .
بسند مصیح خیلی زودی منزل آقای دکتر مصدق رفت ، خیلی زود بود ، وقتی
و فنتم آقای ریاضی ، هم آنجا در اطاق انتظار بود ، وقتی مراجعاً دیدگفـت

"مگر برای حلبیم صحابه به اینجا آمدید؟ صبحی چه خبر است؟" گفت که تو برای چی آمدید؟ گفت "خب من کارم" گفتم من هم اینجا آمدیم کی از دا ما دهای ملک الشعرا را بهار زندانی است از بختیاری بر میگشته اورا گرفته است گفت آقا بیخودنرو پرونده او اینجا پهلوی من است و ایشان محکوم میشود و بیخودهم نرو و آبرویت را نریز" گفت آخراً آقا این کاری نبود . آقای ریاحی گفتند که "نه بلا آخره ما با یوزه هرچشمی بگیریم فلان" گفت آقا زهرچشم راشما این ابوالقاسم خان بختیار را رفته آنجا و سربه شورش برداشته شما دیگر آدم قحط بود برادرزاده اش تیمور بختیار را مام میکنید آنها بروند ، گفت "این تیمور ما است خیلی خوب است" گفت که بعقیده بنده نیست ، این اگر برو و برعهی عمویش اقدام کنده اصولاً آدم بدی است که عمویش را بگیرد مثلًا بکشد یا فلان ، اگر هم برود باینها سازدبا زیدا سرت ، اصلًا" شما یک آدم دیگری ، این همه کس دیگر توی نظام بود ، گفت "نه شما نمیدانید قدر خوب است" و دن خیا نرا حات شدم و آدم به اینها گفت که آقا وضیع بزدا نبخش قهرمان بدآست من هم کاری نتوانستم بکنم . خب بعداً زیک هفته من دیدم بزدا نبخش قهرمان آزاد شد ، من البته خیلی خوشحال شدم . ولی بعده ۲۰ مرداد دش و دیگر مجا لی نشده من اینقدر گرفتا رو و نرا حاتی بود که تا وقتی همین آقای انجوی تبعییدش کرده بودند بیشه ، در جزء خارک زندانیش کرده بودند و بعداً زمتش که از خارک که برگشته بسوی من دیدن اور فتم تا هم رفتم دست انداخت گردن من بوسید و چی کرد از من تشکر کرد گفت آقا این بزدا نبخش قهرمان را ما از تو داریم" گفت یعنی چه ؟ من هیچ کاری برای او نکردم . گفت نه دیگران همه رفتند و دروغ گفتند که آقا درست میکنیم و تو بکسی آمدی بمنا راست اش را گفتی که وضع خیلی خطرناک است . من به سلیمان بپهودی تلف نمیش

کردم که آقا من میخواهم ترا فوری ببینم و پای منقل اوردم به او گفت
 آقا دستم به داشت یک چندین چیزی از تو میخواهم و توکه با ملک الشراء
 رفیق بودی و بیزدا نبخش را میشناسی گفت این لازمش اینستکه تو شخمنا
 سیاشی با شاه ملاقات کنی ، گفتندمن در این روزنا ه آشیار شرق
 دیگرچیزی برای شاه و خانواده سلطنتی نگذاشته م حال چطوربروم ؟ گفت
 نه همین که به تو میکویم ، همانجا حضورا " جلوی من به شاه تلفن کرد
 قرارش من بروم ، گفتم آقا باین لباس ریش و فلان ، گفت که همین‌جوری
 برویم بهتر است و مرا برداشت آنجا برد ، خب رفتم من خواهش کرد
 و بلافاصله ایشان دستوردا بیزدا نبخش قهرمان آزاد شد .
 ای آقا پس معلوم شدکه شاه در عین حال که ماحیال میکردیم قدرت
 دوا رتش ندارد اینقدر قدرت داردکه این دستور میهد آقا ریاحی
 بمن میگفت آنجا محکوم میشود او آزا دمیشود . در هر حال ارتباط داشتند
 اما محکوم دکتر فاطمی یک وقتی به آقا دکتر مصدق گفته بود شاه
 مرا خواسته و آنجا رفتم خیلی حبیت و فلان بعدگاه آقا چه چیزی
 از دکتر مصدق کمتر است ایشان دیگر پیر شدن و فلان شدند و ایشان خوب است
 و هر بیان شد و در آن با لامه باشد و تو خودت بیان من تورا نخست وزیری
 میکنم ، خود تو برای نخست وزیری خیلی خوب هستی و این را آمدیده آقا
 دکتر مصدق آمد و گفت ، این کاری بودکه شاه قاعدتا " با دکتر بیقا ئی
 کرده بود ، با مکی کرده بود و دکتر فاطمی زیربا رشرفت و دکتر مصدق
 به او گفت آقا این تورا خواهد کشت و یک مسا فرتی به خارج بکن : که
 خارج رفت . منظور این ارتباطات گاهی هی وقتها بود . درسلام هم خب ، بسا
 مثلثا" یاد هست در داشتکده افسری که اغلب تشریفاتی بود و فلان بسیود
 شاه دیگر بیا وزراء خیلی رفتارش ، رفتارش خیلی صیغه اه هیچ عنوان
 بعدی که اینجور تکبر و تفرعن بخراج نمیداد می نشست با آنها ، با خود
 بنده هم نشسته بودند جائی میآوردند و جائی میخوردیم هیچ چیزی نبیود

که هیا با دامهست که روز سوم آبان که شروع کردند "مرگ برشا" ، مرگ برشا" شاه نشسته بود و شریا هم بغل دستش ... س- چهارم آبان ، روز تولیدش .

ج - چهارم آبان تولدش بله درا مجده . بعد حلا اینکه آبا وزراء میرفتند فقط وزراء برای معرفی مثلًا استانداری اگر لازم بود یا معاونین چیزی که لازم بود یا وزیری با دامهست که مثلًا دکتر صدقی این آقای دکتر ملکی را برداشت برد بعنوان وزیر بهدا ری معرفی کند . اینطور چیزها میرفتند ولی ...

س - ولی به این شکل نبود که مثل این او غرشما " آنجا بروند و گزا رش بدھند .

ج - نخیر نخیر ، نه نه مطلقاً نخیر . چون این راسابقاً ایشان شکلی بود ، جنا بعالی میدانید که سبقاً " شاه مستقیماً " ، ولی هر وقتی که یک نخست وزیر مقتصدری بود شاه توی سوراخ میرفت . قوا مسلطنه وقتی نخست وزیر شده بود یکی از وزراء را ایشان در کاخ سلطنتی دیگر بود گفته بود اینجا شما چه کار میکنید ؟ گفته بود من آدم گزارش بدھم گفته بود تو گزا رش را باید بمن بدهی بفرما پاش برو ببرون پاش برو سراغ کارت . قوا مسلطنه تا بود که خب قدرت نشان میداد . یا رزم آرا قدرت نشان میداد . ولی نخست وزیرها دیگر خیر خود شاه دخالت میکرد و خود شاه حتی معارن انتخاب میکرد ، خود زیر نشسته بود یک دفعه کسری را شاه گفته است که ایشان معاون فلان وزرا رخته است ، خودش درا بین گونه امور دخالت شدید میکرد . ولی تا اینکه یک نخست وزیر مقتصدر میداشت توی سوراخ میرفت و دیگر دخالت نمیکرد .

س - در تما م دوران نخست وزیری دکتر صدق تیمسا رس تیپ ریا حی روی سنا دارتش بود ؟

ج - نخیر نخیر ، در دوران آقای دکتر صدق روء سای سنا دارتش ساند از های که من میدانم یکی بهار مسٹ بزد ، بهار مسٹ ، نه آنکه کتاب ریا

فردوسی نوشته است برا دربزرگش ، واگرای دیدگری بودند . ولی تا این روز آخر سرتیپ ریاحی بودکه با آقای دکتر مصدق هم محاکمه شد .

س- من فقط این سوال را از این نظر کردم به بینم که آیا آنها هم تا حد زیادی تحت نفوذ شاه و در برابر بودند و معاشر از ارتباط داشتند .

ج- بله آنها بودند . بله آنها کاملاً "بله کاملاً" داشتند .

س- نقشی که شما در شورای انتخابات داشتید چه بود آقای امینی ؟

ج- شورای انتخابات را آقای دکتر مصدق یک هیئتی را معین کردیم اینکه نظارت بکنند بر انتخابات مملکتی . و آن دفعه خدمتمن اعرش کردم و اسامی افراد را هم گفتم حلال خیال میکنم . افرادی : "رشورای انتخابات آقای دکتر مصدق انتخاب کرده بودند . معاذرت میخواهم قبل از اینکه من رئیس بازرسی نخست وزیری بشوم من رئیس دفتر روزارت دادگستری بودم و این رئیس دفتر روزارت دادگستری که بودم این هیئت که عبارت بودند از هیئت شو . انتخابات آقای جمال اخوی بود که رئیس هیئت بود ، رئیس نیز . عنوان دادستان کل کشور هم بود ، آقای مهدی اعتماد مقدم مستشار دیوان کشور ، آقای ویشاپی باز مشاور دیوان کشور ، دکتر سنگ که یک وقتی سالها وکیل مجلس بود دکتر سنگ قوام الدین مجیدی نایب رئیس کانتون وکلا ، پدرهایان مجیدی که بعد رئیس سازمان برخنا مه شد ، دکتر عالمی که بعد وزیر کارشد ، آقای دادستان باز رئیس شعبه دیوان کشور بود ، اینها عضو شورای نخست وزیری و رئیس بازرسی نخست وزیری که قبل از بنده آقای مراج حجازی بود . اینگونه امور دفتری را این ابلاغ ها را من تهیه میکردم که رئیس دفتر روزارت دادگستری بودم و میبردیم آقای دکتر مصدق امامه میکردیم ای بازرس های دیگر بعد آقای دکتر مصدق یک روز بنده را اخفا رفرمودند گفتند آقا شما از این تاریخ رئیس بازرسی نخست وزیری هستید چون این آقای رئیس بازرسی

سراج حجازی بوده من درروزنامه دیدم که ایشان خودشان را به اتفاق آقای خاکباز کاندیدای اراک گردند آقا اگر ایشان رئیس بازرسی من هستند که دیگر شبا پر خودشان را کاندیدای انتخابات بگنند با یادی بی نظر بگردند" بعد من رئیس بازرسی نخست وزیری شدم ولی بالطبع به مناسب است من هم در همین شورا دخالت میکردم و بودم افرادی را در نظر میگیریم مثلًا" طبق مقرراتی که آنوقت معین شده بود میباشد تمام رؤوس سای ادارات موئثر از قبیل رئیس شهریاری، استاندار، رئیس زاندا رمسی رئیس داراشی اینگونه افراحت نظر شورای انتخابات با قرعه کشی انتخاب بشوند . و بعدهم با زرس هاشی که برای انتخابات معین میکردیم آنوقت نظراتی که میآمد آنچه مطرح میگردند اگر مثلًا" به نظر میآمد که اینجا شورای انتخابات، هیئت نظارت انتخابات از قاتلون و تخطی گردند فلان آن انتخابات را میگفتند باطل است بمالغی بماند . این جریان بود تا آقای صالح وزیر کشور شدند ، آقای صالح که وزیر کشور شدند گفتند آقا بن شورای انتخابات چه میگذردی است چنین چیزی در حق نون نداریم بنا بر این هر کجا که انتخابات شده است وزارت کشور نظارت میکنند دیگر شورای انتخابات را ایشان منحول کردند زیرا رشورای انتخابات آقای الهیارخان صالح نرفتند، وایسین بود که دیگر شورای انتخابات بهم خورد.

س - نظر دکتر مصدق راجع به انتخابات دوره‌ی هفدهم چی بود ؟

ج - نظر آقای دکتر مصدق این بسودکه در بار رشید دخالت میگنند، یا دم هست که مخصوصاً " وقتیکه ... در چند جا که شدید در بار عجیب ... یکی انتخاب اردبیل بود خیال میکنم که میرا شرافتی را در بار آنچه از صندوق درآورد، با اژدهه

س - مشکین شهر بود ؟

ج - مشکین شهر، همان شهر مشکین شهر بود، یا مثلًا" جاشی که خواستی

از همه عجیب تر بود و خیلی هم ... دکتر مرمد میگفت آقا
آخراین شدیک محل سنی نشین هیچ آدم نداشت امام جمعه تهران شیعه
را زمها با دکتر حسن امامی انتخاب شده بود . خودش هم صریح‌با
میگفت . "همیشه امام جمعه‌ها تابع درباره بودند ، برای اینکه
فرمان امام جمعه‌ای بنده را شاهزاده است بنابراین من باید از اطاعت
کنم " وبعدم اور این مجلس کردند . و خوب درباره رهاظالت شدید میگرد خیلی
خیلی . یا مثلًا با لاترازمه به شما عرض کنم برای انتخابات زاپل
با زرسی از تهران رفت علیینقی کوثر ، این علیینقی کوش و قوتیکه میخواهد
برود به زاپل در تربت حیدریه یکی از همکلان‌ها بیش که با هم
مدرسه حقوق بودند به او میگویند آقا بیخودش رو وقت خودت را تلف نکن
و عمر خودت را سر اینکار برای اینکه من در اطاق آقا سید جلال تهرانی
که استاد دار و نایب‌التلیه خراسان بود بودم که رفتم گفتم من
میخواهم خودم را کاندیداً تربت حیدریه کنم ، گفت آقا نخیر
بیخود این حرفهای دکتر مصدق پوچ است از تربت حیدریه باشد
اما در تربتی درباره ای و از زابل هم خزیمه اعلم ، و هر کسی دیگر
که بخواهد بیخود است و اینستکه اورا در می‌آورند ، این علیینقی کوثر
بیچاره آنجا رفت و رفتن آنجا همانا ریختند تکه تکه اش کردند و اراکشند
آقای خزیمه اعلم را در آوردند . من
یک هیئت با زرسی تحت ریاست آقای باقر شهیدی فرستادم رفت گزارش مفصلی
نوشت و انتخابات آنجا بهم خورد این هم یادم افتاد که اینکاری که
من کردم . و اینستکه نخیر شاه دخالت میگرد ، دخالت میگرد دربار
و ای دار و وظایمی ها شدید دخالت میگردند و شمیگذاشتند
انتخابات و آن جوری که مردم یک بازرسی ما فرستاده بودیم برای
با زهمنی حدود بلوچستان این وقتی برگشته بود میگفت اصلًا " مردم
نمی‌فهمیدند انتخابات جیست اعلا" دولت جیست ، بول راییم شان پس‌بول

پاکستان بود ، اصلاً "اقعاً" نمیدانستند که چی هست اینجا . بله منتها دیگر نگذاشتند . از طرق مختلف در باره دخالت میکرد .

س- بهمین علت هم بود که دکتر مصدق انتخابات را ناتمام گذاشت .

ج- بله انتخابات را ناتمام گذاشت برای اینکه آن موقع گفتند موقع همین موضوع نفت است تا این موضوع حل بشود وایشان که به لاهه رفتهند ؛ انتخابات متوقف ماند تا برگردانند و بعدهم که

س- آیا این مسئله انتخابات مجلس هفدهم را دکتر مصدق در هیئت وزراء هم به مورد بحث گذاشت ؟

ج- نمیدانم . چون بنده که در هیئت وزیران نبودم .

س- گویا یک موردي بوده که سرهمین جریان انتخاب میراث ران ببین مصدق والهیار خان صالح یک گفتگو شده بود ، شما آن را بخط ردا رسید ؟

ج- آن راهمین که آقای دکتر مصدق میگفتند آقا که مثلاً "شما باید این انتخابات را باطل بکنید و آقای صالح میگفتند که من صلاحیت ندارم و اینکار با مجلس است ، من اینکار ... مطابق قانون من صلاحیت ندارم که لغو کنم با این مجلس اینکار را بکند . آین چیزی بود که بود بله .

س- روابط دکتر مصدق با نمایندگان مجلس شورای ملی چگونه بود ؟

ج- خیلی خوب بود . یعنی آنها نیکه جزو باصلاح جبهه ملی بودند که حسابشان جدا بود مثل مرحوم آقای ضیاء حاج سیدجوادی که معمم هم بسود با اینکه آن موقع ... خیلی خوب دکتر مصدق نسبت به او ... خیلی هم دستگاه در باره اراحت او را بخرد چنانکه خرید آن آقای صفائی را که با هم وکیل شده بودند او هم معمم بوده از قزوین او را در باره رسید بمه وسائلی که میتوانست ولی حاج سیدجوادی را توانست . و اینها میان دستگاه دکتر مصدق ملاقات میکردند و در همان موقع هم که انتخاب شد

توی منزل آقای دکتر مصدق چادری زدند این آقا یا ن وکلا آمدند . حتی
با دم هست که از طوالش و طالش با مصطلح که طوالش میتواند و طالش
میخواندند ما بینجا دونفر ادعای میکردند که ما وکیل آنچه شدیم یکی
هیلکو را مبدیبود و یکی قائل شدیم بود ، قائل مقام رفیع .
و با اینکه یک وکیل آنچه بیشتر تداشت هردو آمدند ، هردو آمدند آقای دکتر
صدق میگفت با یدم مجلس معین کنندگه اینها کدام اثنا وکیل واقعی هستند .
که خیال میکنم بلا آخه همان قائل شد که را مبدیبود .
س- این نقشی که قوهی مقنه و مجلس ، یعنی منظور مجلس شورا اعلی
است ، داشت در بین سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ در این ۱۲ سال واقعاً "چگونه
بود ، منظور من اینست که بجئت هاشی که در مجلس شورای ملی
میشد و بآ مطالبی که مورد بحث تیرازمیگرفت آیا این بحث ها
واقعاً "حقیقی بوده و اساس و پایه ای داشته باشد فقط بخاطر سرگرم کردن
مردم بود ؟

ج- نه اساس و پایه داشت آقای دکتر ... با زیر میگردیم به آن حرفی
که بمنه زدم وقتیکه یک دولت مقندری بود نوک اینها را می چند
مثل مثلاً "قام السلطنه یا مثلًا" همان رزم را که بود ولی وقتیکه دولتهاي
ضعيفی بودند وکلا خيلي زبان درا ذي میکردند دخالت میکردند البته
غلب شان مفترض بودند دخالت میکرندند رکار جواز در چيزهای دیگر
در انتخابات در انتصابات ، در کارهای حوزه های خودشان حتی بالاتر
از حوزه های خودشان ، یک عده ای تعزیه گردان در مجلس بودند . در مجلس
ملک مدنی ، یا آن آقای جلیلی یا دکتر طاهری اینها که سرمهدا و مجلس
بودند و اداره کننده مجلس بودند هر کدام اثنا وکیل شدند میگردند
و دخالتهاشی میگردند ولی خبکارهائی که میشد اگرا خارج هم
میخواست القاء بشود بوسیله این چند نفر ... ولی خبکار دولتهاي
مقندر بود میرفت و حرف خودش را به کرسی می شناده . یا مثلًا "شما میدانید

تا یک مدتها اصلاً راهی وزراء و نخست وزیران که انتخاب می‌شدند اینها میرفته‌ند در مجلس راهی ... ولی بعد آمدند و قبیله چیز بود ، نخست وزیر اضعیف می‌شد می‌آمدند راهی تمایل بخواهند که ببینند راهی تمایل بهند ندهند ، برای اینکه بعداً هانت شود که یک نخست وزیر را شاه انتخاب بکند بروزه مجلس ، مجلس ردیکند . اول میگفت راهی تمایل بدهند . ولی اغلب شان این شکل نبودند مثلاً "نخست وزیرهاشی که من یادم هست که مثلاً" در مجلس زیادا آنها چیز نکردهند مثلًا "مدرالاشراف نخست وزیر شده بود آقای دکتر مصدق و آدا رکردنکو و کلا او بسته راکسیون کردند و در تما مدوره‌ای که آقای صدر الاعراف نخست وزیر بود مجلس اکثریت پیدا نمیکرد و اونا را بودجه رایک دوازدهم ، یک دوازدهم خودهیئت وزیران تهیه میکرد تا موقعیکه دکتر مصدق رفت ، معذرت میخواهم مدرالاشراف اصلاً استغفا دادورفت . وا غلب نخست وزیرهاشی که می‌آمدند را بین خلال بسته به‌اینکه چه وضعی داشتند وضع مقندری داشتند یا نداشتند ، قوا مسلطه که می‌آمد چون خب مشغول ... او جوازمیداد جوازمیاً و رد حزب درست میکرد آقای حسین مکنی را ایشان از ولایت بندۀ اراک انتخاب کردند؛ چیزی نبود که مثلاً یک بزدی ... و که بعدهم او برگشت . و بسته با اینکه دولت چه دولت مقندری بود ولی امولاً "مجلس درگفتارش آزادی بیان داشت .

س - من میخواستم ببینم که تا آنجایی که شما بخارط می‌وارید من حيث المجموع قوه‌ی مقننه‌ی مملکت یک استقلالی از خودش نشان میداده باشه ؟

ج - استقلال نشان میداده است . سلاماً "بله .

س - مصدق این حقایق را که میکردم بروای گرفتن اختیارات به چه شکلی این را توجیه میکرد آقای امینی ؟

ج - میگفت اگر من اینکار را نکنم ناچار مقدار چیزهاشی است راجع به آن ... بیشتر کارا و راجع به موضوع همین انتخابات بود راجع به نفت بود که اگر

من این اختیارات را نداشته باشم و بخواهیم به عهده مجلس بگذارم قبل از اینکه مطلب عنوان بشود آن اخلاق لاتی که میباشد بشود میشود، بنابراین من این اختیارات را میخواهم که بتوانم اینکار را انجام بدم، واقعاً "هم کرد مال نفت را مخصوصاً" کارهایی که لازم بودیرای نفت، س- مسئله‌ی رفرازه دوم آیا در هیئت وزیران به مورد بحث گذاشته شد و یا راجع به این مسئله با افراد خاص مشورت شد؟

ج- با افراد خاص مشورت شد و اغلب آنهاشی که صاحب عقیده‌ای بودند مخالفت میکردند، یادم هست یکی از اشخاصی که شدید مخالف بود مرحوم نقوی بود، آقای دکتر معظمی شدید مخالفت کرد میگفت آقای اینکار را نکنید برای اینکه اگر شما اینکار را بکنید شاه با یک فرم ان شما را عزل میکنند میتواند دیگر در مقابله باش کسی نیست ولی آقای دکتر مصدق هم نه روی همان مسئله‌ای که آن دفعه به شما عرض کردم در جلسات قبل سر موضوع نشراسکناس و آن کارهایی که حسین مکی شروع کرده بود دیگران او خیلی مصادر را بکار بود و به نفع مملکت هم اینکار نشد بعقیده‌ی بندۀ، س- موافقین این جوابان کی ها بودند آقای امینی؟ موافقین رفرازه دوم؟

ج- نمیدانم.

س- چرا در روز رفرازه دوم محل آراء منطقی دادن و آراء مثبت دادن، محل راءی کمیاب این دوراً از هم دیگر جدا کرده بودند، برای اینکه این واقعاً نشان میداده که دیگران جراء تشمیکردند بروند.

ج- بله این اصولاً بخلاف اصل انتخابات هم بود که با این انتخابات محظوظه باشد و با این راءی محظوظه باشد در صورتیکه وقتیکه این شکل باشد این راءی محظوظه نبود معلوم بود که کی میخواهد مخالف بدهد این کار است که به نظر بینده کا روحیه نبود، س- در مقام شهردار تهران شما خودتان را با سخنگوی مجلس شورای ملی میدانستید؟

ج - نخیر نخیر ... برای اینکه اصولاً "شهردار تهران طبق قانون
مسئول است در مقابل انجمن شهر و در تعاون دوره ایکه بندۀ بودم انجمن
شهری وجود نداشت . طبق قانون امور شهردار ریها در غیاب انجمن شهر
ورا رت کشور قائم مقام انجمن شهر بود . و من قاعده‌تا " میباشد
مسئول باش در مقابل وزارت کشور، ولی من نه تمام کارهایم را باید
شخص آقای دکتر مصدق حل میکردم و با ایشان صحبت میکردم . البتّه
دکتر مدبیقی هم ماباهم رفیق بودیم ، از پیش ما از ۱۳۱۲ باز بادکتر
مدبیقی در نظام مازنیریک چادر بودیم با هم مربوط بودیم و همیشه
هم رعایت نهایت احترام را برای بندۀ قائل بود و من بیشتر کارهای
را با خود آقای دکتر مصدق انجام میدادم .

روا بیت کننده : آقا نصرت‌الله امینی

تاریخ : سوم ذوئن ۱۹۸۳

محل : شهرآنا تدل - ویرجینیا

مصاحبه کننده : ضیاء‌الحمدقی

نوار شماره : ۱۵

جنا بعالی میدانیدکدا صولاً "شهردا ری شهران غیرا مثلاً" شهردا ری اراک است یا ملایر
یا فلان . شهردا رتهرا ن یک وضعی داردکه استثنائی است ، خب در عدا دوزرا محسوب میشود
اینست که خودش را پا شین ترا زوزرا نمیدانست . که بخواهد هر کاری ریش را با نظر
وزارت کشور ، این بود مستقیماً "با نخست وزیر یعنی مخصوصاً " وقتی آقا دکتر مصدق
بودند بند کارها شی که لازم بودا نجا م میدادم .
س - وقتی که شما شهردا رتهرا ن بودید ، آقا امینی ، نسبت به مطالعی که روزنا مدها
راجع به شما مینوشتند حساسیتی داشتید ؟
ج - بنده یک کار استثنائی آقا دکتر مصدقی کردم که از خیلی خوشمزه بود ، کار خوش
از خودم بود . خب می دیدم هر روز آن رئیس دفتر می‌باشد و روزنا مهاتکذیب میکنند . بنده سیردم که آقا این
روزها مدها تعریف میکنند ، بعضی روزنا مهاتکذیب میکنند . بنده سیردم که آقا این
قفهای درست کنید و تما ماینها را بریزیند توی روزدانشان توی روزدانشها با هم
دعوا کنند . اما اگر واقعاً " مطلبی که ما زنده باشد هست ، چون اداره ای بودکه اینها را
رسیدگی میکرد ، اگر فحش هست برای بنده اصلاً نیا وربد ، چه اشی دارد فلان ، هرگزی توقع
دارد . آنها شی که بنتظروا هندا شی و سازنده کی دارد بیا وربد تا بنده رویش اقدام
بکنم . شما میدانید در آن موقع انجمن شهرهم نبود . یکی انجمنی بود به اسم شورای
انجمنهای محلی که اینها دلشان میخواست عنوانی خودشان داشته باشند و هفتنهای
یک روز می‌باشد در سالن شهردا ری می نشستند و بنده هم بای خودم میرفتم یا مخاونم را می -

فرستادم و نظرات آنها را اصقاء میکردیم. میدیدیم کاری که از ماساخته بودا نجام میدا دیم والا نمیشدکه مثلای بنده پیشنهادی بگنم مثل انجمن شهربروند تموییب یکندوبموردا جرا بگذاریم. آنها ایده میدادند، آنها را هنماشی میکردند. یا انتقاد میکردند. تغیرچیزی نبودکه ..

س- بنظرشما رغتاً رمطوعات در آن زمان چگونه بودند؟

ج- مطبوعات رفتارشان آقای دکتر، متأسفانه خوب نبود. برای اینکه یک عدد روزنامه ها بودکه مال در برابر بود مثل روزنامه آتش، یک روزنامه ای بودکه ..

س- فرمان مال آقای عمیدی شوری.

ج- فرمان ن و اینها که مال عمیدی شوری بود. یک مقدار روزنامه هاشی هم مال، روزنامه جبهه بود خیال میکنم مال حزب ایران بود. غرف توییش بیشتر از راهنمایی با هدایت بود با کمال تأسف بله. روزنامه ای که نسبتاً " خوب بود باخترا مروزبودکه انتقاماً " روزنامه خوبی بود. اشهدها للهبا یکدشت روزنامه خوبی بود. روزنامه اطلاعات خیلی مغرضانه خوبی با کمال ارقه کسی کارش را میکرد. یادم هست که یک روزی من آدمد به منزل آقای دکتر مصدق، آنوقت رئیس بازرگی نخست وزیری بودم خیال هم نکنم، آدم توی اطاق انتظار ایشان با تفاوت معاون آقای ملک نیا که بعداً " رئیسی بازرگی " شد. وقتیکه من وارد شدم خبدهای باشدند احتراز کردند و نشستند. بعد آقای روزگردیه من که آقای فلان حال شما چطور است؟ گفتم به شما مربوط نیست. این معاون من گفت که، آقای ملک نیا که، ایشان کی بود تویا هاش اینچور حرف زدی؟ گفتم عیا من مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات. گفت خب خیلی تو خوییش که روزگردند من رفتم با یادبیهش گفته باشم. اتفاقاً " همان موقع آقای دکتر مصدق بندرهای احصار گردند من رفتم و کارهایی که داشتم بنظرشان رساندم یا انجام شد. برگشتم دیدم اطاق خلوت شده فقط آقای ملک نیا و عیا من مسعودی آنجا هستند. من به آقای ملک نیا گفتم آقا بیا شید برویم. مسعودی مرا نگه داشت و کشید جلوگفت آقا کجا برویم. پدر مرا در آورده و آبروی مراجلوی اینها ریختی. این چه حرکتی بودیا من کردی؟ گفتم که شما آبرویتان

را توی روزنا مهتا نمیریزید . . دراینموقع که تمام افرادملکت با یدهمهدست به دست هم بدهندبتفع آقای دکترمصدق شما میگردیدتوی روزنا مهتا ن وبدترین خبرها را پیدا میکنید ، چاپ میکنید وبعدا زتوی آنجاهم بدترین عبا رتش را میگردیدتیتر روزنا مه . مثلاً "ازروزنا مه آقیشا م" ترکیبه یک چیزی پیدا کردیدنوشیدکه مصدق با دبادک هوا میکند ، این را درشت چاپ کردید . این یکی ، گفت "آقا من اتفاقاً" آدمم امروزیها یشان عرض کنم که آقا من خدا میداندرکاروزنا مه ام دخالتی نسدا رهه این روزنا مه ایست که خبر روی رویه ای که دارداداره میشود . آمدمهایشان بگوییم که آقاخودتا ن یکنفررا معین کنیدوبگذا ریدردرآس روزنا مهون بروم خارج . " و بن بودکه روزنا مهها یا مثلاً روزنا مهکیها ن ، خدا بیا مرزد مرحوم فرامرزی را ، مردختیلی مغرضی بسوزد . تو نابودرنویسنده . میتوانست در عین حال در یک روزدومقاله بنویسد یکی بتفع موضع یکی به ضرر موضوع . ازا بن کارها میکرد . ازا بن کارها بدون افساء سیکرد . او و محبایزاده روزنا مهکیها ن را "اولاً" سرمایه اولیش را در بیارداده بود و راه - انداخته بود . اینها روزنا مهها شی بودندکه در آن موقع ... روزنا مهای که واقعه آن موقع مردم خیلی مردم چیزبودند روزنا مه با خنرا مروزبودکه خیلی مردم بیش توجه داشتند .

س - یعنی بانتظرشما درواقع بقول معروف رکن چهارم مشروطیت آن وظیفه ای را که داشت درست آنجا م نمیداد .

ج - نخیر ، متأسفانه آنجا م نمیداد .

س - آیا بانتظرشما با زهم همان مقدار آزادی که برای مطبوعات بوده چندکه آنها ازا یعن سوءاستفاده میکردند بیهتر ازا بن وضعی که بسدا " بودکه مطبوعات کاملاً تحت س سور ... " ج - بله ، خب مسلم است آخربتا آن حد هم اینها اگر بیشان آگهی میدادند ، آخر یکی از بدختیهای دستگاههای دولتی هم این موضوع آگهی های دولتی است که اگروا قعا " یکروزی سخا هیدبا بدیکلی این روزنا مهها را آراگهی دولتی ... که چشمثان بدانها نباشد . البته این او غربددتر میکردن و میرفتندسراغ این شرکتها و مقاطعه کاران فلان

که بیان نیدادگهی تبلیغاتی بدھید . میرفتندیک مصاحبه‌ای دور خودشان را «میان اختناد درست میکردن» دیگر عجیب و غریب . بعدهم یک لیست میگذاشت که اینقدر بیول بدھید . اگر نمیداند دید بهت فحش میدانند . تا موقعی که روزنامه مهروی پای خودش نباشد و بخواهد اینجورا استفاده‌ها و سوءاستفاده‌هارا بکندهمین باساط هست .

س - آقای امینی نظر خصوصی دکتر مصدق نسبت به برقرارتها بقول معروف چه بود ؟
مثلًا راجع به اتحاد شوروی و انگلستان واپالت متحده آمریکا .

ج - انگلستان را که شما میدانید آقای دکتر مصدق در تمام دوره‌ای که بود، آقای دکتر مصدق ارتبا طش را با دولت انگلستان قطع کرده بود . و ماقطع را بخطه با انگلستان کرده بودیم . نسبت به آمریکا اینجا خیال میکرد که آمریکا به ایران کمک میکند، چنانکه میکرد تا زمان ترومی، بعد وقتی که آنها و رآمد بکلی وضع عوض شد . روسها هم که از اول با ایران، با آقای دکتر مصدق بدیوبندندا خلال میکردند . این دیگرازیں گفته شده است دیگر بینده خیال میکنتم ... طلاها ماراندا دند، اختلافات مرزی ما را حل نکردند . تمام اینها را گذاشتندتا بسدا زا ینکه بیست و هشت مرداد شد طلاها را دودستی دادند به آقای زا هدی و اختلافات مرزی را هم حل کردنده و هیئت‌های معین شد رفتند .
نخیر آنها اخلال میکردند . حتی یک قوه منفعت زمان خبریدند، آن تجارت تها ترسی هم که بود که با تمام دنیا دکتر مصدق را اندانداخته بودند آنها هیچ زیربا رشوفتند و نکردند کاری . و همچنان بود که مملکت ایران ...، جون امولا "بامیلت بدیوبند و نومنی خواستند که این نفع بگیرد موضوع ناسیونالیته و ملیتیست در ایران . و با دولت انگلستان هم که شما میدانید قطع رابطه کردند . بعد از بیست و هشت مرداد، با زخدا رحمت کنند مرحوم نقوی، که من امروز خیلی اسم اورا برم، یکروز این نقوی برای من نقل کرد گفت که امروز یک جریان خیلی عجیبی شد و ما ای از تاخت و وزیری آ مدیری ای ما ها که سن تور بودیم . البته سنا توری که زمان آقای دکتر مصدق مجلس سنا منحل شده بود ولی بعد از بیست و هشت مرداد این آقایان آمدن و گفتند آن قا نوینت نداشته بیان این ما کما کان سنا تور هستیم و جلساتنا را تشکیل میدانند . آقای نقوی گفتند که ما ای رسید برا

ماکهبرا ای مشورت درا مری به عمارت با شگا ه افسرا ن که مقرر خست وزیری بودگه اتفاقا " عجیب است حا لاهم هما نجا شده است مقرری است جمهوری ، همان عمارت با شگا ه افسرا ن . چون این با شگا ه افسرا ن رازا هدی وقتی که سرتیپ بودسا خته بود . او مأمور شد برای این ساختمان . بنا برای این به آن عمارت یک علّقَه و علاوه ای داشت . وقتی هم شد نخست وزیر محل کارش را آنچه قرار رداد . آقای دکتر بصدق هم ، حالمکن است آنرا بعد بعثتها ن عرض کنم ، وقتی که اول با را ورا توقيف کردند توی آن عمارت بردند . و آقای نقوی گفتند کاغذی آمدا نخست وزیری که برای مشورت درا مری فلان ساعت به با شگا ه افسرا ن تشریف بیا ورید . ما رفتیم . بقیه سنا تورها هم بودند . نشته بودیم زا هدی رفت بشت تربیون و پشت میز و گفت که " من خواستم به اطلاع آقایان برسانم که رابطه ایران با انگلستان که قطع شده بود من ازا مروزا علام کردم که رابطه مجدد " برقرا رسودوا بن راخواست به اطلاع آقایان سنا تورها برسانم . ایشان گفتند " فرخ معمتنم السلطنه " فوری با شد و گفت که من به شما تبریک میگویم از طرف خودتان و عموم سنا تورها . من زدم بشت میز . و با شدم گفت آقا شما میگوئید از طرف خودتان و عموم سنا تورها ، من که به شما چنین و کالتی ندادم که این صحبت را از طرف من بگنید که بگوئید عموم سنا تورها . لااقل بگوئید که عده خاصی و روکردم به محروم نقی زاده که آیا ما و کالت به ایشان دادید ؟ ایشان گفتند تخریب شده هم ایشان را فقط سرباله ها دیدم و سلام و علیکی با هم کردیم من به ایشان نمایندگی ندادم . بعد ایشان گفتند من اجازه صحبت خواست و رفته و گفت که ناما های که بdest ما رسیده است اینست که برای مشورت درا مری شرکت کنیم . مشورت معمولا " همیشه قبل از اتخاذ تصمیم است . ما آمدیم اینجا به خیال اینکه شما میخواهیدیک کاری بگنید ، میخواهیدبا ما مشورت کنید . حالمی بینیم آنجیزی را که شب در روزنا میخواهد ندیم شما اینجا به اطلاع ما میرسانید . لزومی نداشت که ما پا شویم و بیا شیم اینجا ، این مشورت نیست . شما یک مطلبی را - اعلام میکنید ، شب هم نتوی روزنا مهیخوانیم یا از را دیومن شنیدیم . حالا که آمدیم اینجا بسده ناچارم این مطلب را بگویم که بین ایران و دول خارج چندین بار راتاکشون

قطع رابطه شده است . در زمان رضا شاه دودفعه ، در زمان ...

س - با چندولی ؟

ج - با دول خارجه .

س - بله ولی کدام ...؟

ج - حالا عرض میکنم . "در زمان این شاهم دوبار . در زمان رضا شاهیک با ربان آمریکا

قطع رابطه شبینا سبت اینکه وزیر مختار ——— جلال غفار مروردا هات واقع شد

و برند توقيفش کردند . ظاهرا "هم گفتند سیلی به گوش زدند ، رضا شاه عصبا نی شدو

رابطه را با دولت آمریکا قطع کرد . یکی هم با دولت فرانسه بود که مقاالتی علیه

رضا شاه در روزنامه ها منتشر میشد که کرم زمین خوا ری آمده است در ایران و زمینه ها

را میخورد . رضا شاه را بطة اش را با فرانسه قطع کرد و در هر دو را آن دول کداینه ها

قطع رابطه شد عذرخواهی کردند و قول دادند که آن اعمال انجام نشود رضا شاه را بطة را

برقرار کرد . در زمان این شاهم یکبا ربان عربستان سعودی بعلت کشن ابو طالب بزدی

در مکه که گردش را زدند و گفتند سترا غ کرده است و فلان دولت ایران با آنها قطع رابطه

کرد و یکبا رهم با دولت انگلستان . در تمام آن موارد غیر از این موردا خیوه که با تأیید

مجلس و نظر مجلس هم تأیید شده بود ، آن دول که با آنها قطع رابطه شده بود عذرخواهی کردند

و گفتند دیگر این کارا نجا م نمی شود را بطة برقرار رشد . در این مورد بخصوص با انگلستان

هم علیه با عث شده بود که دولت قطع رابطه کرد و مجلس هم تأیید کرد . آیا آن علل

مرتفع شده ، آن مانع مفقوذه ، دیگر دولت انگلستان قول میدهد را موردا خلی ایران

دخلت نکنده هما نجور میکرده که شما را بطة را برقرار کردید ؟ یا همین جور بی خودی

برقرار کردید ؟" این صحبت آقای نقوی با عث شد که ایشان دیگر در لیست سیاه قرار گرفتند

حتی دیگر نگذاشتند ایشان سنا تور بشوند و بکلی کتاب رویدتا فوت کرد .

س - ما هیبت روابط دکتر مصدق با حزب توده چه بوده است آقای امینی ؟ و همچین نظر

خصوصی ایشان راجع به حزب توده ؟

ج - خوب ایشان کرا را "همیشه میفرمودند توده نفتی ، توده نفتی . ایشان کسرارا "

در سطح هایش همه جا گفتند این نسبت به حزب توده اصولاً چون ایشان یک اعتقاد

آزادی را داشت همیشه معتقدبودکه احرا ب باشد آزادبا شند. والا اینهمه فحش روزنا مدهای حزب توده، روزنا مهبسوی آینده، روزنا مهسوگند، روزنا مه مردم اینهمدا هانت هاشی که به آقای دکتر مصدق کردند ایشان گفتند بکنند. نظر ایشان آزادی بود، اعمال آزادی بود. ولی خب متأسفانه نتیجه اش هم همان بود که دیدیم و ایشان معتقدبودند که توده ایها یک عدد شان آلت بلا اراده ای انگلستان هستند که توی آنجا ریشه کردن که من در آن دفعات راجع به شیوا ز مثل اینکه گفتم و منعکن شد. و بقیه شان هم که نوکربدون قیدوشط س - جیره و مواجب.

ج - نخیر، با جیره و مواجب. نوکربا جیره مواجب. بطوری که بعدا "بردشان به آن طرف و نگهدا ری شان کردند و بعدهم آوردشان و حال هم که معلوم شدگراینچور صریحا "آمدند اقرا رکردنده ما جا سوس اینها بودیم. س - روا بطي دکتر مصدق رسما" با حزب توده نداشت؟

ج - میا مددنده لاقات میکردند، چرا. اینها میا مددن. یاد هست چندین بار این آقای خدا بنده و لشکرانی و اینها بنده میدیدم میا مددنی نشستند و بحث میکردند. ولی خب، حتی ایندفعه آخريش که عرض کردم خدمتنا که اینها آمدند به آقای دکتر مصدق که شما اسلحه بدھید که ما با یستیم. آقای دکتر مصدق گفت دست آن نخست وزیر را باید قطع کرد که اسلحه بدھد بده دست عده ای که اینها را عوا مل بیگانه میدا تدویر علیه این مملکت اقدام میکنند و شونداد. بعدهم معلوم شده زیادی افسر اینها داشتند که همه شان را گرفتند و عده زیادی شان را هم اعدام کردند از قبیل عطارد و مبشری، آنها که بودند اعدام شدند.

س - سیا مک
ج - سیا مک.

س - ولی اینظوری که دکتر کیا نوری با رها توی مصاحبه ها بیش و اینها گفته گویا مرتب

تمام تلفنی با دکتر مصدق داشته، آیا شما هیچ چیزی در این مورد بیبا دمیا ورید.
ج - خب تلفن آقای دکتر مصدق را نموده اش را هر کسی میتوانست بگیرد. میگفتندو
ایشان مخصوصاً "از شب ببعد خودش گوشی را ببرم" و جواب میداد. این طور
محبت‌ها را میکرد. برای اینکه اینقدر نزدیک شد، حالا بعنوان اینکه زن ایشان
دخترداشی آقای دکتر مصدق است. میدانید که مریم فیروزه دختر فرمان نفوجا بود که داشت
مصدق بود. نه آنقدر از تفاوت نزدیک نداشت.

س - آقای دکتر مصدق هیچ نوع نظری داشته؟ ج - به توزیع شروط و همچنین مالکیت
خصوصی . نظر شخصی دکتر مصدق نسبت به این مسائل چه بوده است آقای امینی ؟

ج - با اصلاحات ارضی شاه که شدیداً "مخالف بود. میگفت که این بین رویه‌ای که در
ملکت ما هست برای ملک که با یده‌های که خود را این هم کردند، با یده‌های
مالکان شهرا کم کرد بنفع زارع ولی این وضع کشاورزی مملکت ما ایجاب میکنده که در این
دهات، چون مانند کثوباتیسو و اینحرفها نداریم، دورآشیک کسی با شدکه بتواند
آن ملک را اداره کند. چون شما میدانید که دردهات ایران ، حلالا چون گلیانی
هستید مثل ما را کی ها نمیدانید یا مثلای "بزدی ها که این آب را با یقدقه قطرهای زیزمین
گذاشی کرد جمع کرد و روساند. دیروز اتفاقاً "با کسی اینجا توی منزل من محبت
بود سرا این استخرا که دردهات هست که گفتند این استخرا ... گفتم نه آن استخرا که
دردهات هست برای خاطرا این نبوده که بروندشنا بکنند، اینها آبی که بوده است اگر
این آب همین جور بخواهد بروند بخواهیم آب را دریک بقول خودشان استل جمع
میکردند که بما ندبعدیک مخرجی داشت یک چیزی داشت میگفتند از که اورا بکشند
آب با سرعت بروود آبیا ری بکنند. خب این را کی میکرد، یک مالک ده. حالا ممکن بود
یک مالک ددهم یک آدم بدی باشد، استشوار گری باشد، استشوار بکندر عاید، ولی
بعضی جاها هم بشود مثل آقای خسرو، الملک فرمند رهمندان املائی داشت و بقدرتی با رعایا
خوب رفتار میکرد، بقدرتی اینها ازا ور اخی بودند. مثلای "همان موقع که اغلب این

ما لکین دهات سرمووضع قند، شکریا چیزهای دیگر یا انتخابات اینها می‌ماندسوءَ – استفاده کنندا زهمیه‌زا رعین آقای ضیاء‌الملک خواهش میکردکه مأمور دولت خودش بیا یدوا بین چیزها را بیاورد درده و توزیع بکندو خودش هم کمک میکرد به رعا یا و زا رعین . مالک بنده می‌شناختم که اجازه نمیداد دنیوی ده‌اش ، حلامرده و رفته است بی کارش آن آقای دکتر معافون در دهات بین همان و کرمانشاه ، که توی ده‌اش – مدر ----- ساخته بودند رفتہ بود خراب کرد بود که این دهاتی نبا یدبای سواد باشد اگر با سوا دیا شد دیگر حاضر نیست که توی ده کاریکند . با جاده را خراب میکردند امدادهای هم بودند که توی ده‌شان مدرسه میسا خشتند ، کمک میکردند . همان کسی که مثلای " حلامن اسمش را به بدی بردم از طرف آقای دکتر مصدق ، این آقای امیرشوکت – الملک علم انسافا " دردهات بیرون چند مدرسه میسا خشت ، جاده درست میکردا بینها بودند . عده‌زیا دی دیگر اصلاً خبرات و مبراتی که در شیراز درجا های دیگر ، در فارس در راه اینها میکردند خیلی زیاد بود . و دکتر مصدق هم معتقد بود که من خیال میکنم در آن جلساتمان راجع به آن موضوع آن زرکش و آن قنات عرض کردم خدمتنا ن که یک قناتی آنجا میسا خشتند که آقای دکتر مصدق هم گفتند که رفتتم از ... س – بله .

ج – وا پنست که واقعاً " اگریک مالکی نبود که این قنات را حفر کند ، تنقی ----- کند مرا قبیت بکند دهات بینها خودشان اینکار را نمیکردند . دهاتی ها نمیکردند . اینها اغلب با هم اختلاف پیدا میکردند و این اختلاف ها میسر سیده جا های که اغلب کشت و کشتار میشد . دردهات .

س – اولاً " دکتر مصدق راجع به تقسیم شروت و ما لکیت خصوصی چه نظری داشت ؟ ج – نسبت به تقسیم شروت هیچ عقیده‌ای نداشت و نسبت به ما لکیت خصوصی خیلی احترام میگذاشت ، خیلی هم زیاد .
س – یعنی اگر مثلای " ضروری هم بود برای وضع مملکت ایشان حاضر بود که برنا مهای – داشته باشد برای توزیع شروت ؟

ج - ایشان نخیر، بندۀ چنین چیزی از ایشان نشنیدم هیچوقت.

س - درسا لهای آخوندگان ، آیا دکتر مصدق هرگز اظهار پیشیما نی کرده بودا ز بعضی اعمالی که انجام داده ؟

ج - از کجا ش ؟

س - آن اوایل ...

ج - من اظهار پیشیما نی از ایشان هیچوقت نشنیدم. یکبار رفقط من به تقریب و کتاب که خیال میکنم در آن جلسات قبل هم عرض کردم و ضبط شد، بالای سرا ایشان من کتاب بینجا رسال صفت نفت درایران مصطفی فاتح را دیدم و به ایشان عرض کردم که آقا این کتاب را خواندید؟ فرمودند که "بله، بسیار کتاب جا می است و خیلی خوب است." گفتم نظرتان . گفتند که آدم بسیار روا و دو مطلعی است این فاتح . اینکه آقای حسیبی شیست . "گفتم "متاسفانه دیر متوجه شدید". البته این عبارت این بود که چون حسیبی در این کار نفت خیلی اخلال کرد. با کمال تأثیر بندۀ بیدگوییم که اگر این دخالت‌های بیجای حسیبی نبودشاید کار نفت حل شده بود. واپا خودش مثلًا در آن کمیسیونها هر یکی من و کمیسیونهای دیگر که هی اخلال میکرد آخرس ریکجا شی گفته بود من خواب دیدم این کار درست میشد. با خواب و با تمورات و اهی یک آدم پلی تکنیسینی این نظر متأسفانه فکر میکرد. که حالم همین جور، و نگذاشت والا اگر این کار حل شده بود بنظرمن وضع مملکت ما خیلی خیلی بهتر از این بود که ما میتوانستیم داشته باشیم. و نگذاشت اینکار را . این رابه تعویق انداخت.

س - آیا هرگز شده بود که در آن روزهای آخر حیا شش دکتر مصدق وقتیکه در با ره نخست وزیریش فکر میکرد به اصطلاح اعتقادی عدم اعتمادی را که نسبت به بعضی ها در کارداشت مسورد سوال قرار گرفته ؟ مورد تردید قرار گرفته ؟

ج - نه . نه تنها چیزی بلکه خیلی غریب خیوا هم مخصوصا " راجع به مرحوم دکتر فاطمی که خیلی از افراد نسبت به این نظر بود داشتند، بندۀ صریح بگویم. و حتی خسب اینجا واقعا"

نمی خواه من چیزی بگویم راجع به ... بعضی وقتیا من از مرحوم دهدادحتی من
چیزی شنیدم که ... آما آقای دکتر مصدق فرمودندگه من در تما م دورانی که دکترفا ظمی
با من کار میکرد خلاف مروتی هم ازا وندیدم و حتی گریه کردند راجع به فاطمی .
و خیلی احترام کردند بده دکترفا ظمی . بعدم که شما دیدید آن مرد ، آن مرد بزرگوار
جان خودش را روی این کار گذاشت دکترفا ظمی . در محکمه اش هم نهایت مردانگی
ومروت را بخراج داد . یاددا شتهای ایشان در زندان ، خیال میکنم در معا جبهه قبلی
گفتم که آنها شی را که در زندان مینتوشت و بخارج میفرستاد ..

س - بله

ج - در آنجا یک دفعه پیش از داده بود بوسیله آقای آیت الله زنجانی که به آقای مهندس
رؤوفی پیش از بدھید که ضعف نشان ندهدد در محکمه . چون سنت فرا با هم محکمه میکردند
دکترفا ظمی و دکتر شایگان و مهندس رضوی . و به آن آقا یا ن بگوئید چرا ضعف نشان
میدهند ، مرا خواهند کشت ، این را خودش میدانست و خیلی هم مردانه محکمه ، خیلی
شدید ، خیلی مقتدرانه جواب میداد زخوش داشت . آقای دکتر مصدق هم نهایت احترام
را داشت . و حتی با مخصوصاً آن رئیس دادگاه که سرتیپ مژبن بود ، او گفت چرا
فریاد میکنید ، اینجا سربا زخمه نیست . میگفت من راجع به یک ، مذعرت میخواهم ،
یک فاحشه خانه ای دارم صحبت میکنم ، منظورش در باره بود ، ومن هم سربا زنیست
شما سربا زهستید . بعد در آن یا داداشتهای که برای آیت الله زنجانی بخواج محrama نه
مینتوشت پیش از داده بود که به آقا یا ن هم زندانی های من که با من محکمه میشوند
یعنی آقای دکتر شایگان و مهندس رضوی پیش از بدھید که از خودتان ضعف نشان ندهند
مرا خواهند کشت ، شما ها را که نمی کشند . و با اینحال خیلی خیلی شرفمندانه
وقتا و گردتا آخرین روز حیا نش .

س - حالب مردمیگردیدم به موضوع دادگاه دکتر مصدق . اگر لطف بفرمایشید و برای ما توصیف بکنید
زنده ای دکتر مصدق را لحظه ای که دستگیر شد یعنی در مرداد ۱۳۴۲ تا لحظه ای که از زندان
آزاد شد رواقع ، قبل از رفتن به احمدآباد .

ج - بندۀ خیال میکنم که این کار پسنج شش ساعت وقت میگیرد که نه من مجال دارم و نه شما حوصله اش را .

س - اگر شما مجال داشته باشید من حوصله اش را دارم .

ج - قدر مسلم اینست که در روز بیست و هشتمن مرداد آقای دکتر مصدق وعده‌ای از آقا یا نی که در منزلشان بودند را زدیوا رشرقی خانه‌شان رفته بدوا لاؤ مدندها شین و درخانه‌مجا ور منزل آقای دکتر مصدق یعنی مجا و رآن اصل چهار ساق ، کدام ایشان بود و اجاره به‌اصل چهار داده بودند ، آنجا منزل آقای حسین معظمی بود ، برادر دکتر معظمی بود ، که قبلاً این خانه‌ها ل محروم و جدا ای بود که دادستان دیوان عالی کشور بود بعد حسین معظمی خردیده بود . آقای دکتر مصدق و آقای دکتر شایگان و آقا یا ن دیگری که بایشان بودند آقای دکتر صدیقی اینها میروند در آن خانه و کسی شمیدا نشته که آقای دکتر مصدق کجا هستند . شاید گفتم دکتر معظمی ! شبا ه کودم ، دکتر معظمی خبر ، میروند منزل حسین معظمی سيف الله معظمی هم جزو این عدد بود ، برادر دکتر معظمی که وزیر بیست وتلگراف بود . اغلب آقایان وزرا شی که بایشان بودند . خواه آقای سيف الله معظمی و دکتر معظمی و حسین معظمی ، عشرت خانم ، عیال آقای شریف اما می است . آقای سيف الله خان معظمی و خانم شکر آنجا بودند ، خانم پریوش صالح دختر برادر البهای رخان صالح تلفن میکنند به شریف اما می . چون شریف اما می از همان موقع با دستگاه مربوط بسودو همکاری داشت . مضا فا " بهاینکه برائیس وقت اصل چهار کددرا بیران بود حیلی نزدیک بود و روفیق بود . چون آقای دکتر مصدق خیلی اصرارا داشته است که شما " خودشان را - معرفی کنند ، قبل ازا بینکه بریزند و آها نتی کنند و بکشند خودشان را معرفی کنند . تلفن میکنند به شریف اما می این خانواده معظمی صحبت میکنند ولی نیکویست‌دما کجا هستیم . شریف اما می جواب میدهد که شما یک نیمساعت دیگر به من تلفن کنید . نیمساعت دیگر اینها تلفن میکنند شریف اما می میگوید که از طرف دستگاه هیچ خطی متوجه آقای دکتر مصدق نخواهد شد و ایشان همان نظرور که نظر خودشان هست اگر خودشان را معرفی کنند خیلی بهتر است . ما شین میخواهند سوار میشوند همه آقا یا ن و میروند به عمارت باشگاه افسران

که مقرزا هدی بوده است . البته آنجا که از ما شنید پیاوه میشوند . یک مرد بسیار رذلی سپهرخیلی بدنام هم بود نسخه مورخ ادوله البته لسان سپهر ، او توهینی به آقای دکتر مصدق میکند حتی میگویند که شاید آب دهن به صورت ایشان می باشد و ایشان از این کارها شی که حالا گفتنش ... ولی زا هدی با کمال ! دب از آقای دکتر مصدق استقبال میکند و حتی میگوید که خیلی متأسف از این پیش آمدی که تده است . و آقای دکتر مصدق را می برند در طاقی آنجا تختخواب میدهدن که بماند . آقای دکتر مصدق و آقای سیف الله خان معظی و دکتر شاپکان و اینها . بعداً زنگ در روزی خودا ایشان اصرار میکند که اینجا جای من نیست . دوبار و آقای دکتر مصدق و آقا یا ن و منتقل میکنند به لشکر دوزره هی آنجا زندانی بصورتی معین میکنند و آقای دکتر مصدق را می بوند آنجا . البته آشموقع آقای دکتر غلامحسین خان هم در زندان شهربانی بودند که بعداً زمدمی مرخص میشوند . بعداً زمدمی صحبت ... آها چیزی را که فرا موش کردم بگویم اینست که حتماً " شما ممکن است از شریف اما می یا آقای لاجوردی بپرسید . شریف اما می میگوید که ایشان نگران نباشند از نظر دستگاه ، ساری به ایشان خواهد شد و ایشان سراسل دریا غیر شکهدا شده میشوند و بعد تمام میشود کار . یعنی سراسل حکومیت را همان موقع گفته بودند . این سراسل را من همان وقت شنیدم و میدانستم ، سراسل ، ایشان را در لشکر دوزره نگه میدا و ندووسائی هم بعداً زمزآل می بوندیرا ایشان . پسرها ایشان می‌ایندم ت میکنند . آزموده مرتب می‌ایدیرا تحقیقات تا محکمه ایشان میخواهند شروع بشود . بده ایشان تکلیف میکنند که وکیل معرفی کنید . آقای دکتر مصدق سپهبدندی را بعنوان وکیل خودش معرفی میکند . سپهبدندی یکی از خوش نامترین افسران ارشد بود که مورد علاقه آقای دکتر مصدق هم بود . ایشان را در آن دادگاه انتظا می وارتش هم گذاشت بودند . آقای نقدی میگوید که من با یادگار تکلیف بکنم . آقای سرهنگ جلیل بزرگمهر که خیلی معتقد به آقای دکتر مصدق بسود و در زمان ایشان مدتی فرمادند را نظر می آبادان بعداً زکمال و بعدهم مدیر کل غله کشور بود و ضمناً " خان ایشان هم دختر برادر آقای الهیار صالح است و با جناق آقای سیف الله معظمی که وزیر بست و تلگراف بود . سیف الله معظمی و آن آقای سروان فشارکی که بعد

شده‌ها ن، مستحفظ منزل دکتر مصدق این هر سه باهم با جناق بودند. ایشان به آقای نقدی مراجعت می‌کنند و می‌گویند که شما آقا اینکا را قبول کنید اگر اینکا را قبول کردید من هم با دوشی کارش را می‌کنم چون من حقوق خواندم ولیسا نسید حقوق‌گیری با دوشی کارش را می‌کنم برای اینکه کمک کرده باشم. ولی شاه نقدی اجازه نمیدهد بنابراین نقدی رد می‌کند. وقتی نقدی رد می‌کند آقا دکتر مصدق هم دیگر وکیلی معرفی نمی‌کند و می‌گوید من دیگر وکیل معرفی نمی‌کنم. خب اینجا دیگر دا دگاه با یادوکیل تखیری معین کند. می‌بینید نقدی صحبت می‌کنند که آقا بنظر توکی را بکنیم و کیل تखیری. می‌گویند خوب است همین بزرگ‌مهر را که آمد بمن چنین بیشنها دیگر اخوشیده باشد از این کار. بدآقا بزرگ‌مهر تکلیف می‌کند. بزرگ‌مهر بالته خیلی میل داشت ولی خانم خیلی سختش بود. من بدآن خانم گفتم ببینید خاص شما دوست شهروخوا هرثا ن الان در زندان هستند، یکی آقا سیف‌الله خان معظمی و یکی سروان نشا رکی. و توجه چیزی از آنها که تراست که شهروخوا ن شبا یدتوى اینکا رباشد بربره. من که زندانی بشود، اینکارا فتخاری است. و قبول می‌کند. آقا سرهنگ بزرگ‌مهر قبول کرد و خیلی هم خوب از عهده‌اینکا رسیده را "میرفت‌توی زندان و کارهای که ایشان دستور دادند" نجا میداد و طبق مقررات ارشت هم وقتی یک محکمه‌ای است و یک افسری و کیل می‌شود تا ما دا میکه آن محکمه در جریان است آن افسرا زمان‌گلی که دارد، شغلی که داد و دعاف می‌شود، این حسن را هم دارد. بنابراین ایشان کارش همین بود. در دا دگاه می‌گویند که، در دا دگاه بدوی که آقا دکتر مصدق تربیون در اختیار شافتاده و مرتبیا "دا ردمطالبی می‌گویند که این خب به پرورش یادشاد و دستگا دوا بینها باشد. بطوریکه متین دفتری بکروز رفتہ بودیه شا گفته بوده است که این محکمه مصدق نیست این محکمه دستگا سلطنت است و اینکا رخیلی به ضرر سلطنت دا ردمتمام می‌شود این محکمه دکتر مصدق. روزی بزرگ‌مهر را دروزا رت جنگ میخواهند و می‌گویند که آقا این محکمه خیلی دارد به درا زا می‌کشد پس توجه کاره هستی. رئیس دا دگاه سرلشکر قبلی می‌گویند که من فردا وقتی آقا دکتر مصدق آمد نشست رومیکنم که خب بیانات

ومدافتات شما تما م شدوکیل پا شودودفا ع کندوتوبلاقا مله پا شووشروع کن به دفاع
کردن که دیگردکتر مصدق نتوانند حرف بزنند. بزرگمهر این مطلب را محظا نه به
دکتر مصدق بیگوید. میگوید آقا من را خواستند و من تکلیف کردند که ما به تو این
شکلی میگوییم و تو پا شودودکردفا ع کن که مصدق حرف نزنند. آقا، دکتر مصدق هم
میشنند و وقتی که دا دگا ه تشکیل میشود سر لشکر مقبلي رومیکنده بزرگمهر که بیانات
آقا دکتر مصدق تما م شده است و شما پا شوید آقا و کیل صحبت بکنند. بزرگمهر هم
خیلی بوان این کاغذها بیش را دستش میگیرد که پا شود و صحبت بکنند گفته آقا دکتر
صدق می پردازیم اوراق بزرگمهر را از داشت می گیرد و میگذا روز برونشیمنش، زیر
خودش و رویش هی نشینند و میگوید پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی. این پدر سوخته
با شی خب آنهم تباشی بوده است بین آنها ولی این اشرا کرده بود که بعد که بزرگمهر
را با زنشته کردند وا زکار برگشت، چندین با رکه سپهبدیا ارتشدند اما دیگوید که
کدخیلی علاقمند بودیه بزرگمهر با شاه را جع به بزرگمهر صحبت بیکند شا دیگوید که
اونوکری مصدق را پرشوار فست سربا زیش ترجیح داد و این هما نموقع که مصدق گفت
که پدر سوخته با شادا گر حرف بزنی، این حق بود بزرگمهر بزندگی کوش مصدق و نزد و
گرفت نشد. به حال بزرگمهر نشست و دکتر مصدق پا شادا ده مداده بیانات ش. رئیس
دا دگا هم اشهد بالله همان نظر که به شما هم قبلاً گفتم آدم رذلى نبود
مقبلی با اینکه چیزها ائی بیش آمد که به شما در جلسات قبل گفتم. او هم دیگرنا چار
تلیم میشود. خب از خارج هم ما چیزها ائی کدالازم بود بوسیله بزرگمهر میرسا ندیم.
بزرگمهر هم دیگرها یعنی جدوجهدش را بکار میبردتا محاکمه بدیو و بقول من که شوخی
میکردم همیشه این دادگاه را میگفتم دادگاه بدیو. یک آقائی توی منزل من خیال
میکردم من اشتباه میکنم و نمی فهمم. گفتم نخیز این دادگاه های چیزی بدیو
است. ایشان را محکوم میکنند به سه سال حبس که البتہ همین سه سالی بود که قبلاً
هم در همان روزا و ایل بیست و هشت مردا دهم بدان ایشان گفت بودند. آقا دکتر مصدق
تفاوت تجدیدنظر میکند. در اینجا برای اینکه جبرا ن کرده بایشان شنیده بدر سوخته باشی را

که به بزرگمهر گفتن بود جیرا ن کرده باشد، شخما "این دفعه بزرگمهر را بتوان وکیل تعیینی معرفی میکند. یعنی خودشان ایشان را بعنوان وکیل معرفی میکند. دفعه قبل تخفییری بود دا دگاه معین کرده بود این دفعه شخما " خودشان معرفی میکند بزرگمهررا . دادگاه تجدیدنظرهم که ایسته رئیش آدم رذلی بود آقای جسوا دی و چقدار دکتر مصدق به این محبت کرده بود، چقدر محبت کرده بود، او با زمام کم میکند و باز آقای دکتر مصدق حرنهایش را میزند. مذارت میخواهیم اینجا یک مسئله را من فراموش کردم بگویم. این تشکیل دادگاه تجدیدنظر دکتر مصدق متوجه بدرگاه میکشد. بطوریکه ایشان اعتماب غذا میکنند. ایشان درا سفندماه آنسال اعتماب غذا میکنند و اینکه شات تکلیف من معین نشودمن غذا نخورم تا این کار تجدید نظرمن ... دادگاه میخواسته بازی کندالبته. دادگاه میخواسته بازی کندجون خیلی تحت فشارهاست بودند. شاهکه رفتہ بود در هندوستان نهرو خیلی در این پنور در محبت کرده بود که این برای شما خیلی ننگ آور است که این مرد که این خدمات را کرده است حالا محاکمه میکنیم . او هم گفتہ بود که کار را زودتر تا میکنند . دو راهی بدھند . این ولولهای درا رتش ایجا دکرده بود مخصوصا " شب عید که تکلیف چیست و ایشان اعتماب غذا در دارواگر حاد شدای رخ بدھدج خواهد شد. معاونتی وزارت جنگ داشت در آن موقع بنا مرتضی - زا هدی که ایستاده ایشان خانوار دفضل المزا هدی نیست ، اصفهانی است او ، بسیار مرد شریف با تقوی درست واقعا " این مرد از اولی الله است . زمان آقای دکتر مصدق سرویب بود ایشان ورثیں کا رکزیتی ارتش بود . بعد رئیس بازرسی مالی اور شدہ بود خیلی مردموردا عتما دبود . بعدهم ایشان شدمعاون وزارت جنگ و سرلشکر شده بود در آن موقع . ایشان سیه بدی هم ارتفاع مقام پیدا کرده بود و با زنشته شده بود . الان در تهران است خوشبختانه حیات دارند . ایشان در آن جلساتی که بوده میگوید آقا مرا مأمور کنید من میروم روز ایشان را می شکنم . وایشان با تفاوت آزموده و بختیار میرونند بزندان لشکر دوزرهی . خودآقای زا هدی بوازی من نقل کرد که من و فتم توی اطاق ایشان و همان ادب و احترامی را بجا آوردم که وقتی ایشان نخست وزیر و وزیر پردازی بودند

و من رئیس کارگزینی ارتش بودم بجا می‌وردم و با همان طرز رفتم مثل سربازی –
ایستادم. ایشان بلاعطفه مرا شناختند و فوری دست انداخت گردن من و مرا
بوسیدند و تبریک درجه‌ام را گفتند که من سرلشکر شدم و روی تخت شان مرا نشاندند.
من گفت که قرباً من آدم امروزا زشما دست لاف بگیرم، اصطلاحی است که عیسی
از شما بگیرم بدتر ولی همان موقع به آقای آزموده و بختیار محل سگ هم نگذاشتند.
روکردن به من و گفتند که چه میخواهی؟ گفتم که جنابعالی با یاد این روزه‌تان
را بشکنید، این بهترین عیسی من است. گفتند آخ آقا این محاکمه مرا ترتیبیش را نمیدهدند
تمام نمیکنند. گفته‌من به شما قول میدهم که بعداً زاین اینکار را بشکنند. گفتند اگر
توقول میدهی من قبول ندارم. گفتمن خبر من قول میدهم. و فوری رفتم پشت در
آنچه لبوان شیری حاضر کرده بودیم و لبوان شیر را آوردم و دادم و ایشان از دست من
لبوان شیر را نوشیدند. با زاجهادت توى آن زندان ایشان و صیانتا مه میخواستند
تنظیم کنند، میخواستند که با آقای عنایت، حسن عنایت کسردفتر بود و همیشه مورد
اعتماد ایشان بود، با ایشان مشورت کنند. پیغام میدهند حسن عنایت به ارشتیبد
هذا بیت که با زیبا او دوست بود و مربوط ب— و دتلن میکنند آقا ایشان میخواهند
وصیت نامه‌ای تنظیم کنند و بونیا من میخواهند مشورت کنند. هدا بیت میگوید من به شما
خبر میدهم. تلفن میکنند که فردا سرگردی می‌آید سراغ شما با ما شیش و شما را میپرسند
به زندان لشکردو زرهی که با ایشان ملاقات کنید. فردا صبح سرگردی میروند سراغ
آقای عنایت و میگوید من سرگردان صرمقدم هست، همان آدمی که بعداً "نادرجه"
سپهبدی ارتقاء پیدا کرده و ایشان ساواک شد و بعدهم کشته شد. ومن دیشب از ش— و
نخوا بیدم که امروزا بین ساعت نصیب من میشود که میتوانم رهبری ملت ایران را زیارت
بکنم. این راه آقای عنایت شخصاً به من گفت. و با تفاوت ناصر مقدم میروند
زندا ن و آقای دکتر رازیا را میکنند. محاکمه ایشان تجدیدنظر شد و باز همان رأی تأیید
شد و ایشان را در آنجا نگهداشتند. بعد ایشان گفتند آقا من محکوم بهزندان مجرم
که نشدم اینجا تنها هستم. آقای آزموده و اینها یک آدم زندانی را، مثلاً محکوم

شده است به حبس ابد با قتل و منقلش و سه طبر میدا ردمیرو دتوی اطاق ایشان که آقا شما گفتید که فلان پس بنا برایین ایشان با شما هم زندانی هستند. از این ادعاها وازا بیں لوس - با زیبایی که ... که بعداً لبته پس از جندا عتی اورا ردش میکنند. در تما م مدتها که آقای دکتر مصدق در آن زندان بود دو سه باره ایشان تکلیف کردند که آقا مثل "اگر حمام بخواهید بروید حمام . ایشان نخیره مان یک کالری فیکس بود و در سه بسورد کالری فیکس یک بخاری بود که اتفاقاً من داد برا ایشان بردند، این را آنجا آپ روپیش گرم میکرد و همان نجا خودش را می شست و میگفت من اگر از اینجا بپرون بیا بس یک سربا زی بعنوان اینکه احاسات ملیاش ، سلطنت خواهیش غلبه پیدا کند یک تیری میاندا زد بعد هم این موضوع ... اینست که ایشان از توی آن اطاق مطلق بپرون نیا مدتند. البته پرسها ایشان، دخترشان میوقتند ملاتا تشن، بنا تقا خای فرجام کردند در همان نجا . اینجا سه وکیل برای خودشان انتخاب کردند. آقای حسن صدر، مرحوم مجذاده چهبا که وکیل مجلس بود زمان ایشان کرمان و بعدهم انتخاب کردند آقای شهیدزاده ازوکلی میرزا دگستری و خیلی فاضل. این سه تفررا ایشان معین کردند که لایحه فرجام می را بدهد. آنها هم با مشورت خود آقای دکتر مصدق لایحه ای تهیه کردند و دادند بیان کشور بودند. پرونده های دیوان کشور معمولاً تقسیم میشده شعب جزا شی . یکی از شعب جزا شی که خیلی خوب بود شعبه ۲ بود که در آن آقای حائرثا ه باع بودند که یکوقتی دادستان کل کشور بودند. وحسین معظی هم مستشار بود. قاعده تا " میباشد این پرونده را به این شعبه بدهند ولیکن چون حائرثا ه باع گفته بودا که پرونده من میگوییم که این محاکمه برخلاف اصول بوده است زیرا این محاکمه ایشان محاکمه سیاسی است و با یددار حضور هیئت منصفه باشد و بنا برایین با یددار دگستری باشد ، این را به آنجا ارجاع نکرند. شعبه ۹ رئیسی نداشت ولی عضو مقدم شخصی بود بنا فرهت که از قبل هم معروف بود که این نوکسر دستگاه بوده است همیشه مطبع و منقاد استگاه ، اورا به این شعبه رجوع میکنند. در صورتی که در آن موقع این شعبه رئیس در مرخصی بوده و معمولاً پرونده زندانی دارا نباشد بشعبه ای رجوع کنند که در حال تعلیق باشد . با یدمهای کارباشد. این راهنمای

آقای هیئت‌که رئیس دیوان کشور بوده‌این شعبه رجوع کرد برخلاف اصول . اعضا شعبه عبارت بودند از آقای فرهت عضو مقدم، محمد حسین عقیلی و شجاعی خراسانی بهدا دبیر ای میرزا یحیی آقای انصاری مدتها پرونده‌درا این شعبه بود و تصمیم اتخاذ نمی‌کردند . روزی آقای دکتر بشیری که رئیس اداره فنی بودوا این آقای فرهت علاوه بر سمت کذالت شعبه و عضو اقدم شعبه مدیرکل حقوقی وزارت دادگستری بود آقای بشیری تلفن کرده‌که من یک کار لازمی با تودا رم . من رفتم . آقای بشیری مراتوی اطاق فرهت بردو فرهت گفت آقا من میخواهم از شما که قاضی دادگستری بودید به جفیتی دادگستری علاقمند هستید یک خواهشی بکنم . و آن اینکه آقای دکتر مصدق خواهش کنید که این تقاضای فرجا مثنا را پس بگیرد . گفتم برای چی ؟ گفت برای اینکه خوب ما ناجاریم ، مجبوریم که این رأی را برا مکنیم و نمیخواهیم بینکار بشود . ما مجبوریم اگر بخواهیم تکنیم هرچه بمنظورتان می‌اید که رأی قطعی ... گفت آخدا اگر اینکار را نکنیم بعد از موده مباید و را و زیردا دکتر مصدق می‌کنند . گفتم خوب باز همین میشود . گفتم خوب بالاخره چه خواهد شد ؟ از این وضع که بهتر خواهد بود از موده بیان دادگستر مصدق اهانت میکرد ولی شبها میرفت در زندان روی پای دکتر مصدق می‌فتاد که آقا مرا ببخشد ، من چه بکنم ، من مجبورم که توی آزموده روزها توی محکمه به آقای دکتر مصدق اهانت میکرد ولی شبها میرفت در زندان محکمه این حرفيه ای ارجیف را بزنم . این خیلی واقعاً " میخربود . چون خیلی دکتر مصدق بدها این آزموده محبت کرده بود . یکوقتی ایشان را که در رشت یک آدم زیر گرفته بود ، این آقای دکتر مصدق به کشا و زر صدر استان زگیلان سپرد که این چون آدم درستی است شما آنچه از زدستان بیان دکمک بکنید ، ورش را بخواهید جلب رفایت و بینها را بکنید خیلی بیش محبت میکرد . حتی یکوقت بهش بیشنها دکرده بود برای همین دادرسی ارش اوکا غذنوشه بود که من صلاحیت اینکار را ندارم ، اطلاعاتی ندارم ولی بعد از در محکمه ورزالت ها را کرد .

س - سینا این را مثل این دکتر مصدق اراشد داده بود در دکاره .

ج - بله . در هر حال بینده به آقای فرهت گفتم که آقا شما میدانید بایکی طرف هستید ؟

دکتر مصدق را مگر می‌شود گول زد؟ دکتر مصدق همه چیز ش را گذاشت برای حیثیت
ملکت. شما آدمی هستید که ... آقای فرهنگ خوشنام نبود و قتنی دادستان تهران
بود معروف بود که جزو این رکن االدین مختاری بود، مگر شما همان نبودید که در
کاخ گلستان وقتی که من و میرزا علیخان اشتری با هم بودیم شما و دشیدمن خیال
کردم معرفی می‌کنم، مرحوم مصطفوی هم بود. آقای اشتری گفتند ایشان به دستور
اون فلان . شروع کرد فحش به وزیر وقت دادگستری ساق دادن .

روايت‌کننده : آقای نصرت‌الله اميني
تاریخ : ۳ ذوئن
 محل : شهرآستانه - ویرجینيا
 صحبه‌کننده : ضیاء‌الله مدقی
 توارشماره : ۱۱

بدستور متنين دفتری میخواست برای من پرونده تشکیل بدهد، مثلاً "اهاست کردم و مرا زندانی کنند" . گفتم شادره‌حال نام خوش نداشتید آقای فرهست بیا شیدا بینجا کفاره‌ی گناهان گذشته نان را اینجا بگران کنید و بخودتان آبرو بدهید . و نکرد . خدا رحمت کند مرحوم وثيقی معاون وزارت دادگستری بود بسیار مردم‌شريف و خوبی بوده میرزا غلام‌حسین خان وثيقی‌من . من با ایشان خیلی مربوط بودم و منزلشان میرفتم ، یک روز تلفن کرد کار لازمی دارم من منزل ایشان رفتم سرنشما زبودند ، گفت "فلانی من میخواهم از تو خواهش کنم که بروی خدمت آقای دکتر مصدق در زندان از ایشان بخواهید که از اینکار این ... " گفتم آقا این حرف را فرهست هم بهمن زده است اخراً بینکار شما با بجه که طرف نیستید ، محل است که آقای دکتر مصدق چنین کاری بکنند . در اینجا بود که حالا بدم هست که شاه به هندوستان رفته بود که چون نهرو بده او فشار آورد و بود او تلگراف رده بود که هر طور شده اینکار را در دیوان کشور تمام بکنید ، روزی آقای فرهست ، این را که من عرض میکنم علم دارم که عرض میکنم . حالا بعد عرض میکنم رای ای که اینها نوشته بودند سه صفحه را دی بود ه سه صفحه را دی داشت برای رام ، آقای فرهست این را دی و ابرمیدار دو میاورد در اطاق وزیر وقت دادگستری یعنی جمال اخوي . جمال اخوي از فرهست خوش نمی‌آمد . وقتیکه او میگوید من با شما کار دارم میخواهم بیا یم او از بیش میزش با میشود به این عنوان که میخواهم بروم بیرون ، که

وقتش را نگیرد ، فرهت به وزیر دادگستری میگوید آقا ما این راءی دکتر مصدق را نوشتم میخواهیم شما هم ببینید ، اخوی اجمالاً نگاهی میکند میگوید آقا سه صفحه راءی ؟ میگوید آقا اگر راءی را نقض میکردید احتیاج به استدلال داشت و قتنی ابرام میکنید که احتیاج به استدلال ندارد " میگوید چه بکنیم ، اخوی دوسته کلمه عنوان میکند که آقای فرهت کاغذم دستش نبود چون نزدیک میزنش بود تقویم جیبی اش را در میآورد توی تقویم مینویسد عبارتی که القاء میکندوا ملا" میکند آقای جمال اخوی که "نظربه خاصه" مورد راءی صادره ایسرا میشود "که این باعث شده که خیلی سروصد اکرد این مرور حتی جمال امامی در مجلس سنای گفت آقا دیگر افتتاح است آخراً بن شد راءی آنکه دیوان کشور برداشت نظرمورد خاصی یا خاصی مورد که این معلوم میشود یعنی برای خاطر دستور در صورتی که این یک اصطلاح حقوقی بود . و بعدکه گلشا شیان وزیر دادگستری شود دادیوان کشور را منحل کرد و از نو تشكیل داد که با اصطلاح عده‌ای را تصفیه بکند ، منجمله عین فرهت و عقیلی و این اعضا شورا را بکار دعوت نکرد ، روزی آقای مصطفوی داماد کاشانی که مدرسی و شریفی بود که اورا هم به کار دعوت نکرده بودند .. س - آیت الله کاشانی ؟

ج - بله داما دا و بسیا و مرد خوبی بود خیلی خیلی، فوت کرد . او به منزل فرهت میورود و میگوید که آقا حلام میگعمت اینجور بودم فلان شما را آخروا ؟" میگوید مرا برای خاطر .. هان معذرت میخواهم ببخشید ببخشید او میگوید آقای فرهت به مصطفوی میگوید که خب شما حلا لادا ما دکاشانی بودید نمیدانم فلان یعنی در اعمال نفوذ مرا چرا ؟ اتفاقاً " این آقای فرهت بخارج برای ترک تربیا کش رفته بوده مرا چربی کار کسر دند ، میگوید آقا شما را در مجلس گفتند این راءی ای که داده اید آن عبارت خاصه‌ی مورد ، میگوید " آقا این راءی را من ندادم این راءی را آقای جمال اخوی بمن املأ کرد و من کاغذداشتم روی تقویم

نوشتم این راءی را وکفتهاست" این را فرهت به مصطفوی عنوان میکند.
 بعد از دکتر مصدق پس از انتقال راضی سه سالی که در آنجا بودند که
 البته سه سال طبق آراء دیوان کشور و قانون دادرسی جزا شی که سال را
 ۲۶۵ روز میدانند نه ۲۶۵ ، سال از نظیر ماه ۲۵ روز است و سال ۲۶۵ . بنابر
 این اگر کسی محکوم به سه سال بشود این لازم نیست که اگر مش---لا
 در اول سال زندان رفته باشد آخر سال سوم ، نه ۱۵ روز زودت---رمیشود،
 ایشان را هم ۱۵ روز زودتر بیا ما موریان گروهان ، گروهان نمیتوانم
 بگویم، ظاهرا " یک دسته‌ای بود با عده‌ای سرباز اژلشکر ۲ زرهی به احمدآباد
 بردنده سربازها اطاقی داشتند دوتا اطاق دم درب قلعه ایشان ت---سو
 قلعه بودند. که من افتخار زیارت مجدد ایشان را در این عمارت در این
 مدت برای کارهای حقوقی ایشان و کارهای تکه مال مریضخانه نجمیه ب---ود
 داشتم و دیگر رفتم و اجازه گرفتم و مرتببا " خوشبختانه این سعادت نصیب
 من شدکه با تفاق خانم ویجه هایم که عکس های هم داریم که بجهه های من
 هم هستند دیگر ، اگر شیرفتمن که البته من خودم با شوق فراوان میرفتمن
 وایشان هم احصار میکردد و خدمت شان میرفتمن و میماندم تا عزمی و برمیگشم.
 یک روز فقط ایشان پیغام برای من دادندکه آقا شما ، کاغذی نوشتن---
 اینجا بمن خبردا دند که اگر شما اینجا بیا شید شما را ممکن است بگیرند
 چون من احتیاج دارم به ملاقات شما و کارهای که دارید شاخودت---ان
 اقدام کنید ، بعد من به آقای مقدم که آنوقت رئیس اداره ، رئیس
 سوم بود که مربوط بود تلفن کردم و بعد ایشان هم به مولوی که رئیس
 ساواک تهران بودند گفتند من دیگر با زنا آخرين روزخیات ایشان که البته
 بعدتر میخواهم تا آخرين روز که ایشان در احمدآباد بودند و مریض شدند
 و مبتلا به سرطان ---خ شدند فک یعنی همان سفر دهان با صطالح
 وایشان به مریضخانه نجمیه منتقل شدند و با زبنده هر روز به مریضخانه هم
 میرفتمن و بعد هم به منزل آقای دکتر غلامحسین خان منتقل شدند با زبنده

تقریباً " هر روز میرفتم و اینجا چیزون اسم بزرگمهر برده شده نمیدانم در آن جلسات قبل، گفتم باشه، بزرگه ریک روزیمن گفت "آقا من میل دارم که اگر بشود آقای دکتر مصدق را ببینم، " این راقبلًا " نگفتم ؟ س - نخیز ، من یادم نمیست .

ج - ولی خیلی میل دارم چون من ساله است که ایشان را زیارت نکردم ، ماء مورین ساواک دونغربودند که آنجا مرا قبیت میکردند . یکی یوسف خانی بود و یکی شهیدی ، من با شهیدی بیلی مربوط بودم و آدم خوبی هم بود . من به آقای بزرگمهر گفتم من میروم هر روزی که نوبت بیوسوف خانی است که معلوم است فردا دیگر نوبت اونیست به تخبیر میدهم که فردا که شهیدی هست توبیاشی با هم خدمت ایشان برویم . روزی اینطور شد میدانم فردا نوبت شهیدی است و به آقای بزرگمهر خبردا دم و ایشان دم درب مریخخانه نجیبه بودند ، یک قسمت این ساختمان مرحوم شمشیری بالا ساخته شده بسود برای سربستاری که در مریخخانه زندگی میکرده که آن موقع هم فرا نسی بود و رفته بود . آقای دکتر مصدق آنجا زندگی میکردند تخت شان آنجا بود . بنده این آقای بزرگمهر را برداشتمن و از آن سوره رفتیم بالا و به این ماء سور ساواک گفتم که این آقای دکتر را آقای دکتر مصدق احضا کردن برازی کارهای معاينه شان ، بعنوان اینکه ایشان یک طبیب هستند ، و به آقای دکترومن ، ایشان گفت استدعا دارم بفرمایشید ، بمن نگفت که من ایشان را شناختم این ... من رفتم و آقای دکتر مصدق تاکه چشم به او افتاد بزرگمهر را شناخت چون او دیگر لباس سوییل تنش بود با اشاره بمن گفتند " ایشان کی هستند ؟ " گفتم آقا ارادتمند جنابعلی سرهنگ بزرگمهر ، گفتند " ای آقا من مدتی بود دیگر ایشان را در این لباس ندیدم " بودم " دست اند اخنددوا ایشان را گرفتند بوسیدند گفتند " به احترام آقای بزرگمهر بیک چاشی هم بگوشید برای من هم بیاورند که خودم هم چاشی بخورم ، " مدتی

دیگر بزرگمهر را نگهداشتند و یگر در دل های فراوان و خیلی خوشحال شدند
مخصوصاً " که بزرگمهر که خیلی به زور میخواست دست آقای دکتر مصدق را بپرسد .
وقتی که بیرون آمدیم آقای شهیدی با یک ادبی بنم گفتند که فلانکس
غیر از من ماء مورین دیگر هم اینجا هستند ممکن است در باشین باشند و بعد
اسباب رحمت بشود شما ممکن است با آسانسور برروید جناب سرهنگ را بگوئید
از پله بروند . گفتم "جناب سرهنگ کی هستند ؟" گفت " همین آقای دکتری
که شما گفتید جناب سرهنگ بزرگمهر است بنده میدانم آنوقت هم شناختم
ونخواستم بگویم ". وایشان بعد منتقل شدند ، حال آقای دکتر مصدق ..
هان ایشان روزها قرار شد چون سلطان چیز بود بروند به مریضخانه مهرآنجا
برق کوبالت بگذارند . با همین ماء موروبان برستار از مریضخانه به مریضخانه
مهر میرفتد و برق میگذاشتند . بعد بلآخره ایشان به منزل آقای دکتر
غلامحسین خان رفتند و آنچه هم باز به مریضخانه میرفتدند . ولی همین
برق گذاشتن گویا اشتباهی در معدود کرد و خوشبیزی و بودند مریضخانه
نمجمیه ۱۴ اسفند مریضخانه ایشان به رحمت ایزدی پیوستند .
س- آن زمانی که ایشان زندانی بودند غیرا زوکیل مدافعتان چه کسان
دیگری اجازه ملاقات با ایشان را داشتند ؟

ج- هیچکس . اینجا فقط بجههای ایشان و بستگانشان ، خانمثان ، خاتمه خباء السلطنه
آقای مهندس احمدخان و آقای دکتر غلامحسین خان مصدق بجههای ایشان را ملاقات میکردند .
در حمدالله آقای هدایت الله خان متین دفتری و اینها هم می‌مددند .
س- آقای امینی چرا دکتر مصدق اینهمه رفتارش در دادگاه شما بشی بسیود
اگریا دنیا نیا شده کلیدکیفیش را بسنای قفلی میزدیه کتش یا روى نیمکت
دراز میکشید و تمام این جویا ناتی که محقق --- " شما خوب بیاد
داریستند ؟

ج- بله . خب ایشان میخواست مسخره کند ، برای اینکه اینجا ناداده
مسخره کند . گاهی وقتی همچوی گوششها شی میزد اگر خاطرها نباشد مثللا
میگفت "تیمسار خواجه نوری" بجا آزموده برای اینکه میدانست که در پشت

پرده مثلاً "ابراهیم خواجه‌نوری به آزموده کمک میکند میگفت "تیمسار خواجه نوری : اینها همه‌چیزهاشی بودکه ایشان ...

س - آیا یک متن کاملاً از دفاع دکتر مصدق موجود است ؟
ج - بله بله .

س - از این ما میتوانیم یک نسخه‌ای داشته باشیم آقای امینی آیا چنین جوری باشد این را بذست آورد ؟

ج - نخیر . این را در تهران به چاپ شروع شد ولی بعد این دستگاه نگذاشت ولی اینکار خواهد شد ، من خیال میکنم که این راشما پیدا خواهد کرد و متن دفاع بذست شما خواهد رسید .

س - خیلی ممنون میشویم اگر یک نسخه‌اش را برای ما بفرستید .
ج - بله حتماً " حتماً " .

س - ممکن است آقای امینی شما لطف بفرماید یک شرح احوال مختصری راجع به این اشخاصی که من اسم آنها را خواهم خواند ، چه اشخاصی که شما میشناسنند یا هنوز هم میشناسند برای ما بگویید و یکی دو تا موضوع را که یا با مصطلح موقعیتی را که اینها در آن نقشی داشتند برای ما توضیح بدهید تا شخصیت این آدمها بهتر روش بشود . والآن من شروع میکنم با کسانی که اعضاً کابینه اول دکتر مصدق بودند ، مثلاً " من شروع میکنم با آقای علی هیئت که وزیر دادگستری بودند ، اگر لطف بفرمایند یک شرح حال مختصری راجع به زندگی ایشان بگویید .

ج - علی هیئت از قدیم ترین قضاة دادگستری بود ، و اهل آذربایجان بود . مدت‌ها رئیس دادگستری غرب بود با مصطلح آن زمان که مرکزش در همدان بود ، و مستشار دیوان کشور بود ، رئیس شعبه‌ی دیوان کشور بود ، و نسبتاً " آدم خوش نامی بود . ایشان در اولین کابینه آقای دکتر مصدق وزیر دادگستری شدند بجای آقای امیرعلائی که در کابینه علاء وزیر دادگستری بودند . من در همان موقع رئیس دفاتر روزارت دادگستری بودم . " معمولاً " اینستکه رئیس دفتر بر بايد خیلی مورداً عتماً وزیر براشد و اینستکه در قوانین سابق هم دوست

با مطلع میگفتند اورک ساده بعنی لازم نبست که کارمند
باشد مثلماً مدیرکل وزارت خانه با پدحتماً " کارمندان وزارت خانه باشد
یا سلسه مراتب طی کرده باشد رتبه اش به رتبه مدیرکلی رسیده باشد .
ولی معاف و رئیس دفتر را میگفتند اورک ساده بعنی میگفتند وزیر
کسی را با پدیدای وردکه موردا عتماً دخوش باشد . من چون قبلًا که رئیس
دفتر بودم وقتی آقای هیئت مدیر فرم که آقابنده استعفا میدهم و شما
هر کس را که میخواهید بپرسید و پرسیدن رئیس دفتر تان کنید . گفتند " تغیر " گفتم
آخوشما شاید بخواهید افرادی باشند که زبان آذری یا چنانی بدانند، چون
ممکنلاً این آقا با آذری یا چنانی های خیلی به این زبان نشان تعصب داشته
که ، گفتند " نه نه با همان اختیاراتی که بودی باش . " بنده
بودم . و یادم می‌آید که ایشان یک روزی وقتی که این هریمن به ایشان
آمد بود و یک مهمانی به افتخار و تشکیل شده بود من کارت دعوت را برده ،
به ایشان دادم ، آقای هیئت گفتند که " این پاکتش پاکتش بیباور "
چون آذری یا چنانی ها ممکنلاً در گفتار شان آن " را " را که مادر از زبان نه
داریم نمیگویند ، " وبا کتش را بباور " . گفتم آقا پاکتش را برای چه
میخواهد ؟ گفت " برای اینکه روی کارت اسم من نمیگذشت
ولی روی پاکت هست من میخواهم این پاکت را نگهداش و این سند
افتخاری است برای خانواده من که من وقتیکه در کابینتی دکتر مصدق
وزیردا دستگیری بودم وقتی که این جریانات نفت ایران اینها بوده است
من در کابینه بودم هریمن" ولی همین آقای هیئت بعد اینجا تصور
شد و بعد از ۲۸ مرداد اول در یک برهه مختصری از زمان یک ماء موریست
فروں به او دادنکه با قشائی ها کنا رهیا سید و بعد هم رئیس دیوان
کشور شد . و من به ایشان رفتم گفتم آقا مکرشا همان آدمی نبودی
که آن پاکت هریمن را گفتید " پاکتش بباور " که افتخار میکردید ، حالا
این بروندۀ آقای دکتر مصدق زیر دست شما هست شما رئیس دیوان کشور هستید .

ولی خب متاء سفاته خلاقه‌ی به مقام و به موقعیت هم‌این چیزها را ازیاد برد . و اصولاً "مردم‌نا درستی نبود ولی تابع این مقامها بود . و بعدند که گلشا شیان وزیردا دگستری شد دیوان کشور را منحل کردا یشان را برداشت و آقای سروری را رئیس دیوان کشور کرد . بله‌این اطلاعات بنده که از ... س-آقای باقر کاظمی وزیراً مورخارجه ؟

ج- بله . ایشان آقای مذهب‌الدوله کاظمی بستقیده‌ی من از شریف تربیت‌ماه مورین دولت واژلایق تربین افراد ، ایشان از فارغ التحصیلان دوره‌های اول مدرسه‌ی علوم سیاسی و بعدهم معلم آن مدرسه ، بعدواً رددخدمت وزارت خارجه شد . با خط بسیار ، بسیا وزیباشی که داشت اغلب قراردادهای آن زمان را ایشان میتوشت و حتی این جریان شط‌العرب را ایشان بقدرتی وارد بودکه در وقتی که مابه اتفاق ایشان ... حالان را بعد خدمت‌مان عرض میکنم . در هرحال خوشبختانه‌ی ایشان خاطراتشان را با قالیم بسیا رشیوا وزیباشی نوشت‌هایند که امیدوارم روزی منتشرشود . تاریخ پسر ما بدی حیاتشان و پیرپوکت ، برای اینکه عمر خوبی داشتند و از دوره‌ی رضاشاه ایشان وزیر طرق بودند بعد وزیر خارجه سالها بودند . در اغلب ممالک سفیر بودند وزیر مختار را ایران در افغان بودند ، سرپندان دیوبودند ، در جاهای مختلف بودند و در دوره‌ی آقای دکتر مصدق هم آمدند و وزیر خارجه شدند . در زمان رضاشاه هم وزیر خارجه بود که بعداً زکار افتادند . و بعد در دوره‌ی آقای دکتر مصدق اول وزیر خارجه شدند و بعدهم وزیر داراشی شدند ازو زارت دارائی سفیر ایران در پاریس شدند . در پاریس بودند که ۲۸ مرداد شد ایشان والهیار صالح و شمس الدین امیر علائی که سفیر ایران در بیلژیک بود و حسین نواب اینها هرچهار نفر بایم با تلفن تماس گرفتند و هرچهار روز استفاده‌داند و گفتند ما دیگر حاضر نیستیم که با دستگاه بعداً ز دکتر مصدق کار نکنیم . البته حسین نواب بعداً "یک ماء موریتی گرفت . ولی آقای کاظمی از روز اول هم که در این اجتماعاتی که ماداشیم آمد ، اول شبه‌ام نهفت مقاومنت

بعد جبهه ملی ایشان مرتب بودند . بعد شیخی منزل شمیرشی که بعداً زجهای مبدع این برای هم کریم آبادی مرحوم مشداسما عیلی قهوه چی مجلس آنجا داشتیم آقای کاظمی و دکتر معظمی و امیرعلائی را گرفتند آن صبح واين آقای کاظمی رادربو شهر زندانی کردند ، آقای امیرعلائی رادربرازجان آقای دکتر معظمی رادرکار زرور . بعد اقدامات خیلی شدیدی شد . مخصوصاً نقی زاده برای آقای کاظمی خیلی اقدام کرد و جلال با یارکه رشیس جمهور ترکیه بوده ایران آمد با تابانی که با آقای دکتر ترقی زاده کرده بودند روزی به شاه میگویند که زمانی که پدرتان به ترکیه آمد یکی از اشخاص خیلی داشتمند وطن خواهی که همراه ایشان بود و زیرخارجه بود او زنده است یا مرده ؟ میگویند کی ؟ میگوید " کاظمی " میگویند و اخلاق کرده است و حاکم زندان است . میگوید " ای آقا و مردم داخل نیست ". خیلی اقدام کرده تا بلا آخه ایشان را از آنجا به ترتیب حبدریه تبعید کردند . و بعد از مدتی هم دکتر معظمی راهم به نیشاپور و آقای امیرعلائی راهم به بزد و بعد هم آزادش کردن و تهران آمدند . بعد از مدتی با زما با آقای کاظمی رفتیم در سنّا متحضن بشویم در انتخابات شریف امامی ، آنجا مارازندانی کردن در همان عمر استنا ، مدت زیادی در آنجا بودیم یعنی مدت زیادی که ... حدودیک ماه . بعدهم در سال ۱۳۴۱ هم که انقلاب شاه و فلان شد این اصطلاحی که بود با آقای کاظمی و ما هم را زندانی کردند ایشان را ورش بردند در زندان قصر بودند . خیلی هم ایشان مربی بودند و نراحت بودند . خیلی حتی نمیتوانستند بخوابند میباشد بغلشان کنیم بخوابانیم . در زندان قصر بودند بعد خیلی حالتان بدش ایشان را به باشگاه نخت و زیری بودند آنجا تحت نظر بودند . یک دفعه ایشان توی حمام یک حال سکته به ایشان دست داد که اطاق مجا و آن حمام مرسنگر فولادون متوجه میشود توی آن حمام مشترکی که هست صدای خسر خری میاید منتها در بسته است و خبر میدهدند آقای کاظمی ... بعد از مدتی ایشان را ، خب همه ماها را که مرخ

کردندا ایشان راه مورخ کردند، بعداً زمینی دیگر ایشان بخارج رفته‌اند
در خارج بودند که فوت کردند که جنازه‌شان را بر حسب وصیت شان در تهران
آورده‌اند و در تپوی قبر ماردا در شاه عبدالعظیم دفن کردند.
س- سلسله‌فضل الله زاده وزیرکشور ، در ضمن لطف بفرما شد و یک مختصه‌ی
توضیح بدید که چطور شد که مصدق ایشان را انتخاب کردند .
ج- آقای سلسله‌فضل الله زاده سرتیپ بود ، سرتیپ فضل الله زاده بصیر
دیوان ، بصیر دیوان بله ظاهرا . ایشان در زمانی که رئیس شهربانی
بود در جریان انتخابات خیلی بی نظری نشان داده بود و طوری کرده بسود
که مورداً احتراز جیبه ملی و دکتر مصدق واقع شده بود .
س- انتخابات دوره‌ی شانزدهم ؟

ج- بله بله . و روی همین اصل وقتیکه آقای دکتر مصدق نخست وزیر شد ایشان
را روی همین حساب که آن موقع ایسن خوش خدمتی را کرده بود کردندا وزیرکشور .
ولی امولاً آدم خوش نامی نبود . مرد نظر بلندی بود ولی مسلم ناپاک بسود
س- روی چه حسابی ایشان کمک کرده بودند به این جریان انتخاب
نمایندگان جیبه ملی که بـ مجلس را پیدا کنند هر چند آن موقع
هنوز جیبه ملی نبود .

ج- جیبه ملی بله ، جیبه ملی به آن شکل نبود ولی خوب کمک کرده بسود
و دستور داده بود مردم را بشود رحفظ صندوق ها و همین باعث محبوبیت او شده
بود .

س- میتوانید حدس بزنید که ایشان چطور شده بود که یک همچین رویـهـای
را پیش گرفته بود ؟

ج- نه من با حدس هیچ وقت نمیخواهم انشاء الله حرفي بزنم .
س- سپهبد نقی وزیر چنگ را می بایشان چه بیا داده بود ؟
ج- عرض کردم . من قبله " بشما گفتم که آدم درستی بود و مورداً عتماً آقای
دکتر مصدق بود و آدم خوش نامی بود بله .

جن - محمدعلی وارسته وزیرکار

ج - خیلی آدم شریف درست خوب خوب ، خیلی خوب بود برخلاف عهیش
آقای منصور ، ایشان برادرزاده منصورالملک بود ، ولی خودش خیلی
آدم خوش نامی بود ، خیلی آدم درستی بود ، شوهرخواه را رسان خلعتبری و
مرد خوب خیلی خیلی خوب هم رفتار میکرد .

س - هیچ جریانی را به یادمیاورید از فعالیت های ایشان در زمان
کارشان ؟

ج - نه فعالیت زیادی نداشت . اصولاً "آهسته ببا آهسته بروکه گربه
شاخت نزند" بود ولی آدم بدی نبود .

س - آقای دکتر کریم سنجابی وزیر فرهنگ .

ج - ایشان خب سالیان در از استاد بودن بودند ، در مدرسه حقوق
نفر بودند که با هم مدرسه علوم سیاسی را تأم کردند . آقای
دکتر سنجابی ، دکتر عبدالحمید اعظمی زنگنه ، آقای دکتر سیدعلی شاپیگان
اینها شاگردان مدرسه علوم سیاسی بودند با هم درس بودند با هم به
فرهنگستان رفته اند با هم همانجا درس خوانده بودند با هم برگشته بودند و توانند
آقای سنجابی نیابت ریاست مدرسه حقوق را داشتند و بعد هم زنگنه و بعد هم
آقای دکتر شاپیگان که بودند تا سالیان معاون بودند ، معاون داشتند
حقوق ، یعنی معاونی که دهخدا رئیس بود ولیکن هیچ وقت دهخدا شرکت
نمیکرد جزیک دوباره آمدند ... و اینها با هم خیلی نزدیک بودند و سنجابی
هم خیلی خوب درس خوانده بودند اسلام علوم اداری بودند خیلی هم خوب و زارت
آموزش و پرورش یعنی وزارت فرهنگ آن روزرا اداره کردند و کمیل مجلس
شد و بعد دیگر استغفار داد .

س - جواهی بوشهری وزیر راه ؟

ج - عرض کردم همان آقای امیرهایون بوشهری است که بعداً "علوم شد که

ایشان با دستکار و با انگلیسها ارتباط داشته است و بعداً "هم رئیس نمیدانم شورای مال جشن های دوهزار پا نصدساله این حرفا شد و بله ایشان پسر امیرها یون بزرگ بوشهری و دادخواج امیر من ضرب بود و لی آدم خیلی خوش نام نبود ، بله آقای جواد بوشهری .

س- ایشان با این بوشهری شوهر اشرف بهلوی

ج - عموم او بود ، یکی از شهروان اشرف بهلوی چیزی بود که پدرش آقا رضای بوشهری بود و مادرش هم فرانسوی بود . این برادر این آقا رضای جواد بوشهری برا در رضا بوشهری بود .

س- دکتر حسن ادهم وزیر بهداشت .

ج - دکتر حسن ادهم اینها سه برادر بودند دکتر لقمان الدوّله ، دکتر حکیم الملک حسن ادهم ، و دکتر عباس ادهم اعلم الملک . اینها خانواده بیت طبیب بودند که البتة با یادگفت که چهار برادر ، چون وزیر رفاه از اینها می پرسد که "شما چند برادر دارید؟" میگویند ما همین سه تا هستیم ، رفاه به سخره میگویید "نخیر آن آدمهایان آن بود که با اربابش رفت ." برادر اینها طبیب محمدحسن میرزا ولیعهد بود که با هم رفته از ایران خارج شدند و در فرانسه زندگی میکرد . و طبیب خوبی بود خوش نام بود خیلی آدم خوبی بود .

س- بیوف مثار وزیر پست وتلگراف ؟

ج - وزیر پست وتلگراف ، بله همان بود که بعد در مجلس هم نطق کرد و گفت "که بعضی مرعوب شدند بعضی مجذوب ،" این مال همان است . آدم بدی نبود مسلمان "آدم درستی بود . منتہا بعد جدا شد توان مجلس هم یک وقتی مثل اینکه بین آقا یا نیک عده مجذوب شدند یک عده حالا هم در اروپا زندگی میکنند با وضع خیلی بدی .

س- علمت احتلائف با مصدق چی بود آقای امینی ؟

ج - این را شنیدام . نه بینیدام .

س - آقای خیاء الملک فرمید و زیرکش ورزی ؟

ج - آقای حسنعلی خیاء الملک فرمند قره گوزلو از خانواده قره گوزلو است
یکی از مشخص ترین خانواده ها و خودش بسیار بسیار مردم شریف ، عرض کرد
و ضمن مصاحبدام گفتم که ایشان آقای فرمند

آقای فرمند به تمام معنا یک مرد کشاورز علاقمند به امور کشاورزی بود
وارد و اهل مطالعه و کتاب و تحصیلات خم خوب بود . در مجلس
هم همیشه وقتی وکیل مجلس بوده آن جهت آقای دکتر مصدق ، واعبتا رئاست
سید خیاء الدین که مطرح می شود ایشان هم جزو فرازی بودند که برعليمه
میگوید اگر حزب توده ای ها ، آن فراکسیون حزب توده از چیزشان
صرف نظر کنند من صحبت میکنم . خیاء الملک هم از آنها بود که برعليمه
سید خیاء صحبت کرد و خیلی هم به دکتر مصدق علاقمند بود . ولی بعدا " چون
ایشان خوب قره گوزلو بود و نسبت نزدیک با علاوه داشت و در کابینه عالی
هم ایشان وزیر کشاورزی بود . ایشان وزارت کشاورزی را ادا می داد و
در کابینه بعد از زرم آرا ، بعد از زرم آراء وقتی که علاوه نخست وزیر شد
آقای خیاء الملک فرمند وزیر کشاورزی بود بعد آقای دکتر مصدق هم
ایشان را در پست وزارت کشاورزی انتخاب کردند منتهی خودشان استفاده دادند .
آدم بسیار شریفی ، بسیار درست ، بسیار بسیار برقا .

س - آقای محمد امیر ابراهیم امیر تمیور کلالی .

ج - ایشان از مردمان بسیار رخوش نام خراسان که مورد تقدیس و احترام
آن ایل خودشان هستند که حضرت سردار بیه او میگویند و آن اداب چیزی
ستی داشت را می بوسند که آقایانی را که من دیدم والله
سنی از او گذشته شاید حدود ۱۵۵ سال ، نایاب رسال هم در همین سانتیاگو

لاهیا بودند و اخیراً " که من ایران بودم به ایران برگشتند . و خیلی آدم درست منتهی ضعیف بود ، خب یک قدری معتاد بود ، معتاد به تریاک بود . و خیلی آدم درست ... خودش نمیتوانست وزارت کشور را درست اداره بکند متأسفانه این بودکه خودش هم کنار کشد . ولی همیشه عقیده اش جزو ملیون بوده است حال است . و دخترایشان زن اولین رئیس جمهور پاکستان : سکندر میرزا ، دخترایشان ناهیدزن او بود .

س - آقای صمصام الدین امیر علائی وزیر اقتصاد .
ج - آقای صمصام الدین امیر علائی نداشتم آقای شمس الدین امیر علائی .

س - شمس الدین من عذر میخواهم .
ج - آقای شمس الدین امیر علائی از قضايان قدیمی دادگستری است سالها در دادگستری بودند . همانجاوری که عرض کردم دادستان دیوان کیفر بودورشیس اداره فنی وزارت دادگستری بود . یک مدتی هم زمان داور به وزارت دارای منقول شد ، مجدداً " به دادگستری برگشت زمانیکه متین دفتری آمد . ومن خاطرم نمیاید ایشان وزیر اقتصاد ؟
شنیده بودم نه ؟

س - بله اینطوری که اینجا نوشته اند ، در لیستی که الان جلوی من هست نوشته اقتصاد ملی .

ج - من ناخاطرم میاید ایشان

س - منم یادم نمیاید که ایشان وزیر اقتصاد شده باشند .
ج - من نا اندازه ای که یادم هست ایشان در کابینه علاء وزیر دادگستری شدند . در کابینه رزم آرا استاندار گیلان بود ، بعد در کابینه علاء وزیر دادگستری شد در کابینه قوام السلطنه مدنسی کفیل وزارت کشاورزی بود . بعد در رزم آرا کابینه دکتر مصدق یک مدتی وزیر مشاور بود وزیر مشارک وربود بعد وزیر کشور شد . مدتها وزیر کشور بود . باز

مجداً "وزیر مشاور و معاون نخست وزیر بود، وزیر اقتصادیاً دام نهیاً بیس
باشد".

س- شما درست میگوئید اینجا اشتباه شده الان لیستی که دارم میخواهم
مربوب میشود به لیست کابینه‌ی اول دکتر مصدق که مطابق با ۱۲ اردیبهشت
۱۳۴۰ است.

ج- بله درست است.

س- اگر شما لطف بفرمایید و دلایل تغییر بعضی از این وزراء را که من اینجا
این لیست اینها را میخواهم، اسامی کسانی که بعداً به وزارت خواند
شده‌اند و برای وزارت انتخاب شدند و اسامی کسانی را که کنار گذاشت
شده‌اند برای شما میخواهم و اگر شما لطف بفرمایید دلیل کنارگیری های
این وزراء و همچنین یک شرح احوال مختصری از وزرات جدیدی که
وارد کابینه شدند بما بددهید متوجه میشوم. اولیش که زاهدی
بودکه برگنا رشد و بجا او ایشان امیر علاّثی وزیر کشور

ج- شمس‌الدین امیر علاّثی که عرض کردم.

س- دلیلی، برگنا ری زاهدی چه بود آقای امینی؟

ج- نمیدانم.

س- آقای وارسته بوگنا رشدندوآقای محمود نریمان وزیر دارائی شدند.
ج- برای اینکه ضعیف بود، و آقای وارسته خودش خواست وضعیف بسود
در مقابل چیز و نمیتوانست آشموع و موضوع مهم نفت مطرح بود باستی
یک‌آدم قوی تری، خب نریمان هم بسیار قوی بود درست، هر دو شان
درست بودند و این بودکه نریمان وزیر داراش شد.

س- بله. راجع به آقای محمود نریمان اگر بتوانید شرح احوال مختصری
بفرمایید معنوی میشوم.

ج- آقای نریمان از خانواده‌ی سادات جزاً ثروی هستند مثل دکتر جزاً ثروی
سید محمدعلی شوستری اینها از جزاً ثروی ها هستند و خیلی مرد. درست

یک دندـهـی ، در کارش هم خیلـی مـحـبـی بـود ، یـک مـدـتـی شـهـرـدـاـرـتـهـرـانـ بـسـودـ خـیـلـی خـوبـکـارـکـرـدـ بـود ، بـعـدـهـمـ کـهـ وزـیرـدـارـاـشـیـ شـدـهـمـبـینـجـورـ ، خـیـلـیـ وضعـ مـالـیـشـ هـمـ بـدـبـودـ خـیـلـیـ اـیـشـانـ منـبـعـ الطـبعـ بـودـ . کـارـیـ هـمـ حـاضـرـبـودـبـکـنـدـ کـارـهـاـشـیـ بـهـاـوـتـکـلـیـفـکـرـدـنـ زـیرـبـاـ رـنـرفـتـ . خـانـهـیـ خـیـلـیـ مـقـرـیـ اـجـارـهـ بـسـودـ کـهـ وـقـتـیـکـهـ فـوتـکـرـدـ مـاـبـاـ مـرـحـومـ شـمـشـیـرـیـ رـفـتـبـمـ بـقـدرـیـ شـمـشـیـرـیـ مـتـاءـ شـرـشـدـکـهـ تـامـ هـزـیـنـهـیـ دـفـنـ وـکـفـنـ یـکـ مـقـبـرـهـیـ بـسـیـارـ عـالـیـ شـمـشـیـرـیـ بـرـایـ اوـرـسـتـکـرـدـ وـتـشـیـعـ جـنـاـزـهـیـ مـفـلـیـ هـمـ جـبـهـ مـلـیـ اـیـشـانـ کـرـدـنـ دـرـقـلـهـلـکـ دـرـیـکـ قـبـرـسـتـانـ خـیـلـیـ چـیـزـ . آـنـجـاـسـخـتمـانـیـ کـرـدـ . . .

سـ (؟)

جـ بـلـهـ اـیـشـانـ رـاـآـنـجـاـ دـفـنـ کـرـدـنـ . بـسـیـاـ رـمـدـخـوـشـ نـاـمـ وـشـرـیـفـیـ بـودـ .

سـ آـقـاـیـ حـسـنـ اـدـهـمـ کـهـ مـنـتـقـلـ شـدـ بـهـ پـیـشـ دـیـگـرـیـ بـسـیـارـ وزـیرـمـشاـورـ .

جـ بـلـهـ وزـیرـمـشاـورـ ،

سـ وـدـکـتـرـمـحمدـمـلـکـیـ رـفـتـنـدـوـزـپـرـبـهـدـاـ رـیـ شـدـنـ .

جـ بـلـهـ . دـکـتـرـمـلـکـیـ خـبـ عـلـاقـمـنـدـبـهـ آـقـاـیـ دـکـتـرـمـصـدـقـ بـودـ . آـقـاـیـ غـلامـحسـینـ خـانـ هـمـ اوـرـاخـیـلـیـ خـوبـمـیـشـناـختـ چـونـ باـهـمـ درـدـاـنـشـکـدـهـیـ بـزـشـکـیـ اـسـتـادـبـودـنـدـ اـیـشـانـ مـعـرـفـیـ کـرـدـنـ وـآـقـاـیـ دـکـتـرـمـلـکـیـ مـدـتـیـ وزـیرـبـهـدـاـ رـیـ بـودـبـازـدـوـمـرـتبـهـ بـعـدـاـ زـیـکـ مـدـتـیـ رـفـتـ ، اـیـنـ آـخـرـسـرـهـمـ باـ زـدـوـمـرـتبـهـ آـقـاـیـ دـکـتـرـمـصـدـقـ اـیـشـانـ رـاـآـورـدـنـدـوـوـزـپـرـبـهـدـاـ رـیـ شـانـ کـرـدـنـ . مـلـکـیـ شـوـهـخـوـهـرـدـاـ وـرـبـودـ ، مـلـکـیـ اـصـلاـ " بـیـزـدـیـ بـودـ .

سـ دـرـ ۱۳۴۰ـهـ آـقـاـیـ هـیـثـتـ کـنـاـ رـگـذـاـشـتـهـ شـدـنـدـوـآـقـاـیـ اـمـرـعـلـاـ وـزـیرـدـاـ دـکـسـتـرـیـ شـدـنـ .

جـ آـقـاـیـ هـیـثـتـ سـنـاـتـورـشـدـ ، سـنـاـتـورـشـدـ . آـقـاـیـ هـیـثـتـ یـکـیـ اـسـنـاـتـورـهـاـ هـمـاـنـ مـنـصـورـاـ سـلـطـنـهـ عـدـلـ فـوتـکـرـدـ جـاـیـ اوـخـالـیـ شـدـ مـنـصـورـاـ سـلـطـنـهـ رـفـتـ .

عرض کردم من همانوقت رئیس دفتر بودم و ایشان سنا تور شدند و جایش امیر علاشی آموزبیردا دکتری شد.

س- بله . این دلیل تعویض آقای نقدی وجا یگزین کردن ایشان با آقای بیزان پناه برای وزارت جنگ چه بود ؟

ج - نمیدانم .

س- وهمجنین آقای علی امینی که در آن کابینه وزیر اقتضا شدند راجع به ایشان شما خاطره‌ای چیزی ندارید ؟

ج - چرا من گفتم در آن دفعه هم پرشد این نوار پرشد گفتم راجع به موضوع جواز این حرفها بندگفت . اول ایشان را آقای دکتر مصدق وزیر کرد این را من گفتم این را من نقل کردم و این را ضبط کردید خیال می‌کنم در نوار تان باشد .

س- بله بله . آقای امیر تمیور از وزارت کار به وزارت کشور منتقل شدند بد . آقای سجادی هم وکیل مجلس شدند و آقای محمد حسابی ...

ج - دکتر محمود حسابی بله بله ..

س- که وزیر فرهنگ شده بودند .

ج - که من داستانش را نقل کردم بله بودند .

س- آقای مشار کنار گذاشت شدند و آقای دکتر غلامحسین صدقی ...

ج - صدقی شدند . آقای صدقی وزیر پست و تلگراف بودند تاسی ام تیسر که سی ام تیر آقای صیف‌الله معظمی وزیر پست و تلگراف شدند و آقای صدقی وزیر کشور شدند .

س- بله . بعدش آقای فرموند و آقای حلیل طالقانی وزیر کشاورزی شدند . راجع به آقای حلیل طالقانی اگریک شرح حال مختصری بفرمایی مقدمه‌تون می‌شویم .

ج - بله آقای مهندس خلیل طالقانی در انگلستان تحصیل کرده بود و بیشتر تخصص اوردرس داشت. بود وایشان در انگلیس یکان سدخاکی را که میخواستند بسازند برای آبهای آجا آقای دکتر معظمی با ایشان آشنا شدند و جون آقای دکتر معظمی خیلی علاقمند به گلپایگان بود و مرتبباً "سرکشی به سدمیکرد و با ایشان مربوط بود و بعد از آن مصطفی‌الله معظمی اینها در انگلستان با هم تحصیل میکردند با هم مربوط شدند وقتیکه آقای ضیاء الملک خست شدو گفت استغافا میدهم آقای دکتر مصدق مشورت کردو آقا خلیل طالقانی را بعنوان وزیر معرفی کرد. ایشان دروزارت کشاورزی بودند حقوق هم نگرفتند مطلقاً دیناری حقوق نگرفتند حقوقشان را بخشیدند به شرحی چک نوشته شده آقای دکتر مصدق و آقا دکتر مصدق هم با زیبایشان گفتند با یادگیری، البته اینجا صحبت هاش است که ایشان چون منشی جلسات نفت هم بودند چون جوان ترین وزیر بودند بعدکه ایشان استغفای دادند بعنوان ناخوشی و تمارض کسردکه من مریض هستم فلان آقا دکتر مصدق هم قبول کردند ولی بعداً شهرت داشت که ایشان چون با آن وارن رئیس اصل چهار رفیق بوده او به ایشان گفته است که آقا وظایع خراب است و تو استغفای بد و این بودکه خلیل طالقانی قبل از ۲۸ مرداد مدتی قبل از ۲۸ مرداد استغفای داد. اگر خاطرم باشد آقا مهندس عطاء کفیل وزارت کشاورزی شدکه خواه روزاده با زرگان باشد واستاد دانشکده کشاورزی بود. و خلیل طالقانی مدتها کنار بود. دنبال همین کارهای مقاطعه کاری بعداً در کابینه زاهدی ایشان با زوزیر مشارک و رشدند و رئیس سازمان سد کرج و آن سد کرج را ایجاد کرد و حال هم در آمریکا هست.

س - در تاریخ ۵ دی ۱۳۴۰ آقای وارسته کنار گذاشتند و آقای علی اصغر فروزان کفیل وزارت داراشی شدند اگر لطف بفرمایند یک شرح

حالی راجع به آقای اصغر فروزان بدھید ممنون میشویم .

ج - آقای فروزان ایشان هم ازمه مورین قدیمی وزارت داراش بودند یک مدنتی هم با زدر شهرباری کار میکرد بعد از آنجا آمد در شرکت تلفن، شرکت تلفن را اداره میکرد ، آنوقت شرکت مخابرات نبودش ولی شرکت تلفن بود . و چون مالیه چی بود آمد و دروز از داراش بودولی بعد او هم ندواست چندی بماند آقای کاظمی وزیر داراش شدند ، آقای مهدب الدوله کاظمی وزیر داراش شدند ، با معاونت محسن قریب . س - در کابینه از ۴ مرداد ۱۳۲۱ تا ۲۰ تیر دراین فاصله آقای امیر علائی کنار گذاشت شدن دو آقای عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری شدند . ایشان را گرچه حالی بفرما شد و خاطرا تی از ایشان دارید بفرما شد خیلی ممنون خواهم شد .

ج - آقای لطفی از قضات بسیار لایق دادگستری و کاری و همیشه هم مهندسی خدمت ، مثلاً " معروف بود که در تاستان گرم به ایشان میگفتند آقای در خوزستان فلان حادثه رخ داده شهابا بدیروید ایشان فوری حرکت میکرد و به خوزستان میرفت . در بعد از قضا بای آذربایجان و آن ۲۱ آذر یک دنبال شخصیتی میگشتندو خیلی لایق و درست و تو انان برای ریاست دادگستری آذربایجان مرحوم نقوی در همان کابینه قوا مسلطه معاون وزارت دادگستری بود ایشان گفتند که من به آقای لطفی تلفن کردم که من یک کار لازم دارم و ایشان تشریف آوردند توی اطاق من و گفتم آقا وضع مملکت ایجاد میکنند یک شخصیت لایق و تو انان رئیس تشکیلات دادگستری ، و این قرعه ای فال را مابه نام شما زدیم که همیشه برای خدمات حاضرید و ایشان گفتند که من حرفی ندارم ولی تاء مل کنید تا آخر روز آقای نقوی گفت من گفتم چرا ؟ گفتند " چون من هنوز ذغال و هیزم خانه ام را تهیه نکردم که برای زنم و بجهه هایم و مفافا " پا لتوی گلft هم برای آذربایجان رفتن نداوم " آقای نقوی میگفت این مطلب بقدرتی سرا متا شرکرده فورا "

از محل بودجه‌ی محrama نه حواله‌ای دادم که به ایشان داده بشود گفتم محتاج
نیست آخربرج من الان این مبلغ را برای اینکار میدهم و ایشان گفتند
"خیلی خوب من فردا حرکت میکنم" و ایشان رفتند بعداً زان قضا با وفا ثله
آذربایجان دادگستری آذربایجان را به نحو اتم واکمل اداره کردند
و خیلی قاضی ورزیده‌ی لایق، و در کارش بی گذشت بود. معروف است که
یکی از وکلای میرزا دادگستری شیخ رضای ملکی یک روزی در محکمه‌ی دیوان
جزا که لطفی رئیس آنجابود کسی را محاکمه میکردند اسم او علی قاجاق
بود، پادام هست که اسمش علی قاجاق بود. لطفی به شوخی میگوید
آقا اینکه دیگرا اسمش معلوم است اسمش دیگر قاجاق است حالهم که متهم
به عمل قاجاق است، شیخ رضای ملکی میگوید که آخراً غلب اسامی بی مسام
است همان‌جوری که اسم شما هم لطفی است ولی هیچگونه لطفی ندارید
اسم این هم قاجاق است بهمین مناسبت و داستان کاشانی را می‌شن
در توارم برایتان نقل کردم و گفتم که وقتی که لطفی وزیر دادگستری
بودند. در هر حال بسیار تواننا بود و خیلی درست بود در آن موضوع بند
"جیم" بند "ب" هم گفتم و حتی پرسش، ایشان گفتند "پسرم هم
بند" "جیم". دادگستری را خیلی خوب اداره کرد خیلی خوب. خیلی
آدم، بعدهم از طرف شاه یک روز توی خانه‌اش ویختند که آن پیراست
و دیگران که چشم را که سرمه کردند چه کردند و بعد توی همان
خانه بودند تابعه مرد.

س - چشم آقای ...

ج - لطفی را بله بله ریختند. بعد توی خانه‌اش ویختند که بعداً ۲۸ مرداد
مدتها زندان بود و حتی در زندان اگر خاطر تان باشد وقتی که آقای دکتر ...
مصدق را محاکمه میکردند ایشان را هم آوردند برای شهادت وقتی که
آزموده شروع کرد شوالاتی کردن فلان، ایشان گفت آقا ... را

بعنوان متهم اینجا می‌ورید یا بعنوان شاهد؟ اگر سوالی است، این رسم نیست، "و خیلی کوبید و این شهادت را توان آنجاب خرج داد، که بعد آقای دکتر مصدق گفت" آقا این پیغمدرانکه الان پایش روی گوراست این را دیگر کوشکنید این را دیگرا ذیت نکنید." مدتها بیچاره زندان بود و بعد مرد.

س- اتها می‌هم در مورد ایشان بودکه با توهه‌ای ها خیلی در ارتباط نزدیک بودند

ج- آن تغیر در آن کارکوبتر ملح و خشنه ملح و آن حرفها مدنداز ایشان امضا گرفتند.

س- امضاء گرفتند؟

ج- بله، تغیر ایشان ...

س- آقای حسین نواب وزیر خارجه.

ج- وزیر خارجه بله، ایشان از همان خانواده‌های نواب هست و خیلی اصولاً یک عمر دروزاً و خارجه بوده است و آدمیک دندنه‌ی عبوس و خباهی فضل و از شاگردان مدرسه علوم سیاسی و مدتی بعداً ۲۸ مرداد هم مجدها با اینکه یک مدحتی استغفا داد و خانه نشین شد ولی با زکار قبول کرد و در یکی از جیزه‌های بروزیل یا روزانه آنجا غیربربود و بعداً زمته‌ی فوت کرد.

س- دلیل اختلاف آقای امیرتیمورکلالی با دکتر مصدق چی بودکه ایشان را کنار گذاشتند و دکتر مصدقی را وزیر کشور کردند؟

ج- خود آقای امیرتیمور هیچ اختلافی چیزی نبود، آقای امیرتیمور خیلی ضعیف بود اصلاً" معتاد بود سنی هم ازا و گذشته بود اصلاً" نمیتوانست اصلاح کار اداری را نمیتوانست، یک آدمی بود همیشه در پارلمان بسیار سالها بقول خودش چند سال پیش بمن میگفت که "من زمان احمد شاه

جزو هیئت رئیسه‌ی مجلس بودم . " حا لاببیتیدکه سن بايدچی باشد این جزو هشیت رئیسه مجلس بود . نخیر توانایی ، خیلی خوش با وربودوهرج— به او میگفتند قبل میکرد این بودکه یک‌آدم قوی تری برای وزارت کشور لازم بود .

س- البته خسب با ایشان که صحبت شده بود ایشان یک نظری داشتندکه گویا دکتر مصدق میخواسته که در انتخابات دخالت بکند وایشان مثل اینکه موافق نبودن‌با این جریان میخواستم ...
 ج - نخیر . ایشان نخیر . زیا دقیقت نمی فرمایند . در جلسات هشیت وزیران که من اغلب بودم آقای امیر تمیور متنه سفاته حا لانسیخواست — که صریحا " .. آقای امیر تمیور خیلی ضعف نشان میداد خیلی ای — اطرا فیا شبرا و مسلط بودند . بطوریکه حالا مثلًا" من یک مثلى را میزنم که خودم بودم حاضر به مناسبت کارم . ایشان یک رئیس کارگزینی داشتندکه معروف بودآدم خوبی نیست برای فرمانداری جا هاشی ، مثلًا" صحبت بود رسم بودکه چهار نفر پنج نفر را وزارت کشور انتخاب میکرد صورت میداد بعد میگفتند که اینها را میریختند قرعه میکشیدند از توی قوعه بیرون بیاورند . به آقای دکتر مصدق گفتندکه این افزادر این آقای رئیس کارگزینی حقه میزند و قتبکه در حضور این وزیر و دولت میخواهند بنویسد بجای اینکه مثلًا" اسم آقای صدقی امینی آقای لاجوردی کسی کی چند نفر را بنویسد وقتی که اونظرش فقط به آقای صدقی است هر پنج تارا صدقی مینتویسد بعد خبیکی در می‌اید میشود صدقی میکند با قیسی را پاره میکند . وقتیکه این را در یک مورده نوشته آقای دکتر مصدق یک دفعه مشت کردو تمام آراء را برداشت با زکر دیده هم اش یک نفر نوشته شده . اینطور چیزها با عث میشودکه بعد ... بعدهم توی جلسات هم آقای امیر علائی هم توهین میکردیه او مثلًا" هر کاری که آقای امیر تمیور

پیشنهاد کرده بود آقای امیرعلائی چون خودش دروزا رت کشورا صلا" بود میگفت که آقا توغلان این آدمی که میگوشی این آدم بدنا می است و میدانم توپای منقل تحت تاء شی---را واقع شدی . از اینکارها پیش میآمد بلآخره کناررفت .

س- آقای دکتر حسابی بعدا " کنار گذاشته شدو آقای دکتر آذر و زیرفرهنگ شدند .

ج- بله . جربان دکتر حسابی را من عرض کردم بسته براین به همان دلیل که چیزی بودند ، بعدهم خبایشان با دستگاه ساخت و سنا تورش بودتا ای--- اواخرهم که با شاه نزدیک بود ، خودش را انتشاین عصر میدانست و انتشاین ایران میدانست و نه خبری نبود .

س- راجع به آقای دکتر مهدی آذر اگریک شرح حال مختصری بفرمائید

اگر خاطراتی از ایشان دارید ؟

ج- ایشان طبیب بسیار عالیقداری بودند . از اهل خواسان هستند بسیار فاضل ، پدرشان از معممین بودند و خیلی فاغل بود ، خودشان نقل میکردند که وقتی من میخواستم بیام تهران تحصیل بکنم آدم نادر واژه تهران ما را سوارماشین کرد من تهران آدم . تحصیل کرد و بروی اروپا رفت . و دکتر آذر عربی خیلی خوب میدانست . بعد برگشت اولین ما موریست ایشان در رضا شاه رئیس بدها ری بود، از رضا شاه آنجا فرخ که استاد دارد بود و بایشان مربوط بود وقتی فرخ وزیر صنایع شد آقای دکتر آذر را بسرد رئیس بدها ری وزارت صنایع آن روز حلا اسمش، وزارت صنایع نبود وزارت اقتداء که صنعت هم جزو شد کرد با امور مربوط بود . بعدا " هم رئیس قسمت در بیما رستان را زی که تاء سین شده بود رئیس قسمت پزشکی داخلی بسود آنجا زمانی که رزم آراء نخست وزیر بود مریضی را میبرند چون جانبوده مریضی را نمی خواهانند پشت دروب بیما رستان مریض میگیرد و آقای رزم آراء خب

میخواست در همه‌ی امور دخالت بکند و قدرت نشان بدهد میرود مریضخانه و شروع میکنید با اطباء ... بلا خره وقتی دکتر آذر عیگوید جانداریم آنجارزم آراء سیلی به گوش دکتر آذر میزند و همین امر با عث شدکه اطباء دست از کارکشیدن دوا طبای مریضخانه اعتراض کردند ، چون بینا رستاناها غصیمه‌ی دانشکده‌ی پزشکی شده بود از زمان اویک مرد فرا نسوانی ، حالا امشن را یاد نیست . واپسین امر با عث شدکه بلا آخره رزم آراء ناچار شد بروود از دکتر آذر در رسما " در جلسه عمومی که اطباء بودند ، عذرخواهی بکند . دکتر آذر اینجا امشن روآمد کم کم معروف شد تا بعد آقای دکتر مصدق اورا وزیر فرهنگ کرد .

س - آقای بوشهری بعدا " کنا رگذاشتند شد آقای داود رجبی وزیر راه شد .

ج - این رجبی عفواره آهن بود زیرا دست آقای مهندس مصدق هم بود و این ازاول از بچگی هم توی خانه‌ی آقای دکتر مصدق ... چون نزدیک بود و همسایه بودند ، رجب اوف ، این خانواده‌ی رجب اوف ، خودش هم کارخانه‌ی آهنگری داشت ایشان وزیر راه شد . ولی بعد در محکمه خیلی اهانت آمیز صحبت کرد و آقای دکتر مصدق که اینها جیک و (؟) با هم بود و با فاطمی بسود من نمیدانم خیلی خودش را ازین لحظ خراب کرد و اصلاً بکاری هم دیگر کنا رفعت هیچ ...

س - بعدا " آقای دکتر ملکی کنا رگذاشتند شد .

ج - و مجددا " با زبرگشت .

س - آقای فرمانفرما نفرمایشیان

ج - صیار میرزا فرمائنا نفرمایشیان که استاندار فارس هم شد و ایشان پسر فرمان نفرمایست ، یعنی پسر رداشی آقای دکتر مصدق و در کار رسیده از وی بدیدا شد خیلی وارد بطوریکه ایشان را اسلامیان در آزادی دعوت کردند برای وی یعنی امور بسیار شد جهازی در آنجا بود و در قاهره و این اواخر هم رئیس بنگاه پاستور ، بنگاه پاستور ایران شد و خیلی مردم شریف در کار خودش هم موء من و معتقد دو

امولی .

س - بعده "آقای سيف‌الله معظمی وزیربست و تلگراف و تلفن شد و شما
مثل اینکه قبله" راجع به ایشان صحبت کردید .

ج - بله عرض کردم . راجع به ایشان گفتم . بله بودند آقای سيف‌الله خان
معظمی تازندان هم با آقای دکتر مصدق بودند و بعدهم شرکتی درست کردند با آقای
مهندسان زنگنه که رئیس سازمان برنا مهبد جزو وزارتی که شما شاید
اسمثان مهندسان زنگنه رئیس سازمان برنا مهبد .

س - بعد آقای امینی کنار گذاشته شدند و آقای علی اکبر اخراجی
شدند وزیر اقتصاد

ج - بله بله . آقای دکترا خوی و ایشان سالیان در ازقاضی دا دکتری بودند
وبعدی آمریکا آمد و مدتی در آمریکا هم تحصیل کرد . البته تحصیلاتش در
فرانسه بود . در آمریکا بکار رهیا و مشغول بود بعدی ایران آمد
آن دون باکسر رادرست کرد از این چیزهاشی که تزریق میکنند
مواد . . . و خیلی هم خوب وزارت کشاورزی را ... منتہای یک قدری اخلاقی
تندی بود تجارت ازا و ناراضی بودند . یادم هست که کاشانی اولین اختلافاتی
که با آقای دکتر مصدق پیدا کرد نامه ای نوشته بودا برادر کردند بودکه چرا
دکترا خوی وزیر اقتصاد شده و امینی شهردار شده و سرتیپ و شوق معاون وزارت جنگ
شده است . آقای دکتر مصدق جواب خیلی تنده بده ایشان داده بودکه
آقا من اگر نتوانم وزرا میم را انتخاب کنم اینها همه شان از بهترین
افراد هستند ، آقای دکترا خوی تحصیلاتش اینست کارشناسی است . و خیلی
هم خوب اداره کرد وزارت اقتصاد مملی را خیلی خوب اداره کرد . حسالا
هم کارهای آزادداشت .

س - علت کنار گذاشتن آقای امینی چه بود ؟

ج - علت کنار گذاشتن آقای علی امینی ، عرض کردم خدمتمن که بمن ایشان

در قبل از سی ام تیر که میخواستند با بدنه خبردا دندگه مقدار زیادی جو از
مادر شده . وابن راحتی به شما گفت در آن جلسه ای که آقایانی که من
بردم خدمت آقای دکتر مصدق با آقای مقدم و فاطمی و دیگران گفتند در زمان
ایشان مقداری جواناً مادر شده یا ایشان میدانستند یا نمیدانستند ..
س - جوازی آقای امینی ؟

ج - جواز ، جوازملا" برای بروج برای این‌طور چیزها که معمولاً "اصطلاحی
داشتند آن موقع هاجواز . و سراین بود که ایشان را کنار گذاشتند .
س - مثل اینکه آقای امینی یک مصاحبه‌ای هم آن موقع کرده بوده و راجع
به ملی شدن صنعت نفت و این حرفاها در خارج بعده "...
ج - بعدکرد . بعده " بله خیلی از این حرفاها که
س - که مورداً عتراف دکتر مصدق قرار گرفت .
ج - بله بله . آن را نمیدانم .
س - آقای دکترا برآ همیں عالمی وزیرکار .

ج - ایشان استاد ادبیات بودند و عضو آن شورای انتخابات بودند و آدم آرام
و نجیبی بود و وزیرکار شد وزارت کار ابراهیم اداره میکرد . ولی ایشان
هم در محکمه یک‌قدری وقتی آوردند برای تحقیقات یک‌قدری ضعف نشان
داده اند . بعده بجا ره آمد و گریه‌ها کرد که من نفهمیدم چه کردم . گفتند
تحت تأثیر آن صفاتی واقع شده . آدم بدی شد و لی خوب بعده بجا ره

روایت‌کننده : آقای نصرت‌الله امینی

تاریخ : سوم ژوئن ۱۹۸۳

محل : شهرآشاندل - ویرجینیا

ماهیت‌کننده : ضایاء‌الحمدقی

نوارشماره : ۱۴

خطاب هست که وقتی آقای دکتر عالمی شدیده بودندوزیرکار در داشگاه تهران مجلس جشنی درست کرده بودند که ایشان چون استاد داشگاه بودند. بنده با تفاق آقای جمال اخوی که آنوقت همان شورای انتخابات ... اعضاً شورای انتخابات که آقای عالمی هم جزو آن بودند رفتیم به داشگاه تهران . وقتی ما میرفتیم دکتر محمود حسای بر میگشت، مرانی شناخت . روکرد به جمال اخوی که آقا این نصرت‌الله امینی که قاضی دادگستری بوده و حال رشیس با زرسی نخست وزیری شده‌کی است؟ من اشاره کردم به آقایان که دنگوشیدم هستم . گفتند چطورکسر؟ گفت بلدرارجع به این کارمن و دبیرستان البرزیک گزارشی حسین مکی نوشته است با ودا و دوا و امضا کرده و داده بیهوده آقای دکتر مصدق . من گفتم که جناب آقای دکتر حسابی ، من الان با تنهایی با نصرت‌الله امینی تماش گرفتم . او بمن گفت که اگر آن گزارش را که امناء شده و به دولت داده شده و بیهوده آقای دکتر مصدق داده شده، آقای مکی خواندند و در این سه صفحه مدتی غلط نکردند درخواستن حرف شما درست است . اگر این گزارش را ایشان با کمتر از صد غلط آقای حسین مکی بخواهد حرف شما دوست است . خب همه آقایان خندي دند . دکتر حسابی فهمید که آن نصرت‌الله امینی من هستم . گفت که ای آقا من که به شما ارادت دارم . گفتم آقا بنده که به شما تلفن هم کردم ولی شما را نتوانستم ملاقات کنم . آخچه حرفی است میزشید . آقای مکی اصلاً جوأت داشت این گزارش را تهیه کند؟ و این خاطره را از آقای دکتر عالمی را . ولی بیچاره بعد پس از آنکه آن چیزرا کرد، در محکمه آن حرفها را زد، بعد آمدگریه‌ها کرد منزل آنای

زنجانی بعدهم ناراحت شد بیجا ره . بعد دیگر خوب حالا کنا راست دیگر بیجا ره . س - در بیست و سه مودا ۱۳۴۱ آقای دکتر محمدحسین علی آبادی معاون نخست وزیر شده بود . اگر لطف بفرما شید یک مختصری از شرح حال زندگیشان و خاطراتی که از ایشان دارید

ج - ایشان سالها قاضی دادگستری بودند . بعدها زدا دادگستری رفتهند به داشتگاه استادان داشتگاه شدند . زبان فرانسه را خیلی خوب میدانستند . شاعری است بسیار توانا . شعری دارد راجع به خاکستر خیلی معروف است ، آن شعر خاکستر محمدحسین علی آبادی . و در سفری که آقای دکتر مصدق به لاهه میخواستند بروند برای اینکه کارهای فرانسه قدری چیزی باشد ایشان را با خودشان بریدند . وقتی برگشتند بعنوان معاون . که این یکی از معاونین نخست وزیری ایشان را انتخاب کردند . و سی "علم" کاری نداشت و بیشتر کارهای سیاسی را آقای ملک اسلام علی انجام میداد . کارهای اداری هم آن آقای ملکوتی و بعدم "اصلاً" خودش را کنار کشید و هیچ وقت هم در جبهه ملی شرکت نکرد . ولی بسیار مردم شریفی است ، بسیار مردم شریف ، استاد است یعنی "اصلاً" اهل مطالعه و کتاب ، کارا داری نمی خواست بکند .

س - ایشان تا این اواخر هم رئیس دیوان کشور بودند .
ج - نخیبر . آن دکتر عبد الحسین علی آبادی است ، برا درسروری دادستان دیوان کشور بود . نخیرا و "اصلاً" قابل مقایسه با هم نیستند . او آدمی است که در آن موقعها آقای دکتر مصدق بعنوان عفو هیئت مدیره شرکت انتخاب کرد ولی خیلی با زیگر بود . آن موقع با آقای دکتر مصدق بود بعد آذریش کمیسیون ارز شد بعد از بیست و هشتم مرداد . بعدا "شده دستان دیوان کشور . بعد مشاغل مختلف ، بعد در شرکت بیمه عفو هیئت مدیره شد . این اواخر هم با زهمنی بود تا دادستان دیوان کشور . نخیرا ایشان وقتی بنده اعلام جرم هم کردم بر علیه آقایان را پسورد داد . نه اول نیست ، برا در آقای سروری است و "اصلاً" مال نیست .
س - دکتر ملک اسلام علی معاون نخست وزیر شد ؟

ج - بله . دکتر عزیزا الله . ایشان سالها در دادگستری معاون دادسرای تهران بودند در دادسرای استان بودند ، مستشار دیوان کشور بود ، دادما دادین کوشراهاست . مرد خیلی اداری لایقی است و خیلی هم خوب کارکرده در دوره آقای دکتر مصدق . و در بیست و پنجم مرداد هم ایشان مأمور شد برود چیزهای کاخ سلطنتی را مهروموم کند ، بگیرید و بینند . رفت آنجا روی همین طرز هم بعد گرفتندنا ذیتش کردند . مرد اداری لایق و قاضی و در امور جزا شی بسیار روا رخدخیلی خوب درس میدارد در مدرسه شهریاری نی درس میدارد . امور جزا شی را درس میدارد . در کلاس قضا شی درس میدارد ، مقاالت خیلی خوبی در مجله حقوقی وزارت دادگستری می نوشت . خیلی خوب مرحوم لطفی اورآ معرفی کرد و خوب هم کار میکرد . یک مدتی معاون وزارت دادگستری بود و بعد هم آورده بود معاون نخست وزیر شش کردند .

س - آقای حق شناس

ج - آقای مهندس جها نگیرحق شناس . بله ایشان تحصیلاتشان را در آلمان کردند و مهندس مکانیک است و مرد خیلی فهمیده پخته لایقی است . وایشان اعلا " هم سال همای دروز از را دیبورد . بعد معاون وزیر از اهشید . بعد از وزارت راه مجدداً " استعفا داد کننا رکشید . بعد شرکت بیمه . شرکت بیمه را هم خیلی خوب اداره کرد . باز مجدداً " وزیر مشا ورشندویا ما همکرا را " در زندان بودند . الان هم برای یک کمالت آمده است در انگلستان . بعد یک مدتی هم مثا وربود در بیان توسعه منتعی . خودش هم یک شرکتی با مهندس زیوگ زاده چون با هم اعلا " بودند داشتند برای کارهای اول شرکت ساختمانی بود شرکت ها بون ، چند شرکت بودند بیان هم . آقای دکتر شاپور بختیار بود و حق شناس وزیر کزاده ویکی دیگر از آقا بیان و بعد آنرا بهم زدند و یک شرکت شوسمای درست کرد و لان هم الحمد لله بسیار خوب است ، برای معالجه آمده است الان بـ انگلستان .

س - آقای فرماتنفر مایان بعداً " کنار گذاشتند در هیجده تیر ۱۳۴۶ و آقای دکتر ملکی مجدها "

ج - ایشان شدند استاد رفاس آقای فرمان نفرما ثیاب . آن موقع احتیاج داشت که استاد رفاس . ایشان چون پدرش هم سالهای والی فارس بود، بقول خودشان فرمان نفرما فارس . رفتند فارس و در فارس بودند و ملکی مجدداً "ندوز بربهدا ری" . آقای طلاقانی بعداً "کنا رگذاشتند و آقای عطاشی شدند و زیر کشا ورزی

ج - آقای طلاقانی، عرض کردم خدمتتان ، خودش چون به‌دا و گفتند چون که قبلًا "گفتسم معروف است که وارن به او گفت که اوضاع خراب است و واستعفا داد آقای مهندس عطائی یکی از افرادی است که استاد داشتند کشا ورزی بود، رئیس داشتند کشا ورزی بود، خواه روزا ده آقای مهندس با زرگان است .

س - اسم کوچک ایشان چیست آقای امینی ؟ اگر بدهیا دبیبا ورید .

ج - یاد نمی‌آید الان .

س - بعد آقای کاظمی کنا رگذاشتند

ج - آقای کاظمی کنا رگذاشتند .

س - آقای مبشر .

ج - آقای مبشر، کفیل شدند . آقای کاظمی کنا رگذاشتند، آقای کاظمی شدند سفیرا بران در ... این لغت کنا رگذاشتند یک قدری

س - من عذر می‌خواهم که این لغت را بکار ببردم .

ج - بله ایشان شدند سفیرا بران در با ریس، در فرانسه . رفتند آقای مبشر که غزا نهاد را بود کفیل وزارت دارائی شدند موقتاً " تاکسی انتخاب بشود . که بعد دیگر نشد .

س - از ایشان اشخاص که من اینجا ام می‌بردم که داشان در حسال حاضر در قید یافتند . اینها را بسرعت می‌گوییم اگر شما لطف کنید و به من بگوئید که ببینم اینها کجا تشریف دارند . آقای امیر علائی

- ج - امیرعلائی تهران هستند .
 س - آقای نواب
 ج - نواب فوت کرد .
 س - آقای حسابی .
 ج - حسابی هست بله دکترحسابی .
 س - آقای بوشهری .
 ج - فوت کرد .
 س - داود رجبی .
 ج - هست .
 س - آقای حسابی تهران تشریف دارند ؟
 ج - بله ، ظاهرا ".
 س - آقای رجبی
 ج - هست تهران است ظاهرا " من نمیدانم .
 س - آقای دکترملکی .
 ج - تهران است که پژوهشگاه و مکھمانی دارد و متخصص امراتی بیوستی است ،
 س - آقای صفار فرمانفرما .
 ج - تهران هست .
 س - آقای سیف الله معظمنی .
 ج - فوت کردند . چند سال است فوت کرده است .
 س - آقای علی اکبر اخوی .
 ج - تهران است .
 س - آقای ابراھیم عالمی .
 ج - نمیدانم .
 س - ایشان فوت کردند .
 ج - نخیر ،

س - آقای محمدحسین علی آبادی .

ج - هست .

س - ایشان همترا ن تشریف دارند؟

ج - بله .

س - آقای ملک اسماعیلی .

ج - هست ایشان .

س - آقای جهانگیر حق شناس .

ج - الان برای معالجه به لندن آمده‌اند ، اصولاً "تهران هستندوبرا" معالجه به لندن آمده‌اند
الآن .

س - آقای طالقانی .

ج - در واپسی‌نگ آمریکا هستند .

س - آقای عطائی .

ج - عطائی تهران بود . تا آنجایی که من میدانم . و در آن شرکت یا دکه‌با با زرگان بودند
چون جزو امضاء کشندگان آن نامه عتراف کنسرسیوم که بنده تهیه کرده بودم ایشان هم بود .
که بعد همین عطائی جزو آن یا زده استاد داشتگاه ، ای الفیاد که گفتم به شما ، ایشان جزو
آنها بودند .

س - آقای مبشر .

ج - تهران هستند .

س - آقای امینی حلامیخواهم بپردازیم بدجهه ملی و محققان "اینجا منظور جبهه ملی اول
است که در سال ۱۳۴۸ تشکیل شد . آیا این جبهه ملی اول دارای یک شورای مرکزی
بود؟

ج - خیر اصلاً "هیچ چیز نبود . برای اینکه این همین شکلی چون یک عدد ای بودند
که در ریا و متحقق شده بودندوا عتراف به انتخابات کردند عنوان جبهه ملی گذاشتند ولیکن
غوش در خشید ولی دولت مستعجل بود . اصلاً چیزی نبود ، افراد خیلی بی تنسی
با هم ... عمیسدی ثوری ، احمد ملکی ،

مدی———ر روزنا ممتازه، اینها یک عده که همین جو جمع شده بودند و معلوم نبود برای چه منظوری . غیرا زان جبهه ملی واقعی که آقای دکتر مصدق بعدا " پایه گزاری کرد . آنها همه کتنا رفته اند .

س— آن جبهه ملی واقعی که میفرما شد بعدا " پایه گزاری شد درجه سالی بود، کی بود؟ ج— آن همین جویی بتدریج . در مجلس اینها که بودند آذاقا بان دور آقای دکتر مصدق که جمع شده بودند، غیرا زان اولش که گفتند که جبهه ملی از افراد مختلف . آن بکلی دیگر پا شده شد . ولی بعدا " افرا دیکه مثل همین آقای زیرک زاده، حسیبی ، حق شناس اینها شی که بودند آذهمین رفقای ما که دور آقای دکتر مصدق جمع شده بودند . ولی تشکیلات و چیزی نداشت . چون یک عده ز حزب ایرانیها بودند که در حزب ایران بودند یک عده از جای دیگر بودند . بعدا " وقتی که این جبهه ملی دوم تشکیل شد آنچه دیگر بعد از آقای دکتر مصدق . والا نموقع حتی در مجلس اینها بودند ، عده زیادی از آقایان در مجلس بودند که نمایندگان جبهه بودند ما تشکیلات منظم چیزی نداشتند که با هم هماهنگی داشته باشد .

س— پس این جبهه ملی دروافع در تما مدورا ن حکومت دکتر مصدق دارای یک تشکیلات منجم س و یک دفتر روحبران انتخابی و شورای مرکزی و روزنامه ارگان و این چیزهای بسیار و ج— نخیر، حتی آقای دکتر مصدق یکروزی به بنده فرمودند که آقا بی بینیدا این آقا یا نسی که ادعا میکنند جبهه و نمایندگان فلان ، اینها هم با هم اتفاق کلمه ندا و ندانوقت متولی— باشی . منظور شان تولیست بود که البتہ بعدا " نسبت به اولیع لاقمعند شد دکتر مصدق چون خیلی خوب امتحان داد مرحوم تولیست . اینها می روند و برعاليه دولت تشکیلاتی میدهند و جمع می شوند . نخیر نداشتند . یک عده ز حزب ایرانیها بودند که آنها صوفا " کارهای خودشان را در نظرداشتند و بعضی افرا دیکه در حزب ایران نبودند که اینها بودند .

س— بعدا زکودتای بیست و هشت مردا دمحمقا " یک عده ز روحبران جبهه ملی خب نداشی بودند بعد که آزاد شدند وقتی که سازمان نبود چگونه با هم دیگر شما میگرفتند؟ ج— چرا سازمانی بود . برای اینکه همانوقت بعضا ز بیست و هشت مردا داما شروع کردیم

تشکیلاتی دادن به‌اسم نهضت مقاومت ملی و این تشکیلات را ما، کم‌ده زیادشان
غلب اوقات هم درست‌زل من بودند، آقای مهندس بازگان، دکتر سخابی بود
آیت‌الله‌زنجانی بود، آیت‌الله‌الثقانی بود، دکتر معظمنی عرض کردم که‌ها نموقع
هم گفتم، دکتر معظمنی بود، بنده بودم
س- دکتر عبدالله معظمنی .

ج- بله . اینها تشکیلاتی میدادند. آفای‌کشا ورز صدر بود. بعدیک عده هم
ازکنار، مرحوم رحیم عطائی بود، مرحوم رادنیا، آقای محمدتقی انوری از تجار
با زارکه‌سیا مردم‌شریفی است . اینها ما نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادیم که‌هیمن
نهضت مقاومت ملی ما اغلب جمع می‌شدیم دورهم و همین کارهای کلازام بود مثل
اعلامیه‌نهضت‌تهیه‌کردن ، کارهای دیگرکردن . روزنامه‌ای داشتیم و تظاهراتی که
توی با زارکه‌های می‌کردیم .
س- تظاهرات برای انتخابات ، تظاهرات در مقابله با شکنجه .

ج- بله انتخابات . همه‌ینکارها را می‌کردیم که‌بعدا " همین روزی درست‌زل
آقای صالح که‌بودیم گفتیم اسم این را دیگرگذا ریم جبهه ملی . که آقای دکتر
سن‌جاوی گفتند آقا این اسم جبهه ملی سرقفلی دارد که خوب ما همه‌قویوں داریم که‌وقتیکه
دکتر سن‌جاوی را در داشنگا وزدید بودند، آمدیشت تربیيون و گفت آقا این‌را هم من از همان
سرقفلی استشاد کردم . بعددستگ و چیز پیدا کرد که من دبیربودم و همین‌ها بود .
س- بنابراین این در واقع اولین اقدام برای تشکیل جبهه ملی به‌مورت
یک سازمان مشکل بود .

ج- بله . اول همین تشکیلات بعد از ۲۸ منوره‌ذو این نهضت مقاومت ملی . که
خدا بیا مرزد مرحوم دکتر معظمنی خیلی دراین کار، خیلی خیلی - دکتر معظمنی و آقای
زن‌جاوی خیلی خیلی دراین کار مجاہدت شدیدکردند . این آقای طهماسبی که الان در
همین آمریکا هستند که دیدید و شما من شنا سید آقا طهماسبی و ...
س- بله .

ج - ایشان جزو افرا دی بودند که خیلی فعالیت کردند در همین شهفت مقاومت مانی، همین آقای ابراهیم بزدی بود. البته هنوز شاگردانشکده پژوهشی بود و درا بن جلسات ما هم می‌آمد و کمک می‌کرد، میدوید میرفت. بعد آماده‌بریکار و کمک شد آقای دکتر بزدی، س - در دوره دوم جبهه ملی، وقتیکه جبهه ملی در سال ۱۳۴۹ مجدداً "تشکیل شدچه کسانی عفویت شورای مرکزی جبهه ملی را داشتند؟ شورای مرکزی جبهه ملی چگونه انتخاب شده بود چون اسم افراش هست به رحال.

ج - همین‌جوری انتخاب شده بودیعنی همین جور که مادرهم خود خرد شهفت مقاومت را داشتیم بعد وقتی مثلًا "ده نفر اول تشکیل شده بود و وقتیکه میخواستیم یکنفر را انتخاب کنیم رأی می‌گرفتیم. ولی بعد که جبهه ملی شد آنوقت قرار شد که روی ٹا بطای قبل "تحقیق بشود اگر کسی مخالف لغت می‌کند مثلًا "یکی دونفر بودند پیشنهاد کردند آقای دکتر صدیقی من صدایش کردم بپرون توی اطاق گفتم آقا این شخص ایست، عیب این ... نگذارید ما علتنا" بگوئیم. گفتم حالا فلان مقدار هم خواسته پول بدهد بیخودکرد. و با این طرز، با دقت اعفاء انتخاب می‌شدند. یادم هست مثلًا همین خدا بیا مرزد مرحوم آقای نرسیان را ما انتخاب کردیم، ایشان آمدند. امیر علائی را انتخاب کردیم که نبودند چون امیر علائی مدتی دوچار مانده بود که بعد آمد. آقای کاظمی بودند. اینها همه عضو جبهه ملی بودند که افرا دی را که شما اساساً میشان و اداریست که ... بینهای زاول تا آخرش هم بودم. تا کنگره و بعد از آن.

بعد انتخاب آقای بازگان بمناسبتی کنا رکشیدندور فتنه دسته شهفت آزادی را درست کردند. ولی در کنگره جبهه ملی شرکت کردند. در زندان همه با هم بودیم. س - بنا بر این این افرا دشوار درواقع به وسیله آراء و اینها انتخاب شده بودند بلکه با تیادل نظر آقا یا ن طراز اول جبهه ملی.

ج - بله . و همانجا هم رأی می‌گرفتند. همانها هم رأی می‌گرفتند. س - آیا جبهه ملی دوم دارای یک دفتر مرکزی بود؟

ج - بله . دفتر مرکزی داشت .

س - کجا بود آقای امینی ؟

ج - بیشتر منزل بنده بود . دفتر خیرخانداشت . جانداشت و متغیر بود .

س - اینطور شبود که محل خاصی داشته باشد ؟

ج - نخیر . ولی بندۀ مدتها دبیر بودم آقای کریم آبا دی و این دفترش منزل بنده بود .

خبر میدا دیم و دعوت میکردیم .

س - از روی مدارکی که سازمان جبهه ملی نگه میداشت حدوداً "اعفاء" رسمی جبهه ملی
چقدر بودند آقای امینی ؟

ج - هیچ شیوه‌دان نیافرید . البته چون دستگات دیگری بودند که حاضر بودند
که اساساً مشان را بگویند . مثلاً افرادی که مال آن دسته آقای فروهر بودند آنها بودند

س - حزب ملت ایران .

ج - حزب ملت ایران . آن نیروی سوم ...

س - جا معهوسیا لیست ها

ج - بله جا معهوسیا لیست ها ، خنجی که خب خیلی مردم معتقد است برخلافی که بغضی ها
نسبت به آن جو بودند بسیار مردم شریف ، بعقیده من ، من نسبت به آقای خنجی ..

س - از حزب سوسیا لیست ایشان داشتند . جا معهوسیا لیست های نهضت ملی ایران مال
خلیل ملکی بود .

ج - بله خلیل ملکی . کساد و هیچ وقت در جبهه ملی نیا مدد . در جبهه ملی دوم نیا مدد .
دسته خلیل ملکی .

س - بله ایشان ..

ج - بله معتقد بودند .

س - ایشان تقاضای غنیمت و اینها کرده بودند ولی آن متعلق مانده بود آنها و تمویب نشد .
ج - بله نشد .

س - روزنا مدارگان جبهه ملی اسمش چه بود ؟

ج - روزنا مهای مختلفی منتشر میشد ولی نه بعنوان رسمی و فلان ، شبنا مه مانند . شبنا مه
مانند بود ولی روزنا مه ارگانی نداشت .

س - ولی یک روزنا مه منظعی نداشت . کسی سردبیری باشد .
ج - نخیر . بله یک چیزها شی بود که همین آقای رحیم عطا شی منتشر میکردند . ولی

چیزی مرتب منتشر نشود .

س - فعالیتهای عمده و با مطلاع کارهای عمدہ ای که این جبهه ملی دوم انجام داد بینظیر شما چه بودند ؟

ج - تا آنچاهه من یاد می‌آید از کارها یکی همین موضوع اعتراض به قرارداد کنسرسیوم بود . بعد نظاہراتی که اغلب میشد . بستن بازارهای که با زار چندین بازبینان اعتراض به انتخابات در انتخابات مختلف بسته شد . وقتی ما در مجلس سنای و محضن شدن که اثرا کرد . بعدم کنگره جبهه ملی . بعدم آن میتینگ عظیم جالبیه . میتینگ عظیم جالبیه که اگر خاطرنا باشند که غایلی ...
س - بله .

ج - این ها کارهای بود که جبهه ملی انجام داد . بعد دیگر آنوقت جبهه ملی محل داشت . در آن موقع بالاخره محلی را در خیابانی که بین رستان و رجا وند تدان بسود ، در آنچه محلی را که خواسته بودند ... آنچه جبهه ملی محلی را اجاره کرد ، مرکز جبهه ملی ، و تابلو زده . و بین جاشی را که تابلو زده . معذرت میخواهیم حالا کم کم یاد می‌آید . اولین جاشی که جبهه ملی رسم " محل میتینگ " های قرارداد را در خیابان فخر آباد بود . یک محلی را شرکت یا دیگر فته بود که بعد از ختم این بیانگردانی میتینگ های جبهه ملی و مرکز دفتر اینها در خیابان فخر آباد بود . بعد از آنچه منتقل شد به خیابان ابوالعلاء است اسما خیابان حالا یاد نمی‌آید . که توی آنچه جبهه ملی داد پرسش و تزدیک داشتند که بعد از مدتی اینها بلو را برداشتند و در آنچه هم مأمور گذاشتند کسی را را نمیدادند مدتی هم ما اجاره آنچه را میدادیم .

س - این زمان نخست وزیری آقای امینی است .

ج - بله .

س - از زمان نیکه جبهه ملی دوم بعد از آن اختلاف نظری که ، دکتر مصدق پیدا شده بود و پیشنهاد

سیاست‌صبروا نخدا رمطروح شد و خودشان را منحل کردند دروازه قع ، نا موقع انقلاب در سال ۱۹۷۸ فعالیت‌های جبهه ملی چکونه بود؟ املا" فعالیتی داشت ؟

ج - فعالیتها فقط فعالیت بقول خاتم من فعالیت مجلس ختم . وقتی که کسی می‌مرد یک تظاهراتی . آقای کاظمی مرده مجلس تشکیل میدادیم اینطور . یا دوره هم جمع شدنها ای این شکل فقط . البته قبل از انقلاب . آن اعلامیه‌ای که آقای دکتر سنجا سی و شا پبورختیا روپرورها مفاهی کردند قبل از انقلاب بود . اولین نامه اعتراض آمیزی بود که به شا منوشه و شد اکرد .

س - لطف بفرما شیدویک توضیحی بدھید که این فعالیت مجدد جبهه ملی که با نوشتن آن نامه شروع شد چه افرادی در آن شرکت داشتند و ملاقات دو رکجا بود و در چه تاریخی بود و چه مطالعی را آنجا مورد بحث قرار دادند ؟

ج - بنده آقای دکتر آنوقت در آمریکا بودم . در ایران نبودم ولی خوب جسته و گریخته شنیدم که وقتی این تهییه شد بعدا " آقای بازرگان هم موافق بود منتظر میگفت من بنیاد این را ببرم و بارفکای دیگر هم صحبت کنم و امضاء آقای صبا غیان هم مثلًا " در ذیل آن باشد . آقایان قبول نکردند . گفتند نه آقا این را میخواهید همینجا . اینطور که بعد من شنیدم اینجا ، آقای مانیان و دیگران گفتند . من آنوقت در ایران نبودم .

س - یک عدد اشخاص تاریخی هستند که نقشی بازی کردند در این مالیات و من میخواستم از شما خواهش کنم که اگر شما یک شرح حال مختصراً را جمع بهای بینها برای ما بگویید و اگر از بینها یک خاطراتی بیا داده و بید آنها و برای ما توصیف بفرمایند . اولیش آقای دکتر مظفریقاًئی کرمائی است .

ج - آقای دکتر مظفریقاًئی کرمائی پیر مرحوم امیر شهاب کرمائی علی التحقیق مورد مبارزی است . این را از حق شنا یدگذشت که مردم بیان روزی است و برخلاف گفته معاذین و فلان . بنده ایمیت عرض کنم خدمتمن الان با اوصیاً نه خوشی ندارم ولی با حقیقت می‌باشد یک روز که بگوییم . اینست که علی التحقیق مرددستی است و این را بروزگرفت اینکه دیگران خیال میکنند که ایشان هیچ مطلق اهل سو استفاده اهل چیزی نیست . متنها خوب مثل اغلب اشخاص متأسفانه این حس جاوه طلبی را دارد . مثلًا " در مقام

مقایسه و مکی اینها اعلاً قابل مقایسه نبیستند. این آدمی بسودتحصیلکرده فهمیده، اصیل، خانواده‌دا روبتمام معنا می‌رازونترس. آقای دکتربقائی که تحصیلاتش را درجا معاشرانی درفرانسه نجات میدارد. بعدازاینکه رابطه ایشان و فرانسه بهم خوردورضا شاه اینها همراه اخراج کرد اینها تحصیلاتشان ناتمامانند. آقای دکترصدیقی، دکتریحیی مهدوی، مظفربقائی اینها بدون اخذ درجه دکتری را ازرنگ برگشتند. بعددرایران آنجا امتحانی دادن دوتزی رددکردند و عنوان دکترا گرفتند. مدیقی تا این آخر سرعم هیچ وقت برای خودش عنوان دکترا نمی‌نوشت و مینوشت غلامحسین مدیقی یا دکترمهدوی. آقای دکترمظفربقائی با پدروز کنم که ایشان بتمام معنا عاشق کرمان هم است. خیلی کرمان را دوست دارد. ایشان درعین حال که استاد دانشگاه بود ریاست فرهنگ کرمان را هم قبول کرده بود و رفت درکرمان. آنجا را خیلی خوب ادا ره میکردد و در آنجا شروع کرده می‌باشد و زده کردن برعلیه رزم آرا. این را عرض کنم که آقای دکتربقائی با تفاق همان آقای دکترصدیقی و آقایان به فرنگ آمدند. دکترصدیقی در ۱۳۱۷ به دانشکده فرسی آمود و دکترمهدوی، دکتربقائی در ۱۳۱۸ آمده بینده افسر وظیفه بود و غالب میرفتم یک سری بهش میزدم که برایش سیکار ببرم، حواله و مابسوں ببرم. آنجا بودوا فسرش و بعدهم خدمت - وظیفه هم دو سال خدمت بظیفه انجام داد. بعد دیگر آمدو ردادا شگاه فرهنگ کرمان شد. ضمن اینکه خیلی زندگی ساده‌ای داشت خودش و ما درش و خواهرها بیش. پسر منحصر مرحوم آقا میرزا زبانها بکرمانی بود. بعد در انتخابات کرمان و کیل شود و در همانجا شروع کرد می‌باشد و زده برعلیه رزم آرا.

س - این زمان قوام السلطنه بود که ایشان از کرمان و کیل شدند؟
ج - یاد نیست. بعد آمد تهران. من مثل اینکه در آن جلسه قبل عرض کردم که
شیخ من آدم منزل و دیدم که چندانی منزل من هست ...
س - بله فرمودید.
ج - بعد معلوم شد این مال بقا شی است. صبح با تفاق وقتیم منزل سید محمد صادق

طبعاً طبائی . ایشان میخواست اعتراض بکنند برای انتخابات ، برای اینکار مجلس مؤسسان ، به‌ویگو ، چون خیلی به‌ویگو معتقد بود که نشسته است و داد آثین - نا مه مجلس مؤسسان را مینویسد.

بعداً ایشان رفت در مجلس متحصل شد و شروع کرد بر علیه رژیم را آن مبارزه را کردن . حتی برای اینکه یکقدری فارغ البال باشد چون متأنی هل شده بود بقاشی و ما حسب بجهای به اسم شهاب شده بود . بجهه مددوزن را طلاق داد برای اینکه دیگرا اصلاً "بکلی ... مدتنی" در مجلس متحصل بود و روزها میرفت بپرون . کابینه صالح بود خیال میکنم . کابینه صالح مددبود خیلی شدید راجع به رژیم را ، داخل تهاشی که رژیم را میکنند و اقداماتی که میکنند . او و مهندس رضوی هردو مخصوصاً "ایشان" ، بعد در مجلس ما هم خیلی با هم مربوط و مأنس بودیم . یاد هست که وقتی دکتر برقا شی در خیابان نزدیک منطقه‌ی ری در خیابان فردوسی یک زمینی بود . آنجا روزها میرفت و میتینگ میداد و مصحت میکرد ، گاهی وقتی همین آقا مکی می‌داند پشت سرا و راه میرفت که مردم بپیشنهاده این آقا هم هست . حالمکی اصلاً "هیچ" ، نشخیختی داشت و نه چیزی بود . بقاشی خب‌آدمی بود . بعدهم در انتخابات بعدی وکیل تهران شد . ازدواج وکیل شدد در دوره‌ی هفدهم . در دوره‌ی هفدهم دکتر برقا شی هم از کرمان وکیل شد و هم از تهران و میخواست هر دوراً حفظ کنده‌ی البتہ این درست نبود . هم علاقه‌به کرمان داشت و هم علاقمند بود که وکیل تهران باشد . وکیل بعدی کرمان هم آن دیگری شدمته شد تهران قبول نکرد . او آقا علی روحي بود حالاً یاد نیست کدام روحی این را قبول کرد . ایشان وکیل بود و با آقا دکتر مصدق هم خیلی مربوط . تا یکروزی که مبارزه ، در آن جلسه قبول گفت ، رفتیم منزل آقا دکتر مصدق "من ظاهراً" رئیس بازاری نخست وزیری بودم خیال میکنم ، با هم رفتیم پرسید که خدمت آقا کی هست ؟ گفتند که استاندار کرمان را معرفی کردند . آمدند و معرفی کردند . دکتر برقا شی یکدفعه‌ها ج وجاج شد . گفت استاندار کرمان ؟ ناراحت شد که بدون جلب نظر ، چون علاقمند بکرمان است ، آنهم توی دستگاه و دستگاه ، گفتند کی را ؟ گفتند رکن‌الملک صدری . رکن‌الملک صدری و رئیس شعبه‌ی دیوان

کشوربودوزیا دخوشتا م نبود، شعبه‌اش معروف بودیه شعبه‌نقش ولایت جا، پروشده را که می‌آورددند آنجا نقش می‌کردند که بلا جرا بشود و خوب خوش سام نبوده.
 ایشان دخترش زن آقای واشق السلطنه‌نوری بود که واشق السلطنه‌نوری خواهش زن – آقای دکتر غلامحسین مصدق بود. ظا هرا " بعلت همین نسبت یک کاغذی رکن‌الملک مدیری توی آرشیو خانه‌اش داشت که دخالت‌های انگلیس را درا مورثشان میداد. این را آورده بودند و شان آقای دکتر مصدق داده بودند. دکتر مصدق هم از این کاغذ خیلی خوشان آمد که استفاده نکنند. که خبر روی همین داشتن این کاغذ و رائمه‌این کاغذ دکتر این را کرداستند رکمان. سرا این کاراولین علت برخورد بقا شی و مرحوم آقای دکتر مصدق این انتخاب بود که دکتر بقا شی دیگر رونجید. رونجید و رونجید.. دوتا آدم – لجباز، بعدهم خب؟ ن آقای مکی خودی اشداخت جلو و کیل اول تهران هم که دیگر شده بود درا شرآن نطقی که در مجلس تهیه می‌کردند آقای حسینی، زیرک زاده در خارج به‌آمدیدند، خواند، خواند تا مجلس نشست‌آن لایحه‌نفت را تمویب کنند و روی همین چیزوکیل شد. بعد در کمیسیون نفت هم چون بود تقریباً " پهلوان میدان شد آشمعق بعد از دکتر مصدق .. برودو شیرنفت را بینند خوزستان .. خوزستان در بست در اختیار مکی بود. خب اینهم یکقدری باعث ..

س - سربا زفدا کار.

ج - بله سربا زفدا کار . با عث حق‌دوکینه آقای دکتر بقا شی شده بود. حتی یک‌دفعه که دکتر بقا شی رفته بود، در صورتی که دکتر بقا شی سهمش خیلی بیشتر بوده عقیده بند، اولین کسی که در میدان به‌ها رستا می‌کرد منع از این می‌شد. دکتر بقا شی بسود، بینده آنجا بودم در آن با لاخانه‌مال روزنا مکشور.

س - دکتر لقمان ادهمیط داشت همان با لادر میدان به‌ها رستا م.

ج - بله . آنجا روزنا مکشور بود و دفترسی ... محمد علی حجازی بود و آن با لکنش مال روزنا مه آقای جلالی بود روزنا مه کشور . آنجا می‌آمد و خوب ما هم ... آنجا اواصلاً "کرم" دکتر بقا شی اداره می‌کرد آنجا را . بعد بقا شی گفت که اگر اینها به ما پیشنهاد مصحت از

پنجا ه پنجا ه است این را قبول نخواهیم کرد . پنجا ه ویک در مدارست قبول نمیکنیم .
 شصت درصد ، چهل درصد ما قبول نمیکنیم ، هفتاد درصد ... با لآخره آخرا گرفته شده
 در مقدم مال ما ویک در مقدم مال دیگران ما میگوئیم مقدمه میباشد متعلق به ایران باشد
 که فریبا دلله له مردم بلندش . منهم آنوقت بنظرم آمدکده آیا این ... که بعد آن قای دکتر
 مصدق هم در مجلس شروع کرد که این
 س - بله من آنروز توانی آن میبینیم بودم .

ج - ولی همین متن اتفاق نه لجیا زی ها و این چیزها با عث شدکده آقای دکتر بقا ئی خوب دیگر
 نرفت سراغ آقای دکتر مصدق ، شروع کرد کتا رکشیدن و کتا رکشیدن . یادم هست که سفری
 مکی آمده بود به آمریکا ، خب مکی اصلًا نهاداداش و نه شعور ، این را بمنه مرسیح
 عرض میکنم و در آمریکا شروع کرده بودا بن و رو آنور برو و دوهر کاری بکند . آقای دکتر
 مصدق اور احباب ارش کرد که بیا بیده ایران . وقتی خواست بیا بیده ایران ، این دکتر
 بقا ئی تلذن کرد بمن : که فلاشی تو ما شین داری ؟ گفتم برای چی ؟ گفت برویسم
 استقبال مکی . گفتم مکی چرا . گفت نه بیجا ب میکند برویم ، با اینکه هم خیلی بد
 بودند آن موقع . کما اینکه من نرفتم و بقا ئی رفت . بعد آنروز نیا مده بود و روز دیگر
 رفت . کمک دکتر بقا ئی کتا رکشید و کشید تفا ئی آن موضوع افشا رطوس پیش آمد .
 که منزل حسین خطیبی و آن آمپول زدن دکتر منزه ، با بیند رو آن جو بیانات که معلوم است
 که افشا رطوس را آنجا بیهودش کردند و بردند رغایر . من آقای دکتر یکی از این اتفاقات
 واقعا " خدا میداند این بود که یادم هست که دکتر بقا ئی در مجلس متحسن شده بود با اتفاق
 همین زا هدی اینها . وقتی که آقای دکتر مصدق مجلس را منحل کرده بعده زور فرا ندوم ، در
 میدان به رسان با زمیتینگ بود . و آنجا به مردم مژده دادند که الان دکتر مظفر بقا ئی
 را از مجلس بیرون آوردند و زندانی کردند . من تأثیرم این بود که خب طورا و وضع
 بر میگردد که یک آدمی که خودش تعزیه کردا ن این میدان و این بساط بوده حالا با بدمژده
 بددهد که این را گرفتند و زندان نیش کردند . چرا باید . خب اینها همه تحریکاتی بود که
 شاه میگردد . ایدن هم در کتا بش و خاطرا نش نوشته است و اتفاقا " چه خوب شدیا دم آمدیه

شما بگویم. من بنا بدهم راجع به این خاطرات ایدن و این حرفها عرض کردم در آن جلسه‌ای که قرار بود کسی از نکلستا ن بیا بدو کار نفت راحل بکند که ایدن نوشته است و ما هیئت وزیران تصمیم گرفتیم و بعد شاه بپیغام داد بوسیله سهیلی خوشبختانه در یکی از روزهای ماههای که اخیراً "آمده بود" برای من دیدم فواد روحانی که خیلی در این کار وارد بودیم مقاله مفصلی راجع به این موضوع نوشته است که حالا ممکن است این مقاله را به شما بدهم که داشته باشید یا همینجا دارم کبی اش را بگیرید یا خودتان روزهای مرا تهیه کنید. مقاله بسیار رخوبی است. تصمیم‌گذاری بخش کردم ضمیمه کتاب فواد روحانی کردم که نوشته است این آدم میخواست بیباشد و بعد در بینداز خبرداد آقای دکتر مصدق مرا فرستاد ببروم بفدا دمحبت با وصحت بکنم. بعد و گفت که من می‌باشم زنوجی و بعد منصرف شد. که اگر آمده بود کار نفت تمام شده بود. داشتم میشکه با زدومرتبه شاه نگذاشت. و همینطور شاه با اینها بازی میکرد. من خیال میکنم که جزو افرادی که گول شاه را خورده بکی همین دکتری باشند. در صورتی که همیشه دکتری باشند به من میگفت که من از این آدم خبیث تر و نباش ترو و بهم زن ترندیدم چنانکه من هفته‌ای بکری که میروم با هاش نهاده رمیخورم یک روز بیش گفتم گفت آقا چه بکنیم برای مبارزه - با فساد؟ گفتم قربان شما دروغ میگوئید، هرچه میگوئید دروغ میگوشید. آنوقت به شاه میشدازاین حرفها زد. گفت من؟ گفتم بله. شما از یک طرف بمیگوئید مبارزه با فساد و نقصه بکشید و چه بکنید و از یک طرف داده میگویید جهانی که گویا گفتیم در آن جلسات قبل، سپهبد جهانی که اینقدر زدی کرده آقای امان پور، اینجور کرد اینجور کرد چه کثافتکار بیها کرد، بعد بیک نحوه‌ای دادگستری رسیدگی کرد و گرفت و محکوم شد و بیان کیفری بیان کیفری بزندان، شما دستور دادیدا زندان آزاد شد. گفت من؟ فلان. زنگ زدوم و وزیر دیوان را گفت که امان پور را آیا دستور دادیدا زندان آزاد شد؟ او گفت بله قربان داده بجهانی است، خودتان دستور فرمودید، فرمان را آوردند امناء کردید. گفت عجب دکتر حلا میشودا این را بهمه... گفت دیشب توی مهمانی در بار ورقه‌یده اینجا در حضور علی‌حضرت، چه میفرما شید؟ گفت حالا میشود ما برگردیم.

گفتم آقا این حرفها چیست . گفتم یک آدمی است که تو خود را گفتی که با صادق هدایت رفته بودی به سینما بعد سرودشان هنثا هی زدند زمان رزم آرا . صادق هدایت پاشد و توهمند پاشدی . چرا غیرا را روش نکردند دادو قال و گرفتند هردو تارا که بعد گفتی من دکتر مظفر برقا شی نسما بینده مجلس وایشان را هم من نگذاشت بلند بشود و با لآخره سینما بهم خورد و ما آمدیم ببیرون و رفتیم شیرین و بعد زمدمی که راه رفتیم من دیدم دارم خفه میشوم . فشار چکمه را به گردش حس کردم . کراواتم را ببیرون آوردم و دکمه هایم را با زکردم که نفسی بکشم ولی دیدم با زهم دارم خفه می شوم . چطور شاد نمیموقع توانیم خفقا ن را حس میکردی اما حالا که بر علیه دکتر مصدق داری اقدام میکنی حس نمیکنی که چه میشود . این را من درست روز دوم سوم بعد از بیست و هشت مرداد به این گفتم که آقا بدان این شتر در خانه خودت هم میخواهد .
س - دکتر برقا شی .

ج - بله . و دیگر هم با هاش معاشرت نکردم . هر وقت تروی خیابان هر کجا رسید حتی پیش از مها بوسیله اشخاص داده بود که فلانی من با اینها کسی که با هم در عمر ما ن Tutoyer میکردیم فلانکس بود و حلا لا مرا می بینید سوش را برمیگرداند . گفتم خوب را همان اعوض شدید گیر . آخر من نمیتوانم . تومردی . در هر حال این اشتباهی بود که دکتر برقا شی کرد و بعد هم لجیازی و ... حتی مثلا " درا ین جویان قانون نیمجه کا پیتا لاسیونی که زمان شاوه وضع شد ایشان یک اعلامیه داده بود . بعد حمله کرده بود به آقا دکتر مصدق که چطور شدایشانی که برای فوت یک قهقهه چی اعلامیه میداد و مجلس ختم میگیرد در این مورد حساس ...

س - منظور شخیز آقا کریم آبا دی بود ؟

ج - منظور شخیز مشیری بود . حالا درا ین مورد حساس که خودایشان و ساله روی این موضوع نوشته است ساکت است . بله چند ندره ای احمدآ با درا باید بفروشد . آخه این سبک ... اخیرا " هم با زدوم بتبه با رسال که من رفتم تبران دیدم که بله یک کسی یک چیزی آورده که چند نداشنا و وکتاب و اینها - وصیت نامه دکتر برقا شی است گفتم باشد . خودشان

میل بفرما یندیشه برایم دیگر بس است .

در هحال این بقیه من حیف بود بقا شی ، خراب شدوا یکا ش نشده بود .

س - حالا که صحت دکتر بقا شد ، سوال بعدی که من میخواهم از حضورتان بگنم مربوط به خلیل ملکی است و شما بیا دمیا و رید که هر دو ینها در حزب زحمتکشان ملت ایران بودند
ج - مثل اینکه معمولاً " مال مکی ...

س - عرض کنتم خدمتمن که دکتر عیسی سپهبدی هم نمیداشتم شما ایشان را میشنایختید ؟

ج - خیلی خوب میشنایخت ، خوب خوب ، رفیق بقا شی بودو ...

س - ایشان هم خیلی شذیک بودند بقا شی .

ج - بله . اینها سنه فریبا هم بودند ، زهری بودو ..

س - علی زهری که . مدیر و صاحب امتیاز زرور نامه شاهد بود ...

ج - بله

س - بعد آقای دکتر عیسی سپهبدی در بیست و نهم تیرا زطرف آقای دکتر بقا شی رفته بود به ملاقات آقای قوا مسلطه دوازده جریان در داخل حزب زحمتکشان مطرح شده بودوا ولی من برخورده بین طرفدا ران خلیل ملکی و دکتر مظفر بقا شی در واقع در جلسه گویندگان حزب سرا این قضیه مطرح شد . خواستم که اگر شما اطلاعی از این جریان ملاقات ایشان دارید ..

ج - نخیر . هیچ اطلاعی ندارم . البته خلیل ملکی را از سالیان دراز ، از دوره طفولیتیم میشنایخت زیرا آقای خلیل ملکی کمالجه ترکی داشت ایشان در ارک احلاً بودند . الان

حسین ملک هم در چیزها بیش مبنی نیوی میدم در را ک . اینها آذربایجانی بودند . ناپسندی خلیل ملکی که بعدهم آمدند در را ک ما ، حتی خانه ای بود

از خانه های داشتی من که اجاره کرده بودند و دواخانه ملکی در میدان شهر بود ، خلیل آقا و اینها یک دواخانه ای از پدر من اجاره کرده بودند ، دواخانه ملکی در میدان شهر بود ، خلیل هم

خشنا م بود . ملکی بعد رفت آلمان تحصیلات آنجا کرد . شیعی مثل اینکه ظاھر را " خواشند بود اگر حافظه ام یا روی یکنند ، که آنجا هم با یک معلمی کتک کاری کرده بود .

اصولاً آدمی بود که سازگار نشود ، خیلی ناسازگاری غلبه میکرد برسازگاری . ولی خب

مرد حب عقیده‌ای بود، صاحب اراده‌ای بود بدون تردید. اول هم با دکترا رانی با هم بودند در جریا نات پنجه و سنه نفر. بعد از زندگی خوب نبود. خواهر مهندس گنجه‌ای با باشی زن بود، شریا خاتم خودشان می‌گفتند..
س- صبیحه خانم .

ج- اینها شریا را می‌گفتند شیریه. در هر حال ، زنش بود وزندگی خیلی، هیچ بربز و بسیار باش، چیزی نداشت که شروعی داشته باشد. مرد خیلی درستی بود، در کارسازی هم درست بود، درست می‌فهمید بعقیده من . منتهی یکدنده بود و جدائی انداز، بطوریکه دیگر شوخی می‌گردند می‌گفتند این آقای خلیل ملکی بقدری اهل شفاق و نفاق است که بیکروز بین خلیل و ملکی هم جدا شی می‌باشد. این از جو که اش بود که درست می‌گردند راجع به او، مرد خوشنده بود. بنظر بندۀ خلیل اصلًا " با اینها قابل مقایسه نبود. س- شما خودتان هیچ به اصطلاح شناس شخصی یا کاری چیزی با ایشان داشتید؟ یک خاطره شخصی و خصوصی از ایشان دارید از ملکی ؟
ج- نخیر.

س- راجع به آقای حسین مکی چه اطلاعاتی دارید؟

ج- آقای حسین مکی متأسفانه خیلی اطلاعات دارد . آقای مکی یک گروهبانی بود در نظام که بنا زن شده بود و طالب مجہول مطلق بود و خلیل می‌خواست سری سرها بپای ورد و سوار حسابی هم نداشت . ولی خباین رو را داشت که هی اینور و آنور بروند و خودش را در مجا مع داخل کنند. می‌آمد منزل ملک الشعرا بهار. من اول با ر آن جا میدیدم حسین مکی را . می‌آمد منزل ملک و خب منهم زیاد منزل ملک الشعرا میرفتم، منتهی خیلی ملک به من احترام می‌گذاشت و مرا پهلوی دست خودش من شاند. همین آقای امیر تیمور کلالی ، مؤید ثابتی - می‌آمدند. ملک هم یک رسمی داشت که وقتی که می‌خواست بیک کسی مثلًا فحش بدهد فلان کند اگر شآن خودش نبود می‌نوشت میدادیم شخا من که آقا کرا را " من میدیدم که چیز می‌نوشت و میدادیم مکی که آقا بگیر این را با سه خودت چاپ کن . و مکی با این طرز شروع کردا مش را توی روزنامه هم اشداختن و خدا میداند که یک دفعه آمده بود پهلوی من و من دادستان ثبت کل بودم که آقا

حتی رشه لفظی بمن میدا دکه جناب آقا دکترا مینی انصاف است آدمی مثل من
جوانی مثل من توی این شهربیکار باشد، یک فکری بحال من بکنید. یکروزی من
با ملک الشعرا بها ریودم وایشان گفتند آقا پاشوشخواهی—— راه برویم.
راه رفتهیم وازمیزلشان رفتهیم رفتهیم تاخیا بن کاخ ، در منزلی بودکه این را ، در
جلسه قبیل شاید گفتم ، آنجا ایشان بمن گفتند که بیا برویم تو. گفتم کجاست ؟
گفت منزل قولما سلطنه است و این آدم می‌اید عنقریب مدراعظم میشود. گفتم من
از این آدم خوسم نمی‌ایدوا بن را خوشنام نمیدانم و هیچ دل ندارم که ببینم.
گفت آقا اشتباه میکنید. من میخواست تورا بیا ورم اینجا و تورا معرفی کنم بعد
تورا اوکیل ارا ک کنم. گفتم که من اولاً طلب این عنا ویس نیستم و اگرهم باشم
مردم با دمراه و کیل کنند ، مردم ارا ک نهاینکه یک آدمی بمنه را تحملیم بکنند
بنای برای بن . آقا ملک بقدرهی به من علاقمند بود که حتی تکلیف میکرد که بیا تودا ماد
من بشو ، یکی از دخترهای مرا بگیرتا این حد . ملک رفت تونمن برگشت. دو سه
روز بعد که من وقتمنزل ملک الشعرا بهار ، اتفاقاً " همین آقا مکی هم آنجا بود .
ملک جلوی دیگران ، جلوی همین آقا امیرتیمور شروع کرد به من چیزکردن که بلایه
تو آقا نیا مدی جرا ؟ شروع کرد که بلایه من این را بدم که با قولما سلطنه اشناکنم
منتھی این نیا ماد . در صورتی که اگر آمده بود من این را قول میدادم که وقتی او
نخست وزیر بشود و مدراعظم بشود و کیل ارا کش کنم . با زیسته همان حرفا را تکرار
کردم. آقا سکی اصرار کرد آقا مرا ببر . معلوم شد روزی با مکی میرونند و مکی
را ملک الشعرا معرفی میکند. بعد دیگر ایشان جزو اصحاب و عمله واکره قولما شد .
قو! مسلطنه اتفاقاً " دستور داد ایشان را ازا راک و کیل کنند . همان شهری که
مسقط الرأس بمنه بودوا ایشان بزدی بودند. یکدفعه یا دم هست من به اراک رفتهیم
این مسرا دیدو گفته ای آقا اینجا چکار میکنید؟ گفتم من اینجا چکار میکنم ؟
اینجا همین جا که جلوی یا تو است بسکاف قبران جدا دمن اینجا خواه بیده اند. از روزی
که شهر راک را ساختند ما اینجا هستیم. تو اینجا چکار میکنی ؟ ولی بعد همین آدم —

اوا خرکومت قوا مسلطنه چون دیدکه دیگرا وغا ع قوا م بداست از حب اوبی بیرون
آ مدشروع کردیه خدقوا م رفتار کردن .
س- ایشان عفو حب دمکرات هم بود ؟

ج - بهله . اگرنبودکه وکیلش نمیکردند اصلاً " بعد دیگر دیدا و فاع خودش را -
چسماً ندبهاین رفقا و آن نطق ها را که تهیه میکردند این چون وقت گرفته بودا زمجلس
محبیت بکنندو آنوقت هم وقت محدود نبود، آن نطق ها را دندبهای ووا و خواندو خواست
تا آن قراردا دگس سکلشا ثیان تمویب نشدو مجلس شما م شد . و خب این حقی به گردن
داد رده . چون این چندین روزو ساعت محبیت کرد . نطق هایش را دیگران مینوشند .
بعد کیل شدوبه آقای دکتر مصدق هم خیلی نزدیک . در کیمیسیون نتف هم ایشان عضو
شدند و رفتند خوزستان ، شیرنفت را بینندند . آنجادیگر خیلی کل کرد . ولی کم کم
هاو پرش داشت . البته هوا پرش داشت که شاه او را مثل اغلب افراد گکول زده بود در شاهی
خانه ای بودمال آقای دکتر یا بقول خودشان پروفسورها دی على آبادی ، ایشان
همسا یه بودند رهای منزلی که میشنیدن . او را دعوتش کرده بودو شا بقول خودش که
شاه از آنجا ردمیشده است و میبینند آنجا است و میرود آنجا . در آنجا شاه میگوید که آقای
بیبا تو خودت مثل مصدق اسلطنه هستی و تسو خودت نخست وزیر بشو . آقا پشت
کردند بکه دکتر مصدق و خیال کرده کسی است . یک داستانی مشنون دارد ، من هر وقت
آن داستان را میخواشم بباید مکنی میباشم که متنوی میگوید که :

بیش از عثمان یکی نسخ بود که نسخ وحی جدی مینمود
شما میدانید قبل از عثمان کس دیگری نسخ قرآن میکسرد و قرآن مینوشت ولی کم کم
ا مریخوشن مشتبه میشود که این الهای که به پیغمبر میشده به من هم میشود چون پیغمبر
گفت بنویس فتیارِ الله این نوشت فتیارِ الْأَحْسَنِ الْخَالقِينَ پیغمبر گفت که
بنویس احسنِ الخالقین . گفت نوشتم . گفت چطور ؟ گفت من قبلًا فکر کردم همین
است دیگر . خب مغروش و دو گفت خود من هم پیغمبرم :

شددادی مصطفی و دین به کی ————— هم زناخی بیفتاده زدی —————
چون سه گشتی اگر نورا زنوبی وود مصطفی فرمودکی گبرعن ————— ود

بعد منشوی خیلی قشنگ آخوش میگوید که سیزه ها میگویند ما خودمان سیزه استم ولی وقتی که خزان میآید می ریزند و زین میروند. پس این سیزیها ل خودشان نیست. شاید دیواری که نور بهش تابیده خیال میکنند این تابش مال خودش است ولی وقتی غروب میشود آن تابش میروند پس مال خودش نیست. آقای مکی هم خیال کرد خودش است در مرور تیکه خودش نبود. یکروزی دریک مجلس ختمی، یک کسی یک لئنگه کفشه را دزدیده بود. بعد پیغام دادیرا یش که آقا من یک لئنگه .. برای اینکه ذیت کنم والا دوتا کفشت را می - برمدم. خب حسلا هم آقای کتاب مینویسد چون اول با رهم یک جیزی راجع به آقای دکتر مصدق نوشته بود. معمولاً "ایشان مطالب دیگران را بقلم خودش مینویسد. نطق های دکتر مصدق بقلم حسین مکی مثلًا .. این را چاپ کرده بودیک مدتی.

س - پس این تابعیخ ها را کی نوشته آقای امینی ؟

ج - همنین جمع میکند، از این نور و آن نور جمع میکند میدهد جا ب میکنند. از چیزی که خودش نیست جمع کردن از روز تنا مه که هنری نش. نخبر ایشان مالی نیستند. بعدهم یادتان هست که بعد از زیست و هشت مردا دهم خیال کرده بود حال آدمی از آن دریندرس نامه ای نوشته بودیه زاهدی . و شیش دفتر را هدی جواب داده بود که استوار باربا زنشته حسین مکی این نامه ای که شما نوشید بسرض رسید و دیگرا زاین فضولی ها نکنید. اینهم زاهدی بهش نوشته بود. آخر خیال کرده بود بلطف قربان .. آقای طالقانی فرمودید ؟

س - آقای آیت الله محمود طالقانی ..

ج - بله ، رحمت الله عليه ..

س - اگر لطف بفرمایید ویک شرح حال مختصری از ایشان بگوئید، و خاطراتی که ایشان دارد و نوشته که ایشان با زی کردن در صحت سیاست .

ج - آقای طالقانی من سالیان در از ایشان را می شناختم . این مردی بود که از زمان رضا شاه در زندان رفت، سید محمود علائی طالقانی . علائی هم ایشان دارد.

س - ایشان مثل اینکه آن موقع جزوی ای منتشر کرده بودند علیه رضا شاه ؟

ج - بله . یک جزوی ای بودواصولاً " چند تن فری بودند که خدا بیا مرزدیکی از همکلاسها و هم دوره های من بود که کشتن و تیرباران شکرند در نظام که بود. آن محنت جهان - سوزی . دسته ای و جمع بودند که بعد طالقانی را هم گرفته بودند. که بعد از شهریور بیست

از زندان آزاد شد ولی مجالس خیلی ، اگرلخت روشنگرانه را خیلی خوب غرآن را تفسیر میکرد ، خیلی خوب جمع میشدند اول درخیا با ن سپهیک جاش بود و کم آمد و این مسجد های را در اختیار ورش گذاشتند . درخیا با ن اسلامیوں مسجدی است که این خانواده مخبر ارسلانه های را ، آنها این مسجد را ساختند و قبرشان ... آنجارا اداره میکرد . خیلی مردم منزه ، مرتبی بود . بطوریکه حتی سازمان امنیت هم اذعان میکرد که ما خیلی از آقا را مثلاً " توانستیم رفتیم خربیدیم ، ایشان را به پیچ و جه نتوانستیم . زندگی خیلی منظمه با اینکه دو تا زن داشت ، خیلی خوب اداره بکند . و بجهه را خوب تربیت کرده بود . ولی قدرت بیان زیبا دوسترس بستام معنی - شهامت . ایشان کرا را " در همین دوره محمد رضا شاه کرا را " زندان رفت و بود چندین بار . بدهشم در نهضت مقاومت که بودند کمالاً " . و تمام اعلامیه ها را ایشان امضا میکردند .

روايت‌کننده : آقا نصرت‌الله اميني

تاریخ : ۵ ذوئن ۱۹۸۲

محل : شهرآناهنج - ويرجينيا

صاحبه کننده : ضياء الله صدقى

نوارشماره : ۱۳

حتى ياددا رم كهدرمجا لسى هم كه ايشان را دعوت ميگرددند به مناسباتي .
متلا "بكي آزا قايان ازا عضاي جبهه ملي كه فوت ميگرد يا متلا" درا يام
ماه محرم وصفر كه مجالسي بود مخصوصا " خاطرم هست كه در اتحادي
اصنـ اـفـ كـهـ مرـحـومـ آـقاـيـ كـرـيمـ آـباـيـ دـوـسـتـ بـيـاـ رـعـيـزـ مـنـ مدـبـرـ آـنجـ
بـودـوـ آـنجـ رـاـ دـاـرـهـ مـيـگـرـدـ ،ـ آـقاـيـ طـالـقـانـيـ رـاـ دـعـوتـ مـيـگـرـدـ اـيشـانـ منـبرـ مـيـرفـتـندـ
وـشـبـهـايـ ماـهـ مـفـرـ وـخـيـلـيـ تـنـحـمـلـهـ مـيـگـرـدـ خـيـلـيـ خـيـلـيـ تـنـدـ بـطـوريـكـ
وـاقـعاـ " اـشـخـاصـيـ كـهـ آـنـجـاـ مـيـ شـنـيـتـنـدـ وـهـمـيـ شـنـيـتـنـدـ مـيـرسـيـدـنـدـ دـاـيـاـنـ هـيـ
ترـسـ وـخـوفـيـ بـخـودـشـ رـاهـ نـمـيـداـدـ درـجـلـسـاتـ جـبـهـ مليـ اـيشـانـ مـرـتـبـ
شـرـكـتـ مـيـگـرـدـ تـاـ مـوقـعـيـكـ آـقاـيـانـ دـوـسـتـانـ نـهـفـتـيـ ماـ ،ـ نـهـفـتـ آـزاـيـ جـداـ
شـدـنـ وـنـهـفـ آـزاـيـ رـاـ باـ صـلـاحـ اـيجـاـ دـكـرـدـ كـهـ آـقاـيـ طـالـقـانـيـ هـمـ درـرـاءـ سـ .ـ
ولـيـ هـمـيـشـهـ نـسـيـتـ بـهـ اـيـنـ آـقاـيـانـ جـبـهـايـ هـاـ مـحبـتـ دـاشـتـنـ وـلـفـ دـاشـتـ
وـتـعـصـبـ بـيـجاـ مـثـاـ .ـ بـعـضـيـ آـقاـيـانـ دـيـگـرـتـداـشـتـنـ .ـ بـعـدـهـ كـهـ كـنـگـرـهـ يـ جـبـهـ مليـ
درـمـنـزـلـ قـاـسمـيـ تـشـكـيلـ شـدـ آـقاـيـانـ نـهـفـتـيـ هـاـ هـمـ قـراـرـشـكـهـ شـرـكـتـ كـنـتـ
آـقاـيـ طـالـقـانـيـ هـمـ تـشـرـيفـ دـاشـتـنـ وـجـونـ رـوزـمـبـعـتـ هـمـ بـودـرـشـيـسـنـ
كـنـگـرـهـ مـرـحـومـ حـسـينـ وـاعـطـ زـادـهـ اـراكـيـ خـواـهـشـ كـرـدـنـدـهـ اـيشـانـ جـلسـهـ رـاـفـتـاـجـ
كـنـنـدـوـ آـقاـيـ طـالـقـانـيـ پـشتـ تـرـيـبـونـ رـفـتـنـدـوـبـهـ مـنـاسـبـتـ رـوـزـمـبـعـتـ آـيـهـايـ اـزـقـرانـ
خـواـنـدـنـدـكـهـ خـيـلـيـ درـحـفاـ رـتـاءـ شـيرـعـجيـيـ كـرـدـ كـفـتـنـدـ "ـ بـسـ الـهـ الـرـحـمـنـ الرـحـيمـ
يـاـ اـيـهاـ (ـ ؟ـ)ـ اـيـ پـتـوـخـودـپـيـجيـدـهـ بـرـخـيـزـ"ـ اـيـنـ
"ـ بـتـوـخـودـپـيـجيـدـهـ"ـ اـيـماـشـيـ دـاشـتـ بـهـ آـقاـيـ دـكـرـمـصـدـقـ هـمـ كـهـ آـنـمـوـعـ درـقـيـدـ

حیات بودند . خیلی از خوبی داشت (؟) . بعداً مدتی
ایشان را گرفتند ، یعنی همه ما را که گرفتند که ما با ایشان مدتی با هم در قزل قله
بودیم ، در زندان قزل قله . بعدی زندان قصر منتقل کردند آنچه
هم خیلی رفتارشان با زندانی ها با داشتند شجورها کارگرها همه خیلی گرم
و صمیمانه ، یکی دوبار هم آمدند ایشان را برند پهلوی با کروان و ایشان
همان حرفه اش که نسبت به شاه میزد همانجا هم میزد و ایرادها شی
که داشت میگرفت . بعداً " که افراد جبهه ملی مرخص شدند آقایان نهضتی ها
آنهم داستان مفصلی دارد به مناسبت یا داداشتی که توی جوراب آقلای دکتر
سحا بی بیرون آمدکه وقتی میخواست و خوبکبرید که آقای علی با شی
نوشته بود که قرا بودا بینها مرخص بشود و آن یا داداشت باعث شد که اینها را
نگهداشتند و بعدی محاکمه کشید آقای طالقانی در محکمه نه و گیسل
انتخاب کرد و نه جواب داد ولی گفت " من مجتهدم و آنچه کرده ام عقیده ام
است . " همین که عرض کردم برخلاف آن آقایی که الان محبتش شد . خیلی
قرص ایستاد در مرمره . ولی خب سحکومشان کردند . آقایان را محکوم کردند
مدتها بینها در زندان قصر بودند بعد قرارشد آقایان نهضتی هارا به برا زجان
بپرورد باستثنای آقای طالقانی که در همان زندان قصر ماندند . البته
اینجا خیلی بجا است من عرض کنم که وقتیکه آقایان را میخراستند به برا زجان بپرورد
به تمام آن افراد دست بند زدند جز به آقای مهندس با زرگان و دکتر سحا بی
ولی آقایان دکتر سحا بی و با زرگان گفتند که یا باشد
دست بند آقایان هم باز بشود یا باما هم دست بند بزندید . بلا آخره به آنها
هم به آن دونفرهم دست بند زدند و بوردن مدت ها در برا زجان بودندتا بعد
بلا آخره به تهران منتقل شدند . وبعد آقای طالقانی در زندان مریض شدند
خدا سلامت بدادرد یک مردمی ایار بسیار با شرفی رئیس زندان قصر بود که آن موقع
سر هنگ ۲ بود کوه رنگی که بعداً " تا درجه سرتیبی و سید معاون کل
شهریاری هم در بعد از انقلاب شد با بنده دوست بود خیلی احتیاط هرموقوع

که من میرفتم خدمت آقای طالقانی او هم می‌آمدست ایشان را می‌بیوسید با اینکه برا پیش پرونده ساخته بودند بهمین مناسبت ولی آن افسرمه‌هذا اعتنایه این حرفها نمی‌کرد. او می‌گفت من مرحوم دکتر قریب را خبر کردم و ایشان هم یک دکتر تصریز را داده آنجا و سائل را فرموده که برداشت همانجا، چون مشتبه بوده با اینکه ایشان سلطان رکت‌سوم دارند ولی معلوم شدکه نه همین یک بواسیر است و عمل کردند در همانجا. بعد دیگر اقدامات خیلی زیادی بینده و آقای آقا مهدی حائری به وسائلی کردیم به وسیله آقای آیت‌الله آسید احمدخوانساری که ایشان نامه‌ای نوشته‌است بلا آخره ساعث شدکه با آن اقدامات آقای طالقانی و آقای بازرگان آزاد شدند و دکتر سحابی سدت محاکومیت شد تمام شد بود قبل از آزاد شدن گفتند آقا می‌باشد با زایشان دست از فعالیت نمی‌کشیدند و حتی یک روز بمن گفتند آقا می‌باشد از این آزادیم ناراضی ام برای اینکش و قتیکه در زندان بودم تکلیفی نداشتم حالکه بیرون آدم باز تکلیف دارم و همین تکلیف اسباب زحمت می‌شود. با زایشان را گرفتند روی اقداماتی که می‌کردند برداشت در زاده اهان ر آنجا جاهای خیلی گرم و بدھوا مدت‌ها آنجا بودند. بعد از وردند در تفت نمیدانم مال پیزداست با مال کرمان، تفت مال کرمان است. آنجا ایشان مدت‌ها بودند و بالآخره اقداماتی برای آزادیشان شد وقتی که به تهران می‌آمدند یاد هست که بمن تلفن کردند که آقا من دارم می‌ایم و می‌میل ندارم که خانه‌ی خودم بروم، چون خانه‌ی خودم بروم عده‌ای دیدن من می‌آیند و بحد دستگاه‌ها و ماء مورین امنیتی می‌آیند و اسباب زحمت من می‌شوند می‌آینم به منزل تووا ردمیشوم که هر کس را بخواهم آنجا ببینم و تشریف آوردن بمنه منزل من ولطف فرمودند منزل من بودند. بعد دیگر کجا هی وقت‌ها شبها هم در همان شمیران منزل آن خانمیشان که در شمیران بود با در شهر در ولی آبا دبود می‌رفتند. که بعد دیگر آفتابی شدند و با زهم شروع به فعالیت کردند. من به آمریکا آدم. ولی ارتباطم با ایشان برقرا ربود و کاغذ مینوشتیم.

در یک سفری من از مکه کا غذیه‌ایشان نوشتم که رفته بودم . تا وقتی که برگشتم دیدم که جلساتی هست و دوره‌ای دارندگه تصادفاً "آن شبانی" که بتد را دعوت کردند منزل دریا دارمده‌ی آنجا بودیم ، آقای طالقانی و آقایان بودند و آقای یازرگان و آقایان . این جلسات ما هی یک بار بود بعدم کم یک عده‌ای اغافه شدند از قبیل سوتیپ قرنی و دیگران من شی در منزل آنای علی با باشی به آقای طالقانی گفتمن آقا فکر نمی‌کنید که یک وقتی اسیاب زحمی بشود ، گفتند" من هم به این فکره است حلا آقا یان گفتندیک اسمی روی این بگذازیم " گفتم خب آخودستگاه که گوی اسم را نمی‌خوردکه . اتفاقاً " شب منزل آقای علی با باشی بودیم وایشان تشریف می‌برندندبه منزل از همانجا با زایشان را گرفتند ، گرفتند و بردند و دیگران آخرين زنداني بودکه ایشان بدمتها طول کشید و در زندان اوین بودند دخترشان ، معذرت می‌خواهیم قبلاً" دخترایشان اعظم طالقانی را گرفته بودند وایشان خیلی نگران بودندچون اعظم برای مجاہدی——— پول جمع می‌کنند . می‌گفتند می‌ترسم که و فکر می‌کنم در اثر گرفتن اعظم بی بسیر شدیه اقداماتی هم که من کردم . و همینطور هم شد که ایشان را گرفتند اول مدتی که معلوم نبودکجا هستند بعد معلوم شد که اول زندان کمیته هستند از کمیته به اوین بردند . دیگران ایشان در زندان بودند بودندتا جریان قبل از انقلاب که قرا و بود زندانی های سیاسی آزادی شوند ایشان آزاد شدند و دیگر فعالیت را بعد اعلا شروع کردند تا منتهی به درگذشت ایشان شد . در هر حال خیلی واقعاً " وجود منتهی بود و مرگ ایشان هم به تمام معنایا بعدهای بود و از نظر روش فکری و توانائی و خیلی چیزهای دیگر که بی اعتماد به امور دنیوی و مقامات هیچ به این عنای وین و مقامات هم علاقمند نبودند این جیزی است که من از ایشان سراغ دارم گفتم .

س- آقای امینی اگر لطف بفرماید و یک مقدار راجح به موضعی که آقای

سید محمد وسط لقانی در دوران بعد از انقلاب داشت صحبت بفرماندهی ممنون خواهم شد . چون این مسئله‌ای است که برای خیلی ها مورد سوال است . بعضی ها آقای طلاقانی را بعنوان دنبال روی مستقیم آقای خمینی می‌شناسند و بعضی ها فکر می‌کنند که نهایشان یک استقلال فکری داشت که آن استقلال فکری هم‌هنگ با موضع آقای خمینی نبوده ، کدام پیش‌گذاشت از این نظریات حقیقت دارد ؟

ج - ایشان خیلی به آقای خمینی معتقد بودند خیلی معتقد بودند و می‌گفتند "اصولاً" ایشان محکم است و عزم و جزم ایشان باعث شده است . خیلی معتقد بودند در نطق هایشان هم گفتند حتی در نماز جمعه که ایشان اداره می‌کردند همین عنوان را می‌گفتند .

س - خیلی متشرکرم . می‌خواهیم از شما تقدیر بکنم که اطلاعاتی که راجع به آقای آیت الله زنجانی دارید برای ما توضیح بفرمایید .

س - بینه سالها است که با آقای حاجی آقارضای فربنده زنجانی آشنا شده و ارادت به تهمتاً معنا ارادت دارم و ایشان را یک مردمیستم معنا با تقوای شما مت شریفی میدانم . ایشان از زندگانی افرادیه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بیزدی می‌داند . و حتی من میدانم که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بطوریکه مرحوم بودند . آقای آیشان مثل آقای آقا مرتضی حائری و آقای آقا مهدی حائری آقا زاد گان ایشان دوست بسیار بسیار و عزیز بینه می‌فرمودند ، فرمودند که پدرم اصلًا" می‌سل نداشت منزل کسی برود تنها منزلی که می‌رفت منزل آقای حاج آقا مرتضی بودبا میل ، طرف شورشان امور مالی شان همه چیز با آقای آقا ایشان هم یک مناعت طبیعی ، اصلًا" زوجوهای شرعیه هم آقای زنجانی در قم که بودند استفاده نمی‌کردند . ایشان در قم بودند تا زمان بعد از فوت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بیزدی دیگر به تهران می‌آمدند و بجهه زنجان میرفتدولی بیشتر در تهران بودند و منزلشان و افغان "مرکز بودیم افراد زادیخواه و روش نگارو

آنچه هم از دستش بر می آمد نجا م میداد . و خیلی هم نسبت به آقا دکتر مصدق علاقمند بود بدون اینکه هیگونه توقع مقامی یا مثل بعضی از آقا یا ان دیگر برای کسی توصیه بکند . نه از روی اصول و روی حقایق . بعد از ۲۸ مرداد هم شخص ایشان و منزل ایشان مرکزی شد برای مخالفین دستگاه و موافقین مرحوم آقا دکتر مصدق ، ایشان از بینیان گذاران اولیه شهفت مقاومت ملی هستند و در تمام امور ایشان پیشقدم بودند مورد شوربودند . اگر همان که مقدم بودند حتی با مرحوم آقا دکتر معظمی ، الها را مالح و مرحوم حاج سید جوادی یعنی مرحوم سید ضیاء الدین حاج سید جوادی ، مرحوم سید محمد بیا قرجلای ، مرحوم آقا رضوی که در بازار نما زمیخوانند پس از علمای قم در تهران بودند . وایشان (؟)

قدرتی فعالیت میکردند که ایشان را گرفتند . چندین بار دستگاه به ایشان نصیحت نکردند فلان نکردند و ایشان اعتنا نکردند و ایشان در زندان لشکر ۲ زرهی نزدیک همان زندانی که آقا دکتر مصدق زندانی بودند و مرحوم دکتر فاطمی آنجا زندانی شدند . خیال میکنم در نوارهای قبلی راجع به داستان ارتباطی که ایشان بوسیله‌ی کاغذسیگاربا مرحوم فاطمی پیدا کردند ظاهرا " گفته باش " .
س- اشاره فرموده اید .

ج- بله اگر اشاره کرده باشم کافی است والا خوب مفصل تر در همان پادداشت ها الان خیال میکنم موجود باشد ؛ بنی پادداشت هاشی که بین ایشان و مرحوم دکتر فاطمی رو دویدل شد . خیلی در زندان قرص و محکم بدون اینکه هیگونه توقعی از دستگاه داشته باشد و تقاضای مثل " آزادی بکنند " همین که برای من مثل همیشه زندان که خانه همیشگی است . و چندین بار ایشان در زندان مذاہمت هاشی برای ایشان فراهم کردند ولی ایشان هیچ اعتنا نمیکرد حتی میگفتند آقا ملاقاتها بستان را کم بکنید هیچ اصلا وابدا . والانه خدا و ندول عمرو سلامت به ایشان بدد با زمیخان مرکز است چه منزد

خودشان چه منزل برا دربزگوا رشان آقای آقسیدا بیوالفضل زنجانی که او هم بسیار مردم‌شیری و بسیار مردم‌بزرگوار روفاصل و ازاد نشستند ان عالم فقهه هستند و عالم تشیع درا مورفقه هستند.

س- آقای امینی من میخواستم از حضورتان خواهش کنم آشناشی کشما با آقای سیدحسن تقی زاده داشتید و مطالب و حواشی را که ایشان در آنها نقشی داشتند و شما بیان دهید و بپرسید گرلطف بکنید برای ما یک مقدار پیش را توضیح بفرمایید .

ج- بمنتهی از طریق روزنامه‌ها و مجلات بسیار آقای تقی زاده آشناشی داشتم .
یعنی درودله‌اول مجله‌ی کاوه که یکی از بهترین مجلاتی بود که خب بنده جوان بودم و حتی تازه شروع کرده بودم به این مطالب راخواندن ولی عاشق‌واصولاً علاقمند به امور سیاسی بودم . میدانستم که تقی زاده در مجالس اولیه از پیشقدمان آزادیخواهان و مشروطه طلبان بودند و حتی میدانستم که این محمدعلی شاه کرا را "گفته بود که صدای توب شیرابن‌علی برای من گوارا تراز شنیدن صدای سیدحسن تقی زاده است . وایشان از تبریز به تهران آمده بودند بعدهم که از ایران خارج شدند در خارج هم یک آن از فعالیت بازنشستند و مجله‌ی یعنی روزنامه‌ی کاوه راحالا روزنامه یا مجله عنوان کنیم فرق نمیکنند آن را در تحریر نهادند . عده‌ای از آزادیخواهان آن موقع محمدعلی‌تریبیت ، سید محمدعلی‌جمال زاده کشیده افتخاری شاگردی تقی زاده میکنند همیشه در مکاتباتش در شوشتان در مقاماتش مجله‌ی کاوه را راه انتداختند . و برخلاف نوشته‌ی بعضی از این افراد کشیده ایشان نوکرها نگلیسیها بودند من یقین دارم که تقی زاده جزو نوکری ایران نوکری هیچ جایی را قبول نکرده بود . والبته در انگلیسیان ناچار بوده است کاریکت و در یک کتابخانه‌ای مثل کتابدار رکار میکرده و یک حقوقی میگرفته خودش و این خانسی که داشت اوقیلاً منشی اش بوده خانم المانی ، ادیت یا عطیه ، اسمش را عطیه گذاشته بود . بعد

میدانید که در زمان رضا شاه هما و چندین با روزی بردا را شیوه زیر طرق بود . در تما مدوره‌ی وزارت هم در درستی و محکمی و موی را زمست کشیدن خیالی معروف و مشهور بود . وایشان وزیردا را شیوه بودند تا آن قرار دادند پیش از مذکوه این همین باعث اختلافات اول مرحوم آقای دکتر مصدق همین موضوع قرار داد و بستن قراردا مجدداً کمپانی دارسی بود . مجدداً "ایشان بخارج رفتند . یک وقتی وزیر مختار ایران در لشتن بودند . بعداً هم که سفر شدند . بعداً ز شهریور ۴۰ ایشان به تهران آمدند ، به تهران آمدند و وکیل مجلس شدند در مجلس همیشه طرفدار آزادی و اموال بودند . ویک با رهم در اشرسواں مرحوم آقای دکتر مصدق راجع به نفت گفتند ایشان باشدند و صریحاً "گفتند" من اذعان میکنم که آلت فرمان درا بن جریان بودم . " و همین اذعان ایشان باعث شده آقای دکتر مصدق درجا های مختلف پیش بردند در آن ملی شدن نفت و اقدامات ملی شدن نفت ، و مردمی سیارا ملی بود مرد خیلی درستی بود هیچ چیز نداشت ، من بمناسبتی با ایشان مربوط شدم . اولین بارکه بنده با ایشان یا دم هست بک شیوه دکتر مصطفی عی در محلی کنفرانسی داشتند من هم روی ارادتی که به آقای دکتر صنایع دارم رفته بردم . آقای دکتر حسن علوی پهلوی من نشته بودند و گفتند که من آقای تقی زاده را بایما ما شین خودم آوردم به این کنفرانس ، توی راه از من پرسیده که این گرفتا ری و کاری که ت ---- و در دا دگستری داری کسی هست دنبال بکند ؟ میگفتند بله دوستی دارم به اس نصرت الله امینی او بمن کمک میکنندوایشان خیلی از تو شعری کردند . در صورتیکه من نا آنوقت اصلاً "تقی زاده را مواجهتاً شدیده بودم . عرض کردم مقالات ایشان را خوانده بودم مخصوصاً " مجله‌ی تقدم و کاوه اینها را همه را داشتم . مقالات مختلف دیگر مقاله‌های که راجع به فرهنگستان نوشته بود و بعدیاً باعث توقیف مجله‌ی تعلیم و تربیت شد بزرگ علی اصغر حکم است ازوزا و معارف . و قبیله کنفرانس تمام شده تنفس داده بودند برای جای و قهوه من پهلوی آقای تقی زاده رفتم و

پهلوی من ... تا موقعیکه رئیس‌ستادت‌دیگر مجا ل نداشتند زم خواهش کردند من کسی دیگری را بجای او متعین کردم . و خیال میکنم که من در جلسات قبل به شما گفتم خیال میکنم که در زمان مرحوم آقای دکتر مصدق نمیدانم این را گفتم واگرگفته باش نکرا و میکنم .
س - بفرما شید مانعی ندارد .

ج - بله . روزی من منزل یکی از دوستانم آقای عنی اشرف منوجهری که مدیرکل ثبت بود در آن موقع بودم آقای مهدی مجتبه‌ی که بعداً "دادستان تهران شدن‌دودا دستان استان" ، ایشان از ارادتمندان تقی زاده پو - وکتا بر راجع به تقی زاده میتوشت . یعنی اصولاً "کتاب رجال آذربایجان را ایشان نوشته بیشتر میخواست راجع به تقی زاده ازدهان خودا" یشان مطالعی بشنود میورفت پهلوی ایشان مصاحب میکرد . ایشان با بنده و آقای منوجهری دوست بودند آن روز منزل آقای منوجهری آمدند چون با هم در همدا ان هردو بیا هم قاضی بودند و با زبرس بودند . آمدگفت که مروزن منزل آقای تقی زاده بودم و جریان عجیبی دیدم که دونفر آمدند که آن موقعی "آقای مجتبه‌ی اصرار کردند زم نیرسیدکه این دونفرگرکی هستند چون اخلاقاً نخواهم گفت" ولی بعداً "که آن دونفرگوت کردند بمن گفتد آقا" آن دونفری که آنوقت گفت تم چون حالمده‌اند میگوییم که یکیش جمال اما می‌بود و یکی احمد فرا موزی . اینها پهلوی تقی زاده آمدند و گفتد که آقا ما با تویک مطلب محترم‌نها داریم من فوراً "بلندش" آقا تقی زاده به آن دونفرگفتند که من هیچ‌چیز محترم‌نها ای از این آقاند ارم و هر مطلبی دارید بگویید و مرا نشانند و آنها گفتد که آقا مطلب بقدرتی محترم‌نها است که ما به چیزی نمیتوانیم که به دیگری بگوییم . با زم پاشدم آقا تقی زاده گفتند بسیار رخوب ایشان تشریف میبرند در طاق مجا ورمی نشینند شما مطلب‌تان را بگویید ولی بدانید که من تمام مطالبی را که شما بمن گفته باشید و جوابی که من به شما داده باش شابعاً "نعل بال" نعل

واينها خيلي بکرشنده مدمشان را گذاشتندروي کول ورفتند. و با زيا دم هست
كه روزی دومنزل آقاي سروري كه .. اين را مخصوصا "گفته بودم و با ذكرا ر
میکنم وقتیکه ايشان از گفرانه بودند منزل سروري بودم به سروري

گفتندکه آقا یادت هست که در آلمان وقتی ماشنیدیم که نصرت‌الله امینی شهرو را تهران شده است من اول تکبیر نکردم بعدکه تو گفتی گفت
اشهدا لله آقا مصدق السلطنه هر کس را دعوت می‌کند و کاری میدهد سعی می‌کندا ز صحیح ترین و سالم ترین افراد باشد که من جمله تو بآشیانی وقتی خبرشدم که مخبرنیوپورک تایمز اگر ردراس اشتباہ نکنم مثل اینکه سالیزبوری اسمش بود اگر حافظه ام یاری بکشید ، در همان درمورد دیران . و با اشخاص و رجالی ملاقاتی کرد و مصاحب کرده بود من شنیدم که در برخورده با آقا تقاضی زاده جربا ناتی پیش آمده است و این را کسی بمن گفته بود من خودم شخمان خدمت ایشان رفتم و گفتم آقا من میل دارم که شما این جربا ناتی ملاقاتی و معاحبه‌ی با مخبرنیوپورک تایمز را بفرماشید گفت "از کجا شنید"؟ گفت شنیدم اینطور ، گفت "بله روزی بمن تلفن کردکسی که مخبرنیوپورک تایمز هست و میخواهم با شما مصاحبه‌ای کنم ، وقتی دادم آمد کسی هم همراه او بود البته من این شخصی که همراه او بود شناختم که مال دستگاه امینی است ولی خودم را به آن راه نزد گفت آقا من به اندازه کافی زبان خارجی میدانستم انگلیسی میدانم ، فرانسه میدانم آلمانی میدانم ، عربی میدانم احتیاج نبودکه دیگر به این آقا زحمت بدھید ولی آن آقا همچیج حرفي نزد کشید که کاره است ، بعد از من سوالاتی کرد من سوالات را جواب دادم ، وقتی که تمیام شد گفتم خب آقا سوالات شما همین بود؟ گفتم خب این را میتوانستید بنویسید و من جواب بدھم از همان آمریکا بنویسید لازم نبودا بینجا بیان کشید شما اینجا با چه اشخاصی ملاقات کردید؟ گفتندما نخست وزیر را دیدیم بعضی وزراء را دیدیم اشخاصی را ، گفتم نه آقا این کافی نیست یک خبرنگار اگر میخواهید کننده قضایا وارد بشد باید توى مسردم برودت شوی کوچه و با زار برود اما نه با این آقا ، با این آقا بروید ھیچکس بشما جوابی

نخواهدداد . مثلاً "شما باین سران جبهه ملی ملاقات کرده‌اید؟" گفت "نم"
 نکتم "خوب بروید اینها از وطن پرست ترین افراد این مملکت هستند برخلاف
 این شهرتی که دستگاه داده است که اینها کمونیست هستند و طرفدار
 چب هستند سهیچوچه اینجورنیست اینها بسیار وطن پرستند آقا اگر واقعاً
 این دستگاه معتقد است که در ایران کمونیست هست شما باید با آنها
 هم ملاقات کنید ببینید آنها هم چه می‌گویند ." و خیلی تجلیل از جبهه ملی
 و مرحوم دکتر مصدق کرده بود . و بعد از مدتی ایشان گفتندکه نامهای از دربار
 برای من رسیده، که نامه را اوردنداش من دادند به امامی علاء بودکه
 اطلاعیه‌ای به دربار رسیدکه جنابعالی مطالبی به مخبرین نیویورک تایمز
 گفتیدوا علیحضرت مرا ماء مورکردندکه بپرس که آیا این گزارشها درست
 است یا نه و آن اطلاعیه هم ضمیمه بود . آقای تقی زاده گفتند "من
 جواب دادم آنچه آن ماء مور گفته است حرفهای من است بغير از آنچه او فرا موش
 کرده است وازیاد شرفته است که من از آن حرفها هم تندترزده بودم ." در هر
 حال آدمی بودیا این طرز و آقای صدقی با اینکه خب مرحوم آقای دکتر
 مصدق اینجور دربار رهی ایشان گفته بودند . من مذعرت می‌خواهم من
 همان روزی که آن جریان راشنیدم راجع به همان ملاقات جمال امسا می
 و احمد فرامرزی همان عصری خدمت آقای دکتر مصدق رسیدم و به ایشان
 عرض کردم ، ایشان فقط فرمودند "بله تقی زاده مرد عاقلی است"
 با همین طرز مخصوصاً "این کشیدند مرد عاقلی است . و با زهو قوت
 من پهلوی آقای تقی زاده میرفت کارهایی که داشتند ، کارهای
 حقوقی اگر . ولی کم یک خانه‌ای داشت تنها چیزی که داشت یک خانه‌ای داشت
 که من نظارت کرده بودم در اجره دادن آنجا ، بخانمش می‌گشت "ادیست
 توهرکاری بعد از من هست به فلانکن رجوع کن و بعد کسیکه مورداً عتماً دآقای
 دکتر مصدق است این با یدمورداً عتماً دهمه باشد" و می‌گفت آقا می‌روید خدمت
 ایشان عرض سلام و اخلاص مسرا حضوراً ایشان عرض کنید من بودم که برای

یک پنی در بخارانه این انگلیسها رفت و دست رو به سنبه‌ی ما زدندند ، مسا
هرچه داریم از دولت سرا و است . " وقتی که روزنامه راهم نگاه می‌کرد عوایدات
نفت را میدید می‌گفت " هرچه داریم از دولت سرا و است . " و حتی آقای دکتر
خدا میداندیک روزی بمن گفتند " آقا من یک چیزی بشما بگویم مصدق السلطنه
مسال برای ما زودبود . " این حرفی بود که نقی زاده نسبت به
آقای دکتر مصدق میزد که دکتر مصدق السلطنه مسال برای مازودبود ،
و همیشه تهایت احترام میکرد . بعد از برگ دکتر مصدق هم نامعی خبر
عالی برای خانواده‌ی دکتر مصدق نوشته و تسلیت گفت همیشه احترام میکرد
همیشه تهایت احترام را به ایشان داشتند . حالانم یک مطلب
دیگری راجع به ایشان بگویم که سخت است که می‌دانم این توهین بشود
اصولاً آقایان اهالی آذربایجان یک مقداری صرفه جو و مقتصد هستند
و بعدهم اشخاصی که امولاً اولاد ندارند اینها نمیدانم بجهة مناسب است
یک قدری نقی زاده آذربایجانی
بود واولاد نداشت ولی عجیب نظر بله بود . یادم هست که یک روزی مدیر
شرکت افست پهلوی ایشان آمده بود ، خب ایشان و شئی هیئت مدیره
افست بود گفت آقا ، ما حقوق مرا ، حقه الزحمه مرا ، خانم .
نمهمد این را به این رائندگی ساقی من که شنیدم وضعی زندگیش خوب
نیست به او بدهید رسیدم نگیرید . وا زینکارها هم داشت از اینکارها ئی
که مثل مرحوم دهخدا که او که ، او که دیگر عجیب بود و میرفت قرض میکرد
و به فقر میداد و بمردم میداد . قرض میکردیا مشغوف مرحوم دهخدا .
این آن چیزی که من از آقای نقی زاده میدانم و خدا بیا مرزد خیابانی
مردق قرض خیلی عاشق ایران بود غلاق مندیه ایران و بعدهم محقق بود واقعاً
به تمام معنای یک محقق مثل محققین اروپائی یک سطر نمینوشست
مگر اینکه با دقت هرچه تما متربا شد مثل مرحوم علامه تزویینی که
آن جوروسو اس درنوشته‌ها بیش داشت . و سعی داشت مثلاً " در همان مجلس

ستا هم که ایشان رئیس ستاده بودند آنجا کتابخانه‌ای ناء سیس کرده بودو آقای دکتر زریاب خوش و دکتر زرین کوب را برد بود آنها را مستول کرد و تمام کتبی که راجع به ایران در دنیا ناء لیف شد دستور داده بود که بگیرند و در این کتابخانه باشد .

س - ایشان عفو فرا ماسون هم بودند آقای امینی ؟

ج - اینجور که در کتب هست بله عفو فرا ماسون بودند . منتها فرا ماسونی بود که نمیدانم چطور بود که این او خارج این دارو دسته فرا ماسون اخیر قبول شدند نمیدانم چرا ، چون آن دیگر جنبه ملی ، اگر این لغت کسری را بتواشیم ملی گرایی داشت بطوریکه وقتی مردم هیچ گز از فرا ماسونها در تشیع جنازه اوتبا مده بودند . واپس را بله . هیچ هم دیگر ارتباطی با همین آقا یا ن مثل شریف امامی ، چون (؟) عوض شدند شریف امامی بود و دکتر لقمان ادهم ، دکتر سعیدمالک ، سعیدمالک در مدتی اوریش کل لر و این حرفه ای بود . و کنار بود . چند نفر از اینها بودند که مثل اینکه قبل " در فرا ماسون ، مثل ابوالحسن حکیمی و دیگران اینها کتاب را بودند دیگر بایشان نمیگرفتند چرا ؟ بنده نمیدانم چون من در فرا ماسون نبودم .

س - ما در صحبت هاشی که با سیر آقا یا ن کردیم ، یکی از آقا یا ن من الان نمیخواهیم اسم ببرم گفتند که آقای تقی زاده و آقای محمدعلی فروغی و آقای دکتر مصدق عضوفرا ماسون بودند .

س - علی التحقیق آقای دکتر مصدق شیودند . بنده کرا را " من از آقای دکتر مصدق پرسیدم و ایشان عفو فرا ماسون نبودند . این را آقای رائی من برای اینکه در بار اجازه بدهد کتابش چاپ بشود فلان برای اینکه با آنها هم بستگی داشت بی تردید جمعیتی بود به اسم آدمیت ، جمعیت آدمیت که هیچ ارتباطی با فرا ماسونی نداشت . آن هم البته جمعیتی بود که پهلوی .

خودشان می نشستند قسم بخورند فلان باشد و فلان با شدکه مرحوم عباسقلی آدمیت پدر آقای فریدون آدمیت و ظهورث آدمیت موئس بود. و شاهزاده عزیزاً سلطان پسر مظفرالدین شاه که قوم و خویش آقای دکتر مصدق را معرفی کرده بود در همان چیز هم که در کتاب فرا ماسونی رائین چاپ شده اونوشته است که بله بینده ایشان را معرفی کردم . ایشان ضموم گفت آدمیت بودن آنهم خیلی کم و این جمعیت آدمیت جزو فرا ماسونی نبود سلام .

س - حالاکه اشاره فرمودید به جمعیت آدمیت تا آنجاییکه من اطلاع دارم ، چون اطلاعاتی در باره ای این جمعیت روی نوا رهاشی که مادریم ثبت نیست اگر شما اطلاعاتی دارید لطف بفرمایشید و آن را برای ما توضیح بدهید .
ج - نه آن را بینده اطلاعاتی زیادی ندارم و انشاء الله آقای ظهورث آدمیت می آید ایشان دیگر بیهترین ، یا میتوانید به تهران بینویسید و به آقای فریدون آدمیت بخود طهمورث آنها برای ایشان توضیحات بیشتری بدهند .

س - آیا شما اطلاعاتی در باره آقای علی دشتی دارید و یا ایشان آشناشی داشتید ؟
ج - نه بینده زیاد آشناشی نداشم و ایشان را آدم بسیار بردی میدانستم و مردم حاب قلمی بود ، خب قلش خیلی خوب بود . موقعیکه در جوانیش اعتناد به نفس داشت آن روز نما می شفقت را مینوشت خوب بود ، بعد وکیل مجلس شد . بعد هم مدتها بیکار برد ، زمان رضا شاه هم مدتها ایشان را رئیس اداره سانسور مطبوعات در شهریانی کردند . و بعدا " با زیبکار بود یک روز توی خیابان رضا شاه می بیند بیت راست و کیلش میکند . دونفرگه رضا شاه و به دستورا و بسیار بندوکیل بشوند یکی سید یعقوب انوار بودیکی داشتند .
بودکه شروع کردند فحش دادن نمیدان چه مدامنهای ایشان را بگردند فلان کنید . نه آدم بسیار بسیار بی ربطی بود .
س - ایشان سبقا " معمم بودند ؟

ج - بله بله . عکس با عما معاشر همه جا هست . توی خانه خواه رزاده هایش که معتم هستند . و بعداًین کتاب آخراً کاش کتاب ۲۳ سالی بودکه علی التحقیق ایشان نوشتند با کمک کسیکه حا لابیچاره زندان هست من نمیخواهم اسّم او را بیرم و نراحت بشود .

س - شما در باره‌ی آقای عبا س مسعودی چه میدانید و چه اطلاعاتی راجع به ایشان دارید ؟

ج - آن اطلاعاتی که همه مردم راجع به او دارند اطلاعاتی است . نخیر . س - در باره‌ی آقای حسنعلی منصور چی ؟

ج - حسنعلی منصور و پدرش هر شو دزدیدند کثیف بودند و بعد هم خودش هم افزایش کردند که داشته که ماء مور

بله آقای حسن منصور بوسیله آن کسیکه مسئله جوش بوده آمریکا شی که اسم رویی هم داشت حالاً سمش یاد نیست اورا لانس کردند بودند و آمدند و وزیر شد هوجی بازی بعد هم قیمت بنزین را بعد دو برابر کرد که بعداً عتماب کردند اتوبوسها را شکستند و بلافاصله قیمت بنزین آمد همان قیمت سابق و منتظر قیمت ها بالرفت و بعد هم که کشته شد .

س - ایشان هیچ وقت در کابینه دکتر مصدق پستی داشتند رئیس دفتر آقای دکتر مصدق بودند ؟

ج - مطلقاً . آقای منصور در کابینه علاوه بر رئیس دفتر بود یعنی در کابینه منصور الملک جواض امیری دفتر بود بعداً زا و رزم آرا نخست وزیر شد در زمان رزم آرا سرتیپ نخنفری که افسر نخنفری هواشی بود رئیس دفتر نخست وزیر بود . در کابینه علاوه که بعداً زرم آرا شد آقای همین حسنعلی منصور رئیس دفتر بود تا موقعیکه آقای دکتر مصدق آمدند و آقای دکتر مصدق تا موقعیکه در مجلس بودند که راهی اعتماد بگیرند رئیس دفتری انتخاب نکردند ولی همان موقع که اعتماد گرفتند آقای سید جمال ملکوتی

راکه قبلاً "منشی آقای دکترشاپگان بودند و عضو وزارت آموزش و پرورش بود و یعنی وزارت فرهنگ آنوقت ایشان را رئیس دفتر کردند. آقای ملکوتی رئیس دفتر بودند تاسی ام تیر، سی ام تیر آقای دکتر مصدق بعد از سی ام تیر ملکوتی را عنوان معاونت به او دادند و ملکوتی و ملک اساماعیل و دکتر محمدحسن علی آبا دی، معذرت میخواهم قبل از این جریان هم آقای دکتر عباس شفیعی معاون امور اداری بود. بعد از سی ام تیر که اینها معاون شدند آقای شیخ احمدبها رئیس دفتر آقای دکتر مصدق شد که در اشتر یک جریان نتی که یک مقداری اوراق و یک نامه هاشی به شهربانی و به اشخاصی نوشته شده بود جواز صادرشود برای رفتن به کربلا، آقای دکتر مصدق این را دگرفتند ز شیخ احمدبها روا ایشان گفتند که اینها را خاتمه ضایاء السلطنه دستور دادند گفتند "پس شما و شیخ دفتر من هستید یا رئیس دفتر خاتمه ضایاء السلطنه پس بروید" ایشان خدمت کنید؟ بعد ایشان را کنار زدند آقای توپسرکانی دکتر توپسرکانی نای توپسرکان حلالیا دکتر نمیدانم، ایشان برا درش مسلم دکتر بود دکتر قلب بود. توپسرکان نای را آوردن رئیس دفتر کردند که او هم متوات است مدتها اداره کنند، آخربین رئیس دفتر آقای دکتر مصدق آقای دکتر حسین خطیبی بود که در عین حسنان در شیروخور شدید بود اورا هم آقای دکتر معظمی معرفی کردند بودند ایشان بودند.

س- آقای امینی تاریخچه این شورای نخست وزیری چیست، دروازه بیرون درجه تاریخی تشکیل شده و طرز کارش چی بوده؟ آیا من این عنوان را درست میگوییم این شورای نخست وزیری بود؟

ج- بله. آن شورای عالی نخست وزیری، آقای دکتر مصدق نظرشان این بود که طرح تموییتنا مهای که به هیئت وزیران میآید و یا تضمیناً تسبیح که میخواهند بگیرند قبلاً "بجای اینکه زیاد در آنجا در دولت وقت دولت را بگیرد قبلاً" جلساتی باشد از معاونین وزارتخانه ها که اینها تمام این-

تصویبنا مهای که لازم باشد قبلاً آنجا منسخ شود از غربال رد شود بعد این پیده شد، این بود که بند هم بودم به مناسبت سمتی که داشتم که مدیرکل دفتر را زرسی نخست وزیری بودم آقای جمال اخوی بودند و معاونین وزارت خانه اگر خاطرم باشد عرض کردم آقای اخوی رئیس مجلس انتخابات کل کشور بود ایشان رئیس شورای نخست وزیری بودند و معاونین وزارت خانه، تصویبنا مهای مذکور را "هم تصویبنا مهای بودند و معاونین وزارت خانه" دیگر به هیئت وزیران نمیرفت که وقت آنها را بگیرد یعنی رد میشد و اینستکه دیگر به هیئت وزیران این کارهای هیئت، مقدمات کارهای چیزها شیکه ضرور نبود، بودن مدت‌ها این کارهای هیئت، مقدمات کارهای هیئت وزیران را آنها انجام میدهند، و حتی من یادم هست که یک موضوعی مربوط به ارشاد بود که آوردن و نماینده وزارت جنگ شخصی بوده است سرتیپ مجلسی من وقتی مخالفت کردم آن سرتیپ خیلی خوش‌آمد، گفت آقا من خیلی خوش آمداز شما که این را درکردید باینکه من با یادداخ کنم ولی میدانم این کار مزخرفی است ولی جراء تنمیکنم خودم حرف بزنم، و اینکا رمی‌شدرزمان آقای دکتر مصدق کارها قبلاً منسخ شد و تنقیح میشد.

س- آقای امینی این جواب ببیست درصد سهم کشاورزان را که باعث مخالفت ما لکین با حکومت دکتر مصدق شد اگر شما خاطرا تی راجع به این موضوع دارید و مطابق هست که می‌توانید برای ما تجزیه و تحلیل بکنید چگونه شد که این مسئله باعث مخالفت ما لکین با حکومت دکتر مصدق شد بفرمائید.

س- آقای دکتر یکی از گرفتاری های که همیشه مراجع قضایی داشتند این موضوع بجهه مالکان بود یعنی هیچ وقت در ایران بصورت منظم و مرتبی این بهره‌ی مالکان تدوین نشده بود، در بعضی از زدهات سکوت بود یعنی دوستان ارباب می‌برد یکی رعیت، یا بلعکس بعضی جا پنج کوت بود چهار تا رعیت می‌برد یکی ارباب، بسته به این بود که در نقاط مختلف آب و زمین

که بعدهم همان آدم بعدا " جزومخانه شد دیگرخواستند گرفتندوزندا نیش کردندکه میخواست ملکش را ندهد .

س - اگر لطف بفرما شید اطلاعاتی که شما داریدربا رهی چگونگی تشکیل حزب ایران و تاریخچهی حزب ایران تا آنجاییکه ممکن است صحبت بفرما شید ما ممنون میشویم .

س - من درست و حساسی اطلاعات زیادی راجع به این موضوع تدارم حقیقتش .

ج - راجع به قتل احمدکسروی اگر شما خاطراتی داریدبرای ما توضیح بفرما شیدچون این مسئله‌ای است که جائی به دقت ثبت نشده‌که بوسیله‌ی ناظری گفته شده باشد .

ج - این اولا" یک مقدمه‌ی خوشمزه‌ای دارد راجع به شخص من که البته جایش درنوا رئیست ولی خب چون ارتباط داردبا آن روزبهنه عرض میکنم . من مدتی بودکالتی داشتم شبها نمیخواهد بیدم دوستی داشتم خدا بیا مرزد دکترشوربخش که من با او خب خیلی رفیق بیسودم به او گفتم گفت که تو صبح هاکه میخواهی بروی سرکار بیبا من یک آمپولی میزشم که ای این آرا میخشن باشد چی باشد فلان باشد . و این آقای دکترشوربخش خدا رحمتمند کند ضمانته " تریاکی ها را معالجه میکرد عدوی زیادی ازا این رجال مملکت میاندند صحیح یا عصرتی محکمه گوش به گوش مینشستند و تریاک شان را ترک میسنداد یعنی آمپولی میزدکه مرفیین که کم بشود کم بشود تا ... بنده یک صبحی از متزلم که آنوقت سه راه امین حضوربود آدم سرکوچه میرزا محمودوزیر محکمه‌ی آقای دکترور فرم به این دکترهم میگفتم " سُکْتَر " شوخی میکردم که این آمپول را یعنی بزند من دیدم که وقتیکه آمپول را زدا بن دوستا ازش به اندازه‌ی هر روز نیست گفتم سکترو این چطور اندازه‌اش امروز کم شد یک دفعه زدتی سرش ای آقا من بتوا مروز مرغین زدم . بجا ای آن دوا آمپولی که میخواستم عوضی مال تریاکی هارا زدم . گفتم خب حالامن چه بکنم ؟ گفت که من تمیدا نم چه خاکی بسرم بکنم چون اگریک چیزی خورده بودی من

الان توی مریضخانه می خوابندم و معداء را میشتم اما این الان رفت
داخل خون توشده و توفقط کاری که با بدیکنی با بدمعی کنی نخوابنی
خوببختانه مقدار زیاد نبوده ولی نباید ... خب بنده سه هیچگونه
اعتیادی حتی سیگار بسته نمیکشید و نمیکشم این بودکه روی من
اژمیکرد . گفت که توبا بدمعی کنی که نخوابی . خیلی خوب ما هم
آدمیم هی گفتم نخوابیم نخوابیم ولی خب آدم بیشتردارای نظر موافق
وقتی بخودش تلقین میکند دلش میخواهد بخوابد . بنده به دادگستری
آدم آشموقع بنده معاون اداره بازرسی وزارت دادگستری بودم که
رئیس نداشت تقریبا " بنده کفیل آن اداره بودم . چون رئیس قبلی اش
آقای فولادوند برای انتخابات رفته بود و کیل بشود . عمارت دادگستری
هم هنوز در اختیار دادگستری نبود فقط قسمت دادسرا آنجا مده بود و همین
اداره با زرسی فقط . ولی بقیه وزارت خانه در عمارت سابق دادگستری
بودکه حال اداره تبلیغات شده ، یعنی اداره رادیو آن حرفها شده .
و بقیه محکم هم درجا های مختلف استینافت در اول توی باب هماییون
بود محکم بدایست در اول لاله زار بود فقط همین دادسرا آمده بود . که
مدتها هم رانندگان اتوبوس ها این شاگرد شوره همین دادسرا میرسیدند
به آن ایستگاه دادگستری میگفتند " دادسرا دادسرا " بنده
همینچورکه توی اطاقم نشته بودم که مشرف به حیات بودکه راهمنحصر از
همین خیابان خیام ، خیابان جلیل آباد سابق بود به دادگستری آن درب
اصلی بازنشده بود دیدم صدای الله اکبری میاید و شلوغ شده . بنده باشد
نگاه کردم شلوغ است به پیشخدمت گفتم برو بین چه خبر شده ، رفت برگشت
گفت آقا کراشی را کشتد . ما یک بازرسی داشتم با زپرس شعبه هی یک
دادسرای تهران با اسم کسرائی بنده خیلی ناراحت شدم دویدم آدم بازیش
که بروم ببینم چی شده رفتم توی آن قسمت دادسرا دیدم جلوی شعبه هی
هفت بازرسی شلوغ است . خب بنده پرسیدم گفتند نخیر کسری کشته شده

بنده وارد شدم آن پیشخدمت‌ها چون راه با زکر دند بند رفتم توی اطاق دیدم دم درب اطاق یک‌جوانی افتاده کارد خورده و میرده که معلوم شد با دیگار سیداً حمدکسری است و وسط اطاق هم کسری افتاده از شکمش مقدار زیادی روده این‌طور چیزها بیرون آمده دندان مصنوعی اش افتاده بیرون و فوت کرده وزیر میزهم آقای بلیخ با زپرس شعبه هفت‌پیش‌کرده افتاده بنده آقای بلیخ را با پیشخدمت‌ها کشیدم بیرون و بر دیدم اطاق دیگر دادستان تهران آقای مجلسی بود آمدند بعد ایشان تلفن کرد که خود بند هم توی اطاق بودم تلفن کردیم به فرماندا رنظامی چون جرمی واقع شده بود در صلاحیت فرماندا رنظامی آنوقت‌ها بود . سرگردشگر از دادسرای حکومت نظامی آمد . بنده کاری که کردم تلفن کردم به وزارت‌خانه و گفتم چنین وضعی شده گفتند شما اجازه بدیدم‌اما مروز دادسرا تعطیل . گنیم‌یعنی کسی را دیگر راه ندهیم . بنده چندتا از این منشی هارا دم درب نشاندم که اخطاریه‌هاشی که می‌پندرویش بتویستد همان سیت‌حاده‌ای که واقع شده دادسرا تعطیل است تجدید‌بیشود که مثلاً "اگر اشخاصی را خواستند در ظرف سه روز بیایند اگر احیاناً " شنی نوشتن‌که آمدند ممکن بود که طبق مقررات جلسه‌ان کنند برای اینکه اینکار نشود اینکار امن سپردم بگذند . بعد جلوی این راه روی شعبه هفت‌پیش‌کرده هم بند پیشخدمت‌ها دادگستری گذاشت تاکسی نزود تا تکلیف‌جناءه ایشان معلوم بشود . یک وقت دیدم یک‌جوانی آمد مشت زد صفر را با زکر رفتم گفتم آقا چه خبره گفت آقا کجا است بدرمن کجا افتاده است؟ گفتم پدر شما کی هست گفت کسری ، من البته سلام به ایشان کردم معلوم شد که آقای جلال کسری است بسیار کسری تسلیت گفتم و خب اورا من بودم توی اطاق دید جناءه پدرش را . معلوم شد که آن روز کسری را بوابی ادای توضیحتی برای توضیحات راجع به همین کتاب شیعه کری و ظاهرها " اهانت‌ها "

که به نام جعفر مادق شده است یا با زپرس احضا رکرد . البته این احضا رکدن او در خارج منعکس شده بود و بتا برای بن دسته‌ی فدائیان اسلام میدانست که کسری آن روزبه دادگستری خواهد آمد . یک روزه — همین آقا یا نی که آن روز آمدند و با عث قتل کسری شدند اما می‌های در درشکه به کسری حمله کرده بودند — ، ولی آن روز بطوریکه خود بليغ بعدا " بمن گفت و من ازا و پرسيدم گفت که وقتیکه کسری نشد و من شروع کردم که ازا و تحقیق بکنم و ایقتدا " دونفر را رشدند — یکی آمدیا لای سرکسری با کارد آخته به گردن ایشان زدو مت — که کارد زد آن بادی گار دکسری که دم درب نشته بودا زاین بقول ما می‌گفتیم " بیشتو " از جیزه‌ای روسی داشت بلند کرد که این ضارب را بزنندولی برادران این اما می‌که دم درب بود او با کار دزدیه دست آن حدادپسورد . اسمش هم حدادپور بود اگر حافظه‌ام یاری بکند که دست این تکان خورد بجا اینکه این گلوله بخوردیه خارب کسری خوردیه شک — کسری

روا پت کنندہ : آقای نصرت الہ امین

تاریخی : سینمہ نوئن ۱۹۸۳

محل : شہر آنا ندل - ویرجینیا

مما حبه كنده : فناء الهدى

نوار شماره : ۱۳

وقتی که آن برادر غنا را کسری داده بود، دستش تکان میخورد و تیربارجای اینکه بخورد به طارب میخورد به شکم کسری واژتی شکم کسری بیرون میآید و میخورد به را دیگر تورشوغا ژو میخورد به سقف که پوکه اش توی اطاق بسیود، وظا هرا " در فرماندازی نظامی دادگاه، همین بساط اراده است که کردند که با عث قتل کسری آن گلوله ای است که منشی اش زده، آن کار دیگر باعث قتل شد، با عث قتل آن گلوله شده بین برآین آنها را روی اعمال نفوذی که کردند است که که از قدر اثیان اسلام حما بیت میکردند که آن خاربین تبریز شدند و مجازات نشدند. ماگرفتا رشدیم آقای دکتر توی همین جریانات. برای اینکه این جنایه کسری راه هج مسجدی و هیچ قبرستانی حاضر نبود قبیل بکند روی همین سرو مدا . تابلا آخره چهار بعداً ظهرباً زحمتی آن آقای مهندس متین که آنوقت رئیس انتظامات دادگستری بود و بینده هم بودم و اقدام کردیم تا با لآخره این جنایه را از دادگستری بروند. وقتی من آدم متنزل دیدم که خیلی ما در وحاشی من شگران هستند و میگویند که چون من هم آنوقت تلفن نداشتم، از متنزل مجاور که آقای سرتیپ زا هدی بودند گفتند چندین بار از مریضخانه فیروزآبادی دکتر موبد تلفن کرد و حوال تورا پرسیده. من فهمید قرا بوده من امروز بخواهم، یا دم رفته، با این پیشامدها امشلاً فراموش کردم که به من امبلومنین زده شده، به این مناسبت من آن موضع مرفین را گفتم، برای من یک حادثه و یک مسئله ای بودا ینکار، این اطلاعی بود که میخواستم بگویم:

س- در آنروزی که این سوء قصد واقع شد آیا در اتفاق پایانی، غیر از آقای پلیم و محافظ

آقای کسروی وا پنهان کس دیگری بود؟

ج - هیچکس دیگر، نخیر معمولاً در بازپرسی‌ها نباشد کسی با شدومطلاً کسی نبود، نمیتوانست کن دیگری باشد.

س - آفای امینی من الان میخواهم یک مسئولی از شما بگشم که شا مل یک دوران طولانی میشود. تقریباً از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ وابین از نظرت ریخت ایران هم من فکر میکنم که سؤال مهمی باشود مربوط به استقلال دادگستری است و از آنجا که شا آشنا ئی زیادی با این سازمان داشتید میخواستم از شما سؤال بگشم که آیا این استقلال قوه قضائی مملکت در این دوره دوازده سال از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ چگونه بوده؟ آیا چنین استقلالی وجود داشته؟

ج - بندۀ معتقد بوده است. بندۀ معتقد بودم که همین دادگستری با همه‌نوا قصش باز خیلی خوب بود. جلوی خیلی کارهای گرفته میشود دادگستری اغلب قدرت نشان میداد. ممکن بود در مملکت، مثل همچوی دنیا باشد، افراد انا صالح، افراد انا درست باشند ولی با زدرا دادگستری خوب پربردش غلبه داشت. و مادر دادگستری قضا ت بسیار شریف و با شهاست و با تقوایی داشتیم مثل مرحوم آقا سید محمد تقی، آقا سید محمد فاطمی که یکی از علمای طرازاول بود. محکمه انتظاهی آفای حاج شیخ محمد بروجردی یا در همان خود دیوان کشور باز آقا احسان رضوی، سید حسن مشکان طبسی، در محکمه انتظاهی خود در اشراف که مدت‌ها بود آقا آقا میرزا مهدی آشتیانی، آقا میرزا فضل الله خان آشتیانی، مشکان طبسی در جاهای مختلف و قضا ت بسیار شریف با تقوای، در محکم بدمراست از اینها عرض کنم بعداً زبیست و هشتم مردا دهم من به شما عرض کنم. بعداً زبیست و هشتم مردا دهم درست بیا دادا رمک و قتیکه... همین سر موضوع پرونده آفای دکتر مصدق کشمکش بود خسب خیلی قضا ت اظهارها رندا راحتی میکردند که این کار درست نیست در دادرسی ارشد. در - مقابله دادرسی ارشد دادگستری می‌بستاد. در مقابله این آواشی که کمیسیون امنیت اجتماعی مادر میکرد... اینجا بندۀ دلم میخواهد یک مسئله‌ای را عنوان کنم که بعضی‌ها به آفای دکتر مصدق ایراد میگرفتند همیشه که آفای این سازمان امنیت دوزمان آفای دکتر مصدق این قا نوش تصویب شده. این یک اشتباه لفظی است. آن چیزی که

در زمان آقای دکتر مصدق تصویب شدقا نون امنیت اجتماعی بودنها زمان امنیست .
 قا نون امنیت اجتماعی این بودکه اگر دردها تعدادی شلوغ میکنندیا در کارخانجات
 کمیسیونی مشکل از رئیس دادگستری و دادستان و رئیس شهربا نی با رئیس زاد رمری
 تعمیم میکنندکه این شخص را یا اشخاص را بین تقاضی که تعاون " آن نقطه خوش آب و هوا
 با شدید آب و هوا نباشد برای یک مدت محدودی که از یک سال کمتر با شدید کنندوتو زه
 در آنجا ذکر شده است که این تعمیم قابل شکایت است در محکمه استیناف و با پیدا خارج از نوبت
 رسیدگی بشود رأی دادگاه استیناف قطعی است و کرا را " برای اشخاص مبتلا
 حکم صادر میشاید با عث میشده کمیسیون استیناف رای میدارد همین مورد هم کرا را "
 قضا تدا دکتری ایستادگی میکردند . مُثُل اعلایش در قم بودکه وقتی که سازمان امنیت
 فشا رمیا و در راجع به اشخاص که بگیرند و تبعید کنند رئیس دادگستری آنجا ک-----
 آقای هادوی که بعدا " در انقلاب هم شددا دستان کل انقلاب مقاومت میکرد و همین
 مقاومت او با عث شدکه روزگار زمزهل میخواست بیان بدیگریون مخصوصا " راجع به تبعید
 آقای خمینی . رئیس سازمان امنیت در خانه اموی ایستاد و روا هل میدهد و هفت تیر
 میگذا ردریو سینه اش که یا استغایده از زیبایی دادگستری یا الان میزنم . او هم استغاید داد .
 این مقاومت را دادگستری میکردوا این رابنده میتوان اذعان کنم که دادگستری ، یاد
 هست که خدا رحمت کنند مرحوم دکتر سعیی که کفیل وزارت دادگستری بود و منهم رئیس
 دفتر روزارت دادگستری بودم ، روزی در اطاق ایشان یکی از کلکی مجلس ، و کلای
 ذی شفود مجلس آمده بود و به ایشان میگفت آقا فلان بروند که مربوط به ما در زن من است
 در فلان شعبه است و شما یک توصیه ای بگنید . گفت یعنی چه آقا . من توصیه بگنم بنت فیلم
 ما در زن شما . گفت نه توصیه بگنید که یکوقتی بنت فیلم طرف اعمال نفوذ نشود . گفت
 همین تلفن من با عث میشود که فکر بگنند که من میخواهم بنت فیلم شما توصیه بگنم . نخیر
 دادگاه اگر رأی داد ، دادگاه با لاتری هست ، در استیناف است . با زیادم هست که
 بکروزی ، یکی از سردمداران مجلس ، مرحوم ملک مدنی آمده بود بهلوی دکتر
 سعیی که شما فلان آدم را بگنید دادستان را که گفت بله این شما قبلا " گفتید من رسیدگی
 کردم ازا وقاری ارشدوا ولایتی در آن شهر هست . گفت آقا این حرفها را ماندا ریسم

چیزی را که ما گفتیم با پذیرش نمودیم . گفت نه ، شما میتوانید در مجلس استیضاح -
کنید من اینکار را تعبیکنم . این بود . در مرور دیگری من یاد هست ، حتی اینکه
شما محدود کردید تا سال ۱۳۲۲ ، حتی بعد از ۳۲ مایک با زپرس بسیار شریفی در دادگستری
داشتیم که لان دروازنگان هست و مربیخ است آقای فرهنگی ، پرونده آقای آ قاسیدا بولفارس
کاشانی در آنجا مطرح بود . دادرسی ارشاد حرا را داشت این پرونده را بهمین جریان
موضوع اتهام مال خلیل طهماسبی و دیگران - حما بیت از خلیل طهماسبی وقتل رزم آرا
این پرونده را بکشند و ببرند دادرسی ارشاد . این آقای ندیده " ایستادگی کرد و گفت این
در صلاحیت دادگستری است و من زیربنا رسمیروم . بعد جلسات مختلف با حضور آزموده آمدند
درا طاق وزیر وقت دادگستری آقای جمال اخوی ، و اینها هم با تمام قوا ایستادگی کردند
وزیر برا رزرفتند . این دادگستری انتقاماً " این چیزها را داشت . حسن شاه از عیب و نقص
بیشتر بود و غلبه داشت مسلمان " واستقلال داشتند بلده مسلمان " .

س - این استقلال تا چه زمانی بود آقای امینی ؟ چه زمانی بود که دادگستری واقعاً
استقلالش را از دست داد؟

ج - استقلالشان چیز نبود ملاحظه میفرمایید . یکبار را ولا" به شما گفتم که زمان آقای دکتر
مصدق دیوان کشور را منحل کردند . خب بخشی افراد چیز بود و همان موقع نازه بیک عده‌ای از
قفات ایستادگی میکردند . بعد گلشایان وزیر دادگستری بود آمدوی فشار شاه
عده‌ای از قفات صالح را دعوت نکرد ، با رشته کرد . روی امل همین فشارهاشی که سازمان
امنیت می‌ورد . تا ان اندازه‌ای که من میدانم همیشه دادگستری سعی میکرده این
قفات که استقلال خودشان را حفظ بکنند و نهاد از تعصی که خودم قاضی بودم و در دادگستری
بودم . این عقیده من هست عرض میکنم .

س - آقای امینی من اینجا میخواستم از شماتقا خاکنکه راجع به جریان بانک ساختمانی
که اصلاً " چرا بانک ساختمانی تأسیس شد و گونه تشکیل شد لطف بفرمایند و یک مقداری برای
ما توضیح بدید .

ج - اگر قرار بآشید بینه در هر موضوعی بخواهیم . من خیال میکنم یک دوسره ما هی این
ماهیت های مأطوف بکشد . بسا اینکه بینه میانم شما بقول قدمای میگویند :

(؟) هر حرفی که بسته‌حتی بعد در سطح نوا رها یک اشاره‌ای می‌کنم شما فوری یا داداشت می‌کنید و همان را می‌گیرید و بیا زمیگوشید که ... که من ناچارم که دیگر زبان در بینم.

عرض کردم خدمتمن در ضمن محاوره یا بعداً محاوره که بعداً زانکه این قانون بیست در مدر آقا دکتر مصدق تمویب کردند برای کسر کردن از شهره مالکانه، عده‌ای از مالکین اعتراض کردند که آقا چرا راجع به مستغلات شما چنین تخفیفی را قائل نشیدند فقط این تحملی را بر مالکین املاک مزروعی کردید. آقا دکتر مصدق عده‌ای را دعوت کردند من خیال می‌کنم این را به شما گفتند باشم.

س - راجع به آن سیس بانگ ساختمانی

ج - همین وقتیکه آن جلسه در حضور ایشان ... اول در غایب ایشان و بعد در حضور شان تشكیل شد و صحبت شد که آقا بهترین راه اینست که این زمینهای موادی که در این شهر از هست و درجا های مختلف، اینها گرفته بشود و یک با نک درست شود. این بود که صحبت شد که بانگ ساختمانی و اینجا قانون تمویب فرمودند و در آن قانون هم گفته شد مدیوعاً مل اینجا با یدمهندس آرشیتکت باشد. آقا کسورس قبول نکردد و مهندس آرشیتکت هم گیرشنا مد. بعد اینجا را اوراق عوض کردند و آقا دکتر بیانی شدند مدیر رشیس بانگ ساختمانی.

س - من خیلی ممنوعم و عذر میخواهم . چون میدانید که جزو نوا رهای آخر مان من بکم مقدار سوالهای پراکنده دارم از خدمتمن می‌کنم.

ج - بندنه هم ناچارم آنوقت پراکنده گوئی می‌کنم .

س - این سوالهای ماتما مش مربوط به همیگرنشیست در اینجا . مثلاً " میخواهم حالا از شما تقاضا بکنم که راجع به جریان بندجیم یکمقداری صحبت بفرمایند و اعلاماً که دارید . اصلاً " این موضوع بندجیم چه بوده و چرا مطرح شده؟

ج - حسنه دوست ریختن یا دام نمی‌باشد ولیکن در کار بینه سا عدبود . این علی التحقیق کا بینه سا عدبود که میتوانند حاصل معین کنند . خیال می‌کنم حدود سال ۱۳۲۷ و آن دوره ها بود . خیال می‌کنم ۱۳۲۷ بود . کسماً عدم رخای نخست وزیر بود و قانونی از مجلس گذشت که دولت شه نفر از شخا صیر و مورداً عتماً در انتخاب می‌کنند که اینها در ظرف یکسال دو وظیفه را نجا م بدهند . یکی تشکیلات وزرا و توانه ها را و مؤسسه ای مربوط به دولت را

معین کنند. یعنی اینکه هروزا رتخانه‌ای چقدر عفو، چه تشكیلاتی داشته باشد که
البته اینکا رخیلی میباشد بسته‌دارها زا بکشدو طول بکشد ولی خوب قاتون بود. و یکی
از اینکه‌ها م کارمندا ن دولت را گذر رأس هستند البته، اینها را تقسیم بندی کنند
عده‌ای که نهاد مالح و دزده‌ستند و بدها م خوش نام نیستند مشمول بندی‌جیم، کنند و زدستگاه
طرد کنند. ولی آنها شی که نهاد درست نیستند ولی بی‌عرضه هستند اینها را مشمول بند
ب، کنند و شاخ مالح را مشمول بند افال. که البته من عوضی گفتم. حقش بود که
اول بگوییم اشخاص مالح مشمول بند الف و اشخاص بی‌عرضه بند ب، و نهاد درست‌ها هم بند
جیم. این هیئت را دولت دعوت کردیا فرمان شاه. این عده‌ها نهاد زده‌ای که من حافظه‌ام
یا ری میکنند و شاید جای دیگران این منعکن نباشد عبارت بودند از آقای اسدالله مقانی
که رئیس شعبه‌دیوان کشور بود، آقای محمدسروری، آقای مختار الملک صبا، آقای
شیخ عبدالعلی لطفی، آقای سید احمد امامی، آقای باقر شاه هروودی و آقای دکتر تقی -
نمود. این هفت نفر، من هفت نفر گفته بودم یا نهادند؟ هفت نفر بله، در هر حال، من
مثل اینکه‌اشتاها "گفتم نهند نهادند". ولی علی التحقیق هفت نفر، هفت نفر اشخاص
بصیره‌ای و انتخاب کنند. بعد آقای سعادو قبیکه‌ایین آقایان را دعوت میکنند و خواست -
وزیری، ابلاغی هم میدهد به آقای مقانی که شما بعنوان رئیس هیئت معین شده‌اید.
آقایان بپنهان برخورد بود که اگر ما هستیم که خودمان باید بین خودمان رئیس معین
کنیم، دولت نباشد برای ما رئیس معین کنند. و خودمان حتی ممکن است خودمان آقای -
مقانی را معین کنیم ولی بهتر است که این اختیار بده خودمان داده بشود که اینکه
دولت ببنویسد. یک شوخی هم آقای سعادکرده بود. گفته بود که بله شما برای کاری
انتخاب شده‌اید، من فکر میکنم فردا کاری بکنم که زنها بین هم دیگر شمارا تسوی
خانه را هندند. بعد اینها بعد از رفتن سعادو این صحبتی که که... دند رأی گرفتند
و آقای سروری شدن رئیس این هیئت و آقای مختار الملک صبا نایب رئیس و آقای شاهروodi
منشی. روی علاقه‌افزی و اعتمادی که آقای سروری به بینده‌داشتند از من خواستند که
ربایست دفتر این هیئت را قبول بکنم. البته وزیر دادگستری که آقای دکتر سرجس‌آدی
بود خیلی مخالفت میکردیا اینکار. من چون آنوقت رئیس اداره سرپرستی بودم که

اینکار ربا عث میشد فلانکس نتواندوظیفه خودش را انجام بدهد. کاررسیده بودگویا در هیئت وزیران و حضور شاههم صحبت شده بود و با لآخره با من صحبت شد. با من که آقای وزیر وقت دادگستری صحبت کردند. گفتم نه من کار خودم را انجام میدهم. چون جلسات آنجا غالب عصر است و من انجام میدهم. یکمقدار هم مال این بود که نمیخواستند که اینکار مثلًا "چوب لای چرخ اینکار یگذا" . "دظا هرا". در هر حال بنده وقت و دقت انجار را ادا رکرد. این هیئت قرار شده بود که یک ناما ای بنویسند به وزارت خانهها و در هر روز رتختهای سنتور را مینمایند که نظر را بین هیئت که داشتند "سنتور قیلا" را جع بده کارمندان و مخصوصا " کارمندان ارشدرسیدگی کنند و نظر بد هنودا آن نظرشان بعده بسیار بدرا این هیئت رسیدگی شود. ضمنا " یک پرسشنا مدها هیئت که داشت تهیه کرد و دادیم جاب کردند و فرستایم به وزارت رتخته ها که تمام کارمندان اطلاعات خودشان را راجع به دارایی خودشان ، راجع به دارایی خانواده شان ، زنشان بجهه ها بشان ، و سوابق خدمتشان اینها هم روش کنند و بفرستند. واينها را فرستادند و آمد. اينجا ناچار من یک شوخی که بپيش آمد بگشم. و آن شوخی اينست که بکروزی یکی ازا این اعضاء مال وزارت کشور که عفو هیئت سنتوری را درست کشوري بود، آقای دکتر هنجني، ايشان تلفن کردند و من گفتند شما یکوقتی از آقا سوروی بگيريد که من میخواهیم بسیار یم آنجاتوضیح ببریم . بنده هم گفتم وقت دادن دادن آمدند. آمد و من معمولا" در جلسات هیئت شرکت میکردم ، رئیس دفتر بودم و شرکت میکردم. می نشتم بدون اينکه حق رأی داشته باشم. آقای دکتر هنجني برسیدند آقا سوروی که آقا شما دستور دادید ما را جع به کارمندان و وزارت کشور بتوبيسيم ما به چه طرز اين را تهیه کنیم. سوروی گفت يعني چه آقا ، منظور شما چیست ؟ گفت آقا ببینید شما هم وزیر کشور بودید هم وزیر دادگستری . حالمیخواهیم ببینیم این کار را که اینجا میکنید با عینک وزارت کشور بین رسانیدگی میکنیدیما با عینک وزارت دادگستری بین . گفت يعني چه آقا ؟ "مت معنی اش اينست که ازلحاظ وزارت کشور بهترین ولایق ترین کارمندان نست که خوب بتوانند مندوقد عوض کند. ولی با دید

وزارت دادگستری ای_____ جرم است با یادتعمیق بشود. این بندجیم است. از نظر روز رکشورایین بندالفا است، از نظر دادگستری بندجیم است. که همه خنده دندوا بن شوخی بود که آقا هنگنی کرد که من هیچ یاد نمی‌رود، اینها آمدند و رسیدگی کردند. البته از کله‌گنده‌ها شروع کردند. مثلاً قوا مسلطه شدندجیم و منمورا الملک شدسه به سخا لمیکنم. سدنفرواری دادند که بندجیم. چیزی که من فرا موش کردم بگویم آقا دکتر تقی نصر فقط یک جلسه در این جلسات شرکت کرد دیگر شرکت نکرد. نکرد که نکرد. واپس این بود که این اعفای هیئت شش نفر شدند نبود که اکثریت که فردیا شد. و راجع به منصوره به سه شد. راجع به سردا رفا خسر حکمت تا اندازه‌ای که بیام هست او مشمول بند جیم شد. بلطف مسلم بند جیم شد. دکترا قبل بندجیم شدو وقتی که موضوع منمور آمده بود یکی از اعفای هیئت این موضوع را با اینکه خیلی سعی می‌کردند مطالب محrama نه باشد و حتی من بقدیر و سواس درا بن کار داشتم، آن دفتری که منور تجلیه می‌کردند و شاه هروردی می‌نوشت با خط خوش من این را می‌بردم منزلم وزیر شکم می‌گذاشت که هیچ کس به آن دسترسی پیدا نکند و با زفردا آن را با خودم بیا ورم. که یک شی در هیئت وزیران شاه می‌پرسد که چطور خب منمورا الملک سه به سه شد؟ می‌فهمم که این مسئله در زیر پیدا کرده. آنوقت معروف بود که بعضی ها می‌گفتند آقا شاه هروردی چون رفیق آقا حکیم الملک است به حکیم-الملک گفته، آنوقت حکیم الملک وزیر در ربا ریبود، یا بعضی ها می‌گفتند که به مرحوم لطفی این را چون با منمور مربوط و رفیق است گفت. معلوم نشدر هر حال که کسی این را گفته. بطور یکه سروی سرا این کا و خیلی ناراحت شدو گفت اگر این شکل باشد من دیگر حاشر نیستم و تما رض کرد. دیگر جلسات خیلی باشی به اصطلاح تشکیل می‌شد. سوری شما رض کردتا اتفاقاً " شا که به مسا فرت و فته بودا یشان یک شرحی نوشند و استغفا دادند و من این را بردم به دفتر مخصوص، نخست وزیری دادم وارد کردند و بعد ایشان همان روز هم که آمدند و من رسید و ادادم گفت حالا حال من خوب است و آمد بیرون. بعد عده‌ای هم دیگر نیا مدد و چون تقدیم شده بود، آقا مختار الملک صبا هم استغفا داد، دکتر محمد سجادی و گلستان ثیاب و قبیل ازا یشکه اینها استغفا بدنه

معدرت میخواهیم محسن قریب هم شدغفوهیئت بجا تقدیم نظر. ولی بعداً " بجای محسن قریب هم محمد مهدی شا هرخی که دادستان دیوان محاسبات بودیا رئیس دیسوان محاسبات بودا و انتخاب شد. بنا بر این اعضاء هیئت شدندانین عده. بعداً " گلشائیان شد است ندارفا رس ورفت. بجای اودکترهومون معین شد. دکترهومون که آمدوی چیزی که داشت با منمورا لملک فنا رآورد که تکلیف منمورا لملک معین بشود. رأی گرفتندو اوجها رسیده شد بین الدالف. از آن بندرجیمی که بود در آمد. واينها تا آخری کمال رأی شان را دادند. اینجا ناگزیرم يك مسئله ای را عرض کنم. مثل اينکه گفتتم راجع به مرحوم لطفی، مثل اينکه گفتتم به شما، اين خیلی جالب است اين مسئله را جع به اين تقوای مرحوم لطفی. يکروزی مرحوم لطفی به من گفتند آقا تو هر وقت دیدی که جوا دلطفی پسر من میخواهد موضوع مطرح بشود و نفر را قبل ازا و گه رسیده من خبر بدی، بواشکی. من وقتی که بروندنهای پهلویم بودیکی یکی میدادم و مطرح میکردم آن گزارش هیئت سنتفری را، وقتی دیدم که دونفر ما نده است به جوا دلطفی به مرحوم لطفی اشاره کردم و لطفی پا شد. لطفی پا شد و گفت من امروزیک کاری دارم و میروم، از جلسه خارج میشوی. بعدم در مرا صدا کردم و گفت ببا! این رأی مرا بکیرولیکن با زنکن وقتی که موضوع جوا دمطرح شد این رأی مرا هم ببا نداشتی آن سبدی که هست و رفت. بعد وقتی که جوا دلطفی نوبت رسید این آقا یا نهمه ها ج وواج شدند و گفتند از قبلاً گفته بودند و هر وقت رسیده نوبت پسر من - دونفر گفتتم این مخصوصاً " رفتن و بجه من بگوئید که من خارج بشوم. خب گزارش آن هیئت را ما خواندیم که بسیار رسیده ای و به من بگوئید که من خارج بشوم. خب گزارش آن هیئت را ما خواندیم که بسیار بدید. گفتند خب حالا ماجرا رأی بدھیم با این ترتیب، با شرم حضور و نهار احتسی. گفتند يك چیزی پسچ همچ دم در بتوکرد چه بود؟ گفتمن که اینها رأی شان رأی شان دادند من و این رأی پهلوی من هست و گفتند هم که همان کسی ندهم و رأی را من فقط در رسید ببا ندازم. بعد آقا یا ن دیگر رأی را که دادند و بوازی کردند. دیدند لطفی نوشته است پسر من رأیش بندرجیم. خب آنها هم بالطبع دیگر آن شرم حضور شان از بین رفت و آنها هم رأی دادند بنه رسیده بندرجیم و این بزرگواری لطفی را میرساند.

بعد این صورت را وقتی که روز آخر شد دیگر کابینه وزیر مازا بود. بنته همه مال وزارتخانه های

مختلف راجدا و یکی هم برای وزارت خانه هم را تهیه کردیم به امساء آقای دکتر سجادی که حا لاشده بود رئیس سازمان برخانه، بندۀ اینها را بردم به وزارت خانه های مخصوص دادم. بادم هست که غالب وزارت خانه ها بلافاصله اجرا کردند. مثلاً دروز از راه اورا هن خسروهادا بنت جیم بود، آن مسعودی نام بندجیم بود، عمه‌های را همان بلافاصله از خدمت برکنا رکردند. دکترا قیال را برگذاشتند ولی بعد اتفاقاً بمناسبتی آهان بندده درا بین جویان توی دادگستری کتک خوردند. یعنی یک آقائی که مشمول بند ب شده بود آمدتی اطاق من و سیلی زدتی گوش من و عینک من افتادشکست. من به وزیر دادگستری بوداری شکایت کردم. بسوزدی اینکار را رجوع کردیم معاونش. گفتم آقا شما خودتان بند ب شدید و آقا هم که من را زده بند بال است ولی آن. که شما رجوع کردید بیش بندجیم است بدتر. جشنی گرفتند اینها بندجیمی هم در دادگستری که آن روز بندۀ کتک خوردند. روکردند به بازپرسی که آقای صادق احمدی بعدهم وزیر دادگستری شد. حال اینها نداشتن. بعدکار رهیمن حرکتی که نسبت به اینها کردندیا عث شده بود که سروی که سنا تور بود و آقا یا نی که به بندۀ علاقمند بودند در مجلس سنا، سوال کردند زاده دولت ویکروزی محمود هدا بیت که معماً و زمزمه را بود تلفن کرد که آقا رزمه آرا تورا میخواهد. بندۀ رفتم. رفتم و سوابق آن - خلاصه پرونده خودم را وخلاصه پرونده آن آقائی که به بندۀ سیلی زده بود ببردم. رفته بیم توی اطاق رزمه آرا، رزمه آرا خیلی مردم موبایل بودا صولاً. دم در پاش آمد و گفت بله از شما من تعریف شنیدم. وقتی من آن سوابق خدمت خودم و مال آن آقا را دادم تلفن کرد وزیر دادگستری که آقا شما یک آدمی که این شکل است از شاستفاده تمیکتی داده اینچور بدها و اهانت میشودو ... و بعدیه من گفت بله من خودم تصمیم داشتم راجع به اینها شدیداً " عمل بکنم به این بندجیمی ها ولی وقتی آدمی مثل گلشایان تسوی این هیئت است و خودش مشمول بندجیم نمیشود من چطور میتوانم راجع به دیگران ... چطور شدرا جع به گلشا شیان مطرح شدم. گفتم اتفاقاً " راجع به گلشا شیان هم اوراق - خیلی زیادی آمده بود. راجع به معا ملده بنه، راجع به معا ملده کتیرا و چیزی دیگر اینها را هم من تهیه کردم. وقتی بردیم مطرح شدم موضوع ایشان آقا یا ن گفتند آقا درقا نسون

گفته شده دولت هفت نفر از شخوص بصر و مورداً عتماً در انتخاب بکند، بنا بر این برای ما مجلس رأی داده و انتخاب شدیم دیگر معنی ندا ردوا جع به خودمان انتخاب تضمیم بکنیم . این را گفته که ما ملاحت ندا ریم و نکردند . واين ما ندتا با لآخره در مجلس روی فشا رسدا رفا خر حکمت رأی داده تضمیمات این هیئت کان لم یکن است ولی این را درستا ، که میباشد آن سنای تمدیب کند، سنای بودن و سنا رأی نداده و همینجوری ماند . ما ندکه ما ندتا دیگرا بین بساط منحل شدوا زین رفت . این اوراق همینجا روما نده است .

مسر حوم فهیم الملک مرد خیلی خوشمزه ای بود . گویا یک روزی شاهزاده و میپرسد که خب آقا ای فهیم الملک تو مشمول بندچی شدی ؟ گفته بود بند "ت" . گفتم ما بند "ت" که ندا شیم بند الف بود وب وحیم . میگویید بند "چه" هست ؟ میگویید بند "چه" هست .

س - آقا امینی میخواستم از حضورتان خواهش کنم که بروگردیم بدیک مقدار رویدادها زمان دکتر مصدق . من اینها را نام میبرم و تاریخان را میگویم ، شما اگر لطف بفرمایید تجارتی که خودتان شخصاً داشتیدن سبب بداین رویدادها برای ما توضیح بفرمایید . اولین مسئله موضوع اعتماد آبادان و حکومت نظامی در آبادان است .

چ - معاذرت میخواهم دنبال آن کارمال بند جیم بند هنرآواره یک مسئله کوچکی را اغافه بکنم .

س - تمنا میکنم .

ج - آن اینست که یاد هست بعد ازا ینکه این صورت را مابدلت دادیم و من سعی کرده بودم هچ جای دیگری در زنگنه و من شهر شودوا این همیشه هم توی کیف من بود، یک روز دیدم این آقا دکتر هون تلفن کردیم من که آقا من یک کارخیلی واجبی با تودا رم اگر فرصت داری بکسری بمن بزن . رفتم منزل ای از همان راه اداره رفت و دیدم احمدملکی آنجا هست . ایشان به من گفته آقا آن صورتی که دارید بدهید به ما مینیم . گفتم بند آن صورت را ملاحت ندارم بدهم . شما تلفن کنید بده دکتر سجادی که رئیس هیئت بود اگر ایشان گفته خودشان بدهند من نخواهم داد . معلوم شد دکتر هون وقتی دراین جلسات بوده خودش یک یا داداشت هاش برمیداشت . بمن گفت که من خودم باید داشت هاش

درا رم و من این یا دادا شت ها را میخوانم. گفتم بخواهیدولی من چیزی بشه
یا دادا شتهاش شما اخا فهمنخواهید. گفت که فقط پس اینکارا بگنید. اگراین
بودیگوکه این ... اگر مثلثاً یکی را من گفتم بندجیسم است. گفتم بهای شوط که
من میگوییم که نیست اما مشمول بندجیست نخواهیم گفت. اینها گفته شدو ملکی هم
یا دادا شت کرد. بعد این را فردا درروزنا هستا راه چاپ کردنده همین باعث شد
وا شتها را این افرا داشد. درصورتیکه آن صورت زیبا درست نبود. بعد خیال میگتم دولت
نا چارشد این اساسی را منتشر نکند.

س - حا لایرمیگردم بهشتوال قبلی من درباره رویدادهای زمان نخست وزیری دکتر مصدق . اولیش موضوع اعتناب کارگران آبادان و حکومت نظامی در شهر آبادان است .
ج - من درست یاد نمیست .

- آقای امینی اگر لطف بفرما شید و برا ره رویدا دسی ام تیرکه معرف است به قیام ملی سی ام تیر، از شروع شدن در واقع از تاریخ بیست و پنجم تیرماه، برای ماتوپیچ بفرما شید تا آنجا شیکه مکان دارد، ساعت به ساعت . از تجربیاتی که خود تا ان شخص داشتند.

چ - قضايای سی ام تير، قبل از یادگاری اموبيست و بنجم تير بآشامد با يديکندری جلوت رفته و آن انتخابات مجلس است . و شئ که مجلس اکثریت وکلا رأى اعتماد گرفته است روايتاً و نتها مهايشان خصوصی شد روی اصول پارلمانی دولت استغفار میدهد . چون در همان موقع هم رسم شده بودكه قبله "رأى تمامیل بگیرن" اين موکول شد به رأى تمامیل مجلس . مقدمتاً "عرض كنتم که يکروزی آقای دکتر مصدق بینه را احضار فرمودند و گفتند که من روی اصول پارلمانی با يداستعفای بهم . استعفایم را هم توشت . ولی به من اطلاع رسیدكه در روز انتخابات اقتضا داکه وزیر اقتصاد آقای دکتر علی امينی بود مقادراً جوازها در شده است . شما همه کارها يبايان را بگذا رسيد زمين و برويد تبالي اين کار را بپرسيند که اين جوازها چطور مادر شده ، و تمام را شما پيدا کنيد بيا و بريده و مسون تفصيلى اين ما در كنتم و اين رالفسوكتم و بعد استعفای بهم . بعد به شوخی گفتند "معمول" .

یک رئیس دولتی که میخواهد استعفا بدهد قبلاً "برای اطرا فیا نش و بستگانش یک کارها شر میکند. من هم بستگانم و اطرا فیا نهملت هستند، باید بمنفعت ملت کاری بکنم. در هر حال ایشان استعفا دادند.

استعفا دادند و با زرأی تما پیل داده شدیروای نخست وزیری ایشان . معمول این بود که رئیس دولت قبل ازا بینکه وزرا بش را معرفی بکندروری احترامی که میگذاشتند قبلاً "میرفتشند و آن صورت را می بردند بلهلوی شاهکار این افراد را برای وزارت انتخاب کردم تعاطی فکری میشود بعد در سما" معرفی میکردند. آقای دکتر مصدق تشریف می بردند بلهلوی شاه وزراء را میگویندتا به وزارت جنگ میرسد. ایشان میگویند که اول اسم وزارت جنگ را من میخواهム عوض کنم ، ما با کسی جنگ نداشیم این را میگذاشیم وزارت دفاع و مظاها . بدانکه من بدان نتیجه رسیدم تا وزارت دفاع تحت نظر رئیس دولت نباشد همیشه اخلال های میشود بنا اعلیحضرت و اکرشارمه من اعتماد داده بیدیبا یوزرا و دفاع هم بعده خود من باشد . شاه قبول نمیکند. بطوريکه آقای دکتر مصدق اتفاقاً " همانطور که شما گفتیده، نقطه هم کردند و کروا را " گفتند ، در محکما نشان هم گفتند ، در محضر محاکما نشان هم گفتند سه ساعت بین ایشان و شاه جزو بحث میشود. بطوريکه دکتر مصدق با میشود میآید بروند بعنوان اعتراف و قهر بیرون که حالش بهم میخورد و می افتد زمین . سپهبدیزدان بنده که بیرون در بوده ، ژنرال آجودان شاه بیوه فوری میآید و می بینند دکتر مصدق حالش بهم خورده ، آب میآورد و بدهار مورتش میرپیزد و بلافاخره حلالشان را جا میآوردند و با لآخره بین ایشان و شاه بین قرار گذاشتند میشود که اگر در ظرف بیست و چهار ساعت شاه تلفن بکنند و بگویند می قبول کردم بیشنهای دشما را ، دکتر مصدق بیا بیدو دولتش را معرفی کنند و لایشان دیگر کنار بیا شند و دولت دیگری معین بشود. آقای دکتر مصدق بیرون می آیند. بعد از بیست و چهار ساعت خبری از در بیا و نمیشود بنا برای من مسلم میشود که بین بنا برای بین بیشنهای دشان را در کردند. دکتر مصدق هم اعلام میکند که بنا برای من از قبول نخست وزیری به این دلیل معاف هستم ، معدود است میخواهیم . مجلس تشکیل میشود رأی اعتماد میشود - دهندبه قوانم السلطنه . و عجیب است که عده ای از فرادی که متأسفانه همه آنها هم

به آقای دکتر مصدق رأی داده بودند چون طوفان را بودند، بعدروی اثرا رد در بار و رأی می دهند به قوا مسلطه. حالا قوا مسلطه ای که نا مهای نوشته و بوسیله حکیم الملک چندی قبل و آنچه هاست بوده و کرده بود و حتی عنوان جناب اشرفی را هم از اول سب کرده بود. یاد هست که، با اینکه این یکقدری مستجهن است ولی خب جزو ترا ریخ ایران می ماند، ابوالحسن ورزی شا منزل من بود و قیمه این فرمان قوا مسلطه را در روزنا مهفوای ندمرتجلای "شعری ساخت":

در کردبا (؟) کینه تو زی و خشم	دستخط جناب اشرف را
آنکه یک لحظه در تما مت عمر	بی جناب تندیدا شرف را

اتفاقاً " این جریان فرمان عزل عنوان جناب اشرفی و اهانتها شی که ... اگر خود این نا مهندیا شد نا مهای که قوا مسلطه در جواب در بار و داده است در این کتاب خاطرات دکتر غنی، بینده خواستم، که البته منتشر نشد. قوا مسلطه نا مهیلی شنید و خیلی نا مه جا نا نهادی نوشته است به شاه که من این کار را کردم ، این کار را کردم و تو اینکار را کردم ، اینکار را کردم و حالا هم با یاد مزدش را اینجوری بدهی . موضع آذربایجان بود و مطلب دیگر، قوا مسلطه را که با اینکه آن موقع فرمانش را بخواهد بود مجدداً " با عنوان جناب اشرفی دعوت میکند. واهم می‌آید در را دیو و آن نقط معرفت را که میگویند حسن ارسنجانی برای پیش نوشته بود که "کشتی با ن را سیاستی دیگر" می‌آن را تهیه میکند و روزنا مه ها را توقیف کرد که روزنا مهندیا بدباد شد و با شدت عملی شروع کودرتا و کردن . آقای دکتر مصدق هم به اسام اینکه من احمدآ با در فتم دیگر بکلی در را ببرو خود را بنستند . یاد هست که من تا آن موقع هنوز رئیس با رسی نخست وزیری بودم . صبحی رفتم به نخست وزیری دیدم که جلوی نخست وزیری را ، جلوی با زرسی نخست وزیری را که در عصا و تی بود مشرف به میدان ارک ، در را بسته شد ویک افسر شهر باشی آنچا نشسته که کسی را راه ندهد . آمد توی کاخ گلستان که معاون نخست وزیر و رئیس دفتر را بینها معمولاً " آنچا بودند . رفتم آنچا و دیدم آنچا هم اطاقها را بسته شد و جلوی خوبی که جلوی ادا راه حساب داری بود و تا آن موقع هم آقایی به اسام نصرتی بسی حساب داری بود آنچا آقا یا ن جمع شدند . من

گفتم آقا یا ن چرا اینجا جمع شدید خب بروید خانه هایتان . وقتی شمارا نمیخواهند بروید خانه تان دیگر ، اینجا ایستادن چه معنی دارد . وقتی با این اهانت با شما های رفتار میکنند . آقا نمرگفت که پس از آغاز بهدیدمن تلفن کنم منزل آقا و کسب تکلیف کنم . بنده گفتم که من صبح خدمت آقا بودم و ایشان فرمودند که من در هیچ کوته ا سوری دیگر دخلات نمیکنم ، چون من قبل "از منزلم یکسر گفتم خدمت جنا ب آقا دکتر مصدق و ایشان را زیارت کردم و بعد آدم . آقا نصر گفتند منظور من آقا قوام السلطنه است . گفتم ایشان راجنبا اشرف میتوانند بگوئید ولی بعد از مستوفی الممالک هیچ کس عنوان آقا شی در این مملکت پیدا نکرد چند که دکتر مصدق . آقا منحصرا " دکتر مصدق است و آقا قوام السلطنه را بگوشید چنان با اشرف . این هم حرفی بود که من با صراحت آنجا زده و بعد هم آدم خانه . بعد خوب مردم که شروع کردند به قیام ، شروع کردند عتراف کردن و توی خیا با شها ریختن و جلوی مجلس ریختن و از تما نواحی شهر بطرف مجلس آمدند . اول عده ای از نظر ایشان را مدد که حمله کنندولی خودمن ناظر بودم که عده ایشان ، و حتی از تا نک پیا ده شدند آمدند بطرف مردم یعنی به مردم پیوستند . عذر من هم خب در کوران بودم در جریان بودم ، داشتا " با با تلفن تما سیگرفتم با این دوستان مجلسی ما ن تا با لآخره خودم آمد مدتی مجلس در مجلس بودم بهنوی مرحوم حاج سید جوادی در همان سرسوای با شین خبر میآمد میرفت با لا و میآمد پیش این کس خبر را ستعفا قوام السلطنه را مانند بیسم . مردم همه هلله و شادی و آتشب هم از شباهی ... آنجا خدا میدانند من بودم که شخص شماه تلفن کرد با مرحوم مهندس رضوی نایب اول رئیس مجلس محبت کرد که تکلیف من چیست بما نم یا بروم ؟ این با همین عنوان . آقانای مهندس رضوی گفتند که این مطلب را من نمی توانم تصمیم بگیرم خودتان ... و چرا بروید ؟ گفت آخه ممکن است خطر جانی متوجه من باشد . گفت من یقین دارم خطی آتشب با اینکه یک دانه با سیان در شهر نمایند ولی مردم شهر را اداره کردند و یک قطره خون از دماغ کسی نیا مدویک بوش از منقاره ای یا خانه کسی برده شد . بعد فردا مجلس تشکیل شد و ای اعتماد به آقا دکتر مصدق دادند . پس فردا ش سنواری داد به دکتر مصدق و پیشنهاد فرمان ایشان صادر شد . اینجا ناچارم که

من یک داستانی را با اینکه زیاد ممیل ندارم ولی بقول شما از نظر اینکه در تاریخ
بماند، صحیح جمیع دو شنبه‌سی تیربود، سه شنبه‌سی و یکم تیربود، چهارشنبه اول
مرداد و پنجم شنبه دوم مرداد، سوم مرداد صحیح زودی آقای دکتر مصدق بنده را احضار
کردند. بنده رفتم خدمتمنه . فرمودند ما شنیدارید؟ آهان . . . واژی سر
بالشان کا غذی درآوردند. دیدم که کا غذی است بخط آقای نادر با تما نقلیج که
روشیم ادا راه تسلیحات ارتشد بود. ایشان کا غذی به آقای دکتر مصدق نوشتن دیبا تفرع
وزاری ، و تعریف فراوان خیلی زیاد، تقدیس و بعد من یک مطلب محظمه نهاد
دارم که شما بهتر است که نزدیکترین افراد را بفرستید که با من بیان پند محبوب کنند. خب
دادن این کاغذ بمن معنی اش این بود که توپرو. از من پرسیدند که ما شنیداری ؟
گفتم نخیر. را نشنه شخصی خودشان را خواستند و گفتند که در اختیار رفلانکس برو. بنده
آمد و از این خیابان عباس آبادی که هنوز درست نشده بود، یک قسم مشترک در اختیار
ارتشی ها بود و داشت کم کم یک خیابان ایجاد می شد از اینجا جلوی ماشین من را می -
گرفتند بعد من هم خودم را معرفی می کردم تا آمد به سلطنت آباد. آنجا پیغام
دادم به آقای با تما نقلیج و رفتم پهلوی شان . حالا اینجا را داشته باشد تا ...
بعد از بیست و هشت بودا داموقعي که آقای دکتر مصدق را محاکمه می کردند، یکی از آشناها
من تلفن کرد که آقا امروز در خواندنیها مقاله‌ای نوشته شده بقلم آقای با تما نقلیج
روشیست داشت و این از توبه داشده . من فوری فرستاد و مجله خواندنیها را آوردند.
دیدم بلده بالحن بسیار رموه‌تی نوشته است که اولین و آخرین برخوردم با مصدق .
نوشته است که روزی ام تیر در حالیکه من در همان محلی که مصدق محاکمه
می شود در حوضخانه سلطنت آباد دستوری بودم ، والاحضر شاه پور علیرضا در حالیکه
ماشین اش اجا مروا و باش خرد کرده بودند بدیدن من آمد. من بقدری متأثر
شدم که فرداش کا غذی ، بـ مصدق نوشتم که تو نزدیکترین افراد را بفرستم
عصر آن روز نصرت الله امینی بدیدن من آمد، من برای مصدق پیغام دادم که شما هر
عقیده و ایمانی دارید، شاه سه میل استقلال مملکت است با یادا زا و اطاعت کنید، ارتش

حافظ حدود و خورا است با بدآن را تقویت کنید و کا شانی از نظر مذهبی مورد تقدیس و تکریم مردم است با یادها و هم اختلاف پیدا نکنید. و امینی رفت و جوا بی برای من نیا ورد. من بوسا ثلی که داشتم پیغام دادم به آقای با تما نقلیج که آقا من معروف است که حافظه ام در حکم کامپیوچتر است و تمام مطالب هم ، مطالبی که بین من و شما ردو بدل شده به ساعت و تاریخ میتوانم بگویم . شما چرا من که هنوز زنده ام این مطلب را نوشته اید. اگر میل دارید من آن مطلبی که بین شما و من ردو بدل شده عنوان نکنم. دست با چه شد و بیننا مها داد بوسا ثلی ، شوهرخوا هری داشت مرتضی سهروان برادر مسعود شاعر ، و عقیلی مدیر کل شهرداری بود که آقا توهر چه بخواهی منجه میکنم و فلان و من بی خود کردم اینکار را کردم . من پیغام داده بودم که آقا اولا "کس آقای دکتر مصدق را روز جمیع سو مودا دیپلموی شما فرستادند و مصحح زودهم من آمد من نه عصر روز و شب سه شب سه و بیکم تیر . چون هنوز فرمایش مادر نشده بود . بعد هم بین شاه و کا شانی آن موقع اتفاق کلمه بود که لازم نبود شما ... س - بین شاه و کا شانی ، معاذرت میخواه ، یا مصدق و کا شانی ؟

ج - بین مصدق و کا شانی ، معاذرت میخواه ، اشتباه کردم . در هر حال بنده وقت پنهانی آقای با تما نقلیج . آدم بدبختی است . وقت و ایشان اول با من بازی کرد که آیا واقعا "این کاغذ زرا " صحیح بدبست من رسانیده است . بلمن بازی کرد تا با لآخره دیدن من آدمی هستم که درست . از طرف آقای دکتر مصدق آدم . اولین حرفی که زد "آقا مرای شما برا درم اشتباه نکنید ، مقایسه نکنید . آن برا در من آدم درستی نیست " در صورتی که بیجا ره مرد کاسی مرد کاری ولایتی بود و روی پای خودش ایستاده حاج مجیدی با تما نقلیج " من هیچ چیزی نداوم برا درم چه هست و فلان و در هر حال به آقای عرض کنید که آقا ریشه فسا ددوا بین مملکت " با انگشت اشاره کرده عکس شاه " این ما در قبحه است ، مرا بکنید رئیس ستاد رتش در ظرف یک هفته کلک اورا میکنم ". خب من آدم بس آقای دکتر مصدق گفتم . آقای دکتر مصدق گفتند لان برگردید و بروی خارج چنین قصدی ندارم و برا شما هم کار قحط نیست . حالا هم مریض هستید و بروید خارج معالجه بشوید ، برگشته که ربهتان مید هم . من برگشت و برخلاف ایشان که نوشته بود

که رفت و خبری نباورد، برگشتم کسی پهلوی ایشان بود. سرتیپ پسر نا
اینکه آمدید من هست گفت آقا من با ایشان مطلبی محظا ندارم." اورفت بیرون و من
آن بیفایم را دادم. بعدکه ایشان رفت خارج و برگشت. آقا دکتر مصدق ایشان را
کردند و شیس تربیت بدینی. بعد در قضا یای نهم اسفند جزو افرادی که در خانه آقای
دکتر مصدق را شکستند همین خود آقا بای تما نقلیج بودند. این را مغض خاطر جمله
زا شده عرض کردم. به حال، بعد فرمان ایشان صادر شد و ایشان با قدرت آمدند. دیگر
خوب اینجا شاه فهمید که اینند غم... دیگر بکلی خودش را اظهار "کتاب و کشید ولی آیا دی
او... و بعد هم قرا رشد که مادرش خارج بزود و خواهرها بیش در کار مملکت داخل است
نکنند. املاکی که از مردم گرفته شده بود، البته ما زندران و املاک دیگران و مخصوصاً"
آن قسمت جیرفت که در زمان وزارت گلشاییان جزو آنها شی که برگردانده بودند به شاه
جیرفت هم آقا گلشاییان مال خالمه را ضممه کرده بود برگردانده بود، یعنی داده بوده
املاک پهلوی، اینها را آقا دکتر مصدق گفتند باید همه برگردد. چون میدانستند این
بولهای این در بار است، این املاک است که خرج... و بعد هم آخرسرتیام رسیده
قضایی. البته شاه را منعی ماند. بعد قضا یای نهم اسفند پیش آمد. همینطور مرتب
حوالی پیش آمد که ای دی مختلف، ای دی خارجی و نظمی ها و طرفداران شاه و آنها شی
که میخواستند حبهای ولغت و لیس کنند و مخصوصاً "ای دی انگلیس و آمریکا. که دیگر هم
آمریکا هم آن هندرسون که سفیر بود چنانکه خودا یعنی میگوید در کتاب خاطراتش که
این سفیر آمریکا نبود سفیر ما هم بود، سفیر ما بیشتر بود. بعدم قضا یای نهم اسفند
پیش آمد که قضایی نهم اسفند را آقا دکتر مصدق در نوشیان که من دارم موبیکو گفتند
ساعتش ورزش را. چون یاده است که یکروزی من منزل کاشانی میرفتم دیدم که
چند تن از این وکلا بیرون می‌ایند. پور سرتیپ و صفاشی و میرا شرافی و مس قنات آیا دی
و بدبور سرتیپ چون لراست و خیلی ساده گفت بله شما میخواهید شاه از مملکت بیرون کنید.
گفت بله ما خبردا ریم. هنوز اصلاً قضایا را کسی نمیدانست که بعد آن وقت معلوم شد که
اینها افرادی بودند که مشغول توطئه بودند که بر علیه دکتر مصدق بلکه دکتر مصدق را باکشند
که خودا ایشان هم در شوا رگفته است که با لاغر موغ از نفس پرید. بیهیا شی میدانست چون

من عرض کردم خدمتنا ن که وقتی آن بروونده بهای ئی ها در دیوان کشور مطرح بسود، آقای بروجردی، آقای آقاسیدا حمد مطفوی، آقای مهدی حائری را پهلوی آقای بیهیانی میفرستد که تویک اقدا می بکن بهایین بروونده..

س- این بروونده را ممکن است لطف بفرما ثید راجع به آن یک توضیحی بدهد.

ج- بروونده درا برقوی بزدستا بهای ئی مسلمان را کشته بودندواین اتها مثا ن بود. در محکمه جنا ئی خب با زپرس رفت و رسیدگی کرد و چون این کارا حال شدیده تهران، چون معمولاً با بداین رادرا استان کرمان، دادگا جنا ئی کرمان رسیدگی کند. ولی چون بروونده های مهم را که در محل تبا شد دیوان کشور را میدهدا حا له میکنند به محل دیگر. این را احاله به تهران کرده بودند. در تهران محکمه جنا ئی بعد ازا یتکه با زپرس دیده بسود، آدبیه محکمه جنا ئی، در محکمه جنا ئی اشرف احمدی رئیس محکمه بود. این سه بیهیانی را محکوم به اعدام کرده بود در صورت یکدیگر آن موقع طبق قوانین آنوقت در قابل کشته شدن یک نفر نمی شد بگویند سه نفر هستند بسین بستا براین با مشارکت داشتندیا معاون بودند. یکیشان مثلًا "محکوم میشیدهای اعدام آن دوتا به حبس. تا یتکه اگر مثلًا" طناب انداده با شندوکشیده با شندوونفر هستند. دو نفر محکوم به اعدام نمی شوند. این یک مسئله ای بود که در دیوان کشور، در شعبه دو دیوان کشور که آقای حائری شاهبا غ رئیس بود و حسین معظمی بسود این بروونده ما نده بود که نمی توانستند. از طرف آقای بروجردی اصرار داشت که حتماً "با بداین سه بیهیانی محکوم به اعدام بشوند. آقای حائری یک روزبه من گفتند که ما امور وزارتیم با تفاق جزا ئی بود و نمی خواستند. آقای حائری یک روزبه من گفتند که ما امور وزارتیم با تفاق آقای مصطفوی از طرف آقای بروجردی خدمت آقای بیهیانی و گفتیم آقا ایشان چنین چیزی گفتند و حتی گریه کردند. آقای بیهیانی فرمودند که شعجه نشکنید، درست می شود. بعد من گفتم آقا آخه میگویند رفع تاعیره رواقات. گفت نه، این از آن تاء خیرها نیست که آفت داشته باشد این خوب است، این از آن تاء خیرها نیست. بعد مصطفوی گفت آقا یعنی چه؟ گفت اینها عوض می شوند. گفت ما خیال کردیم منظوراً عوض شدن اینست

که این محکمه شعبه دودیوان کشور قضا تش عوض میشود. گفتم آقا برو فرض که اینها عوض بشوند. گفت نه آقا چن میگوئید، خود لطفی میروند با لاترش میروند. خود مصدق میروند این را اول اسفلنگ فرموده بود. ازاول این نقشه بوده است که این کار را بگذارد. شاه به بیان نه رفتن و بیان یندبه آقای دکتر مصدق بگویند هندرسن آمده بهلوی توکوا راز مسی باشود از این بعد برود آنها بگوید که تخبر من کاری نداشت. که آقای دکتر مصدق مفضل در شرکت را شناخته اند که من این نتوانم را دارم، تمام را گفتند و حتما "شما هم آن را شنیدید.

س- آقای امینی، در روزی ام تیرا ینظرور صحبت شد بود که فراکسیون نهضت ملی که در مجلس شورای اسلامی ملاقات کرد بوده و با شاه صحبت و مذاکره ای کرد و بود راجع به اوضاع مملکت.

ج- فقط مذاکرات تلفنی بود، ملاقات نکرد بود.

س- شما از این مذاکرات تلفنی اطلاعی دارید؟

ج- همین تلفن هاش بود که تکلیف من چیست؟ من بمانم یا بروم؟ و این تائید از این است که من میدانم.

س- این را کی پرسیده بوده که من بمانم یا بروم؟

ج- شاه، عرض کردم.

س- از فراکسیون نهضت ملی؟

ج- بله، که بخصوصاً آنها مهندس رضوی که نایب الرئیس مجلس بود رئیس کمیسیون فراکسیون نهضت ملی بود.

س- این در روزی تیر...

ج- درسی تیر بله.

س- من خیلی ممنونم از وقتی که به ما دادید و معاحبه را در اینجا دیگر به اتمام میرسانم، خیلی شکرم.